

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحران در علم اقتصاد

جنبش اقتصاد سامتعارف: ششدر روز اول

به کوشش: ادوارد فو لبروک
ترجمه: محمد رضا فرهادی پور

دفتر مطالعات اقتصادی

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

بحران در علم اقتصاد: جنبش علم اقتصاد پسامتعارف: ششصد روز اول / به کوشش ادوارد فولبروک؛ ترجمه محمدرضا فرهادی پور. -- تهران: مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها، ۱۳۸۹.

۳۵۴ ص. - (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛ ۱۳۸۹/۱۱)

ISBN: 978-964-8427-86-8

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه

۱. اقتصاد -- راهنمای آموزشی (عالی) -- فرانسه. ۲. اقتصاد -- راهنمای

آموزشی (عالی). الف. فولبروک، ادوارد، ویراستار. ب. فرهادی پور، محمدرضا، مترجم.

ج. مجلس شورای اسلامی. مرکز پژوهش‌ها. دفتر مطالعات اقتصادی. د. عنوان.

۳ب۴ف/۹۷۴ HB

۱۳۸۹

این کتاب ترجمه‌ای از اثر زیر است:

Edward Fullbrook (ed.), *The Crisis in Economics; The Post-autistic Economics Movement: the First 600 Days*, Routledge, London, 2003.

عنوان: بحران در علم اقتصاد؛ جنبش علم اقتصاد پسامتعارف: ششصد روز اول

به کوشش: ادوارد فولبروک

ترجمه: محمدرضا فرهادی پور

ناشر: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۸۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مترجم است.

کلیه حقوق برای مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی محفوظ است.

فهرست مطالب

۱.....	سخن ناشر
۳.....	مقدمه مترجم
۷.....	مقدمه / ادوارد فولبروک
۲۱.....	بخش اول اسناد
۲۳.....	بیانیه دانشجویان فرانسوی
۲۷.....	بیانیه استادان فرانسوی
۳۱.....	اولین شماره خبرنامه / اقتصاد پسامتعارف
۳۷.....	سومین شماره خبرنامه / اقتصاد پسامتعارف
۴۹.....	دو برنامه آموزشی: برنامه آموزشی شیکاگو در برابر اقتصاد پسامتعارف
۵۵.....	توصیه‌ای از سوی دانشجویان طرفدار جنبش در فرانسه و اسپانیا
۵۹.....	فضایی باز در علم اقتصاد، بیانیه ۲۷ کمبریج
۶۳.....	بیانیه کنزاس سیتی
۶۹.....	حمایت از گزارش / گیلز راوید
۷۳.....	بخش دوم آموزش
۷۵.....	تأملی در خصوص وضعیت علم اقتصاد در فرانسه و جهان / جیمز ک. گالبرایت
۸۳.....	ترکیب نئوکلاسیکی فرانسوی - آمریکایی / جوزف هالوی
۸۷.....	آموزش تکثرگرایانه / هو/استرتون
۹۳.....	واقع‌گرایی در برابر دانش مبتنی بر اصول موضوعه / ژاک سپیر
۹۹.....	آموزش اقتصاد از طریق مباحثات / گیلز راوید
۱۱۳.....	خدمتکاری خوب، اربابی بد / جف هارکورت
۱۱۵.....	سه مشاهده در مورد احیای فرهنگی در فرانسه / جوزف هالوی
۱۱۹.....	اقتصاددانان گوش شنوا ندارند / استیو کین
۱۲۳.....	اقتصاد و شرکت‌های چندملیتی / گرازا / ایتو - گیلیس

- یک سال در اقتصاد فرانسه/امانوئل بنیکورت ۱۲۹
- امان از این درس نامه‌های اقتصاد آمریکایی ۱۳۳
- چشم‌پوشی از واقعیت تجاری/آلن شیمن ۱۳۷
- مخاطرات آموزش تکثرگرا و چگونگی کاهش این خطرها/پیتر ای. ارل ۱۴۳
- دمکراسی و نیاز به تکثرگرایی در علم اقتصاد/پیتر سودریام ۱۵۱
- به‌سوی آموزش اقتصاد پسامتعارف/سوزان فینر ۱۵۷
- پنبه اقتصاد را زدن اثر استیو کین/جف هارکورت ۱۶۵
- آیا چیزی در اقتصاد خرد مرسوم ارزش حفظ دارد؟/برنارد گوئرین ۱۶۹
- بخش سوم کنش و اخلاق ۱۷۵**
- اقتصاد وامانده در برابر محیط زیست/فرانک آکرمن ۱۷۷
- فروتنی در علم اقتصاد/آندره اورلئان ۱۸۱
- علم واقعی پلورالیست است/ادوارد فولبروک ۱۸۵
- کتاب‌های جذاب/دئیردر مک‌کلاسی ۱۹۷
- بازگشت به واقعیت/تونی لاوسن ۲۰۳
- مناسبت مباحثات با فعالیت و آموزش/شیلا د/و ۲۰۹
- انقلاب در علوم سیاسی/اکورت جاکوبسن ۲۱۳
- فراسوی انتقادگرایی/پل آرمورد ۲۲۱
- علم اقتصاد چگونه دچار چنین وضعیتی شد؟/جفری هاجسون ۲۲۷
- یک رشته فوق‌العاده/بن فاین ۲۳۳
- آنچه در قرن بیستم آموختیم/فرانک آکرمن ۲۳۷
- بازنگری علم اقتصاد در آمریکای قرن بیستم/مایکل برنشتاین ۲۴۳
- چرا جنبش اقتصاد پسامتعارف به فمینیسم نیاز دارد/جولی ای. نلسون ۲۵۱
- یک طرح مارشال بین‌المللی/جف هارکورت ۲۵۷
- اقتصاد جنگ/جیمز گالبرایت ۲۵۹
- اقتصاد جهانی شده/جف گیتز ۲۶۷
- بعضی ایده‌های قدیمی، اما خوب/آن مای‌هو ۲۷۵
- اعتراض: یک نظریه ابتدایی. برای: کفایت توصیفی مدل‌سازی محاسباتی/بروس ادموندز ۲۷۹
- چارچوبی جایگزین برای علم اقتصاد/جان نایتینگل و جیسون پاتس ۲۸۷

- شکست روسی جزم‌اندیشی اقتصاد/استیو کین ۲۹۳
- پیوندهای تنگاتنگ اقتصاد پساکینزین و اقتصاد فمینیستی/مارک لاوو ۳۰۳
- آیا مفهوم رشد اقتصادی وامانده است؟/جین گادری ۳۰۹
- هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، زبان و عملکرد اقتصاد/وارن جی. سامونلز ۳۱۹
- آیا اصل حداکثرسازی مطلوبیت ضروری است؟/کاتالین ماریتناس ۳۲۵
- مالیه رفتاری به کجا می‌رود؟/جورج ام. فرانکفورتتر و التون جی. مک‌گون ۳۳۳
- اوتیسم روان‌شناسانه، اوتیسم نهادی و علم اقتصاد/جیمز جی. دیواین ۳۴۱

سخن ناشر

بحران اقتصاد جهان که در سال ۲۰۰۸ به اوج خود رسید و شاید تنه به تنه رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بزند، اقتصاددانان را بر آن داشت تا اصول علم اقتصاد را مورد بررسی مجدد قرار دهند. گروهی از اقتصاددانان معتقدند که در زمانه بروز رکود بزرگ، علم اقتصاد به ابزارهای کنونی‌اش مسلح نبود و این همه تجربه نداشت، پس نگاهی دوباره به روند تکامل و تحول علم اقتصاد متعارف که عمدتاً از آن با عنوان «اقتصاد نئوکلاسیک» یاد می‌شود ضروری است.

گروهی از اقتصاددانان منتقد علم اقتصاد متعارف سال‌هاست می‌کوشند تا صدای خود را به گوش اقتصاددانان و اقتصادخوانان برسانند. آنها خود را «جنبش اقتصاد پسامتعارف» معرفی کرده‌اند. واقعیت این است که این جنبش در سال ۲۰۰۸ و بر اثر بحران اخیر ظهور نیافته، بلکه ریشه آن به سال‌ها قبل یعنی سال ۲۰۰۰ برمی‌گردد. در آن زمان گروهی از دانشجویان اقتصاد فرانسه با انتشار بیانیه‌ای روند آموزش علم اقتصاد را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و پس از آن کوشیدند تا با جلب حمایت اقتصاددانان و اقتصادخوانان از سایر کشورهای جهان موقعیت جنبش اعتراضی خود را تثبیت کنند.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی با انتشار کتاب‌هایی مانند کتاب حاضر - که در واقع به روند شکل‌گیری جنبش اقتصاد پسامتعارف و بیان نظرات آن می‌پردازد - امید دارد تا این دست انتقادات وارده بر نظریه اقتصاد نئوکلاسیک و آموزش آن را در چارچوب علم اقتصاد مورد توجه قرار دهد و زمینه آشنایی هرچه بیشتر اقتصاددانان و اقتصادخوانان را با موضوعاتی از این قبیل فراهم نماید. مرکز پژوهش‌های مجلس از

۲ بحران در علم اقتصاد، جنبش علم اقتصاد پسامتعارف ...

این‌گونه تلاش‌ها استقبال می‌کند و خود را نیازمند آگاهی از نظرات محققان و متخصصان و همکاری آنها می‌داند.

دکتر بهزاد پورسید
معاون پژوهشی مرکز

مقدمه مترجم

اقتصاد پست‌اوتیستیک^۱ بعد از یک جنبش دانشجویی در فرانسه در سال ۲۰۰۰ ابداع شد. به دلیل دشواری ترجمه این واژه نظر برخی دوستان این بود که واژه پست‌اوتیستیک در متن فارسی نیز به کار رود. در مورد واژگانی مانند ارتدکس، هترودکس، فرمالیسم و ... نیز همین مسئله وجود داشت، اما تلاش من بر آن بود ترجمه فارسی این واژگان را در متن به کار ببرم. بنابراین با رجوع به متون مختلف به دنبال یافتن ترجمه‌ای مناسب برای این واژگان بودم. در چندین کتاب فارسی واژگانی مانند ارتدکس یا هترودکس بدون ترجمه فارسی به کار رفته است، اما کتاب‌ها یا مقالاتی نیز هستند که از معادل فارسی برای این واژگان استفاده کرده‌اند.

با رجوع به کتب مختلف نتیجه مطلوب حاصل نشد از این‌رو به سراغ مترجمان مشهور و اقتصاددانان بعضی از دانشکده‌های اقتصاد رفتم که آن نیز کمک چندانی نکرد چرا که این واژگان در کتب جریان اصلی علم اقتصاد کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. گفت‌وگو با مترجمان و اقتصاددانانی که در کار ترجمه دستی داشتند نتایج جالب توجهی حاصل کرد. در نهایت تصمیم بر آن شد تا در کل کتاب از واژه جزم‌اندیش به جای ارتدکس، دگران‌دیش به جای هترودکس و صوری‌سازی به جای فرمالیسم استفاده شود، اما در مورد واژه اوتیستیک و پست‌اوتیستیک مسئله به سادگی قابل حل نبود چرا که این واژه نه تنها برای اغلب اقتصاددانان بلکه برای مترجمان هم خیلی آشنا نبود. به‌خصوص اینکه واژه در اصل متعلق به حوزه روان‌شناسی بوده و در چارچوب علم اقتصاد صرفاً به‌صورت یک استعاره مورد استفاده قرار گرفته است. واژه اوتیستیک برگرفته از اوتیسم

1. Post-autistic

بوده و اوتیسم در روان‌شناسی برای توصیف یک نوع بیماری به کار می‌رود. بنابر گفته یکی از دوستان مقیم انگلستان «آنچه از واژه اوتیستیک در انگلستان و در محافل آکادمیک اقتصاد و جریان غیراصولی آن استفاده می‌شود در واقع از یک بیماری روانی به نام اوتیسم نشئت گرفته است. یعنی کسانی که روان پریشانی دارند و قادر به برقراری رابطه احساسی با دیگران نیستند و برای آنها مهم نیست که بر سر دیگران چه می‌آید. به‌طور کلی کسانی که به احساسات انسانی بی‌توجه‌اند». در زبان فارسی برای اوتیستیک معانی مختلفی به کار رفته است: خودشیفته، خودخواه، وامانده، درخودمانده، خودمركزبین، فردگرایانه، نفع خودطلب، خسیس و حتی غیرعادلانه، که البته همه آنها به نوعی با معنای روان‌شناسی آن قرابت دارند.

بیمار اوتیسمی دارای چندین ویژگی مهم است که عبارت‌اند از: ۱. ناتوانی در برقراری ارتباط اجتماعی، ۲. مهارت‌های کلامی بسیار پایین، ۳. مقاومت در برابر تغییر، ۴. استفاده از الگوهای کلیشه‌ای و رفتاری تکراری، ۵. علاقه‌مندی به ارتباط با اشیاء به جای انسان‌ها و ۶. فقدان نوعی خودانگیزی برای ارتباط با دیگران. کسانی که در سال ۲۰۰۰ این واژه را برای توصیف جریان اصلی علم اقتصاد و اقتصاد نئوکلاسیک – البته شما نیز پس از خواندن این کتاب این موضوع را درک خواهید کرد – به کار گرفتند، حرفشان این بود که اقتصاد متعارف و نئوکلاسیک رایج دارای بیماری اوتیسم است. به عبارت دیگر به اعتقاد این گروه منتقد، اقتصاد متعارف یا همان نئوکلاسیک مبتلا به اوتیسم بوده و از ویژگی‌های این بیماری رنج می‌برد و برای حل آن باید از مرزهای مرسوم و مورد قبول این علم پا را فراتر گذاشت. از این رو برای اقتصاد پست‌اوتیستیک می‌توان معانی مختلفی همچون: اقتصاد پس از تصور، اقتصاد به‌گل‌نشسته و اقتصاد پساخودمركزبین را به کار برد. اما با توجه به متن حاضر در کل کتاب از دو عبارت اقتصاد پسامتعارف و اقتصاد پساوامانده به جای اقتصاد پست‌اوتیستیک استفاده شده است. از سوی دیگر واژه وامانده به جای واژه اوتیستیک استفاده شده زیرا منظور منتقدان این است که علم اقتصاد متعارف درخودمانده و وامانده شده، در واقع کشتی اقتصاد نئوکلاسیک به‌گل‌نشسته است. البته در مواردی که منظور نویسندگان همان معنای روان‌شناسی مورد نظر بوده واژگان اوتیسم یا اوتیستیک به کار رفته‌اند. امید است این کتاب برای جامعه اقتصاددانان و اقتصادخوانان مورد توجه واقع شود. بر خود لازم می‌دانم از آقایان محمد مالجو و کاظم فرهادی بابت راهنمایی‌های‌شان و

همچنین از آقای عادل پیغامی بابت خواندن بخشی از متن اولیه کتاب و ارائه نظرهای ارزنده تشکر کنم. در پایان از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی که زمینه چاپ و انتشار این کتاب را فراهم کردند کمال تشکر را دارم.

مقدمه

تاریخ مختصر جنبش علم اقتصاد پسامتعارف

ادوارد فولبروک^۱ (دانشگاه غرب انگلستان)

علم اقتصاد وامانده

در ژوئن سال ۲۰۰۰ گروهی از دانشجویان اقتصاد فرانسه بیانیه‌ای اعتراض‌آمیز علیه موارد ذیل در یک سایت اینترنتی منتشر کردند:

- فقدان واقع‌گرایی در آموزش علم اقتصاد؛
- استفاده بی‌رویه ریاضیات در علم اقتصاد و تبدیل ریاضیات به هدف، در نتیجه این امر علم اقتصاد به یک علم وامانده تبدیل و در جهان‌های خیالی^۲ گم شده است؛
- تسلط سرکوب‌گرانه نظریه علم اقتصاد نئوکلاسیک و رویکردهای مشتق آن بر برنامه آموزشی علم اقتصاد؛
- شیوه آموزش جزم‌اندیشانه علم اقتصاد که هیچ جایگاهی برای تفکر انتقادی و انعکاس واقعیت قائل نیست.

دانشجویان فرانسوی در بیانیه خود خواهان موارد ذیل بودند:

- انجام تحقیقات با توجه به واقعیت‌های اقتصادی صحیح و مبتنی بر تجربه؛
- اولویت علم بر علم‌زدگی؛

1. Edward Fullbrook

2. Imaginary Worlds

- تکثرگرایی در رویکردهای علم اقتصاد منطبق با پیچیدگی موضوعات اقتصادی و نااطمینانی جاری و ساری در پرسش‌های اقتصادی؛
- انجام اصلاحات ابتکاری اقتصاددانان برای نجات این علم از وضعیت غیرپاسخ‌گوبانه اجتماعی و جزم‌اندیشانه آن.

این بیانیه تأثیر زیادی داشت، زیرا نویسندگان و امضاکنندگان آن با بزرگ‌ترین دانشکده‌های اقتصاد فرانسه ارتباط داشتند و این دانشگاه‌ها از نظر جایگاه آکادمیک، حسن انتخاب و گزینش دانشجو از سایر نهادهای آموزشی فرانسه مشهورتر بودند. هیچ‌کس جرئت نداشت بگوید دانشجویان تنها به دلیل سختی و دشواری ریاضیات با رویکرد صوری‌سازی (فرمالیسم)^۱ مسلط بر علم اقتصاد مخالف هستند. به عبارت دیگر مخالفت آنها با سیطره ریاضیات بر علم اقتصاد ناشی از ضعف‌شان در فهم ریاضیات نبود. بنابراین مدافعان وضع موجود از آغاز در طرح موضوع بحث برانگیز^۲ مورد نظرشان ناکام ماندند.

در حالی که برخی استادان فرانسوی اقتصاد با صدور بیانیه‌ای به حمایت از بیانیه دانشجویان پرداخته و مواردی را بر تحلیل دانشجویان افزودند، از نزول جایگاه علم اقتصاد به آیین علم‌زدگی تأسف خوردند. علاوه بر این استادان در بیانیه‌شان خواهان انجام مباحثه‌ای عمومی در مورد وضعیت علم اقتصاد و شیوه آموزش آن بودند.

این بحث در ۲۱ ژوئن سال ۲۰۰۰ مطرح شد، زمانی که روزنامه فرانسوی *لوموند*^۳ گزارشی در مورد جنبش دانشجویان (که به‌زودی آن را اقتصاد وامانده نامید) منتشر کرد و با تعدادی از اقتصاددانان مشهور، که از باب همدردی با دانشجویان فریاد اعتراض برآورده بودند، مصاحبه‌هایی انجام داد. سایر روزنامه‌ها و مجلات نیز اخباری از این قبیل منتشر ساختند. همچنان که رسانه‌های فرانسوی شامل رادیو و تلویزیون به این بحث عمومی دامن می‌زدند، دانشجویان و استادان به دلیل اینکه نگران از دست دادن موقعیت اجتماعی خود بودند از تعقیب بحث هراس داشتند. از سوی دیگر مدام تعداد امضاکنندگان بیانیه افزایش می‌یافت و این امر آتش مورد علاقه رسانه‌ها را شعله‌ورتر می‌ساخت. جک لانگ^۴، وزیر آموزش و پرورش فرانسه، با توجه به شکایات معترضان،

1. Formalization
2. Argumentative
3. Le Monde
4. Jack Lang

کمیته‌ای برای بررسی این موضوع تشکیل داد و ژان پل فیتوسی^۱، رئیس انجمن اقتصاددانان فرانسه، را به ریاست این کمیته انتخاب کرد و از او خواست تا ظرف یک سال گزارش کاملی تنظیم و نتایج آن را اعلام کند.

جنبش آغاز شده در فرانسه، همچنان که در جست‌وجوی روشی برای اعلان خود و گسترش طرح مباحث مورد نظر جنبش در میان عموم بود، اکنون به مراحل تازه‌ای وارد شده بود. در همین حین اخبار رسیده از حوادث جدید حاکی از سرایت جنبش به سایر کشورهای جهان است.

مرور خبرنامه اقتصاد پسامتعارف

اولین شماره خبرنامه *اقتصاد پسامتعارف* در سپتامبر سال ۲۰۰۰ انتشار یافت. این خبرنامه پس از نشست ماه اکتبر، کنگره جهانی علم اقتصاد اجتماعی^۲ در انگلستان چاپ شد. بنیامین بالاک^۳، دانشجوی دکترای دانشگاه کارولینای شمالی^۴، در چاپل هیل^۵ به من گفت بعضی از دانشگاه‌های آمریکا درس تاریخ عقاید اقتصادی را از برنامه آموزشی و حتی دروس انتخابی حذف کرده‌اند، مبنای ایده حذف این درس تلقین آسان مکتب نئوکلاسیسم^۶ به دانشجویان اقتصاد به دلیل فقدان کامل عقاید رقیب بود. این حرف ابتدا باورم نمی‌شد. این گونه به نظر می‌رسید عده زیادی معتقدند محدود کردن افق‌های تحقیقات اقتصادی می‌تواند تا جایی که آنها بخواهند پیش رود، اما تأیید سریع این موضوع از سوی تعداد دیگری از حاضرین در کنفرانس گفته بالاک را تأیید می‌کرد و موجب شد تا اقتصاددانان در مواجهه با زیاده‌خواهی ناشی از این محدودسازی جدید بینش علم اقتصاد اعتراض کنند.

با این حال تلاش‌های انجام شده در کنفرانس برای سازمان‌دهی پاسخی قوی از سوی علاقه‌مندان به این موضوع نتیجه‌ای دربرنداشت. بینش عمومی این بود چنین پروژه و پاسخی نه تنها از هیچ اهمیتی برخوردار نیست بلکه شانس موفقیت هم ندارد. یقیناً

1. Jean-Paul Fitoussi
 2. World Congress of Social Economics
 3. Benjamin Balak
 4. University of North Carolina
 5. Chapel Hill
 6. Neoclassicism

اقتصاددانانی که بر الگوی نئوکلاسیک صحنه نمی‌گذارند یا اقتصاددانانی که بنیادگرایی ضدعلمی را محکوم می‌کنند، تعداد در حال افزایش و قابل توجهی را تشکیل می‌دادند، اما هیچ‌گونه ابزاری برای تجهیز آنان در قالب یک انجمن وجود نداشت. مخالفین تنها به صورت منزوی و ناراحت و اغلب مانند افراد مورد ظلم و جفا قرار گرفته یا به‌عنوان اعضای تعدادی از گروه‌های دگراندیش، مانند هر انسان فدایی دیگری، آدرس اینترنتی خود را روی دیگران مسدود کردند. اما در این میان به‌نظر می‌رسید هیچ‌یک از حضار در کنفرانس کمبریج از حوادث فرانسه اطلاعی نداشتند. برداشت من این بود که اگر با یکی از اعضای جنبش فرانسه صحبت کنند همگی تعجب خواهند کرد.

اگر این امر برای جف هارکورت^۱ میسر نبود، احتمالاً پایان مشغولیت‌های من بود. او در سخنرانی بعد از ضیافت شام در کنفرانس، همانند یک سلحشور پیر هنوز می‌جنگید، روح‌ها را با خنده‌هایی که سقف چوبی سرسرای قرون‌وسطایی سالن شام را تکان می‌داد به هیجان می‌آورد. روز بعد درحالی‌که هنوز از عملکرد او شوکه بودم و با قطار به غرب انگلستان باز می‌گشتم، به امکانات موجود برای سازمان‌دهی جنبش دانشجویان فرانسوی می‌اندیشیدم و در جست‌وجوی روشی برای آگاهی اقتصاددانان سراسر جهان از موفقیت و امید دانشجویان فرانسوی بودم.

دانشجویان وب‌سایتی به نام اقتصاد وامانده داشتند، که پر از اسناد، مقالات و اطلاعات مربوط به جنبش آنها بود. بنابراین انتشار آن مطالب در قالب یک ژورنال می‌توانست آسان و جالب باشد، اما نتیجه انجام این کار چه بود؟ حتی اگر تلاش من به طرق مختلف مانند یک روزنامه با کیفیت مورد قبول قرار می‌گرفت، باز هم خواننده هدف را تا حد زیادی گم می‌کرد. ارسال اسناد جنبش و خبرنامه به شکل یک فایل جهانی با نام *اقتصاد پسامتعارف* و به‌عنوان یک خبرنامه الکترونیکی به ذهنم رسید. ارسال بی‌نام و ارائه آن به‌عنوان بخشی از موجودی این جنبش می‌توانست زمینه لازم برای ترجمه بیانیه‌های دانشجویان و استادان اقتصاد فرانسه را فراهم کند. من واقعاً تصور می‌کردم همگان باید این اسناد را بخوانند.

یک هفته بعد از اینکه یک هات‌میل بی‌نام ساختم، سپری شد. اسناد را در قالب خبرنامه تنظیم و آن را برای امضاکنندگان و خوانندگان فرستادم و از آنها خواستم تا آن

را برای دوستان مورد علاقه خود ارسال کنند و سپس آن را برای ۹۹ نفر دیگر نیز ارسال کردم. اولین امضاکننده خبرنامه فرانک آکرمن^۱، نود ثانیه بعد پیدا شد، و چهل ثانیه بعد از نفر اول دومین نفر، پل اُرمرد^۲، که تا پایان هفته اول تعداد آنها به ۲۰۹ نفر رسید. پیام ذیل نیز از الیور وری^۳ یکی از بنیان‌گذاران جنبش اقتصاد پسامتعارف به دستم رسید: «دارم به پاریس برمی‌گردم. شما کی هستید؟ در کدام کشور زندگی می‌کنید؟ سازمان شما چیست؟ چه می‌خواهید؟». این پیام و سایر پیام‌ها نشان‌دهنده مؤثر واقع شدن پیام رازگونه من بود.

به‌هرحال بعد از هفته اول تعداد آنها کاهش یافت؛ ۱۲۸ امضاکننده جدید در هفته دوم، ۵۷ نفر در هفته سوم و ۶۷ نفر هم در هفته چهارم. شماره دوم خبرنامه در ۳ اکتبر برای بازیابی مجدد جنبش اولیه موفق نبود و همچنین شماره سوم در پایان نوامبر. به‌عبارت‌دیگر عمومی کردن نسخه خبرنامه در دسرساز شد و پروژه مدت زمان زیادی ادامه نیافت. بعد از آن ایمیل‌های نفرت‌انگیزی برایم می‌آمد، برخی کاملاً کریه بودند و هیچ راه‌حل ایدئالی برای شروع روزگاری جدید پیشنهاد نمی‌کردند و بدتر از همه ویروس‌هایی بود که سایت خبرنامه الکترونیکی را هدف قرار داده و به آن حمله‌ور شده بودند. بنابراین تصمیم گرفتم بعد از شماره سوم خبرنامه هفته بعد آخرین هفته‌ای باشد که این کار را انجام می‌دهم. اما زمانی که شریک زندگی‌ام، کیت فولبروک^۴ این موضوع را شنید، از من خواست مدتی صبر کنم تا این شماره‌های نشریه انتشار و گسترش یابند. دلیل او این بود: «اگر خبرنامه از سوی نئوکلاسیک‌ها یک تهدید جدی تلقی نمی‌شد وقت خود را صرف ارسال ویروس و ایمیل‌های تنفرآمیز برای تو نمی‌کردند».

در این هنگام، جوزف هالوی^۵ و همچنین جیمز گالبرایت^۶ برای کمک، مشاوره، تنظیم و انتشار یک نسخه چاپی از خبرنامه شجاعانه پیش‌قدم شدند؛ و دانش‌جویان فرانسوی به‌ویژه گیلز راوید^۷ وجود خود را به شکل حیرت‌آوری اثبات کردند. تشکیل

1. Frank Ackerman
2. Paul Ormerod
3. Oliver Vaury
4. Kate Fullbrook
5. Joseph Halevi
6. James Galbraith
7. Gilles Raveaud

گروه به‌واقع یک نقطه عطف بود، چرا که آنها امکانات گسترش خبرنامه و انتشار سریع‌السير مقالات دریافت شده را فراهم کردند. هرچند در فوریه سال ۲۰۰۱ تنها ۵۹ امضاکننده جدید پیدا شد، اما تعداد کل به هزار نفر رسید. پنجمین شماره خبرنامه در اواسط مارس منتشر شد و در ماه‌های بعد تعداد همین‌طور اضافه می‌شد. امروز (۱۹ اوت سال ۲۰۰۲) خبرنامه *اقتصاد پسامتعارف* ۵۵۰۰ عضو مشترک دارد.

گزارش فیتوسی

در این‌اثناء، تأثیرگذاری، مقام و منزلت جنبش اقتصاد پسامتعارف در فرانسه در حال افزایش بود. در ابتدا نئوکلاسیک‌های متعلق به جریان اصلی علم اقتصاد برای بی‌توجهی و چشم‌پوشی از خواسته‌ها و تحلیل دانشجویان و استادان فرانسوی معترض انتخاب شدند، اما در پاییز سال ۲۰۰۰ روشن شد که تقاضا برای انجام اصلاحات در آموزش علم اقتصاد در فرانسه کنار گذاشته نشده است. روزنامه *لوموند* در ماه اکتبر سه صفحه را به مقالاتی در مورد این جنبش اختصاص داد که شامل یک گفت‌وگوی مبهم با آمارتیا سن^۱ بود. گفت‌وگو در این‌باره بود که اکنون سنت‌گرایان تاکتیک‌ها را تغییر داده و حمله متقابلی را شروع می‌کنند. ویژه‌نامه *لوموند* مقاله‌ای طولانی از رابرت سولو^۲، مقاله‌ای از الیور بلانچارد^۳، مدیر گروه اقتصاد دانشگاه ام‌آی‌تی، و انتشار بیانیه‌ای مخالف را در برداشت که خواهان حفظ وضع موجود در آموزش علم اقتصاد بود.

به‌هرحال انجام این اقدامات از سوی جریان اقتصاد وامانده آتش نزاع را شعله‌ور ساخت. مقاله سولو به شیوه‌ای امپریالیستی و تحقیرآمیز نوشته شده بود، درحالی‌که بیانیه شاگردان ام‌آی‌تی با بی‌توجهی به خواسته‌های دانشجویان خوانندگان و شاهدان را شوکه کرد. هرچند به‌نظر می‌رسید این گروه بیشتر از این متعجب و حیرت‌زده‌اند که چقدر ناتوان بودند که دانشجویان فرانسوی پیشنهاد انجام اصلاحات در علم اقتصاد را ارائه کردند.

در همین حال دانشجویان جنبش اقتصاد پسامتعارف به رهبری گیلز راوید، الیور وری،

1. Amartya Sen
2. Robert Solow
3. Oliver Blanchard

آیونا مارینسکو^۱ و امانوئل بنیکورت^۲ جلسات بحثی درباره موضوعات مطرح شده در بیانیه دانشجویان برگزار می‌کردند. زمستان و بهار وقایع خوبی در دانشگاه‌های سراسر فرانسه اتفاق افتاد، مباحثه ۱۰ آوریل در نانتره باعث جذب بیش از چهارصد نفر در جنبش شد. با توجه به دیدگاه‌های جنبش مقالاتی در نشریات فرانسه منتشر می‌شد. در فوریه سال ۲۰۰۱ مجله *اقتصاد سیاسی* یک شماره کامل را به این موضوع اختصاص داد. اقتصاددانان فرانسوی مانند برنارد پائولر^۳، الیور فاورو^۴، یان مولیربوتانگ^۵، جین گادری^۶ و آندری اورلئان^۷ و دیگران به حمایت از دانشجویان وارد بحث شدند. در همین حال بیش از دو بیست اقتصاددان دانشگاهی بیانیه حمایت از دانشجویان را امضا کردند. سایت اقتصاد پسامتعارف^۸ در نوامبر سال ۲۰۰۰ با هدف معرفی جنبش اقتصاد پسامتعارف جامعه جهانی راه‌اندازی شد که تاکنون نیز در سراسر جهان مورد توجه خاصی قرار گرفته است. در آغاز دسامبر، گیلز راوید و آیونا مارینسکو در میزگرد آینده اقتصاد در کنفرانس بین‌المللی لیدز انگلستان شرکت کردند. این رویداد روابط مهمی میان جنبش و ابتکارات نوظهور سایر نقاط جهان ایجاد کرد. در همان زمان جیمز گالبرایت روانه پاریس شد تا با دانشجویان و رهبران دانشگاهی این جنبش نوین دیدار کند. در ژانویه سال ۲۰۰۱ گالبرایت در چهارمین شماره از *خبرنامه اقتصاد پسامتعارف* به مقاله سولو پاسخ داد. دانشجویان فرانسوی، این بار، سایت خود^۹ را مجدداً به دو زبان فرانسوی و انگلیسی طراحی و راه‌اندازی کردند. در همین حال در کشورهای مختلف سایت‌هایی مرتبط با این جنبش راه‌اندازی شد. این سایت‌ها شامل سایتی که دانشجویان دانشگاه آکسفورد انگلستان بعد از حضور راوید و مارینسکو در کارگاه دانشگاه کمبریج در مورد واقع‌گرایی و علم اقتصاد راه‌اندازی کرده بودند نیز می‌شد.

در سال تحصیلی ۲۰۰۱-۲۰۰۰ کمیته فیتوسی به شدت لابی می‌کرد. این لابی‌ها

-
1. Ioana Marinescu
 2. Emmanuelle Benicourt
 3. Bernard paulré
 4. Oliver Favereau
 5. Yann Moulrier-Boutang
 6. Jean Gadrey
 7. André Orléan
 8. www.peacon.net
 9. <http://mour.eco.free.fr>

شامل ملاقاتی در فصل بهار و در پاریس با اعضای کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی اقتصاد بود. تفنگ‌های بزرگ بیرون آمد و مانورهای خشنی اجرا شد، چرا که هر دو گروه پذیرفته بودند که موفقیت در انجام اصلاحات مورد نظر دانشجویان، با وجود همه احتمالات، پیامدهایی فراتر از مرزهای فرانسه خواهد داشت. در این شرایط امتیاز و تن دادن به خواسته‌های دانشجویان و بعضی از استادان همین خواسته‌ها را در سایر کشورها نیز مطرح می‌ساخت، آن هم نه تنها از سوی دانشجویان بلکه از سوی اقتصاددانان دانشگاهی که صرفاً برای بقای خود به علم اقتصاد نئوکلاسیک وفا دارند نه از روی فکر و آگاهی.

در ژوئن سال ۲۰۰۱، بیانیه ۲۷ کمبریج گویای این بود که ۲۷ دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه کمبریج حاضر به اعلان جنگ شدند و بیانیه خود را با عنوان «فضایی باز در علم اقتصاد»^۱ منتشر کردند. آنها با انتشار این بیانیه در اندیشه محدودیت‌های اعمال شده بر رویکردهای رقیب در درک پدیده‌های اقتصادی بودند و بر یادگیری دامنه کاربرد این رویکردها و بر استفاده از بهترین رویکردها به جای استفاده صرف از رویکرد نئوکلاسیک تأکید داشتند. بیانیه آنها خیلی زود پانصد امضا به دست آورد. در سپتامبر سال ۲۰۰۱ بیانیه مشابهی صادر شد که نتیجه جلسه ۷۵ دانشجوی، محقق و استاد از ۲۲ ملیت مختلف بود که در کانزاس سیتی جمع شده و مدت یک هفته به بحث در مورد وضعیت علم اقتصاد پرداخته بودند.

همگان انتظار داشتند گزارش فیتوسی که در سپتامبر منتشر شد از این قضیه چشم‌پوشی کند. این گزارش اصلاحات کافی را برای حمایت از اقتصاد پسامتعارف بیان کرده و همین برای جک لانگ، وزیر آموزش و پرورش فرانسه، کافی بود تا در مورد اصلاحات بنیادی که پیش‌تر وعده انجام آنها را داده بود صحبت کند.

گزارش فیتوسی در سال ۲۰۰۱، خواهان انجام دو تغییر بنیادی در آموزش علم اقتصاد شده بود.^۲ اول، این گزارش خواهان ادغام بحث موضوعات اقتصادی روز با ساختار و محتوای واحدهای درسی اقتصاد شد. این امر به معنای انجام و ارائه بحثی واقعی در خصوص موضوعات اقتصادی است، نه صرفاً بیان ایده نئوکلاسیک در مورد آن موضوع یا تنها ارائه گزینه جایگزین. چنین فضای بازی از ادامه روند مرسوم، تداوم آموزش و

1. Opening Up Economics

2. Jean-Paul Fitoussi, L'Enseignement Supérieur des Sciences "Économiques en Question", Repport au Minister de l'Éducation Nationale, Paris, Fayard, 2001.

تلقین محتوای پنهان ایدئولوژیک نئوکلاسیسیم به دانشجویان ممانعت می‌کند. این تغییر به تنهایی می‌توانست علاوه بر پیامدهای غیرقابل اجتناب و غیرقابل محاسبه‌ای که برای خود علم اقتصاد داشت، شیوه آموزش علم اقتصاد را نیز دگرگون سازد. دوم، گزارش فیتوسی خواهان این بود که رویکردهای تکثرگرایانه در مرکز ثقل آموزش علم اقتصاد قرار گیرد. دانشجویان اقتصاد ملزم به مطالعه اصول مشابهی مانند جامعه‌شناسی، تاریخ، حقوق، روان‌شناسی و ... خواهند شد و این کار تا جایی ادامه پیدا می‌کند که با بینش‌ها و روش‌های مختلف برخورد با پدیده‌های اقتصادی - اجتماعی آشنا شوند.

تاکنون، بیش از صد مقاله درباره بحران در علم اقتصاد و تلاش‌های صورت گرفته برای انجام اصلاحات در علم اقتصاد در نشریات فرانسه منتشر شده است. همچنان که این کتاب برای انتشار آماده می‌شود، مباحثات جنبش اقتصاد پسامتعارف نیز از سوی نشریات سایر کشورها مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه اخبار بعضی از مطبوعات بین‌المللی در مورد این جنبش ارائه می‌شود:

آتش بزرگ انقلاب به‌گونه‌ای افروخته شده که جک لانگ، وزیر آموزش و پرورش فرانسه کمیته‌ای برای بررسی این موضوع تشکیل داده است.

ملبورن / ایچ^۱ (استرالیا)

جنبشی با نام اقتصاد پسامتعارف شروع شده است ... اگر یک خواسته از اقتصاد جهانی وجود دارد، آن خواسته باید رهایی ما از انتزاع^۲ باشد.

/یندپیندنت^۳ (انگلستان)

جنبش اقتصاد پسامتعارف، همچون آتش، به سرعت در میان دانشجویان فرانسوی و اسپانیایی و تعداد زیادی از دانشجویان کشورهای دیگر منتشر شده است.

علم و جامعه^۴ (ایالات متحده آمریکا)

خطوط جنگ [با اقتصاد نئوکلاسیک] در سایت اقتصاد پسامتعارف ترسیم شده است.

استرالیا^۵

جنبش اقتصاد پسامتعارف با تحسین فعالان و متفکرین ضدجهانی شدن روبه‌رو

1. Melbourne Age

2. Abstraction

3. Independent

4. Science and Society

5. The Australia

شده است. نوشته اندرو سیمز^۱ جنبش اقتصاد پسامتعارف را/یندیپندنت انگلستان بر پایه بنیان اقتصاد مدرن، بخشی از تلاش برای ایجاد مأموریت عالی رتبه اقتصاد تجربی جهانی و آزمون واقعیت مطرح و به دنبال محافظت از محیط زیست است. سایت این جنبش و مجله الکترونیکی آنها *خبرنامه اقتصاد پسامتعارف* (که هر یک یا دو ماه منتشر می شود) ویتترین نمایش انتقادات این جنبش از جریان اصلی علم اقتصاد است، تأثیرگذاری این جنبش نیز روز به روز در حال افزایش است.

سیاست خارجی^۲ (ایالات متحده آمریکا)

جنبش علم اقتصاد پسامتعارف واکنشی در برابر اقتصاد سنتی بوده و سریعاً در میان فعالانی که تحت تأثیر علم تیره‌وتار اقتصاد نئوکلاسیک قرار نگرفته‌اند، در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته، طرف‌دارانی پیدا کرده است.

سیاست خارجی (ایالات متحده آمریکا)

جنبش اعتراض‌آمیز علم اقتصاد پسامتعارف شامل سه عنصر است: آموزش علم اقتصاد از جهان بیرون و واقعیت منفک شده است ... آموزش علم اقتصاد ... استفاده مفرط از ریاضیات ... و آموزش علم اقتصاد یکپارچه و تک‌بعدی. آموزش علم اقتصاد نظریات متنوع گذشته و حال را ارائه نمی‌کند.

آرنا^۳ (سوئد)

جنبش علم اقتصاد پسامتعارف در اعتراض علیه فزونی واحدهای درسی علم اقتصاد مرسوم در فرانسه به اوج رسیده است ... این جنبش به‌سرعت در اسپانیا و سایر کشورهای اروپا منتشر شده و در حال تاخت‌وتاز به سوی انگلستان است.

گاردین^۴ (انگلستان)

پاریس سرزمین آغاز شورش علیه تفوق و سیطره نظریه بر عمل، انتزاع اقتصادی بر واقعیت و آمارها بر زندگی واقعی بوده است. جنبش اقتصاد پسامتعارف همراه با دانشجویان کمبریج که بیانیه خود را منتشر کردند، تأثیری جهانی داشته است.

نیو/ستیتسمن^۵ (انگلستان)

1. Andrew Simms
2. *Foreign Policy*
3. *Arena*
4. *The Guardian*
5. *New Statesman*

جنبش اقتصاد پسامتعارف هم‌زمان با واکنش به جهانی شدن و قدرت‌های شرکتی بود ... و ناکامی دانشجویان [و اقتصاددانان] و موقعیت دائماً شکننده‌تر آنها را در دانشکده‌های تجارت نمایان ساخته است.

آرنا^۱ (استرالیا)

شماره دوم خبرنامه *اقتصاد پسامتعارف* که پیش از این خوانندگانی در ۳۶ کشور داشت، امروز پنج هزار عضو مشترک (بدون پرداخت حق عضویت) در صد کشور جهان دارد. دی مورگن^۲ (بروکسل)

اولین ویرایش خبرنامه *اقتصاد پسامتعارف* که اخبار مربوط به جنبش دانشجویان و استادان فرانسوی را ارائه می‌کرد در سپتامبر سال ۲۰۰۰ در سراسر جهان منتشر شد. شماره‌های بیشتری از این مجله در وب‌سایت^۳ این جنبش قرار دارد و جایگاه خوبی برای بحث پیدا کرده است.

سودئوتش زیتونگ^۴ (مونخ)

آینده

علم اقتصاد هرگز پس از دهه ۱۹۳۰ چنین فشاری را برای اعمال تغییرات در خود تجربه نکرده است. فشار دهه ۱۹۳۰، در واقع شکایت از ناتوانی علم اقتصاد در تشریح رکود بزرگ و اثرگذاری علم اقتصاد و اقتصاددانان در عرصه اقتصاد برای بهبود آن شرایط بود. پاسخ آن شکوائیه با اختراع اقتصاد کلان داده شد. اما کیفرخواست مطرح شده علیه علم اقتصاد امروزه هم عمومی‌تر و هم جدی‌تر است. اقتصاد آن‌طور که در دانشگاه‌ها آموزش داده می‌شود نه واقعیت‌های موجود را توضیح می‌دهد و نه چارچوبی برای ارائه مباحث انتقادی در جوامع دموکراتیک فراهم می‌کند.

یکی از بنیان‌گذاران مسئله علم اقتصاد وامانده، امانوئل بنیکورت، آرزوی این جنبش را این‌گونه توصیف کرده است:

1. *Arena Magazine*
 2. *De Morgen*
 3. www.paecon.net
 4. *Süddeutsche Zeitung*

«امیدواریم این جنبش آغازی برای دگرگونی صحیح روش آموزش علم اقتصاد باشد ... معتقدیم که درک پدیده‌های اقتصادی جهان واقعی به‌شدت برای رفاه آتی انسان مهم است، اما رویکردهای محدود، ساده‌اندیش و منسوخ فعلی به اقتصاد و آموزش اقتصاد این درک و فهم را غیرممکن ساخته است. بنابراین، می‌دانیم که این موضوع، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر تجاری دارای اهمیت فراوانی است. اصلاحاتی شبیه به آنچه پیشنهاد کردیم در سال‌های پیش رو نه تنها در فرانسه، بلکه باید در کل جهان صورت پذیرد».

جنبش اقتصاد پسامتعارف در مورد به میدان آوردن دانشجویان و اقتصاددانان خوش‌نیت، و برای درک این تغییرات، به‌ویژه از طریق ترویج بحث انتقادی و انجام مباحثات کاملاً صادقانه رفتار می‌کند. اسناد این جنبش بین‌المللی که متشکل از ۹ سند و ۴۳ نوشته کوتاه است و همگی در قالب *خبرنامه/اقتصاد پسامتعارف* ارائه شده، در پی ترویج این اهداف است.

سرانجام به‌نظر می‌رسد طرح این پرسش که چرا جنبش اصلاح‌طلبی را دانشجویان فرانسوی شروع کردند نه دیگران ارزشمند است و به‌سرعت بسیاری از اقتصاددانان سراسر جهان را به‌خود مشغول ساخت. به‌نظر می‌رسد سه دلیل عمده برای این امر وجود دارد. اول، جنبش براساس نوعی خوش‌بینی بنا شده بود که جوانان از ظرفیت بیشتری برای شروع آن برخوردار بودند. دانشجویان فرانسوی جسارت آدم بی‌گناهی را داشتند که نه تنها برای بهبود وضع اسفناک خود تلاش می‌کرد، بلکه خواهان بازنگری کامل در علم اقتصاد و آموزش آن نیز بود. خلاصه این جنبش به دنبال آغاز رویکرد جدید و متفاوتی بود. جای واژگان بسیار محتاط مخالف علم اقتصاد مرسوم که فرض می‌کند هژمونی نئوکلاسیک ادامه خواهد داشت، کاملاً در اسناد دانشجویان خالی است. دوم، تفکر تکثرگرایی است. درحالی‌که به شکل مرسوم، نمایندگان مختلف معتقد به دگراندیشی اقتصادی در جلساتی با عنوان تحمل مخالف و هم‌پیمانی برای کسب مزیت سیاسی، نوعی از تکثرگرایی را ترویج می‌کنند، اما تکثرگرایی جنبش اقتصاد پسامتعارف - و زمانی که این کتاب را بخوانید این موضوع بهتر روشن می‌شود - از بنیانی معرفت‌شناسانه^۱ برخوردار است. این شیوه برای تمامی مکاتب اقتصادی از جمله نئوکلاسیسیسم^۲، همچنان که

1. Epistemological
2. Neoclassicalism

پیشنهاددهنده بینش‌های مختلف و متنوع در مورد واقعیت اقتصادی بوده و چشم‌اندازهای جدیدی را بر پدیده‌های اقتصاد می‌گشایند احترام قائل است. این جنبش تکثرگرا این ایده را که هر مکتبی می‌تواند راه‌حل نهایی یا کامل را ارائه کند هرگز نمی‌پذیرد، اما پذیرنده همه آنها به‌عنوان ابزارهایی برای درک زندگی واقعی اقتصادی است. سوم، در میان افراد محبوب جهان تنفر شدید و رو به رشدی علیه نظام مالی جهانی در حال شکل‌گیری است که سیاست‌های این نظام مالی هنوز از تعصب خشک نئوکلاسیک نشئت گرفته و بر دنیای فقرا تحمیل می‌شود و همین موجب شده تا هر ساله میلیون‌ها نفر از فقرای جهان در نتیجه این کشتار نامرئی فجیع، به مرگ محکوم شوند تنها به‌دلیل اینکه این نظام براساس وظیفه جزم‌اندیشانه خود و در راستای ممانعت از ارائه خدمات حمایتی برای زندگی و جلوگیری از مرگ و رنج مردم، فقط با نام ناصواب اقتصاد خوب^۱، عمل می‌کند.

منابع و مأخذ

Fitoussi, Jean-Paul. L'Enseignement supérieur des sciences économiques en question, rapport au ministre de L'Éducation national, Paris, Fayard, 2001.

بخش اول

اسناد

بیانیه دانشجویان فرانسوی^۱

نامه سرگشاده دانشجویان اقتصاد به استادان و سایر مسئولان آموزش

علم اقتصاد

ما، دانشجویان اقتصاد دانشگاه‌های فرانسه، اعلام می‌کنیم که از آنچه به ما آموزش داده می‌شود، ناراضی هستیم. دلایل این امر شامل موارد زیر است:

۱. ما از جریان وامانده گریزانیم!

اغلب ما دانشجویان، علم اقتصاد را با هدف کسب درکی عمیق از پدیده‌های اقتصادی که شهروندان هرروزه با آنها دست‌به‌گریبان‌اند، انتخاب کرده‌ایم. اما آنچه به ما آموزش داده می‌شود غالباً و صرفاً به بیان نظریه نئوکلاسیک یا رویکردهای مشتق از آن می‌پردازد و معمولاً این قبیل مفاد درسی انتظارات ما را برآورده نمی‌سازند. در واقع زمانی که تئوری، حتی در مرحله نخست و به‌طور مشروع، خود را از وقایع محتمل‌الوقوع جهان واقعی منفک کرده، به‌ندرت بازدهی لازم برای برخورد با واقعیت‌ها را خواهد داشت. اغلب جنبه تجربی (حقایق تاریخی، کارکرد نهادها، مطالعه رفتارها و استراتژی‌های عاملان اقتصادی، ...) در آموزش این رشته وجود ندارد. از این گذشته شکاف موجود در آموزش علم اقتصاد و بی‌توجهی به واقعیت‌های موجود، مشکل عظیمی بر سر راه کسانی ایجاد کرده که دوست دارند به شکل مفیدی [پژوهش‌های] خود را وقف کنشگران اجتماعی و اقتصادی کنند.

1. The French Students' Petition

۲. ما با به‌کارگیری بی‌رویه ریاضیات مخالفیم!

استفاده ابزاری از ریاضیات به شکل ضروری نمایان شده است. اما توسل به صوری‌سازی ریاضی، زمانی که دیگر ریاضیات صرفاً ابزار نیست، بلکه خود به یک هدف تبدیل می‌شود، به یک اسکیزوفرنی حقیقی در ارتباط با جهان واقعی منجر می‌شود. صوری‌سازی، ساخت تمرین‌ها و دست‌کاری مدل‌هایی را تسهیل می‌کند که تمام اهمیت آنها به یافتن نتایج مطلوب (که این نتایج مطلوب، خود نتایج منطقی برآمده از فرضیه‌های اولیه هستند) به‌منظور نگارش یک مقاله خوب محدود شده است. این سنت، زیر لوای تظاهر به علمی بودن، هرچند ارزیابی و انتخاب مقالات و پژوهش‌های انجام شده را آسان می‌کند، اما هرگز این خواسته را برآورد نمی‌کند که ما باید به مباحث اقتصادی معاصر نیز توجه کنیم.

۳. ما خواهان تکثرگرایی در رویکردها و رهیافت‌های علم اقتصاد هستیم!

اغلب سرفصل‌ها و دروسی که در رشته اقتصاد ارائه می‌شود، هیچ جایی برای انعکاس [واقعیت] ندارند. از میان تمامی رویکردهایی که برای پاسخ به پرسش‌های اقتصادی وجود دارد معمولاً یکی از آنها به ما عرضه می‌شود. این رویکرد، برای تشریح هر چیزی، صرفاً با استفاده از یک فرایند کاملاً بدیهی^۱ ترسیم شده است. ما این جزم‌اندیشی و تعصب^۲ را قبول نداریم. خواهان تکثرگرایی در رویکردهای علم اقتصاد منطبق با پیچیدگی موضوعات اقتصادی و نااطمینانی جاری و ساری در پرسش‌های اقتصادی (بیکاری، نابرابری‌ها، جایگاه بازارهای مالی، مزایا و نقاط ضعف تجارت آزاد، جهانی شدن، توسعه اقتصادی و ...) هستیم.

۴. خطاب به استادان: بیدار شوید قبل از اینکه خیلی دیر شود!

می‌دانیم که استادان ما نیز با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند. با این حال ما دست‌یاری به‌سوی همه استادانی که ادعاهای ما را درک می‌کنند و خواهان انجام این تغییرات هستند دراز می‌کنیم. اگر اصلاحات جدی به‌سرعت اتفاق نیافتد این خطر بزرگ وجود

1. Axiomatic
2. Dogmatism

دارد که دانشجویان اقتصاد، که تعداد آنها پیش از این نیز در حال کاهش بوده، به‌طور گسترده این رشته را رها کنند؛ نه به‌دلیل اینکه علاقه خود را به علم اقتصاد از دست داده باشند، بلکه به‌دلیل دور نگاه داشته شدن از واقعیات و مباحث جهان معاصر.

ما دیگر این علم و امانده تحمیلی را نمی‌خواهیم.
ما به دنبال غیرممکن‌ها نیستیم، بلکه فقط خواهان ایجاد یک حس خوب هستیم.
بنابراین امیدواریم زودتر گوش شنوایی پیدا شود.

بیانیه استادان فرانسوی^۱

بیانیه‌ای در زمینه آموزش علم اقتصاد؛^۲ این بیانیه به بیان مسائل و مشکلات ذیل می‌پردازد:

۱. طرد نظریات غیرنئوکلاسیک از برنامه آموزشی علم اقتصاد؛
 ۲. عدم تناسب میان آموزش علم اقتصاد و واقعیت‌های اقتصادی؛
 ۳. استفاده از ریاضیات به‌عنوان یک هدف نه یک وسیله؛
 ۴. روش‌های آموزش فعلی تفکر انتقادی را نفی و طرد می‌کنند؛
 ۵. نیاز به تکثر رویکردها منطبق با پیچیدگی موضوعات مورد تحلیل.
- در علم واقعی مسئله توصیف بر پدیده‌های واقعی متمرکز شده است. اعتبار و تناسب یک نظریه می‌تواند تنها از طریق رویارویی با شواهد واقعی ارزیابی شود. این است چرایی اینکه، ما به همراه بسیاری از دانشجویان، خواهان توسعه آموزش علم اقتصاد رایج، در زمینه ارائه تئوری‌ها و ساخت مدل‌هایی هستیم که نسبت به مناسبت تجربی خود بی‌توجهی می‌کنند. این شیوه آموزش ویژگی‌های مرسوم ساخت مدل را برجسته می‌کند، در حالی که به‌طور گسترده از تناسب میان مدل‌ها با واقعیت‌های اقتصادی چشم‌پوشی می‌کند. این علم‌زدگی^۳ است. از سوی دیگر در یک رویکرد علمی، اولین ویژگی، باید قدرت تبیین کارآمد و کارای انتزاعی^۴ آن به‌منظور تشریح

1. The French Professors' Petition

۲. این نسخه مبتنی بر ترجمه انگلیسی متن منتشر شده در فرانسه است.

3. Scientism

4. Abstraction

مجموعه‌ایی از پدیده‌های تجربی باشد. این باید اولین وظیفه یک اقتصاددان باشد و این یک موضوع ریاضی نیست.

با این حال، مسیر بازگشت به سوی شواهد واقعی مشخص نیست. هر علمی بر پایه حقایق بنا شده که ساخته، پرداخته و مفهوم‌سازی شده‌اند. از این رو پارادایم^۱های متفاوتی ظاهر می‌شوند، هر یک از آنها متضمن شیوه‌های متفاوتی از بازنمایی^۲ و چگونگی تشریح یا برخورد با واقعیت هستند. تصدیق وجود و نقش پارادایم‌ها، نباید همانند بحثی برای ساخت دژهای متفاوت غیرقابل نقد از بیرون مورد استفاده قرار گیرد. پارادایم‌ها باید رودرروی هم و مورد بحث قرار گیرند، اما این امر نمی‌تواند صرفاً بر مبنای یک بحث طبیعی یا فوری انجام شود. نمی‌توان از به‌کارگیری ابزار فراهم شده به وسیله آمار و اقتصادسنجی اجتناب کرد، اما ارائه ارزیابی انتقادی از یک مدل نباید تنها بر اساس یک معیار منحصرأ کمی بنا نهاده شود. از نقطه نظر صوری‌سازی شده^۳ صحت تناسب آماری اهمیت زیادی ندارد، فقط لازم است هر قانون و قضیه اقتصادی همواره بر اساس تناسب و اعتبار آن با توجه به محتوای متن و موقعیتی که در آن به کار می‌رود، مورد ارزیابی قرار گیرد. همچنین لازم است نهادها، تاریخ، واقعیت‌های زیست‌محیطی و جغرافیایی، استراتژی‌های کنشگران، گروه‌ها و ابعاد جامعه‌شناسانه شامل روابط جنسیتی همانند بسیاری از موضوعات معرفت‌شناسانه مدنظر قرار گیرند. هر چند این ابعاد از علم اقتصاد، به شکل بی‌رحمانه‌ای از سرفصل‌های برنامه آموزشی دانشجویان این رشته حذف شده است. این شرایط می‌تواند با ارائه واحدهای درسی ویژه بهتر شود. اما فقط به اضافه شدن واحدهای درسی جدید که اهمیت زیادی دارند، بسنده نمی‌شود، بلکه پیوند میان حوزه‌های مختلف دانش در یک برنامه آموزشی نیز دارای اهمیت فراوانی است. دانشجویان، به منظور ایجاد این پیوند، فریاد برآورده‌اند و ما صحت گفته آنان را تأیید می‌کنیم. باید به مبارزه علیه گسستن علم اقتصاد از واقعیت و انزوای آن برخیزیم. برای مثال اقتصاد کلان باید بر اهمیت محدودیت‌های نهادی و بوم‌شناختی ساختارها و نقش تاریخ تأکید و توجه کند.

این امر ما را به سوی تکثرگرایی سوق می‌دهد. تکثرگرایی تنها یک موضوع

1. Paradigm
2. Representation
3. Formalistic

ایدئولوژیک نیست، تکثرگرایی به مثابه پذیرش وجود قضاوت‌ها یا بینش‌ها، متفاوت از چیزی است که فرد در مقام توضیح‌دهنده به آنها متعهد می‌شود. وجود نظریه‌های مختلف را می‌توان ناشی از ماهیت فروض فرض شده، پرسش‌های مطرح شده، انتخاب طیف زمانی، مرزهای مسائل مورد مطالعه و پیش‌زمینه تاریخی و نهادی دانست.

تکثرگرایی باید بخشی از فرهنگ وجودی یک اقتصاددان باشد. افراد باید در تحقیقات خود برای توسعه سبک تحقیق و مسیر تفکر در مورد موضوعاتی که رشته و اعتقاداتشان آنها را به سوی آن سوق می‌دهد آزاد باشند. در جهانی که به سرعت در حال تکامل و پیچیدگی بوده، نه تنها اجتناب و احساس خطر کردن از رویکردهای رقیب غیرممکن است بلکه عدم توجه به آنها چه بسا خطرناک باشد.

این قضیه ما را به پرسش از نظریه نئوکلاسیک فرامی‌خواند. البته فضای غالب فعلی با تکثرگرایی سر سازگاری ندارد. اما، اینجا، موضوع مهم‌تری مطرح است. افسانه نئوکلاسیسم در خصوص یک عامل اقتصادی عقلایی، تأکید آن بر مفهوم تعادل و اصرار آن بر اینکه قیمت‌ها به‌عنوان مهم‌ترین (اگر نگوییم تنهاترین) عامل تعیین‌کننده رفتار بازار به‌شمار می‌روند، با اعتقادات ما مغایرت دارد. درک ما از علم اقتصاد بر مبنای اصول رفتاری متفاوتی است. به‌ویژه این موضوع مسئله تفاوت میان اذهان^۱، عقلانیت محدود عاملان اقتصادی، ناهمگنی عاملان اقتصادی و اهمیت رفتارهای اقتصادی بر اساس عوامل غیر بازاری را شامل می‌شود. ساختارهای قدرت از جمله سازمان‌ها و رسته‌های اجتماعی و فرهنگی نباید در ابتدا از تحلیل و تحقیق کنار گذاشته شوند.

در حقیقت، در اغلب موارد، آموزش پیشنهادی به موضوعات نظریه نئوکلاسیک محدود می‌شود، همچنین از زوایای اخلاقی نیز قابل بحث و بررسی است. دانشجویان مجبور به یادگیری اعتقادات نادرست می‌شوند نه تنها به دلیل اینکه نظریه نئوکلاسیک تنها جریان علمی موجود است، بلکه به دلیل علمی بودن صرفاً به یک موضوع ساده و یا مدل‌سازی صوری تبدیل شده است.

همراه با دانشجویان، ما نیز تلفیق ساده‌لوحانه و سوءاستفاده‌گرایانه علمی بودن ریاضیات و به‌کارگیری آن دو علم اقتصاد را متهم می‌کنیم. بحث در خصوص وضعیت

علم اقتصاد نمی‌تواند به پرسش استفاده یا عدم استفاده از ریاضیات محدود شود. همچنین طرح بحث در قالب آن واژگان درحقیقت برای اغفال افراد و اجتناب از طرح پرسش‌های واقعی و موضوعاتی است که اهمیت فراوانی دارند. این امر دربردارنده هدف و ماهیت خود مدل‌سازی و بررسی این موضوع است که علم اقتصاد چگونه می‌تواند به‌سوی تشریح واقعیت و دوری از تمرکز فعلی خود بر حل مسائل خیالی^۱ تغییر مسیر دهد.

دو ویژگی بنیادین آموزش دانشگاهی، وجود تنوع در واحدهای درسی ارائه شده به دانشجویان و آموزش تفکر انتقادی است، این امر نه تنها در رژیم نئوکلاسیک امکان‌پذیر نیست، بلکه به‌طور فعال از ترویج تفکر انتقادی ممانعت به‌عمل می‌آید. پافشاری بر صورتی‌سازی ریاضی متضمن این است که اغلب پدیده‌های اقتصادی، خارج از مرزهای تحقیق و برنامه آموزشی علم اقتصاد هستند. غیرقابل دفاع بودن این محدودیت‌ها بدین معنی است که بروز تفکر انتقادی در میان دانشجویان به‌مثابه تهدیدی خطرناک تلقی شده است. چنین وضعیتی در مسائل مختلف در جوامع آزاد غیرقابل قبول است.

ما، مدرسین علم اقتصاد فرانسه حمایت کامل خود را از ادعاهای مطرح شده دانشجویان اعلام می‌داریم. ما به‌طور خاص با اقداماتی سروکار داریم که ممکن است در سطح محلی به‌منظور ایجاد طلیعه‌ای برای ارائه پاسخ‌هایی مطابق با انتظارات دانشجویان مناسب باشد. همچنین امیدواریم این موضوعات به گوش دانشجویان اقتصاد تمامی دانشگاه‌ها برسد. به‌منظور تسهیل این امر آمادگی خود را برای شروع گفت‌وگو با دانشجویان و برگزاری کنفرانس‌هایی با هدف طرح این بحث در سطح عمومی اعلام می‌کنیم.

اولین شماره خبرنامه اقتصاد پساتعارف^۱

سلامت عقل، انسانیت و علم

جلد اول خبرنامه اقتصاد پساتعارف، سپتامبر سال ۲۰۰۰

فرانسه

جریان اصلی علم اقتصاد فرانسه در ژوئن گذشته دچار شوک شده و در ادامه حوادث غیرمنتظره و دراماتیکی را سپری کرده است.

در صفحه ۲۱ روزنامه مهم فرانسه، *لوموند*، مقاله‌ای طولانی با این عنوان چاپ شد: «دانشجویان اقتصاد نسبت به فقدان تکثرگرایی در آموزش دروس ارائه شده معترض هستند». دانشجویان اقتصاد حاضر در برجسته‌ترین مؤسسه آموزشی اقتصاد فرانسه، با موفقیت زیاد، در اعتراض به صوری‌سازی بیش از اندازه ریاضیات بیانیه‌ای منتشر کردند. بیانیه دانشجویان به وجود اسکیزوفرنیامی واقعی ایجاد شده از تبدیل مدل‌سازی به یک هدف صرف، به خودی‌خود و قطع ارتباط اقتصاد با واقعیت و مجبور کردن آن برای ورود به حالتی وامانده اشاره کرده است. بنابر نوشته *لوموند* دانشجویان به دنبال پایانی برای هژمونی نظریه نئوکلاسیک و رویکردهای مشتق از آن به نفع تکثرگرایی بودند که دربردارنده سایر رویکردها، به‌ویژه آنهایی که اجازه بررسی واقعیت‌های صحیح را می‌دهند، خواهد بود. *لوموند* دریافت که اقتصاددانان فرانسوی مشهوری نظیر میشل ورنیر^۲، ژان پل فیتوسی و دانیل کوهن^۳ قصد دارند که در حمایت از دانشجویان به‌پا خیزند. فیتوسی، رئیس فعلی کمیته داوران اقتصاد، گفت: «دانشجویان در اعتراض به

1. *Post-autistic Economics Newsletter*, Issue No. 1

2. Michel Vernières

3. Daniel Cohen

شیوه آموزش عمومی علم اقتصاد محقاند» و همچنین اذعان کرد: «به کارگیری بیش از حد ریاضیات به جدا شدن گفتمان اقتصاد از واقعیت منجر شده است». دانیل کوهن، استاد اقتصاد اکول نورمال سوپریور^۱، در مورد نقش آسیب شناسانه ایفا شده ریاضیات در اقتصاد صحبت کرد. در همین حال جک لانگ^۲، وزیر آموزش و پرورش فرانسه، لوموند را مجاب کرد که به بررسی دقیق درخواست دانشجویان خواهد پرداخت. رادیو و تلویزیون فرانسه نیز شکایات دانشجویان را گزارش و بر مشروعیت آن تأکید کرد. شبکه بی.اف.ام.^۳، در بیست و یکمین روز، گفت اکنون این نکته که آموزش علم اقتصاد مدت هاست هیچ ارتباطی با جهان واقعی ندارد درک شده و این رشته در حال ورود به بحرانی غیرقابل انکار است. همچنین در همان روز همه جا بحث از نامه سرگشاده دانشجویان در حالی بود که هیچ یک از اقتصاددانان مشهور، در طی سال های اخیر، چنین بینش های مشابهی را مطرح نکرده بودند.

مجله *لزاکو*^۴، در بیست و سومین روز، گزارش داد که در مورد آموزش علم اقتصاد در دانشگاه یک گزارش دولتی به نتایج مشابه با ادعاهای دانشجویان رسیده است. مجله *لزاکو* در مقاله طولانی خود اشاره کرد این نکته به طور فزاینده ای درک شده که کسالت علم اقتصاد موضوعی فراگیر بوده و مدتی طولانی است که این کسالت وجود دارد و علم اقتصاد زیر ماسک علمی بودن محیطی ضد علمی را ترویج کرده و هیچ جایی برای مباحثه و انعکاس واقعیت قائل نیست.

هفته نامه *ماریان*^۵، در بیست و ششمین روز، مقاله ای در مورد بیانیه دانشجویان علیه جزم اندیشی^۶ در آموزش اقتصاد و جایگزینی آن با تکثرگرایی رویکردها منتشر کرد. *ماریان*، نوشت بیانیه ای که اکنون در وبسایت دانشجویان در دسترس همگان قرار دارد، مرتباً حمایت مدرسان اقتصاد و علاقه مندان - از بالاترین سطوح دولت فرانسه - را به دست می آورد.

مجله *اقتصاددان جوان*^۷، در ۳۰ ژوئن، به بیانیه دانشجویان و جنبش آنها اشاره و

1. École Normale Supérieure
 2. Jack Lang
 3. BFM
 4. Les Echos
 5. Marianne
 6. Dogmatism
 7. Le Nouvel Economiste

اعلام کرد که علم اقتصاد در برابر آسیب‌شناسی صورت گرفته از ایدئولوژی‌های حاکم بر آن و صوری‌سازی ریاضی، نامرتبط با واقعیت موجود در علم اقتصاد، سر تسلیم فرود آورده است و این چنین ادامه داد که علم اقتصاد باید از این چشم‌وهم‌چشمی با فیزیک دست برداشته و در مقابل به علوم انسانی نگاه کند.

رسانه‌های فرانسه در ژوئیه علاقه‌مند به بحث در خصوص ادامه این جنبش بودند. تریبون^۱، در سوم ژوئیه مقاله‌ای طولانی با عنوان «ضرورت اصلاحات در آموزش علم اقتصاد» منتشر کرد. این مقاله با بیان اینکه همه بخش‌های مرتبط در این نکته اتفاق نظر دارند که علم اقتصاد در بحران به سر می‌برد و باید مباحثه‌ای در این خصوص آغاز شود، مطلب خود را چنین ادامه داد که اقدام ابتکاری دانشجویان این زمینه را فراهم کرده است. روزنامه تریبون نوشت که علم اقتصاد در دنیاهای خیالی^۲ و اقتصاد رابینسون کروزوئه‌ای^۳ گم شده و با جزم‌اندیشی رایج در آموزش این رشته از نظر فکری و عقلی تضعیف شده است. مجله جایگزین/اقتصاد^۴ نیز در مقاله‌ای با عنوان «شورش دانشجویان»^۵ چنین نوشت که برنده فرانسوی جایزه نوبل موريس آل^۶ به‌رغم رویکرد ریاضی خود به نتایج مشابه نتایج دانشجویان دست یافته است.

روزنامه اکسپرس^۷، معادل فرانسوی روزنامه تایم^۸، در مقاله‌ای با عنوان «اقتصاد، علم وامانده؟» به تحلیل شکایات دانشجویان پرداخت و همچنین، گزارش داد که حالا بیانیه دانشجویان بیش از ششصد امضا دارد و استادان نیز بیانیه‌ای در حمایت از دانشجویان منتشر کرده‌اند.

در ۲۲ ژوئیه، پولیتیس^۹، گزارشی در مورد دلایل دانشجویان و وضعیت واماندگی که علم اقتصاد در نتیجه عقده روحی برای تولید فیزیک اجتماعی در آن گرفتار شده منتشر کرد. پولیتیس یادآوری کرد که حمایت دانشجویان از بیانیه بسیار گسترده بوده و

-
1. Tribune
 2. Mondes Imaginaires
 3. L'économie de Robinson Crusocé
 4. Alternatives Economiques
 5. The Revolt of the Students
 6. Maurice Allais
 7. L'Express
 8. Time
 9. Politis

این گروه نه تنها شامل اغلب دانشجویان دانشگاه‌های برجسته، بلکه شامل دانشجویان دانشگاه‌های دارای رتبه پایین‌تر پاریس و سایر ایالت‌ها نیز بوده است. تکثرگرایی باید بخشی از بنیه فرهنگی اقتصاددانان باشد. اما در مقابل، نظریه نئوکلاسیک بر قلمرو اقتصاد حکم‌فرمایی می‌کند چرا که مبتنی بر فروض ساده‌ای است که به‌آسانی در قالب‌های ریاضی درمی‌آیند. پولیتیس نتیجه‌گیری کرد که بوی آشوب و مبارزه از سال تحصیلی آتی می‌آید.

حالا می‌دانیم که بیانیه دانشجویان اقتصاد هشتصد امضا و بیانیه اقتصاددانان ۱۴۷ امضا دارد. بیانیه اقتصاددانان را برخی از درخشان‌ترین استادان اقتصاد فرانسه مانند رابرت بویر^۱، آندره اورلثان، میشل آگلیتا^۲، ژان پل فیتوسی و دانیل کوهن امضا کرده‌اند. این مقاله با پیشنهاد برگزاری کنفرانسی ملی به‌منظور بررسی این مباحث پایان می‌یابد.

ایالات متحده

حاضران آمریکایی در دهمین کنگره جهانی اقتصاد اجتماعی^۳، در دانشگاه کمبریج، گزارش دادند در ایالات متحده، پاکسازی دانشگاه‌ها از استادان اقتصاد غیرریاضی و غیرنئوکلاسیک همچنان ادامه دارد.

حاضران در کنفرانس در مورد استالینی شدن^۴ رشته اقتصاد صحبت می‌کردند. برخلاف آنکه در فرانسه جنگ بعدی شروع شده هنوز در ایالات متحده امضایی برای شکل‌گیری یک انتقاد گروهی در مورد ضرورت گریز علم اقتصاد از اصول جزم‌اندیشانه قرن نوزدهم جمع نشده است. باین‌حال همگان اذعان دارند که تعداد اقتصاددانان دانشگاهی که در آمریکا با اقتصاد جزم‌اندیشانه همسو نیستند، اقلیت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دهد. اما جمع آنها متلاشی شده و اغلب با تهدید و فقدان ابزارهای لازم برای پیوستن به یکدیگر و اعمال وزن همگانی و اقتدار اخلاقی‌شان روبه‌رو بوده‌اند. در ضمن همگان معتقدند زمان سنج علم اقتصاد آمریکایی در جهت مخالف حرکت می‌کند. اقتصاددانان آمریکایی، در کنگره جهانی، داستان‌های مخوفی در مورد موج جدید

1. Robert Boyer

2. Michel Aglietta

3. World Congress of Social Economics

4. Stalinization

استالینی شدن نئوکلاسیک ردوبدل کردند. حال واحدهای درسی تاریخ اندیشه اقتصادی منشأ ایده‌هایی تلقی می‌شوند که ممکن است دانشجویان به‌وسیله آن، سؤال‌هایی را درخصوص صحت برخی گفتمان‌های نظریه نئوکلاسیک مطرح کنند، که در چشم‌انداز اقتصاد جزم‌اندیش مورد هدف قرار گرفته بود. هدف گروه حاکم ایجاد محیط‌هایی بی‌توجه به تاریخ است که در آن دانشجویان مؤثرتر نظام فکری نئوکلاسیک/ جریان اصلی علم اقتصاد را بیاموزند. برای مثال از دانشگاه کارولینای شمالی گزارش شده که این دانشگاه تمامی واحدهای درسی تاریخ اندیشه را حذف کرده است.

همچنین حاضرین آمریکایی در کنفرانس، از کم‌رنگ شدن استانداردهای سواد در میان دانشجویان کارشناسی اقتصاد و همکاران اقتصادی‌شان در نتیجه طلسم ریاضیات شکایت داشتند. مسئله بی‌سوادی در میان دکترهای جدید علم اقتصاد باید به‌طور خاص مسئله‌ای حاد تلقی شود، بسیاری از آنان از خواندن یا درک یک نثر پیچیده مانند [کتاب] نظریه عمومی^۱ ناتوان هستند.

انگلستان

ایده‌های مطرح شده دانشجویان فرانسوی برای خوانندگان کتاب *واقعیت و اقتصاد* تونی لاوزن^۲ (۱۹۹۷) قرابت داشت. اما لاوزن در انگلستان این‌گونه گزارش داد که اگرچه دانشجویان اقتصاد بی‌قرارند، اما هنوز متمرّد نیستند. در همین حال گفته می‌شود که ترجمه فرانسوی کتاب *واقعیت و اقتصاد* به‌زودی انتشار می‌یابد.

بلژیک

علاقه به اصلاحات در علم اقتصاد، در فرانسه، به‌سرعت در بلژیک منتشر شد. روزنامه *لوسوار*^۳ در ۲۴ ژوئن در مقاله‌ای تحت عنوان «واماندگی علم اقتصاد»، ضمن ارائه گزارشی از حوادث فرانسه، تحلیل خود را از اقتصاد نئوکلاسیک، به‌مثابه ایدئولوژی سیاسی خیلی ظریفی که با نقاب علم ظاهر شده، ارائه کرد.

1. The General Thoery

2. Tony Lawson's *Economics and Reality*

3. Le Soir

این روزنامه یک هفته بعد مقاله‌ای طولانی در مورد بحران در علم اقتصاد به رشته تحریر درآورد. که براساس گزارش میشل ورنیر^۱ تنظیم شده و از سوی دولت فرانسه برای بررسی آموزش علم اقتصاد مأموریت یافته بود. ورنیر تأکید کرد نظریه‌های اقتصادی ابزاری برای مفهوم‌سازی واقعیت هستند. او مطلب خود را این‌گونه ادامه داد: «بنابراین، مطابق فن تعلیم، این امر برای انعکاس مفاهیم اساسی و انجام تحقیقات تجربی ضروری است ... [و] همچنین بر تکثر رویکردها و ارتباط کلی آنها تأکید کرد».

برنارد پولر^۲، به‌طور خاص، با ارجاع به نظریه نئوکلاسیک گفت: ریاضیات غالباً تهی بودن پیشنهادات و فقدان هرگونه ارتباط عملیاتی را پنهان نگه می‌دارد. او گفت: علاوه بر بازنگری در فروض اولیه، علم اقتصاد ضرورتاً باید نهادها، تاریخ، استراتژی‌های عاملان اقتصادی و گروه‌ها، ابعاد جامعه‌شناسانه و سایر موارد را مورد توجه قرار دهد.

خبرنامه اقتصاد پسامتعارف می‌کوشد تا افرادی را که مایل‌اند سلامت

عقل و روان، انسانیت و علم به اقتصاد بازگردد به هم پیوند دهد. برای

دستیابی به این هدف شما می‌توانید با ارسال این موضوعات برای ۱۰

همکار دلسوز و یا دانشجو کمک مهمی کنید.

1. Michel Vernières

2. Bernard Paulré

سومین شماره خبرنامه اقتصاد پسامتعارف^۱

سلامت عقل، انسانیت و علم

خبرنامه اقتصاد پسامتعارف

۲۷ نوامبر سال ۲۰۰۲

آمارتیا سن وارد این مباحثات شد^۲ (ادوارد فولبروک)

جریان اصلی اقتصاد نئوکلاسیک در ۳۱ اکتبر متقابلاً حمله‌ای را علیه جنبش اقتصاد پسامتعارف فرانسه آغاز کرد. حجم برنامه‌ریزی و هماهنگی آنها که به‌طور آشکار و در قالب یک حمله شگفت‌انگیز در لوموند نمایان شد به همه شبهات موجود اقتصاددانان نئوکلاسیک در مورد جدی گرفتن تهدیدات اعمال شده از سوی جنبش دانشجویی خواهان اصلاحات فرانسه پایان داد. روزنامه‌های فرانسوی سه صفحه را با این عنوان منتشر کردند: «دادخواست تقابل، ما انگیزه مباحثات مطرح در مورد فزونی مدل‌سازی در علم اقتصاد را منتشر می‌کنیم». بخش ویژه مربوط به این بحث، که از سال گذشته فرانسه را به‌خود مشغول کرده بود، شامل هشت مقاله بود. یکی از آنها مصاحبه‌ای کاملاً دوپهلوی با آمارتیا سن بود.

مقالات جدید لوموند از این نظر مهم تلقی می‌شوند که نشان‌دهنده چگونگی عملکرد نئوکلاسیک‌ها در شرایط استراتژیک است. پیش از این کسی نمی‌دانست اگر نئوکلاسیک‌ها در موقعیت جنگ قرار گیرند چگونه عمل خواهند کرد، اما حالا می‌دانیم. آنها برای دفاع از خود استراتژی بد جلوه دادن و تخریب حریف را برگزیده‌اند. این

1. *Post-autistic Economics Newsletter*, Issue No. 3

2. Amartya Sen Enters the Debate

بدگمانی^۱ اعضای حاضر در گروه دانشجویان فرانسوی را سراسیمه و گیج می‌کند (واکنش‌های آنها را در بخش بعد بخوانید). چالش اقتصاد پسامتعارف با فعالیت‌های سنت‌گرایان نئوکلاسیک از لحظه آغاز در خصوص دو نکته بود:

۱. موضوع تکثرگرایی در برابر جزم‌اندیشی تک‌بعدی و نیاز ضروری به تکثرگرایی در علم اقتصاد؛

۲. نیاز به آزادسازی علم اقتصاد از عقده روحی و روانی و اماندگی با مدل‌های مرسوم که هیچ‌گونه عینیت تجربی آشکاری ندارند.

همچنین، به‌منظور احتراز از سوءتفاهم، جنبش اصلاحات - و به‌ویژه دانشجویان فرانسوی - بر این نکته تأکید داشته است که این جنبش با استفاده ابزاری از ریاضیات در علم اقتصاد بیشتر از علوم طبیعی نیز مخالفتی ندارد، بلکه با به‌کارگیری ریاضیات به‌عنوان یک هدف صرف مخالف است. این استفاده از ریاضیات برای علم در مقابل استفاده از ریاضیات برای علم‌زدگی است که مرز بین این دو را ترسیم می‌کند، اما سنت‌گرایان دقیقاً همین احتمال سوءتفاهم را به‌عنوان خط دفاع از خود انتخاب کرده‌اند. برخی از مقالات لوموند این احتمال را به‌عنوان ابزاری برای منحرف کردن بحث به‌سوی یک بحث کاذب تشریح کرده‌اند. به‌زعم ناآگاهی مقالات در پی انتقال این عقیده غلط خود هستند که جنبش اصلاحات تنها و تنها خواهان حذف ریاضیات برای همیشه از اقتصاد است.

یکی از مقالات لوموند که تاکنون چاپ شده، استفاده از معادلات کینز $I=S$ و $C=cY$ را به‌عنوان مثال‌هایی از ریاضیاتی که با چالش مواجه شده معرفی کرده است. مقاله‌ای دیگر، بدون امضا، با این سؤال شروع شده بود: کدام‌یک از ابزارهای ریاضیات مورد استفاده اقتصاددانان قرار گرفته‌اند؟ پاسخ: آماره‌ها^۲ و مدل‌های بدون ارقام^۳. معنایی که تلقین می‌کنند این است که اصلاح‌طلبان می‌خواهند آمار و تمامی مدل‌ها را دور بریزند، برای مثال $I=S$. مقاله سوم را که پانزده اقتصاددان نئوکلاسیک امضا کرده بودند، این بد جلوه دادن و تحریف را تکرار کرده و سپس، انتقاد از جریان اصلی نئوکلاسیک را معادل حمله به رویکرد علمی در علم اقتصاد گرفته بود. تکیه بر این تاکتیک‌های

1. Cynicism

2. Statistics

3. Models Without Numerals

گل‌آلود کردن فضا و معرفی نادرست حریف، حاکی از این است که سنت‌گرایان موقعیت فکری خود را غیرقابل دفاع می‌دانند.

مصاحبه انجام شده با آمارتیا سن ناامیدکننده است چرا که سؤالات مصاحبه‌کننده، سن را از بحث اصلی دور کرده و به‌سوی یک بحث ساختگی می‌برد. هیچ‌گونه اشاره یا دلیلی وجود ندارد که سن نامه سرگشاده دانشجویان و استادان را خوانده باشد. در این مصاحبه هیچ‌گونه شواهدی مبنی بر باخبر بودن سن از موضوعات مطرح شده وجود ندارد. در نتیجه مصاحبه به‌نحوی ترتیب داده شده که عاری از چالش ریاضیات یا غیرریاضیات باشد. به لحاظ صبغه بحث، سن یک خط دیپلماتیک را در پیش می‌گیرد. بعد از تفسیر بزرگوارانه و عالمانه در مورد سرچشمه‌های فرانسوی سنت ریاضیات، یادآوری می‌کند که هر دوی این رویکرد و رویکردهای غیرریاضی جایگاه خود را دارند. اما خوب این موضوع به‌ندرت قابل مناقشه است که البته راضی‌کننده هم نیست. در پایان مصاحبه هم از نظریات سن در مورد موضوعاتی که اقتصاد فرانسه و به‌طور فزاینده باقی جهان را از ماه ژوئن تحریک کرده متعجب می‌شویم.

آیا آمارتیا سن معتقد است که علم اقتصاد و آموزش آن باید کمتر بر مدل‌های تھی از تجربه و بدیهی و بیشتر بر واقعیت‌های اقتصادی متمرکز شود؟ آیا وی آرزوی دیدن کاهش تأثیر علم‌زدگی در اقتصاد را دارد؟ آیا از تکثرگرایی حمایت می‌کند و اگر چنین است در کدام زمینه؟ آیا معتقد است دانشجویان و اقتصاددانان باید به‌دلیل طرح سؤالات دشوار تشویق یا دلسرد شوند؟ آیا از نظر اخلاقی با حرکت به‌سوی تبعید اقتصاددانان و علم اقتصادی که همگام با دکتران‌های نئوکلاسیک نیست به‌آسانی کنار آمده است؟ اینها، پرسش‌هایی بودند که از سن پرسیده نشد، اما شنیدن پاسخ‌های او می‌توانست جالب باشد.

پاسخ دانشجویان^۱ (ترجمه جی. والتر پلینگ^۲)

کلاس‌های اقتصادی مناسب

با اینکه استادان اقتصاد تصریح کردند اشکالاتی در کار دانشگاه‌ها وجود دارد (نوموند،

1. The Students' Response

2. J. Walter Plinge

سه‌شنبه ۳۱ اکتبر)، باز هم ما از آگاهی دیرهنگام آنان شاد شدیم، اما هنوز از مسیر وقوع این حوادث سردرگم هستیم.

آیا ما انتقادات خود را بر ریاضیات متمرکز کرده بودیم؟ به‌هیچ‌وجه. آیا اقتصادسنجی را مورد سؤال قرار دادیم و آن را فعالیتی تجربی که باید از مدل‌های مرسوم متمایز شود، دانستیم؟ به‌هیچ‌وجه. برعکس همان‌طور که نامه سرگشاده ما به‌روشنی نشان می‌دهد ساخت مداوم جهان‌های تخیلی ما را به ستوه آورده است؛ یعنی ساخت‌های فکری (مدل‌های مشهوری) که تناسب آنها با واقعیت نمایش داده نشده باقی مانده‌اند. ما همچنین در مورد فقدان مانیفست تکثرگرایی پرسش‌هایی را مطرح کرده‌ایم. بیانیه استادان اقتصاد نیز در این مورد از ما حمایت می‌کند و به غلبه کامل نظریه نئوکلاسیک معترض بوده و معتقد است که باید محدودیت‌های آن درست مانند توانایی‌های‌اش، به‌وضوح ارائه شود. بنابراین می‌توان دید که موضوع ریاضیات در مطالبات ما جایگاه ثانوی دارد.

اما این نکته درست بوده که ترکیب روزافزون ریاضیات با جهان خیالی در غیاب تکثرگرایی، فاجعه‌آمیز است. پس آیا این یک موضوع ساده آموزشی است که ما از آن انتقاد کردیم؟ خیر، مطمئناً خیر. همان‌طور که همه ما می‌دانیم، مسئله آموزش تنها مسئله مرتبط با روش‌های آموزش نیست.

پرسش ما ساده است: آیا داشتن ابزارهایی تئوریک و تجربی، به ما اجازه درک جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم، می‌دهد؟ آیا دروس علم اقتصاد مباحث تجارت، دولت یا حتی بازار را طبقه‌بندی می‌کند؟ خیر. آیا، استادان به ما عملکرد اقتصاد فرانسه، اروپا یا ژاپن را آموزش می‌دهند؟ خیر. آیا کلاس‌های درس ما را برای درک بحران اخیر آسیا (بحران مالی ۱۹۹۸)، نوسانات یورو یا اصلاحات مطرح شده در مرکز سازمان ملل در مورد شرکت‌های فراملیتی توانمند می‌سازد؟ خیر.

به پیشنهاد اقتصاددانانی که با اصلاحات مطرح شده از سوی ما مخالف بودند، همه این موارد با استفاده از یک روش علمی منفرد و واحد به‌دست می‌آید. یعنی با ساخت و اقامه فرضیه‌هایی، تصریح و ارتقای معادلات به‌دست آمده و آزمون‌های تجربی که معمولاً به ابطال برخی تئوری‌ها و تأیید بعضی از آنها منجر می‌شوند، منحصرأ می‌توان به هدف علمی رسید. اما درحقیقت چنین اقتصاد ایدئالی دور از دسترس است، به‌گونه‌ای که هنوز

هیچ‌یک از ما توفیق رویارویی با آن را نداشته‌ایم. کتاب‌ها و واحدهای درسی صرفاً آماده تکرار مضامین مدل‌ها بدون هیچ‌گونه پرسشی در مورد بنیان تجربی آنهاست. اما از این گذشته ما نسبت به مناسبت رویکرد نئوکلاسیک که همه چیز را برای خودش می‌خواهد بدبین هستیم. آیا باید نقش واقعی این رشته به یکی از آماره‌های به‌دست آمده تقلیل یابد، یا نباید به‌طور برابر نقشی در شکل‌گیری فرضیه‌ها ایفا کند؟ آیا واقعاً اطلاعات سایر رشته‌ها (حقوق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت) برای درک مسائل اصلی علم اقتصاد غیرضروری است؟ همان‌طور که آمارتیا سن، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸، می‌گوید: «درک این نکته نیز ضروری است که به‌کارگیری بیش از حد ریاضیات می‌تواند یک ابزار ملال‌آور باشد اگر باعث شود موضوعاتی که هم‌اکنون از اهمیت برخوردار هستند و باید بدان‌ها توجه کرد، بلا تکلیف بمانند یا به بن‌بست برسند تنها به‌دلیل اینکه کسی نتوانسته آنها را به معادلات تبدیل و به زبان ریاضی بیان کند». بنابراین ما از مشاهده این وضعیت گیج شده‌ایم چرا که بعضی از اقتصاددانان خواهان حفظ ویژگی علمی رشته خود با توجه به نتایج ناچیز و مبهم این رشته در مورد موضوعات مهم (بیکاری، جهانی شدن، نوسانات در قیمت نفت و مواردی از این دست) هستند.

پس ما خواهان خاتمه بحث و جدل ساختگی^۱ درباره ریاضیات هستیم. همان‌طور که به‌روشنی و به زبان تئوری‌های متقاعدکننده تشریح شده، بدیهی است از حضور ریاضیات در آموزش علم اقتصاد به‌خوبی استقبال شده است. از اینکه باید چنین موضوعی را توضیح دهیم، متحیریم، اما آنچه پیش از همه اینها باید به ما آموزش داده شود و بعضی استادان نیز می‌کوشند تا چنین کنند این است که سرچشمه این مدل‌ها، اهمیت و نتایج آنها را به زبان اقتصاد سیاسی به ما بیاموزند. خلاصه ما به‌اندازه کافی کلاس‌های اقتصادی مناسب بچه‌ها داشته‌ایم، اما تنها و به‌ندرت به محدودیت‌های بنیادین این تئوری‌ها، خواه تجربی یا منطقی، اشاره شده است. به‌عبارت‌دیگر هر واحد درسی باید ترکیبی از یک برنامه کار عملی باشد که اجازه دست‌کاری مدل‌های پیشنهادی را به ما بدهد. درحقیقت این امر تنها ابزار درک عملکرد منطقی مدل و ارزیابی تناسب آن مدل‌ها با واقعیت به‌شمار می‌رود.

انجام اصلاحات در نظام آموزشی بی‌شک راهی برای تجدیدنظر در علوم اقتصادی است. اما این کافی نیست. همراه با سایر علوم انسانی اقتصاد باید سرچشمه‌های فکری، برنامه‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دانشمندان خود را بشناسد. اقتصاد نباید با دستاویز قرار دادن علم تجربی، از سایر رشته‌های علوم انسانی روی بگرداند. بنابراین نباید دانشجویانی را که بیش از این نمی‌خواهند ریاضیات یاد بگیرند احمق و کودن بدانیم. هم‌اکنون اقتصاددانان طرف بحث بوده و بحث به آنها سپرده شده است. آقایان و خانم‌های اقتصاددان آیا دوست دارید که ما را در مورد تناسب تئوری‌های خود با واقعیت و موفقیت علم خود متقاعد کنید؟ ما تنها سؤال می‌کنیم ... و منتظر پاسخ می‌مانیم.

تحلیل جریان‌های فرانسه^۱ (جوزف هالوی)

فرانسه از نظر تاریخی کشوری است که رادیکالیسم^۲ در آن جایگاه عمیقی دارد، از سوی دیگر جایی است که ساختارهای قدرت، درباره نخبگان تکنوکرات، به شدت و به خوبی سنگربندی شده‌اند. جنبش اخیر در مورد اصلاحات در برنامه آموزشی اقتصاد یک بخش اصلی از مرحله ناگهانی بروز احساسات و جهت‌گیری‌های رادیکال جدید است. ریشه‌های آن هم به آگاهی ایجاد شده از طریق تلاش برای دفاع از بخش عمومی در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ و به فعالیت‌های انجام شده علیه بی‌خانمان‌ها و محرومین اجتماعی که به طور منظم کشور را در طی پنج سال گذشته به هم ریخته برمی‌گردد. ماهنامه دیپلماتیک/لوموند نقش مهمی در این مسیر ایفا کرده و نشان داده است که راه‌حل جدید، جایگزین و چشم‌اندازی با طراحی خوب برای اقتصاد و موضوعات اجتماعی در سطح جهانی به حساب می‌آید. همچنین گزینه‌های جایگزین اقتصاد به دنبال باز کردن درهای علم اقتصاد به روی اندیشه‌های نافرمان است. هر دو مجله‌ای که در خصوص این موضوع به بحث می‌پردازند به طور گسترده توسط استادان مدارس عالی و دانشجویان دانشگاه‌ها خوانده می‌شود.

عاملی که هنوز ایجاد آگاهی را امکان‌پذیر می‌کند، این است که در فرانسه علوم اجتماعی هنوز تحت انحصار و استعمار امپریالیستی علم اقتصاد قرار نگرفته‌اند و آنها بر حیثیت فکری خود حکم‌فرمایی می‌کنند. دانشجویان می‌دانند تاریخ، سیاست و فلسفه نه

1. Analysis of the Events in France

2. Radicalism

تنها مهم هستند بلکه باید تأثیر لازم را بر اقتصاد داشته باشند. به همین دلیل این نگرش که علم اقتصاد، پایانی بر اقتصاد سیاسی بوده است نمی‌تواند از اذهان پاک شود. در این زمینه، اکنون، ایتالیا نیز به همراه آمریکا نسبت به فرانسه از حالت معمول دور شده است. با نگاه به سه دهه قبل می‌بینیم که علم اقتصاد در فرانسه نسبتاً تکثرگرا بوده است. هنوز هم فضای زیادی برای ادبیات اقتصادی - اقتصاد توصیفی و تاریخی و جهت‌گیری جناح چپ و راست (برای مثال کتاب ریموند بار^۱) - وجود دارد. در این میان تعدادی از مدارس پیرامونی^۲ و همچنین تعدادی از مدارس دولتی که برخی از آنها با ساختار اجتماعی آمریکایی - محور مبتنی بر رویکرد انباشت پیوند خورده‌اند، در پی بسط ایده‌های کینز در قالب فرانسوی بودند. این قبیل مشارکت‌ها هنوز هم در میان مدرسان مدارس عالی به چشم می‌خورد. اما، به‌استثنای چند مدرسه خاص، این موارد به‌ندرت در برنامه آموزشی دانشگاه‌ها مشاهده می‌شود.

مسئولیت این امر با فرانسوا میتران^۳، رئیس‌جمهور، و لیونل جوزپین^۴، وزیر آموزش و پرورش، فرانسه است، کسانی که رادیکال‌های دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را به‌شدت مورد حمایت قرار دادند. درست زمانی که تکنوکراسی کاملاً بر همه‌چیز مسلط شده بود. این به معنای اهمیت زیادی قائل شدن برای آن مدارس عالی در سطح ملی است، یعنی همان برنامه‌ها و مراکز تحقیقاتی که اقتصاددانان را به‌عنوان مهندسان، شکل و پرورش می‌دهند. نئوکلاسیک‌ها که نهادهای خود را به‌مثابه پایگاه‌های کوچک ام‌آی‌تی^۵ در خاک فرانسه مشاهده و از طریق منابع مالی و فرایندهای استخدام عضو هیئت علمی بومی بیشترین منفعت را کسب می‌کردند. جریان جزم‌اندیش علم اقتصاد سازوکار بازتولید اجتماعی را به انحصار خود درآورد. «علم اقتصاد گفتمانی در مورد جامعه نیست، بلکه در مورد آزمون فرضیه‌هاست». جمله‌ای که ادmond مالینوود^۶ در آغاز سخنرانی خود در کنفرانس «آیا اقتصاد به یک علم زمخت تبدیل می‌شود؟» با صدای رسا بیان کرد. این کنفرانس در پایان سال ۱۹۹۲ در پاریس برگزار شد. این طرز فکر

1. Raymond Barre
 2. Circuitiistes Schools
 3. François Mitterrand
 4. Lionel Jospin
 5. MIT Cells
 6. Edmond Malinvaud

وجود داشت و هنوز نیز وجود دارد و دانشجویان با آن روبه‌رو هستند. جنبش عظیم دانشجویان جریان نهادینه شده‌ای را به وحشت انداخت که با تکیه بر ایمان به علم‌زدگی بنا شده بود و نخبگان فرانسوی شامل بخشی از اکثریت رادیکال را در کنار هم از سایرین متمایز می‌کرد. بنابراین به‌جای تعبیر این جنبش درباره اهمیت تاریخی و اجتماعی آنچه تحت لوای علم اقتصاد آموزش داده می‌شود، از آن به‌عنوان سیری در موضوع ریاضیات تعبیر شد. ژان پل فیتوسی که از سوی وزیر آموزش و پرورش به ریاست کمیته‌ای برای اصلاحات برنامه آموزشی علم اقتصاد منصوب شده، یکی از بزرگ‌ترین طرف‌داران و اعضای اصلی بینش تکنوکراتیک به حساب می‌آید. او دو سال قبل با الیور بلانچارد از ام‌آی‌تی کتابی در مورد بیکاری در فرانسه منتشر کردند. آنها یک تابع تولید کاملاً سنتی را با نرخ طبیعی بیکاری به‌عنوان یک نرخ حداقلی مورد استفاده قرار دادند الیور بلانچارد و ژان پل فیتوسی، (کتاب رشد و بیکاری کمیته تجزیه و تحلیل اقتصادی^۱، پاریس، مجله انتشار آمار فرانسوی^۲، ۱۹۹۸). این بار همان همکار بلانچارد در نشریه لیبرالیسیون^۳ در ۱۶ اکتبر، دفاعیه نسبتاً ساده‌ای از جریان اصلی علم اقتصاد نوشت. با ادعای اینکه حتی نظریه نئوکلاسیک هم می‌تواند بحران آسیا را توضیح دهد. نخبگان تکنوکراتیک سعی دارند در این فرایند سوار بر ببر شوند و در سنگر خود باقی بمانند. این به زیرکی دانشجویان برای ناتوان ساختن این حکم منوط است که هرچه، چیزی بیشتر تغییر کند بیشتر و بیشتر به همان صورت باقی می‌ماند. (جوزف هالوی دانش‌آموخته دانشگاه‌های گرنوبل^۴ و نیس^۵ است).

۴۰ اقتصاددان برتر در سایت اقتصاد پسانوهم‌گرایی^۶

اسامی ذیل همراه با واژه اقتصاد در گوگل جست‌وجو شده‌اند.

۵۶۰۰۰	۱. کارل مارکس ^۷
۳۲۰۰۰	۲. آدام اسمیت ^۸

-
1. Croissance et chômage rapport Conseil d'analyse économique
 2. Paris, *La Documentation Française*
 3. *Liberation*
 4. University of Grenoble
 5. University of Nice
 6. Top 40 Economists on the net (www.paecon.net)
 7. Karl Marx
 8. Adam Smith

۲۶۴۰۰	۳. جان مینارد کینز ^۱
۲۳۴۰۰	۴. دیوید ریکاردو ^۲
۲۰۶۰۰	۵. ارسطو ^۳
۱۱۱۰۰	۶. جان کنث گالبرایت ^۴
۹۹۸۰	۷. ویلفردو پارتو ^۵
۹۹۵۰	۸. فردریک انگلس ^۶
۹۹۳۰	۹. میلتنون فریدمن ^۷
۷۸۸۰	۱۰. توماس مالتوس ^۸
۷۲۷۰	۱۱. پل کروگمن ^۹
۷۱۰۰	۱۲. توماس آکویناس ^{۱۰}
۶۹۷۰	۱۳. لودویگ فون میزس ^{۱۱}
۶۷۶۰	۱۴. ای. اف. شوماخر ^{۱۲}
۶۰۵۰	۱۵. جوزف شومپیتر ^{۱۳}

این فهرست هر دو ماه یکبار به روز می‌شود.

خلاصه

انگلستان، لیدز: ^{۱۴} گیلز راوید، الیور وری، یوانا مارینسکو^{۱۵} و پییر آنتوین^{۱۶}، چهار

-
1. John Maynard Keynes
 2. David Ricardo
 3. Aristotle
 4. John Kenneth Galbraith
 5. Vilfredo Pareto
 6. Fredrick Engles
 7. Milton Friedman
 8. Thomas Malthus
 9. Paul Krugman
 10. Thomas Aquinas
 11. Ludwig Von Mises
 12. E. F. Schumacher
 13. Joseph Schumpeter
 14. United Kingdom, Leeds
 15. Ioana Marinescu
 16. Pierre-Antoine

دانشجوی رهبر جنبش اقتصاد پسامتعارف در فرانسه، همراه با تونی لاوسن جمعه اول دسامبر در میزگردی با عنوان «آینده علم اقتصاد» شرکت خواهند کرد. پنجمین کنفرانس دوره دکترا علم اقتصاد در مدرسه تجارت دانشگاه لیدز برگزار می‌شود. جزئیات و اطلاعات بیشتری در سایت این کنفرانس^۱ در دسترس است.

آرژانتین، بوینس آیرس: جلسه‌ای در مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه بوینس آیرس به منظور بحث در مورد این خبرنامه و بررسی تثبیت جنبش اقتصاد پسامتعارف در آرژانتین برگزار خواهد شد.

استرالیا: در نوامبر جنبش اقتصاد پسامتعارف در استرالیا مطرح و بیانیه‌های استرالیایی برای امضا در وبسایتی^۲ قرار داده شده است.

کانادا: بیانیه‌های اقتصاد پسامتعارف برای دانشجویان و اقتصاددانان کانادایی در دو سایت^۳ قرار داده شده است.

چین: اقتصاددانی از دانشگاه علوم اجتماعی چین اولین عضو این خبرنامه است.

فرانسه: اقتصاد پسامتعارف یک وبسایت جدید^۴ راه‌اندازی کرده و بیانیه جدیدی در آن قرار داده است. همچنین آنها به مدت یک ماه، مباحثاتی را در دانشگاه‌های سراسر فرانسه سازمان‌دهی کرده‌اند. اولین جلسه، هفته گذشته در دانشگاه لیل^۵ برگزار شد و بیش از صد دانشجو و استاد را جذب جنبش کرد. این مباحثات محلی بخشی از بهبود توان برگزاری جلسات دانشجویان و استادان برای برگزاری جلسه اصلاحات در پاریس است. تاریخ آن جلسه هنوز مشخص نشده، اما انتظار می‌رود که در ژانویه باشد. جزئیات مربوط به آن برای روزنامه‌نگاران خارجی و سایرین در صفحه اعلامیه‌های سایت^۶ در دسترس همگان خواهد بود. در ضمن انتظار می‌رود که به‌زودی اولین جلسه ملاقات نمایندگان دانشجویان با ژان پل فیتوسی، رئیس کمیته منصوب شده از طرف دولت، که وضعیت علم اقتصاد در دانشگاه‌های فرانسه را بررسی می‌کند، برگزار شود.

اسپانیا، مادرید: انجمن دانشجویان اقتصاد در اسپانیا جنبشی مبتنی بر حرکت اقتصاد

1. <http://www.leeds.ac.uk/cipp/pgc.htm>

2. <http://www.powerup.com.au/richleon/>

3. http://www.geocities.com/nathan_nunn/paestudent.htm and http://www.geocities.com/nathan_nunn/peateacher.htm

4. <http://www.autisme-economie.org>

5. University of Lille

6. www.paecon.net

پسامتعارف در فرانسه راه‌اندازی کرده‌اند. آنها بیانیه‌های دانشجویان و استادان فرانسوی را به اسپانیایی ترجمه و از اواسط نوامبر به‌طور فعال آنها را منتشر کردند. آنها از میزان حمایت استادان حیرت‌زده شدند. همچنین این انجمن یک وب‌سایت^۱ راه‌اندازی کرده و بیانیه‌های اقتصاد پسامتعارف، مقدمه‌ای کوتاه در مورد جنبش پسامتعارف و شماره‌های پیشین خبرنامه جنبش را به زبان اسپانیایی به همراه اسناد مختلفی متعلق به علم اقتصاد و آموزش آن در اسپانیا را در آن سایت قرار داده است. این حرکت که در مادرید بنا شده امیدوار است در نخستین مرحله بتواند موضوعات جدید مانند اقتصاد دگراندیش و تاریخ عقاید اقتصادی را در برنامه آموزشی علم اقتصاد جای دهد. اما هدف بلندمدت‌تر آن معرفی تکثرگرایی در واحدهای درسی خرد و کلان میانه و مقدماتی است همان‌طور که این کار در کتاب برجسته هو استرتون^۲ با عنوان *علم/اقتصاد: یک مقدمه جدید*^۳ صورت گرفته است (لندن و استرلینگ، ویرجینیا، انتشارات پلاتو^۴، ۱۹۹۹).

ایالات متحده آمریکا، بوستون^۵: در ۹ اکتبر کلوپ بوستون از پیدایش خبرنامه *اقتصاد پسامتعارف* به‌عنوان علامت جالب توجهی یاد کرد.

ایالات متحده آمریکا، ایوی لیگ^۶: بیانیه دانشجویان جنبش اقتصاد پسامتعارف در سایت^۷ در دسترس دانشجویان ایوی لیگ است.

ایالات متحده آمریکا، سان‌دیگو^۸: در ۱۳ اکتبر، تریبون اتحادیه سان‌دیگو سرمقاله‌ای با عنوان «افتضاح نوبل جایزه نوبل؟» از میشل برنشتاین^۹، اقتصاددان و تاریخ‌نگار دانشگاه کارولینای سان‌دیگو، منتشر کرد. مقاله مذکور این موضوع را توصیف می‌کرد که اقتصاد چگونه با استفاده از نام نوبل در جست‌وجوی این بود که خود را در دام واقع‌گرایی بیافکند و هرگز نتوانست و نمی‌تواند به آن هدف نائل شود. برنشتاین با اشاره به انقلابی که هم‌اکنون در فرانسه اتفاق افتاده، از آن به‌عنوان دلیلی واقعی برای امید به اصلاحات کلی در علم اقتصاد یاد کرد.

1. <http://www.aee.es.org/Post%20autistic%20economics%20index.htm>

2. Hugh Stretton

3. Economics: A New Introduction

4. London & Sterling, Virginia, Pluto Press, 1999.

5. USA, Boston

6. USA, Ivy League

7. http://www.geocities.com/ivy_league_student_petition

8. USA, San Diego

9. Micheal A. Bernstein

دو برنامه آموزشی: برنامه آموزشی شیکاگو در برابر اقتصاد پسامتعارف^۱

بخشی از خبرنامه *اقتصاد پسامتعارف*، شماره ۴، ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۰

مقدمه (ادوارد فولبروک)

پیشنهاد رابرت سولو در روزنامه *لوموند* مبنی بر اینکه در واقع میان آنچه دانشجویان فرانسوی در جست‌وجوی آن هستند و آنچه در دپارتمان‌های اقتصاد آمریکای شمالی آموزش داده می‌شود، هیچ‌گونه تفاوت عمده‌ای وجود ندارد، به شدت نادرست و گمراه‌کننده است، زمانی که به مقایسه هسته برنامه آموزشی دانشجویان اقتصاد پسامتعارف با برنامه آموزشی دانشگاه شیکاگو، یعنی استاندارد طلای مورد تصدیق نئوکلاسیک‌ها در برنامه آموزشی علم اقتصاد آمریکا می‌پردازیم، این نادرستی گفته سولو نمایان‌تر می‌شود.

در ادامه می‌توانید برنامه اصلی آموزش اقتصاد شیکاگو (که از سایت آنها دانلود شده است) را به همراه برنامه آموزشی پیشنهادی در فرانسه مشاهده کنید. درحقیقت تفاوت‌های میان این دو برنامه خیلی بیش از آن چیزی است که به نظر می‌رسد. هریک از آنها براساس اصول معرفت‌شناسانه و آموزشی متفاوتی بنا شده‌اند. درحالی‌که رویکرد سنتی اجازه می‌دهد جعبه ابزار نظریه‌های تولید شده تعیین کند که کدام‌یک از جنبه‌های واقعیت اقتصادی مورد بررسی قرار گیرد، رویکرد پسامتعارف همراه با علوم طبیعی این نظم تعیین بررسی جوانب واقعیت اقتصادی را برهم می‌زند. گیلز راوید، یکی از نویسندگان برنامه آموزش اقتصاد پسامتعارف فرانسه، رویکردهای جدید را به صورت زیر جمع‌بندی

1. Two Curricula: Chicago vs PAE

می‌کند: «بینش ما این است: واحدهای درسی موجود نمی‌توانند برای مدت طولانی بر ابزارها (حداکثر ساختن با وجود محدودیت؛ پیدا کردن نقاط حدی عمومی و مکانی) متمرکز شوند، اما می‌توانند بر مسائل (درآمدها، فقر، بیکاری، سیاست پولی، تجارت بین‌الملل، اتحادیه اروپا، کشورهای در حال توسعه، مهاجرت، اقتصاد جدید، اکولوژی و غیره) تمرکز پیدا کنند. پس از آن ابزارها می‌توانند تنها با توجه به محدودیتشان، به‌منظور تحلیل چنین مسائلی مورد استفاده قرار گیرند، اما نه در راستای اهداف شخصی».

هسته اصلی برنامه آموزشی اقتصاد دانشگاه شیکاگو^۱

برنامه مطالعاتی

برنامه آموزشی دوره کارشناسی در اقتصاد با هدف مجهز کردن دانشجویان به ابزارهای پایه، مورد نیاز برای درک عملکرد اقتصاد مدرن، طراحی شده است و این موضوعات را دربرمی‌گیرد: منشأ و نقش قیمت‌ها و بازارها، تخصیص کالاها، خدمات و عواملی که به تعیین درآمد منجر می‌شوند، اشتغال و سطح قیمت.

الزامات برنامه آموزشی

برنامه آموزشی دوره کارشناسی اقتصاد ... باید بر هسته اصلی^۲ آن برنامه متمرکز باشد که شامل تئوری قیمت (اصول و مبانی علم اقتصاد) و اقتصاد کلان (اصول اقتصاد خرد و اقتصاد کلان) است. یک واحد در تاریخ اقتصاد (تاریخ اندیشه اقتصادی) و دو واحد در اقتصادسنجی نیز الزامی است؛ الزام بعدی معمولاً مربوط به واحد آمار اقتصادی و اقتصاد ریاضی است ... دانشجویان اقتصاد همچنین باید علاوه بر الزامات برنامه آموزش عمومی سه واحد ریاضیات نیز بگذرانند.

دروس اصلی برنامه آموزشی شیکاگو به ۱۰ بخش تقسیم می‌شود که سه‌تای آنها ریاضیات محض، دو مورد آمار و اقتصادسنجی و چهار تا هم ابزارهای تحلیلی را دربرمی‌گیرد و تنها یک بخش از ۱۰ بخش به تاریخ اقتصادی می‌پردازد. فهرست این ۱۰ بخش به شرح ذیل است:

1. University of Chicago Core Curriculum
2. Core Curriculum

۱. ریاضیات محض.^۱

۲. ریاضیات محض.

۳. ریاضیات محض.

۴. عناصر تحلیل اقتصادی^۲ یک. این واحد به تبیین نظریه اقتصادی انتخاب مصرف کننده می پردازد. این نظریه، انتخاب های بهینه مصرف کنندگان را با فرض ثابت بودن درآمد، ترجیحات و قیمت های نسبی کالاهای متفاوت را مشخص می سازد. این واحد درسی ابزارهایی برای تحلیل چگونگی تغییر انتخاب های بهینه مصرف کننده زمانی که قیمت های نسبی و درآمدهای مصرف کننده تغییر می کنند را در اختیار دانشجویان قرار می دهد. سرانجام، این واحد درسی، معیارهایی را در مورد رفاه مصرف کننده ارائه می دهد و دانشجویان می آموزند که چگونه اثر مالیات ها و یارانه ها را با استفاده از این ابزارها تحلیل کنند. اگر وقت باشد و زمان اجازه دهد، این واحد درسی به بررسی تعیین قیمت ها و مقدار تولید کالا در هر بازار و فروض اولیه معین در ارتباط با عرضه کالاها می پردازد.

۵. عناصر تحلیل اقتصادی دو. این واحد ادامه واحد مبانی علم اقتصاد است. بخش اول بازارها را در حالت وجود یک یا چندین عرضه کننده مورد بحث قرار می دهد. بخش دوم بر عرضه و تقاضای عوامل تولید و توزیع درآمد در اقتصاد متمرکز می شود. این واحد همچنین برخی از تئوری های تعادل عمومی مقدماتی و اقتصاد رفاه را دربرمی گیرد.

۶. عناصر تحلیل اقتصادی سه. به عنوان مقدمه ای بر تئوری و سیاست اقتصاد کلان، این واحد تعیین تقاضای کل (مصرف، سرمایه گذاری و تقاضای پول)، عرضه کل و تعامل میان عرضه و تقاضای کل را دربرمی گیرد. این واحد درسی همچنین بینش های پول گرایان را نیز در مورد سیاست پولی و مالی مورد بحث قرار می دهد.

۷. عناصر تحلیل اقتصادی چهار. این واحد پول و بانکداری، تئوری های پولی، عوامل تعیین کننده عرضه و تقاضای پول، عملکرد نظام بانکی، سیاست های پولی، بازارهای مالی و انتخاب سبد سهام را دربرمی گیرد.

۸. اقتصادسنجی الف. اقتصادسنجی الف مدل رگرسیون تک معادله ای و چند معادله ای را

1. Pure Mathematics

2. The Elements of Economic Analysis

به همراه نظریه توزیع‌های مرتبط، آزمون‌ها، آزمون‌هایی برای خودهمبستگی آماری، خودهمبستگی و معادلات هم‌زمان و دیگر ابعاد سری زمانی پوشش می‌دهد. همچنین دانشجویان کاربرد تکنیک‌هایی برای به‌کارگیری طیف وسیعی از مجموعه داده‌ها را با استفاده از کامپیوتر می‌آموزند. البته دانشجویان ملزم به اتمام این واحد تا پایان سال سوم هستند.

۹. روش‌های آماری و کاربرد آنها^۱. این واحد مقدمه‌ای بر تکنیک‌ها و روش‌های آماری تحلیل داده‌ها شامل استفاده از کامپیوتر، مثال‌ها، مشتق از زیست‌شناسی، فیزیک و علوم اجتماعی است. دانشجویان به استفاده از این تکنیک‌ها برای تحلیل داده‌های حاصله از تحقیقات واقعی ملزم هستند. سرفصل‌ها شامل توصیف داده‌ها، تکنیک‌های گرافیکی، تحلیل داده‌های توصیفی، واریانس تصادفی و نمونه‌گیری و تحلیل داده‌های ناپیوسته است. یک یا تعداد بیشتری از بخش‌های واحد درسی آمار اقتصادی، مثال‌هایی مشتق از اقتصاد و تجارت را مورد استفاده قرار می‌دهند و انتخاب شده از متن‌ها و موضوعاتی است که برای تمرکز در اقتصاد مناسب‌تر هستند.

۱۰. تاریخ اقتصاد^۲.

هسته اصلی برنامه آموزشی پیشنهاد شده دانشجویان اقتصاد پسامتعارف
فرانسه^۳ (ترجمه جوزف هالوی)

پیشنهادهایی برای یک هسته اصلی مشترک در برنامه آموزشی اقتصاد
سه دسته‌بندی، بدون وجود سلسله‌مراتبی از پیش تعیین شده

گروه اول: اقتصاد توصیفی: تاریخ اقتصاد و پدیده‌های اجتماعی، بازیگران و نهادها

۱. تاریخ اقتصاد و پدیده اجتماعی (شامل تاریخ اقتصاد و سیاست‌های اجتماعی).

۲. عوامل اقتصادی، سازمان و نهادها.

● دولت (بخش عمومی، قانون عمومی، تأمین مالی عمومی).

1. Statistical Methods and Their Applications

2. Economic History

3. French PAE Students' Proposed Core Curriculum

- بنگاه‌ها (روش‌های حسابداری برای شرکت‌های خصوصی، قانون تجارت، تحلیل مالی ...).
- نظام مالی و بانکی (بانک و بانک مرکزی، پول و تأمین مالی).
- اتحادیه‌های تجاری (چانه‌زنی جمعی، قانون کار).
- انجمن‌ها (تنوع، اقتصاد اجتماعی).
- نهادهای اقتصادی بین‌المللی (روابط اقتصادی بین‌المللی، نظام مالی و پولی بین‌المللی، قانون عمومی، قوانین بین‌المللی ...).
- ۳. اقتصاد توصیفی (جمعیت فعال، ساختار نظام تولید، بودجه خانوار)، سیستم‌های حسابداری ملی، جغرافیای اقتصادی (مطالعه مناطق ادغام اقتصادی، مسائل توسعه و ...).

گروه دوم: نظریه‌ها و موضوعات

۱. تاریخ نظریات اقتصادی (کلاسیک‌ها، مارکس و مارکسیسم، نهائینون (مارژینالیست‌ها)، کینز و کینزگرایی، اتریشی‌ها، نئوکلاسیک‌ها و نهادگرایان).
۲. فلسفه سیاسی و اخلاق (تفکر در مورد مفاهیم عدالت، برابری، توزیع، کارایی ...). البته یکی از بخش‌های مهم این واحد درسی به بررسی مطالعات موردی اختصاص خواهد داشت (مانند آیا باید بخش سلامت و خدمات بهداشتی به نیروهای بازار آزاد سپرده شود؟، مرزها تا چه حد باید باز شود؟ و آیا ژن‌ها نیز باید مانند کالاها مبادله شود؟).

گروه سوم: اقتصاد کاربردی و روش‌های مقداری

- تکنیک‌های مقداری و مرسوم در دسترس اقتصاددانان (آمار، اقتصادسنجی، جبر ماتریسی و ...) تنها باید تا حدی مورد استفاده قرار گیرند که به عینی و محسوس کردن شرایط کمک کنند. بنابراین لازم است مطالعه این تکنیک‌های مقداری (تحقیق در عملیات، مدل‌های پیش‌بینی، روش‌های شبیه‌سازی) در ارتباط با سؤالات مناسب فعلی و براساس موضوعات سیاسی و اجتماعی باشد. تنها این شیوه کار می‌تواند در گروه‌های کوچک انجام شود. در اینجا فهرستی ناقص از موضوعات ممکن ارائه می‌شود:
- مالیات (آیا باید مالیات بنزین کاهش یابد؟ آیا نظام مالیات بر درآمد باید اصلاح شود؟)،

- قیمت‌های کنترل شده و قیمت‌گذاری خدمات عمومی (برق در فرانسه، قطار ملی، قیمت‌ها، قیمت داروها)،
- آلودگی (بازاری برای حقوق از دست رفته ناشی از آلودگی، مالیات محیط زیست)،

- مقررات جریان‌های مالی (مالیات توبین^۱، مقررات احتیاطی)،
- حداقل اجتماعی (شکاف بیکاری، ضدانگیزه‌ها)،
- پیش‌بینی اقتصادی (مشارکت و محدودیت مدل‌سازی)،
- رقابت (مقررات انحصارها، سیاست‌های ضدانحصاری)،
- بیمه (عدم تقارن‌های اطلاعاتی، بیمه اجتماعی مانند تأمین اجتماعی)،
- مزایده‌ها^۲.

به همین صورت سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی را نیز در این گروه قرار می‌دهیم. این بخش شامل مدل‌های آی اس ال ام^۳ و ماندل فلمینگ^۴ و ... نیز شامل ابزارهایی برای پاسخ به سؤالات خاص (مانند همکاری در مورد سیاست‌های بودجه‌ای در منطقه اروپا، سیاست‌های نرخ ارز و غیره) خواهد بود.

دروس اختیاری^۵ (مانند قانون، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ، اقتصاد خرد و نظریه بازی‌ها) می‌تواند در مسیر مطالعات این واحدهای درسی به‌منظور فراهم آوردن فضایی باز برای بحث‌های میان‌رشته‌ای گنجانده شود.

1. Tobin tax
2. Auctions
3. IS-LM
4. Mundell Fleming
5. Options

توصیه‌ای از سوی دانشجویان طرفدار جنبش در فرانسه و اسپانیا^۱

بخشی از خبرنامه اقتصاد پسامتعارف، شماره ۵؛ ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۰

الیور وری، فرانسه

زمانی که بخواهید جنبشی شبیه به ما را شروع کنید، به سرعت از وجود سه مانع آگاه می‌شوید:

۱. ممکن است همه دانشجویان با شما موافق نباشند: آنها صرفاً می‌خواهند واحدهای درسی خود را بگذرانند، مهم نیست که چه چیزی یاد می‌گیرند؛
۲. ممکن است استادان و مدرسان از وضعیت موجود خشنود باشند؛
۳. آخرین و البته نه کم‌اهمیت‌ترین اینکه ممکن است ژورنالیست‌ها کاملاً به این موضوع علاقه‌مند نباشند.

دوست دارم بر مانع سوم متمرکز شوم، با تأکید بر این حقیقت که این مشکل چندان هم بزرگ نیست. دلیل آن این است که امروزه تعداد افرادی که می‌خواهند چیزی را در جامعه تغییر دهند خیلی زیاد نیست. این امر شنیدن این مطلب را آسان می‌سازد: رقابت کمتر! باین حال ژورنالیست‌ها از به دست آوردن بعضی اخبار پیش‌ساخته شادمان‌اند و در ارائه آن مطالب در قالب مقالات خود و سایر اسناد مرتبط مردد نیستند، به گونه‌ای که این مطالب به سادگی کپی و پیست می‌شوند. به عبارت دیگر برخی از آنها واقعاً به اصلاحات مورد نظر استادان اقتصاد علاقه‌مند هستند و ممکن است نسبت

1. Advice from Student Organizers in France and Spain

به وجود علم‌زدگی رایج در جریان اصلی علم اقتصاد متقاعد نشوند. شما می‌توانید به دنبال آنها بروید و از طریق بیانیه‌هایتان آنها را ملاقات و متقاعد کنید، با نمایندگان و استادان دیدار و مقالات آنها را به اقتصاددانان مشهور (لئونتیف^۱، گالبرایت، سایمون^۲ و غیره) نشان دهید. اگر شما از یک دانشگاه مهم بیاید، آنها برای جدی گرفتن اعتراض شما تمایل بیشتری دارند.

گیلز راوید، فرانسه

تجربه نشان می‌دهد که مهم‌ترین نکته تمرکز بر آموزش است. از آنجاکه مشکلات آشکاری در ارتباط (برای مثال وجود انبوهی از مطالب ریاضی بدون تناسب با علم اقتصاد) با آموزش علم اقتصاد وجود دارد و اکثریت مدرسان و استادان، حتی اگر در مورد سایر مسائل با شما اختلاف‌نظر داشته باشند، در این مورد با ما هم‌عقیده هستند. با توجه به شرایط فعلی فرانسه این موضوع صحیح‌تر نیز است، چرا که بسیاری از استادان از واکنش دانشجویان واهمه دارند. تنها باید به آنها اثبات کنید که بیمناکی و شبهه دانشجویان نسبت به وضعیت موجود در علم اقتصاد شدت گرفته و اجازه ادامه آموزش به شیوه معمول را به آنها نمی‌دهید، حتی اگر اتفاقی نیافتد و این حرکت ثمری هم نداشته باشد. همچنین این موضوع بحث خوبی برای مطبوعات است: ژورنالیست‌ها مطلقاً در مورد آنچه در دانشگاه‌ها می‌گذرد، ایده‌ای ندارند. وقتی به آنها می‌گویید که چگونه اوقات خود را می‌گذرانید متعجب خواهند شد.

درواقع تمرکز بر مسائل آموزش یک نقطه شروع کلیدی است. افراد بیشتری به شما گوش خواهند داد، می‌فهمند که چه می‌گویید و احتمالاً با عقایدتان موافقت خواهند کرد. پس از آن نتایج (تئوریک یا حتی سیاسی در دامنه وسیع‌تری) بیشتری حاصل خواهد شد، اما دوری جستن از چنین مسائلی در آغاز راه بسیار مهم است؛ همان‌طور که دانشجویان (حداقل در فرانسه) همیشه از وجود برداشت‌های نادرست سیاسی از خواسته‌هایشان آزرده‌خاطر می‌شوند. هرگز فراموش نکنید بسیاری از جنبش‌های اجتماعی از آنچه برایشان پیش می‌آید و توجه بسیاری از افراد به آنها، خشنود نیستند. ما این نکات را از تجاربمان آموختیم و این ساده‌تر از آن است که فکر می‌کنید.

1. Leontief

2. Simon

جورج فابرا^۱، اسپانیا (انجمن دانشجویی اقتصاد، مادرید)^۲

جنبش دانشجویی فرانسه به اسپانیا نیز سرایت کرده است. این امر به بحثی در خصوص آینده علم اقتصاد منجر شده است، در حالی که در فرانسه این بحث بیشتر تمایل داشته تا بر استفاده بیش از اندازه ریاضیات در اقتصاد متمرکز شود، در اسپانیا ما این بحث را بیشتر بر فقدان تکثرگرایی در مطالعه اقتصاد متمرکز کرده‌ایم. باین حال ما هر دو مسئله را مرتبط می‌بینیم، هم پناه بردن به صوری‌سازی و هم کنار گذاشتن تمام شیوه‌های تحلیلی که نئوکلاسیکی نیستند و این امر خود به نتیجه وحشتناکی منجر شده است. اقتصاددانان قادر به نزدیک شدن یا حتی آگاهی از مسائل واقعی اقتصاد امروز و فردا نیستند. نابرابری‌های سراسر جهان به سرعت در حال گسترش است، ماهیت مبادلات اقتصادی در حال تغییر است و در این میان ... مطالعه علم اقتصاد باید دانشجویان را برای تحلیل مسائل زمانشان آماده کند.

1. Jorge Fabra
2. Economics Student Association, Madrid

فضایی باز در علم اقتصاد، بیانیه ۲۷ کمبریج^۱

(تاریخ انتشار، ۱۴ ژوئن سال ۲۰۰۱)

۲۷ دانشجوی دوره دکترا اقتصاد دانشگاه کمبریج، نامه سرگشاده زیر را امضا کردند:

فضایی باز در علم اقتصاد: پیشنهادهای از سوی دانشجویان کمبریج

به عنوان دانشجویان دانشگاه کمبریج، می خواهیم بحثی را در مورد وضعیت فعلی علم اقتصاد طرح کنیم. در ادامه، آنچه را که باید ویژگی علم اقتصاد امروز باشد، آنچه را که احساس می کنیم باید مورد بحث قرار گیرد و چرایی آن را مطرح می کنیم. همان طور که تحقیقات و آموزش علم اقتصاد نشان می دهند، معتقدیم که علم اقتصاد در انحصار یک رویکرد تحلیلی و توصیفی خاص از پدیده های اقتصادی قرار دارد. تعهدی نسبت به الگوهای مرسوم در هسته اصلی این رویکرد وجود دارد که برای ارزشمند بودن یک پژوهش و تحقیق آنها حتماً باید مورد استفاده قرار گیرند. مشاهده شواهد این رویکرد چندان دشوار نیست. محتویات ژورنال های برتر، رفتار استادان و واحدهای درسی رشته اقتصاد همگی گویای این واقعیت و حاکمیت این رویکرد است.

به نظر ما قابلیت کاربرد عمومی رویکرد مرسوم برای درک پدیده های اقتصادی بحث برانگیز است. این بحثی است که باید مطرح شود. باید دید چه زمانی این روش های

مرسوم بهترین شیوه برای تولید تفاسیر خوب از واقعیت هستند؟ سایر روش‌هایی که می‌تواند در علم اقتصاد مورد استفاده قرار گیرد، کدام‌اند؟ این مباحثه لازم است در علم اقتصاد و در میان اقتصاددانان شروع شود به‌جای اینکه در حاشیه یا بیرون از این رشته صورت پذیرد. پیشنهاد ما به‌طور خاص شامل موارد ذیل است:

۱. بنیان‌های رویکرد جریان اصلی علم اقتصاد در فضایی باز مورد بحث قرار گیرند. این امر، نیازمند کنار گذاشتن سریع انتقادهای و دفاعیات نادرست است. دانشجویان، استادان و محققین باید از نقاط ضعف و قوت رویکرد جریان اصلی علم اقتصاد (رویکرد نئوکلاسیک) آگاه بوده و بر وجود آن صحنه گذارند.

۲. رویکردهای رقیب نیز برای درک پدیده‌های اقتصادی به همین میزان با مباحث انتقادی روبه‌رو شوند. در جایی که این رویکردها بینش‌های مهمی را در مورد زندگی اقتصادی ارائه می‌دهند، باید آموزش داده و تحقیق براساس آنها در علم اقتصاد ترویج شود. این امر در یک لحظه اتفاق نمی‌افتد. رویکردهای رقیب جایگاه کوچکی در علم اقتصاد دارند، چرا که با بینش جریان اصلی حاکم بر علم اقتصاد هم‌نوایی نمی‌کنند. روشن است چنین موقعیتی در گذر زمان خود را تقویت می‌کند. این بحث مهم بوده، چرا که به‌نظر ما، وضعیت فعلی، حداقل به چهار دلیل مضر است. اول، این موضوع برای دانشجویان مضر بوده به‌دلیل اینکه ابزار جریان اصلی علم اقتصاد بدون توجه به حوزه کاربرد آن به دانشجویان آموزش داده می‌شود. منشأ و سیر تکامل این عوامل و ابزار نئوکلاسیکی نادیده گرفته می‌شود، همان‌طور که وجود و وضعیت نظریه‌های رقیب نیز از چنین وضعیتی برخوردار است. دوم، این جزء معایب یک جامعه است که باید از آنچه اقتصاددانان می‌توانند در مورد جهان به ما بگویند سود ببرد. علم اقتصاد یک علم اجتماعی با پتانسیل بالقوه برای ایجاد تفاوت از طریق تأثیر بر مباحثات سیاسی است. در شکل فعلی حوزه تأثیرگذاری به‌وسیله کاربرد غیرمنتقدانه روش‌های جریان اصلی علم اقتصاد محدود شده است. سوم، از پیشرفت به‌سوی درک عمیق‌تر بسیاری از جوانب مهم زندگی اقتصادی ممانعت به‌عمل آمده است. توسعه برنامه‌های تحقیقاتی علم اقتصاد به‌شدت محدود و مختل خواهد شد، اگر شیوه تحقیق در حوزه علم اقتصاد تنها به یک روش محدود شود. چهارم و به‌عنوان دلیل آخر، اقتصاددانی که در شرایط فعلی علم اقتصاد را به روش مرسوم انجام نمی‌دهد حوزه اقتصاد را برای انجام تحقیق خود دشوار خواهد یافت.

سیطره رویکرد جریان اصلی علم اقتصاد، یک آیین اجتماعی را در این حرفه به وجود آورده است که براساس آن تنها بر مبنای دانش اقتصادی حاصل از رویکرد جریان اصلی حاکم بر علم اقتصاد می‌توان پژوهش‌های خوب انجام داد. بنابراین سایر رویکردهای دانش اقتصادی به سادگی و به دلیل ضعف یا غیراقتصادی بودن آنها کنار گذاشته می‌شوند. از این رو بسیاری از اقتصاددانان با انتخاب یکی از این دو شیوه روبه‌رو هستند: استفاده از روش‌های نامناسب برای پاسخ‌گویی به سؤالات اقتصادی یا به کارگیری بهترین روش‌ها برای پاسخ‌گویی به سؤالات اقتصادی. در حالی که در حالت دوم می‌دانند، کارشان از سوی اکثر اقتصاددانان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

اجازه دهید با تأکید بر آنچه که دقیقاً مورد نظر ما نیست، این مطلب را به پایان ببریم. ما علیه رویکرد جریان اصلی علم اقتصاد بحث نمی‌کنیم، اما علیه این حقیقت که این جریان قویاً بر این رشته مسلط است و بر آن حکم‌فرمایی می‌کند بحث می‌کنیم. ما علیه روش‌های جریان غالب علم اقتصاد بحث نمی‌کنیم، اما به تکررگرایشی روش‌ها و رویکردهای تشریح شده در این بحث اعتقاد داریم. تکررگرایشی به مثابه یک شکست بر این دلالت دارد که ارائه شیوه جایگزین در علم اقتصاد آسان نیست، اما شرایط مادی و اجتماعی برای تغذیه آن موجود است، درست مانند جریان اصلی علم اقتصاد. این است مقصود ما از آنچه که تحت عنوان فضایی باز در علم اقتصاد مطرح کردیم.

دانشجویان مطرح‌کننده این پیشنهاد از دانشجویان و اقتصاددانانی که به‌طور رسمی و عمومی از این بیانیه حمایت کنند، می‌خواهند که عبارت زیر را به آدرس^۱ ما ایمیل کنند.

«من از پیشنهاد دانشجویان کمبریج حمایت می‌کنم ... امضا».

لطفاً در صورت تمایل نام دانشگاه/یا مقام خود را نیز ذکر کنید. وب‌سایت^۲، به‌طور منظم فهرست کامل امضاکنندگان را منتشر می‌کند. سایر اظهارنظرها نیز در مورد این پیشنهاد به همان آدرس پذیرفته می‌شود.

1. cesp@econ.cam.ac.uk

2. www.paecon.net

بیانیه کانزاس سیتی

(انتشار یافته در ۱۳ اوت سال ۲۰۰۱)

یک نامه سرگشاده بین‌المللی

به تمامی دیپارتمان‌های اقتصاد

اقتصاد نیازمند اصلاحات بنیادی است و اکنون زمان این تغییرات فرارسیده است. این بیانیه از سوی ۷۵ دانشجو، محقق و استاد با ۲۲ ملیت مختلف منتشر شده است که در ژوئن سال ۲۰۰۱ به مدت یک هفته به بحث در مورد وضعیت علم اقتصاد و اقتصاد در دانشگاه میزوری کانزاس سیتی^۱ پرداختند. این مباحثه در دومین مدرسه تابستانی بین‌المللی^۲ از سوی انجمن اقتصاد تکاملی^۳، به همراه دانشگاه میزوری کانزاس سیتی و مرکز اشتغال کامل و تثبیت قیمت‌ها برگزار شد.

درک و فهم مشارکت‌کنندگان در این کنفرانس تابستانی و تمامی افراد معتقد به انجام اصلاحات در علم اقتصاد، به انتشار نامه سرگشاده زیر منجر شده است. هم در موافقت و هم در حمایت از جنبش اقتصاد پسامتعارف و بیانیه دانشگاه کمبریج، معتقدیم که تئوری اقتصادی به وسیله رویکرد غیرتاریخی و روش‌شناسی فرمالیستی به صورت انتزاعی و وامانده درآمده و تنها یک درک محدود از چالش پیچیده رفتار

1. University of Missouri, Kansas City (UMKC)

2. Second Biennial Summer School

3. Association For Evolutionary Economics (AFEE)

اقتصادی ارائه می‌دهد. رویکرد روش‌شناسانه محدود علم اقتصاد توانایی خود را برای تولید توصیف واقع‌گرایانه و پراگماتیک از سیاست‌های اقتصادی یا ارتباط مؤثر با سایر علوم اجتماعی از دست داده است.

تمامی دپارتمان‌های اقتصاد باید شیوه آموزش علم اقتصاد را اصلاح کنند، که این امر، باید دربرگیرنده فروض روش‌شناسانه‌ای باشد که تقویت‌کننده رشته اقتصاد فعلی هستند. علم اقتصاد مؤثر و پاسخ‌گو، علمی است که رفتار اقتصادی را در محتوای گسترده‌تری ببیند و چالش و بحث فلسفی را به پیش بکشد. اصول تحلیلی اقتصاد برای دربرگرفتن موارد ذیل باید هرچه سریع‌تر توسعه یابد:

۱. **مفهوم گسترده از رفتار انسانی:** تعریف انسان اقتصادی به‌عنوان بهینه‌کننده‌ای عقلایی و مستقل، خیلی محدود است و اجازه حضور به دیگر عوامل تعیین‌کننده مانند گزینه، شکل‌گیری عادات و جنسیت، طبقه و دیگر عوامل اجتماعی در شکل‌گیری روان‌شناسی اقتصادی عوامل اجتماعی را نمی‌دهد.

۲. **شناخت فرهنگ:** فعالیت‌های اقتصادی مانند تمامی پدیده‌های اجتماعی، لزوماً در فرهنگی حک شده‌اند که انواع نظام‌های ارزشی - اخلاقی، سیاسی و اجتماعی و نهادها را دربرمی‌گیرد. این امور به‌شدت رفتار انسان را با تحمیل تعهدات، توانمندسازی و ناتوانی در انتخاب‌های خاص و ایجاد هویت‌های جمعی و اجتماعی شکل داده و هدایت می‌کنند و ممکن است همه موارد فوق بر رفتار اقتصادی تأثیر گذارند.

۳. **توجه به تاریخ:** واقعیت اقتصادی امری پویاست نه ایستا. ما به‌عنوان اقتصاددان باید چگونگی و چرایی تغییرات امور در گذر زمان را بررسی کنیم. تحقیق اقتصادی واقع‌گرایانه باید بر فرایندها متمرکز شود تا بر اهداف.

۴. **یک نظریه جدید دانش:** تمایز اثباتی در برابر دستوری^۱ که به‌طور سنتی در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته، مسئله‌ساز است. مسئله تمایز ارزش - حقیقت می‌تواند با شناخت این موضوع که ارزش‌های ذهنی پژوهشگر، ناگزیر، در تحقیق علمی او و ساخت گزاره‌های علمی دخیل هستند، تشدید و مشخص شود این امر عمده است یا خیر. این کار ارزیابی دقیق‌تر ادعاهای علمی را امکان‌پذیر می‌سازد.

۵. **زمینه تجربی:** باید تلاش بیشتری برای اثبات ادعاهای تئوریک براساس شواهد

تجربی صورت پذیرد. تمایل به سوی مزیت‌انگاره‌های تئوریک در آموزش علم اقتصاد بدون رجوع به مشاهدات تجربی، شک در مورد واقعیت‌گرایی را تشدید می‌کند.

۶. روش‌های بسط‌یافته: فرایندهایی مانند مشاهده مشارکت‌کننده، مطالعات موردی و تحلیل گفتمان باید به‌مثابه ابزارهای مشروع تحقیق و تحلیل داده‌ها در کنار اقتصادسنجی و مدل‌سازی مرسوم به رسمیت شناخته شود. مشاهده پدیده‌ها از زوایای متفاوت و استفاده از تکنیک‌های مختلف جمع‌آوری داده‌ها ممکن است بینش‌های جدیدی را فراسوی پدیده‌های اقتصادی ایجاد و درک آنها را افزایش دهد.

۷. گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای: اقتصاددانان باید از مکاتب متنوع فکری در علم اقتصاد و همچنین توسعه سایر رشته‌ها به‌ویژه علوم اجتماعی آگاه باشند.

نظام آموزشی اقتصاددانان حرفه‌ای به‌رغم اینکه در تقویت مهارت‌های تفکر تحلیلی قوی بوده، اما به دل‌سرد کردن اقتصاددانان حتی از بحث در مورد اعتبار این ابعاد گسترده‌تر علم اقتصاد تمایل دارد. برخلاف سایر علوم اجتماعی و انسانی فضای ناچیزی برای مباحث روش‌شناسانه و فلسفی در وضعیت فعلی علم اقتصاد وجود دارد. به‌نظر می‌رسد دانشجویان منتقد علم اقتصاد با دو انتخاب ناخشنود میان ترک علاقه‌مندی‌های فکری به‌منظور پیشرفت‌های حرفه‌ای یا ترک علم اقتصاد و رفتن به رشته‌های مهمان‌نوازتر برای بروز خلاقیت و نوآوری خود، روبه‌رو هستند.

دوره ما، دنیای تغییرات اقتصاد جهانی، نابرابری در میان و درون جوامع، جهان آلودگی‌های محیط زیستی، مفاهیم جدید مالکیت و تعهد، تکامل چارچوب‌های قانونی بین‌المللی و ریسک‌های بی‌ثبات در حوزه مالی بین‌المللی است. در چنین جهانی ما به علم اقتصادی دارای ذهن باز، مؤثر از نظر تحلیلی و پاسخ‌گو به لحاظ اخلاقی نیاز داریم. این امر، تنها با مشغولیت آنچه به‌عنوان اقتصاددان انجام می‌دهیم و بدان اعتقاد داریم رخ می‌دهد و با بازبینی و توسعه آن، چنین اقتصادی می‌تواند ظهور کند.

اسامی ۲۵ نفری که در ابتدا این نامه را امضا کردند:

ریکاردو آگودو، دانشگاه دل پیس واسکو، اسپانیا،^۱

- دکتر استفان دان، دانشگاه استافوردشایر، انگلیس،^۱
دکتر اریک آر. هیک، دانشگاه ایلینویز شرقی، ایالات متحده آمریکا،^۲
فادل کبوب، دانشگاه میزوری، کانزاس سیتی، تنسیا،^۳
ناتاشا کول، دانشگاه مول، انگلیس، هندوستان،^۴
پیتر کیمانی، دانشگاه نایروبی، کنیا،^۵
میلیس کیتسینگ، مدرسه اقتصاد لندن، استونی،^۶
آگیم کوکلی، دانشگاه ایالتی کلورادو، آلبانی،^۷
جوئلی لیکلیر، دانشگاه میزوری، کانزاس سیتی، کانادا،^۸
آین نی لیم، دانشگاه ملی ایرلند، گالوی، ایرلند،^۹
هوی لیو، دانشگاه اتاوا، چین،^{۱۰}
کلودیو مایا، دانشگاه ملی مکزیک، مکزیک،^{۱۱}
دکتر اندرو میرمن، کالج وگنر، ایالات متحده آمریکا، انگلیس،^{۱۲}
جیم آگوستو تورس ملو، مدرسه اقتصاد لندن، کلمبیا،^{۱۳}
واسیلی موناستیریوتیس، مدرسه اقتصاد لندن، یونان،^{۱۴}
آلفرد نگ یائوفو، دانشگاه میزوری، کانزاس سیتی، مالزی،^{۱۵}
جو آلفردو پوراگو اورنلاس، دانشگاه اونی مکزیک، مکزیک،^{۱۶}
جیرو جی پارادا، دانشگاه ایالتی پن، کلمبیا،^{۱۷}

-
1. Dr. Stephen Dunn, Staffordshire University, UK
 2. Dr. Eric R. Hake, Eastern Illinois University, USA
 3. Fadhel Kaboub, University of Missouri - Kansas City, Tunisia
 4. Nitasha Kaul, University of Hull, UK, India
 5. Peter Kimani, University of Nairobi, Kenya
 6. Meelis Kitsing, London School of Economics, Estonia
 7. Agim Kukeli, Colorado State University, Albania
 8. Joelle Leclaire, University of Missouri - Kansas City, Canada
 9. Áine Ní Léime, National University of Ireland - Galway, Ireland
 10. Hui Liu, University of Ottawa, China
 11. Claudia Maya, National Autonomous University of Mexico, Mexico
 12. Dr. Andrew Mearman, Wagner College, USA, UK
 13. Jaime Augusto Torres Melo, London School of Economics, Colombia
 14. Vassilis Monastiriotis, London School of Economics, Greece
 15. Alfred Ng Yau Foo, University of Missouri - Kansas City, Malaysia
 16. José Alfredo Pureco Ornelas, National Autonomous Uni, of Mexico, Mexico
 17. Jairo J. Parada, Penn State University, Colombia

- فرانزیسکا ام. پیرچر، دانشگاه میزوری، کانزاس سیتی، ایالات متحده آمریکا،^۱
دیوید پرینگل، دانشگاه اتاوا، کانادا،^۲
دکتر جیمز اف. اسمیت، دانشگاه ورمونت، ایالات متحده آمریکا،^۳
پاولینا آر.چرنوا، مرکز اشتغال کامل و تثبیت قیمت، ایالات متحده آمریکا،^۴
ارمانو سلسته تورتیا، دانشگاه فرارا، ایتالیا،^۵
اریک تیموین، دانشگاه پاریس، فرانسه،^۶
بنتون ولورتون، دانشگاه میزوری، کانزاس سیتی، ایالات متحده آمریکا.^۷

1. Franziska M. Pircher, University of Missouri - Kansas City, USA
2. David Pringle, University of Ottawa, Canada
3. Dr. James F. Smith, University of Vermont, USA
4. Pavlina R. Tcherneva, Center for Full Employment and Price Stability, UMKC, USA
5. Ermanno Celeste Tortia, University of Ferrara, Italy
6. Eric Tymoigne, Université de Paris-Nord, France
7. Benton Wolverton, University of Missouri - Kansas City, USA

حمایت از گزارش^۱

گیلز راوید از مؤسسان اقتصاد پسامتعارف^۲، رئیس دانشکده تربیت مدرس کاشان^۳،

فرانسه

گزارش فیتوسی نتوانست رضایت خاطر برخی افراد را فراهم کند، به‌ویژه اینکه بر وجود یک گزینه جایگزین جهانی برای جریان غالب علم اقتصاد صحنه نمی‌گذارد. به‌نظر می‌رسد این گزارش به دنبال بیان این مطلب است که در واقع هیچ‌چیز ارزشمندی خارج از حوزه اجماع کینزی - کلاسیکی وجود ندارد؛ اجماعی، که البته، ما شدیداً با آن مخالف هستیم، اما بدتر اینکه ژان پل فیتوسی، در مقام یک کینزین قدیمی مشهور، مشخصاً درک نکرده است چیزی را که او بدان اعتقاد دارد، متأسفانه در شرایط فعلی در بیشتر دانشگاه‌ها به‌دست فراموشی سپرده شده است. آنچه امروزه در فرانسه آموزش داده می‌شود از نوع اقتصاد مورد علاقه فیتوسی نیست، بلکه تعادل عمومی همراه با انتظارات عقلایی است؛ رویکردی تقریباً متفاوت، حداقل در گفتار. اینجا به‌نظر می‌رسد مجموعه‌ای از شکاف نسلی وجود دارد. بعضی افراد هم‌نسل فیتوسی یک فرهنگ و رویکرد خاص نسبت به علم اقتصاد دارند که معتقدند به‌سختی می‌توان آنها را از دست داد، اما واقعیت این‌گونه بوده و این است چرایی اینکه ما بر اهمیت آموزش تاریخ اندیشه اقتصادی و تاریخ اقتصاد تأکید می‌کنیم.

-
1. Support the Report
 2. Autisme-Économie École Normale
 3. Cachan

باین حال، این گزارش بیانات قوی جالب توجهی در مورد استفاده و سوءاستفاده از ریاضیات و تسلط و غلبه اقتصاد نئوکلاسیک ستم‌پیشه را در خود جای داده است. برای مثال: فردی باید تأیید کند در ارتباط با ریاضیات و صورتی‌سازی، برخی زیاده‌روی‌ها صورت گرفته است. ما گاهی اوقات (اغلب؟)، تأکید از نویسنده است) وجود افراط در مدل‌سازی و توجه کم به پشتوانه تجربی آن را شاهد هستیم.

ما باید از به‌کارگیری آموزش ریاضیات و آمار (و گاهی اوقات، اقتصاد خرد) در دوران کارشناسی، صرفاً به‌عنوان ابزار انتخاب، اجتناب کنیم.

گزارش فیتوسی با سؤالات مورد نظر ما (دانشجویان) مستقیماً مرتبط نیست. به‌ویژه، این گزارش، در ارتباط با پاسخ‌گویی به سؤال مورد نظر ما در مورد تکثرگرایی و سیطره طاقت‌فرسای اقتصاد نئوکلاسیک هیچ‌گونه بحثی را مطرح نمی‌کند. اما با پیشنهاد یک رویکرد پایین به بالا، فیتوسی، پاسخی ماهرانه و سیاسی برای این مسائل پیشنهاد می‌کند. شیوه گزارش او آنچه را که باید در علم اقتصاد آموزش داده شود، نه یک روش امکان‌پذیر و نه مطلوب را، دیکته نمی‌کند. در مقابل، ایده فیتوسی، آموزش علم اقتصاد را صرفاً مورد توجه قرار می‌دهد، مسئله‌ای که به‌ندرت در اقتصاد اتفاق می‌افتد. فیتوسی پیشنهاد می‌کند - این موارد نکات برجسته گزارش او هستند - سه کار باید صورت پذیرد. این موارد شامل انجام اصلاحات در آموزش علم اقتصاد است که اگر اجرا شود (و وزیر آموزش و پرورش پیشنهاد می‌کند که او از نتیجه این اقدامات بازدید خواهد کرد) بر حرکت در مسیر درک تقاضای انجام اصلاحات مورد نظر جنبش دانشجویان فرانسوی تأثیرگذار خواهد بود. سه روش پیشنهادی فیتوسی برای انجام اصلاحات در آموزش اقتصاد به شرح زیر است:

۱. سازمان‌دهی یک برنامه آموزشی چندرشته‌ای^۱ حداقل برای سه سال اول. دانشجویان در این برنامه آموزشی مجاز به انتخاب میان کلیات رشته‌های مختلف و همچنین مقایسه علمی آنها با یکدیگرند. بنابراین علم اقتصاد خود را در شرایط رقابتی با سایر رشته‌ها خواهد دید: پس یا علم اقتصاد به واحدهای درسی ملموس تبدیل می‌شود یا همین‌طور که بود باقی می‌ماند و دانشجویان خود را از دست می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر حتی اگر این اصلاحات انجام نشود، دانشجویان اقتصادی که در این رشته باقی بمانند،

به دلیل آشنایی با سایر رشته‌ها و بحث درباره مسائل واقعی در سه سال اول، در یک وضعیت فکری قوی‌تر از آنچه امروز هستند، قرار خواهند گرفت.

۲. فیتوسی می‌خواهد مباحث مربوط به موضوعات اقتصاد با ساختار و محتوای واحدهای درسی اقتصاد نه تنها از طریق تئوری و آمار، بلکه از طریق حقایق تاریخی و نهادی ادغام شود. ابزار ناکارآمد نباید مورد استفاده قرار گیرد (افسوس، که برای فیتوسی این امر شامل تاریخ اندیشه اقتصادی هم هست). گزارش از این منظر دسته‌بندی شده است. برای مثال می‌گوید (تأکید از سوی نویسنده است):

مناقشات و منازعات [علم اقتصاد] باید آموزش داده شوند، نه تنها به منظور تکثرگرایی، بلکه به دلیل اینکه درک این مباحثات به دانشجویان اجازه می‌دهد تا مفاهیم را بهتر بفهمند. علم اقتصاد، همیشه، موضوع مناقشه و مباحثه علمی بوده و این‌گونه باقی خواهد ماند. این مرا متعجب می‌کند که افراد از این موضوع متعجب می‌شوند. آیا می‌توان تصور کرد که با مسائلی مانند بیکاری، نابرابری و فقر به‌مثابه یک پدیده فیزیکی برخورد کرد؟

۳. تغییر وضعیت از فعالیت‌های کم‌اهمیت به سوی تولید مقالات، ارائه‌های شفاهی و مباحثات دانشجویی مواردی است که به‌ندرت در فرانسه مشاهده می‌شوند. استادان باید به زمان دادن برای کمک به دانشجویان جهت آماده‌سازی این پروژه‌ها ملزم باشند. فیتوسی همچنین یک ارزیابی از مدرسان ارائه می‌دهد، چیزی که پیش از این در نظام فرانسه وجود نداشته است. تصور ما این است که این مورد می‌تواند برای تربیت و پرورش استادانی که به حرف دانشجویان گوش می‌دهند مفید باشد، که حالا، همان‌طور که می‌دانیم، آنها معمولاً چنین کاری نمی‌کنند. اما ما طرفدار نظامی هستیم که در آن دانشجویان و نمایندگان آنها به طریقی در ارزیابی برنامه آموزشی خود دخیل باشند، حداقل تا جایی که روش‌های آموزش به آنها مرتبط است.

به‌استثنای این نکته آخر، ما نیز از گزارش فیتوسی حمایت می‌کنیم، هرچند سایر ابعاد گزارش وی ناقص است. فکر می‌کنیم که اگر این اجرایی شود، علم اقتصاد در دانشگاه‌های فرانسه با آنچه امروز آموزش داده می‌شود خیلی متفاوت خواهد بود. رویکرد این گزارش می‌تواند به‌مثابه تلاشی برای اعمال فشار بر جریان اصلی علم اقتصاد از دو

طریق قلمداد شود: یکی از بالا با معرفی رویکردهای چندرشته‌ای، و دیگری از پایین به کمک اعمال فشار بر مباحثات و واحدهای ادغام شده^۱. اگر این موارد اجرایی شود، این استراتژی می‌تواند به‌عنوان نیرویی برای انجام اصلاحات علم اقتصاد در کلاس و بیرون از آن کاملاً مؤثر باشد.

اینها دلایلی هستند که براساس آنها ما سعی داریم استادان اقتصاد را متقاعد کنیم تا در حمایت از این گزارش به ما بپیوندند (در حال حاضر ما روی مقاله‌ای در این زمینه و انتشار آن در *لوموند کار می‌کنیم*). درحقیقت تنها استادان و مدرسان قادر به تغییر همه چیز هستند. اگر آنها برای انجام این اصلاحات تلاش کنند و موفق شوند، جنبش ما به یک انقلاب کاملاً صلح‌آمیز و مناسب تبدیل می‌شود، اما انقلابی که در آن استادان می‌خواهند اقتصاد را آموزش دهند و سرانجام دانشجویان اقتصاد را یاد خواهند گرفت.

بخش دوم

آموزش

تأملی در خصوص وضعیت علم اقتصاد در فرانسه و جهان^۱

جیمز ک. گالبرایت (دانشگاه تگزاس آستین، ایالات متحده آمریکا)^۲

پرفسور رابرت سولو، اقتصاددانی برجسته، قابل توجه و دارای اندیشه‌های ناوامانده^۳، اخیراً، وارد بحث سرگرفته درباره آموزش علم اقتصاد در روزنامه *لوموند* شده است. سرآغاز این مباحث، قبل از طرح آن در سطح جامعه جهانی، دانشجویان فرانسوی بوده‌اند. درحالی‌که در پیشنهاد رابرت سولو نکات مختلفی مطرح شده بود، اجازه می‌خواهم که با توجه به دیدگاه شخصی خودم مهم‌ترین نکات مدنظر پرفسور سولو را یکبار دیگر بیان کنم. وی تصدیق کرد که دانشجویان فرانسوی شرایطی را به وجود آوردند که پرفسور سولو شکست را قبول کرد.

پرفسور سولو به صراحت موضوع مهم زیر را بیان می‌کند:

علم اقتصاد رشته‌ای کاربردی است. اگر این نکته درست باشد - همان‌طور که دانشجویان نیز ادعا دارند - که بخش تجربی علم اقتصاد عملاً در آموزش علم اقتصاد به آنها وجود ندارد، بنابراین استادان کار خود را به خوبی انجام نمی‌دهند. اگر فردی که علم اقتصاد را به دانشجویان فرانسوی آموزش می‌دهد، علم اقتصاد را به صورت انتزاعی و رشته‌ای مبتنی بر اصول موضوعه یا علمی که صرفاً شامل کاربرد مکرر یک تکنیک انحصاری و تحلیلی پیچیده است، آموزش دهد، در نتیجه دانشجویان حق دارند به این شرایط اعتراض کنند.

1. A Contribution on the State of Economics in France and the World

2. James K. Galbraith, University of Texas at Austin, USA.

3. Non-autistic Economist

به نظر من، پاراگراف فوق دقیقاً شکایت دانشجویان فرانسوی را بازگو می‌کند، اما پرفسور سولو منبع موثقی برای تفسیر شرایط آموزش علم اقتصاد در فرانسه نیست و نمی‌تواند در مورد چگونگی وضعیت واقعی آموزش علم اقتصاد در فرانسه اظهار نظر کند. این موضوعی است که من و سولو هیچ‌گونه تخصصی در زمینه آن نداریم. اما باید دید چه کسی به جز دانشجویان و استادان آنها در موقعیت تشخیص این وضعیت قرار دارد؟ بنابراین یک مأمور تحقیق بی‌طرف باید شواهد به‌دست آمده را در خصوص این موضوع ارائه کند.

این شواهد صادقانه ارائه شده است. ابتدا با بیانیه و گواهی دانشجویان روبه‌رو می‌شویم. نقل قولی از ترجمه انگلیسی اسناد آنها به شرح ذیل است:

... ساخت مداوم جهان‌های تخیلی ما را به ستوه آورده است: آیا تناسب این ساخت‌های فکری (مدل‌های مشهور) با واقعیت اثبات شده است. ما همچنین در مورد فقدان مانیفست تکثرگرایی پرسش‌هایی را مطرح کرده‌ایم ... پرسش ما ساده است: آیا داشتن ابزارهای تئوریک و تجربی به ما اجازه درک جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم، می‌دهند؟ آیا دروس علم اقتصاد، مباحث تجارت، دولت یا حتی بازار را طبقه‌بندی می‌کند؟ خیر. آیا استادان عملکرد اقتصاد فرانسه، اروپا یا ژاپن را به ما آموزش می‌دهند؟ خیر. آیا کلاس‌های درس، ما را برای درک بحران اخیر در آسیا (بحران مالی ۱۹۹۸)، نوسانات یورو یا اصلاحات مطرح شده در مرکز سازمان ملل در مورد شرکت‌های فراملیتی توانمند می‌سازند؟ خیر.

برای یک اقتصاددان آمریکایی که واحدهای درسی مختلفی در مورد نابرابری، توسعه و بحران‌های مالی را در تحقیقات دانشگاهی آموزش می‌دهد - و بازگشت از جلسات حرفه‌ای ملی در نیواورلئان که بخش بزرگی از برنامه‌ای بود که مباحثاتی را در مورد بی‌ثباتی مالی، تضاد تجاری و ضددولتی بودن جهانی شدن مطرح می‌کرد - این اعلامیه‌ها فوق‌العاده [شگفت‌آور] است. می‌خواهم تا حد ممکن به شکل ملایم دلایل دانشجویان را ردیابی کنم. آیا آنها با هرگونه مخالفت از سوی بدنه دانشجویی یا هرگونه سندی که نشان‌دهنده موضوعاتی در خصوص شکل‌گیری بخشی از آموزش علم اقتصاد در فرانسه باشد، مخالفت می‌کنند؟ براساس اطلاعات من چنین چیزی در کار نبوده است.

بنابراین آیا دانشجویان با استادان مخالف‌اند و به همین دلیل، شدیداً از عملکرد آنها شکایت می‌کنند؟ اول، چیزی بدتر از این نیست درحالی‌که دانشجویان اقتصاد فرانسه

باهم متحد هستند، در میان استادان فرانسوی تفرقه حاکم است. گروهی از دانشجویان حمایت و عده‌ای هم با دانشجویان مخالفت می‌کنند. مخالفان با دادخواست تقابلی که در لوموند منتشر کردند بر این حقیقت صحنه می‌گذارند:

گروهی از استادان و دانشجویان اقتصاد بیانیه‌ای را امضا و منتشر کرده‌اند که خواهان انجام اصلاحاتی در آموزش علم اقتصاد بوده و مدعی هستند که علم اقتصاد شدیداً به صورتی ریاضیات وابسته است. این بیانیه استحقاق طرح یک مسئله واقعی را دارد: روش علمی در اقتصاد. باین حال این بیانیه با یک سبک تقلیل‌دهنده به مسئله نزدیک می‌شود: با طرح سؤال در مورد استفاده ابزاری از ریاضیات و در نتیجه حمله‌ای پارتیزانی علیه بدنه اصلی علم اقتصاد یا همان دانش تئوری‌ها یعنی اقتصاد نئوکلاسیک.

استادان در پاسخ به پرسش فوق دو موضوع را مطرح کردند، اول، نقش ریاضیات در آموزش علم اقتصاد و دوم، این ادعا که دانشجویان یک حمله پارتیزانی منسجم را علیه نظریه‌های بنیادین علم اقتصاد مدرن آغاز کرده‌اند.

پرفسور سولو به‌درستی موضوع اول را نادیده گرفته و معتقد است: «اقامه دعوا علیه استفاده از ریاضیات مناسبی ندارد، همان‌طور که دانشجویان نیز در بیانیه خود این موضوع را می‌پذیرند». دانشجویان هیچ‌گونه اعتراضی بر ضد استفاده از ریاضیات در علم اقتصاد مطرح نکرده‌اند و از سوی دیگر همین امر نکته‌ای برای رد شکایت آنها در این زمینه است.

بنابراین موضوع دوم - پرسش این است که آیا امکان دارد دانشجویان فرانسوی به شکل نادرست علیه نظریه‌ها و روش‌های علمی اقتصاد اعتراض کرده باشند؟ - که مرتبط با بحث ما بوده و پرفسور سولو نظر خود را در مورد این جنبش بیان می‌کند و آن مسئله، این است که در واقع این موضوع جالب توجه است. موضوعی که اقتصاددانان مشهوری را به خود مشغول می‌کند و آنها نیز به‌نوبه خود و به‌طور جدی با سؤالات روش‌شناسانه‌ای دست‌به‌گریبان بوده‌اند. با آغاز این بحث، پرفسور سولو به‌درستی به این نکته مهم اشاره می‌کند که اقتصاد کاربردی به‌طور مناسب مجموعه‌ای از مدل‌های خاص را دربرمی‌گیرد، که از گونه‌های مختلف سنت‌های علمی و فکری مشتق شده و به ساختار فکری درباره موضوعات تجربی کمک می‌کند. بنابراین، برای مثال:

● آیا توزیع تغییرات در قیمت‌های دارایی یا نرخ‌های ارز از یک منحنی نرمال یا یک منحنی با دم کشیده و بنابراین ریسک بالاتر انحرافات فاجعه‌آمیز تبعیت می‌کند؟
 ● آیا بازار نیروی کار با دستمزد پایین، با قدرت انحصار خرید^۱ مشخص می‌شود (به‌گونه‌ای که افزایش حداقل دستمزدها ممکن است به‌جای افزایش اشتغال باعث کاهش آن شود)؟

● آیا می‌توان جریان‌های آزاد سرمایه بین‌المللی را وقتی که اطلاعات یکسانی در دسترس همه طرف‌های مبادلات نهایی نیست، تشریح کرد؟

● آیا با افزایش رشد اقتصادی، نابرابری اقتصادی به کاهش تمایل دارد یا افزایش؟
 ● آیا بیکاری با کاهش نابرابری افزایش می‌یابد و برعکس (شکل مرسوم)، یا آیا به‌عنوان یک قانون، جوامع دارای برابری بیشتر نسبت به جوامع دارای برابری کمتر (دیدگاه من) اشتغال کامل‌تری دارند؟

این موضوعات درحالی‌که باید بخشی از آموزش تحقیقاتی اقتصاددانان در هر جایی باشد، نادیده گرفته شده و این بی‌توجهی می‌تواند مورد اعتراض قرار گیرد و می‌گیرد.
 پرفسور سولو یادآوری می‌کند که دانشجویان فرانسوی مشخص نمی‌کنند که امروزه چقدر از سپهر به اصطلاح اقتصاد نئوکلاسیک با اعتراض روبه‌رو است. در پاسخ به سولو باید گفت: دانشجویان چگونه می‌توانند چنین چیزی را مشخص کنند، وقتی که هیچ‌گونه آموزشی در این زمینه به آنها داده نمی‌شود؟

این بحث ما را به‌سوی طرح این سؤالات هدایت می‌کند که استادان باید چه چیزی را آموزش دهند؟ این تصدیق ساده هرچایی در بیانیه تقابل استادان در برابر دانشجویان به چشم می‌خورد، درحقیقت مواردی را که دانشجویان مطرح کردند، پرسش‌هایی ساده در میان سؤالات داغ مطرح درخصوص موضوعات مورد اعتراض در علم اقتصاد امروزی است. درواقع استادان نمی‌پذیرند همه موضوعات علم اقتصاد با اعتراض روبه‌رو است. درعوض به توصیف رشته خود متوسل می‌شوند که کاملاً با رویکرد پراگماتیک و عملی که پرفسور سولو توصیف کرده مغایرت دارد. این اقتصاددانان نقش خود را این‌گونه توصیف کرده‌اند:

شناسایی و تعریف دقیق مفاهیم و رفتارهای مشخص‌کننده فعالیت اقتصادی

(مصرف، تولید، سرمایه‌گذاری و ...) و شرایط مرتبط با فروض پایه‌ای این رفتارها، فرمول‌سازی نظریات به کمک صوری‌سازی روابط کارکردی میان عناصر از پیش شناسایی شده و تأیید نظریه‌ها به مدد تجربه تا زمانی که خلاف آن اثبات شود. این حقیقت تجربی در اقتصاد تنها از طریق مقایسه با تاریخ کمی شده توسط آمار و اقتصادسنجی به دست می‌آید.

به عبارت دیگر، در بیانیه تقابل، استادان مباحثه عمیق در مورد مهم‌ترین موضوعات تئوریک علم اقتصاد، واقعیت آن و سیاستگذاری آشکارا به دست فراموشی سپرده شده و این امر حتی باعث افول اقتصاد نئوکلاسیک در سال‌های اخیر شده است. به نظر می‌رسد آنها از عدم تجانس مدل‌ها و روش‌های مرسوم در گوشه و کنار تحقیقات اقتصادی بی‌خبرند. یقیناً اگر این برداشت درست باشد، بنابراین، به گفته پرفسور سولو، آنها کار خود را به درستی انجام نمی‌دهند.

اما در مورد پرسش‌های مطرح شده در خصوص رویکردهای تئوریک جایگزین، چطور؟ آیا در این میان قلمروهای شدیداً معترض به جریان اصلی علم اقتصاد مدرن چیزی از دست خواهند داد؟ معتقدم سه حوزه مهم وجود دارد که به زودی از آموزش علم اقتصاد حذف می‌شوند، حتی در جایی که این‌گونه فعالیت‌ها به درستی و با هزینه‌های فکری و اجتماعی بالا انجام می‌شده است.

اولین حوزه، تاریخ علم اقتصاد است. ریشه‌های روشن فکری علم اقتصاد ما در سنت آمریکایی - انگلیسی به اسمیت، ریکاردو، مالتوس، مارکس، میل و وبلن^۱ (نه سوئدی‌هایی که لوموند به اشتباه نام آنها را گزارش کرده بلکه آمریکایی‌ها) کینز و گالبرایت پدر^۲ برمی‌گردد، نه به بزرگان علم اقتصاد فرانسه مانند کنه، سه و والراس^۳ ... به دست فراموشی سپرده شده‌اند، و بر همین اساس رابطه تاریخی میان علم اقتصاد و سایر رشته‌ها به ویژه فیزیک و نظریه تکامل و فلسفه علم مدرن (موضوعی جالب توجه‌تر از توصیف خام روشی که بیان استادان فرانسوی آن را آشکار می‌سازد) مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. به مثابه یک ساختار فکری زمانی که دانشجویان منشأ و سرچشمه‌های موضوعات

1. Mill, Veblen

2. Kynes and Galbraith père

3. Quesnay, Say, Walras

پیش روی خود را مطالعه نمی‌کنند، حجم وسیعی از خلاقیت بالقوه از دست می‌رود. دوم، سنتی در اقتصاد کلان و اقتصاد پولی وجود دارد که تا حد زیادی با تأکید نئوکلاسیک بر مبادلات بازاری میان بنگاه‌ها و خانوارها نادیده گرفته شده است. درک صحیحی از سیاست پولی، حسابداری مالی، تقاضای مؤثر، روابط بدهی، عملکرد بانک‌ها و نهادهای اعتباری، بی‌ثباتی جریان‌های سرمایه و موضوعات مشابه هسته اصلی آیین کینزی و پساکینزی است. یقیناً این سنت به‌طور کامل از اقتصاد آمریکای سمت آتلانتیک محو نشده است. هرچند این سنت شایسته کسب جایگاهی باثبات‌تر و مهم‌تر از جایگاه فعلی خود در برنامه آموزشی است.

پرسش از تکثرگرایی اینجا به‌درستی سر برمی‌آورد. برای مثال می‌توان بیکاری گسترده را به‌مثابه پدیده بازارهای کار ناقص (چارچوب نئوکلاسیکی) دانست که راه‌حل اصلی آن کاهش دستمزد واقعی است. از سوی دیگر می‌توان بیکاری گسترده را ناشی از نبود تقاضای مؤثر (حوزه تئوریک کینزی) دانست که راه‌حل آن تقویت درآمد کسانی است که پول لازم برای پرداخت در بازارهای خصوصی را در اختیار ندارند. هر دو دیدگاه فوق را می‌توان به‌خوبی فرمول‌سازی کرد، اما هر دو نمی‌تواند صحیح باشد. تفکری که جریان اصلی علم اقتصاد تا حد زیادی آن را به نمایش می‌گذارد، غلبه بیش‌تر نئوکلاسیکی بر کینزی و نادرست بودن بینش کینزی است.

سوم، براساس تجربه خودم و به‌عنوان یک آموزگار روش‌های تحقیق معتقدم که حرف دانشجویان فرانسوی در تأکید بر نیاز به آموزش حوزه‌های نهادی مختلف؛ ساختارهای ملی، سیاسی و بین‌المللی، تاریخ سیاستگذاری و همچنین در روش‌هایی برای جمع‌آوری داده‌های اقتصادی و ارزیابی کیفیت اطلاعات به‌دست آمده از مجموعه داده‌های اقتصادی درست است. برای مثال، تفاوت‌های مهمی میان داده‌های بازرگانی خارجی، پاسخ‌گویی و اشتباهات فدرال رزرو ایالات متحده و بانک مرکزی اروپا، وجود دارد. درک این تفاوت‌ها بخش مهمی از پشت‌صحنه مطالعات تحلیلی - مقایسه‌ای اجرای سیاست پولی در مناطق مختلف جهان را نشان می‌دهد. کاریکاتور کتابی بانک مرکزی - که ممکن است به بدبین شدن دانشجویان فرانسوی منجر شده باشد - زمینه کافی برای انجام چنین مطالعه‌ای را فراهم نمی‌کند.

می‌توان مثال‌هایی از این دست را چندین برابر کرد - احتمالاً من فقط تحقیقات خود

را درباره معیارهای نابرابری در اقتصاد جهانی ارائه می‌کنم - اما نکته اصلی دست‌نخورده باقی می‌ماند. اقتصاد علمی، همان‌گونه که پرفسور سولو به همراه توافق مؤکد من بیان می‌کند، باید متنوع و پراگماتیک باشد و مباحث کاربردی باز برای طرح پرسش از آنها را ترویج کند. من پا را فراتر از پرفسور سولو گذاشته و می‌گویم که ترتیبات اصلی حوزه‌های تئوریک علم اقتصاد در میان پرسش‌های ارزشمند مباحثه‌ای باقی بماند و در برنامه آموزشی علم اقتصاد لحاظ شود، پس یک چارچوب تئوریک مطرح نمی‌شود مگر اینکه در ابتدا فکر و ایده مناسبی باشد. تظاهر به اینکه یک چارچوبی منفرد بدیهی می‌تواند بر مبنای اصول اولیه برای تمام دوره‌ها ساخته و با مشاهده بیرونی هم تأیید شود - مشاجره مطرح شده در بیانیه تقابل استادان فرانسوی - تنها نشان‌دهنده این بوده که واقعیت تا چه اندازه از برنامه علم اقتصاد حذف شده است.

این موضوع همچنین به بهترین شکل نشان می‌دهد که دانشجویان فرانسوی در خواسته خود برای اصلاحات بنیادی در علم اقتصاد محق هستند.

یادداشت

ممکن است این موضوع مطرح شود که باقی‌مانده بیانیه تقابل شامل تلاشی برای لکه‌دار کردن انگیزه‌های استادان و دانشجویان معترض است. این بخش با ارجاع به نظریه توطئه با شواهد موجود تأیید نمی‌شود و اعتماد لازم را برای وجهه علمی کسانی که بیانیه تقابل را امضا کرده‌اند، جلب نمی‌کند.

ترکیب نئوکلاسیکی فرانسوی - آمریکایی

جوزف هالوی (دانشگاه سیدنی، استرالیا)

ظهور سولو و بلانچارد با دو مقاله کاملاً روشن‌فکرانه (۱۲ دسامبر سال ۲۰۰۰، لوموند و ۱۳ اکتبر سال ۲۰۰۰، لیبریشن) در فرانسه حادثه‌ای تصادفی نیست، بلکه نتیجه دردمندی است که از آغاز جنبش دانشجویان در ژوئن سال ۲۰۰۰ دامن نئوکلاسیک‌های فرانسوی را گرفته است. در آغاز پاییز مانیفست تقابل استادان در برابر دانشجویان در لوموند منتشر شد. این مانیفست نه تنها تأثیرگذار نبود، بلکه موقعیت دانشجویان را در انظار عمومی تقویت کرد. این مانیفست تقابل، از نکات مورد نظر در مانیفست دانشجویان چشم‌پوشی کرد و تنها به علم‌زدگی علم اقتصاد روی خوش نشان داد. کم‌عمق بودن مباحث مطرح شده در این مانیفست در دسرساز و بحث‌انگیز بود.

بنابراین فرانسوی‌ها به آمریکایی‌ها متوسل شدند، در ابتدا از طریق بلانچارد که (شگفتا، شگفت) با فیتوسی کتابی در مورد اقتصاد فرانسه نوشته بود. بلانچارد فرانسوی است، اما بیش از یک دهه در ام‌آی‌تی بوده و اکنون شخص اول دپارتمان اقتصاد آنجا به‌شمار می‌رود. مقاله بلانچارد همانند مانیفست تقابل، ضعیف و متعصبانه بود. او ادعا کرده بود اقتصاد ریاضی مدرن، معمای والراس - اسمیت^۱، چگونگی به هم پیوستگی بازارها را حل کرده است. او با این شیوه تحلیل، جهل کامل خود از اقتصاد اسمیتی و کلاسیکی را عیان ساخت، چرا که این بخش از علم اقتصاد یک نظریه قیمت و ارزش

1. Smith-Walras Puzzle

مبتنی بر هزینه تولید است نه یک داستان عرضه و تقاضا. به عبارت دیگر او مدعی بود نظریه نئوکلاسیک موجود، در میان سایر رویکردهای تحلیلی اقتصاد برای درک بحران آسیا مفید است و به شدت نیز بر این موضوع تأکید داشت. حتی اقتصاددانانی، مانند جوزف استیگلیتز^۱، که در دنیای نئوکلاسیک متولد و پرورده شده‌اند، چنین ادعای پوچی را رد می‌کنند.

سرانجام بلانچارد بیان می‌کند صرفاً کار تحقیقاتی انجام شده در ایالات متحده بهترین کاری است که می‌تواند انجام شود. درحقیقت دقیقاً این همان چیزی است که گردانندگان مراکز اقتصاد نئوکلاسیک فرانسه مانند تولوز (خانه لافونته^۲)، مارسی و پاریس نیز همین‌گونه بدان فکر می‌کنند. آنها می‌خواهند مراکز کاری‌شان، درواقع تنها پایگاه‌های استانفورد/ام‌آی‌تی در خاک فرانسه باشند. همچنین، نه به‌طور چندان جدی، می‌خواهند ارتباطات آمریکایی و توان فرانسوی پیچیده خود را باهم و به‌منظور کسب قدرت مطلق درخصوص اعتبار بخشیدن به برنامه‌های آموزشی دوره دکترا اقتصاد، تصمیم‌گیری در مورد چگونگی هزینه کردن منابع مالی اختصاص یافته به تحقیقات، انتصابات و تبلیغات مورد استفاده قرار دهند. تصمیم‌گیری درباره این موضوعات در فرانسه انجام می‌شود و طرح این مباحث در سطح ملی و در این نهادها، دال بر قدرتمندی آنهاست.

نوشته بلانچارد حتی از مانیفست تقابل نیز فاجعه‌آمیزتر بود. سرانجام سولو در مقام ناجی نئوکلاسیک‌ها پا به عرصه این بحث گذاشت. او در ماورای وضعیت پراگماتیک خود گرایش امپریالیستی قوی داشت و معتقد بود به‌دلیل اینکه استادان فرانسوی مدرسان بدی بودند، مقصرونند. درحالی‌که بسیاری از کسانی که به‌صورت استالینستی برای تقدیس انحصار نئوکلاسیسیم در اقتصاد فرانسه تلاش می‌کردند - لافونته و تیروول^۳، البته اینجا فقط به ذکر نام دو نفر از آنها اکتفا می‌کنیم - در ام‌آی‌تی تربیت شده بودند.

این وقایع نشان می‌دهند که ادراک دانشجویان در مورد این موضوع که *لوموند*، یک بحث غلط یا بسیار ناقص را شروع کرده، درست است. هرچند مسئله تنها به *لوموند*

1. Joseph Stiglitz
2. Toulous (Home of Laffont)
3. Laffont and Tirole

مربوط نمی‌شود. این واکنش هماهنگ شده نئوکلاسیک‌های فرانسوی است که دانشجویان با آن روبه‌رو هستند. فیتوسی با ارتباطات خود با ام‌آی‌تی و خانه دی‌پو^۱ در فرانسه بخش اصلی بدنه نئوکلاسیک فرانسه به‌شمار می‌رود. انتصاب به سمت رئیس کمیته تشکیل شده از سوی وزیر آموزش و پرورش برای تهیه گزارش مورد نظر درباره وضعیت علم اقتصاد، قطعاً منافع گسترده برای او به همراه داشته است. یقیناً دانشجویان از این حقیقت آگاه هستند.

آموزش تکثرگرایانه^۱

هو استرتون^۲ (دانشگاه آدلاید، استرالیا)

تنها برای بیان اینکه نشان دهیم ما هم می‌توانیم در مورد برخی از نظریه‌های محض آموزش اقتصاد نظریه‌پردازی کنیم یک نظریه پنج‌مرحله‌ای تکثرگرایی را مطرح می‌کنیم:

۱. زندگی اقتصادی پیچیده بوده و درک برخی از عناصر آن نسبت به سایر جوانب آن آسان‌تر است. همه چیز را درباره میلیاردها کنش و مبادله روزانه که زندگی اقتصادی را شکل می‌دهند، هیچ‌کس نمی‌تواند بداند. بنابراین؛

۲. هرگونه پژوهش درباره زندگی اقتصادی باید در این مورد تصمیم‌گیری کند که چه فعالیت‌هایی را انتخاب و تا کجا و در چه مسیرهایی شرایط لازم درخصوص آنها را بررسی و ردیابی کند و مشخص کند که در این مسیر چه زبانی، مفاهیمی، مجموعه‌هایی و ساده‌سازی‌هایی باید مورد استفاده قرار گیرند. هدف شما در استفاده از دانش چیست؟ یا اگر موضوع مورد نظر شما از کنجکاوی محض نشئت گرفته، باید ملاحظات فنی نیز در شکل‌گیری انتخاب جوانب موضوع مورد علاقه شما مدنظر قرار گیرد. به بیانی دیگر، ارزش‌ها و اهداف اجتماعی شما باید آن موضوع را شکل دهند. حداقل برخی از ارزش‌ها و اهداف محدود شده باید بحث‌برانگیز باشند (هیچ جامعه متفق‌الرأی کاملی وجود ندارد). بنابراین؛

1. Plural Education
2. Hugh Stretton

۳. احتمالاً کشفیات شما باید همانند ارزش‌ها و اهدافی که تحقیقتان را شکل داده‌اند، بحث‌انگیز باشد. این موضوع بر اینکه آنها باید نادرست یا لزوماً با نتایج نظریات رقیب در مورد موضوعات مشابه متضاد باشند، دلالتی ندارد. برای مثال اقتصاددانان نئوکلاسیک توضیح داده‌اند که ۱. چرا بیکاری ساختاری می‌تواند تورم را محدود کند؛ ۲. سوئدی‌ها نشان داده‌اند چگونه سیاست‌های چانه‌زنی در مورد دستمزد ملی، در نهایت می‌تواند تورم را محدود کند؛ ۳. استرالیایی‌ها نشان داده‌اند چگونه نهادهای مستقل با اجرای سیاست‌های درآمدی می‌توانند تورم را محدود کنند و نخستین کتاب جان کنث گالبرایت توضیح می‌دهد و ۴. چگونه کنترل‌های قیمت در آمریکا تورم زمان جنگ را مهار کرد. آنها با توجه به شرایط مکانی و زمانی به‌درستی از حقایق مربوط به پیرامون خود آگاه بوده و می‌دانستند که باید چه کنند. مخالفان تأکید می‌کردند تنها یک جناح (در این مثال نئوکلاسیک‌ها) که ایده آنها تنها تحلیل درست یا سیاست کاربردی را ارائه می‌دهد، برحق است و سایر نظریه‌ها باید اشتباه باشند. (البته این امر می‌تواند تا حدی ناشی از اشتباهات، عدم تناسب یا اغفال عمدی در مطالعات انجام شده یا کارهای تحقیقاتی باشد که هر چهار مورد فوق را دربرداشته باشد). این موضوع منجر می‌شود به اینکه:

۴. دمکراسی‌هایی که برای تفکر و گفتار آزاد ارزش قائل‌اند و در مخالفت با منافع و عقاید دیگران از حمایت دولت برخوردارند، باید مشوق عقاید و مخالفت‌های مشابه در فرایند آموزش اقتصاد باشند.

۵. در دمکراسی‌هایی که شرایط انجام کار کارشناسی را برای دانشمندان علوم اجتماعی خود فراهم می‌کنند، ارتباط مهمی میان تخصص منفعت‌طلبانه و بدون منفعت هم در میان گروه‌های مخالف و هم در میان اعضای خود گروه وجود دارد. این نکته مهم است که این روابط باید درک و در آموزش اقتصاد تصریح و آموزش شوند.

نتیجه‌گیری زیر با توجه به شرایط کنونی ما در علم اقتصاد ارائه شده است. به عبارتی می‌کوشد تا نقش نظریه اقتصاد نئوکلاسیک جزم‌اندیش را در ترویج درک یا عدم درک دلایل زندگی اقتصادی مدرن ترسیم کند.

نتیجه‌گیری

به بررسی این موضوع بپردازید که شما چگونه وقوع شرایط، فرایند یا یک حادثه خاص

را درک می‌کنید. گاهی اوقات، شما خودتان، فرایند علی را مشاهده و درک می‌کنید. برای مثال کاهش فروش بنگاه، به انباشت کالاهای فروخته نشده در انبار بنگاه منجر می‌شود. گردانندگان برای فروش کالاهای مازاد باید قیمت‌های خود را به کمتر از هزینه‌های تولید کاهش دهند و این یعنی زیان پولی بنگاه. بر اثر این حادثه آنها تصمیم به کاهش تولید و اخراج نیمی از کارگران خود می‌گیرند. اتحادیه کارگران برای طلب دستمزدهای بالاتر وارد کارزار می‌شود و برپایی اعتصابی یک‌روزه بخشی از مبارزه آنهاست. مدیران بنگاه اقتصادی این اعتراض را به‌عنوان دلیلی برای اخراج نیمی از کارگران و همچنین از دست دادن شغل‌شان ذکر می‌کنند. یک تحلیلگر آگاه این پرسش را مطرح خواهد کرد که اگر کارگران اعتصابی یک‌روزه برپا نمی‌کردند چه اتفاقی می‌افتاد. ممکن است (اگر مشروح مذاکرات جلسات مدیران در دسترس باشد) روشن شود کارگران به دلیل کاهش در فروش باید اخراج شوند، اما با استفاده از واژگانی عادلانه‌تر. همه کسانی که اعتصاب به آنها زیان وارد کرد کسانی هستند که مستحق دریافت (پول بازخرید) حق انفصال از خدمت بودند که در صورت نبود اعتصاب باید به آنها پرداخت می‌شد. مدیران صادق بنگاه که دلیل واقعی اخراج کارگران را می‌دانند، هر دو دلیل را به آنها می‌گویند. بنابراین یک تحلیلگر علی می‌تواند به‌طور منطقی برخی از بدرفتاری‌های کارگران و مدیران بنگاه را به‌عنوان دلایل کاهش در دستمزد پرداختی آنها شناسایی کند. همچنان که برای تحلیل درست اخراج کارگران تحلیلگر مجبور است، فرض کند که در غیاب برخی دلایل خاص چه اتفاقی خواهد افتاد.

اکنون آنچه را که نظریه نئوکلاسیک هم برای انتخاب استفاده‌کنندگان از توضیح علی و هم برای فرض گزینه‌های مختلف بدیهی و جامع می‌داند، بررسی کنید. نظریه جامع نئوکلاسیک یک اقتصاد خودتعدیل‌گر تک‌بخشی را مدل‌سازی می‌کند. افراد براساس منافع خود عمل می‌کنند. سازوکارهای بازار رفتار منفعت‌طلبانه را به‌مثابه رفتار رایج در قالب سه روش اثرگذار ترویج می‌کنند: منابع را به‌صورت کارا برای حداکثر کردن تولید در اقتصاد تخصیص می‌دهند، تمایل به ادامه بقای سیستم در یک تعادل پایدار دارند و به صاحبان زمین، سرمایه‌داران و کارگران ارزش مشارکت‌های فردی‌شان در تولید محصول را پرداخت می‌کنند.

تمامی کاربران این نظریه، به عمد یا غیرعمد می‌توانند به سادگی فرض کنند که در نتیجه حضور سازوکارهای بازار است که یک اقتصاد خوب کار می‌کند. بنابراین ارائه هیچ‌گونه توضیح علی دیگری لازم نیست. بررسی جدی تنها در صورتی مورد نیاز است که نظام اقتصادی بد کار کند. از این رو تحلیلگران باید رفتار را آن‌گونه که مدل‌سازی شده ترسیم یا کشف کنند (شکست در رفتار آن‌طور که نظریه پردازی شده است، همان شکست بازار در تعریف نئوکلاسیک). آنچه این نظریه به‌طور فعال کاربران خود را از توجه بدان یا درک آن باز می‌دارد، نقش ضروری دولت در سازوکارهای بازار است. حتی اگر عملکرد بازارها به صورت کارا باشد، یا حتی اگر در بسیاری از موارد بازارها به‌طور کلی به خوبی عمل کنند. دولت‌ها اغلب با توجه به ویژگی‌های عجیب و غریب کالاها و صنایع خاص ملزم به دخالت کامل در بازار هستند، همان‌طور که بیشتر اقتصادهای توسعه‌یافته و در حال توسعه در سال‌های طلایی اواسط قرن بیستم از رشد خوب و اشتغال کامل برخوردار بودند.

البته نئوکلاسیک‌های آگاه، بر وجود بعضی از شکست‌های بازار و بعضی از الزامات دخالت دولت صحنه می‌گذارند، برای مثال وجود دولت به منظور ممانعت از ایجاد انحصار. با این حال، در بسیاری موارد، لغت دخالت بر یک اعتقاد پوچ در خصوص امکان‌پذیری وجود اقتصاد بازار غیردولتی دلالت دارد. آنها به ندرت به این موضوع اشاره می‌کنند که قدرت چشمگیر شرکت‌های خصوصی، در واقع، توسط دولت ایجاد شده و در مواردی برای ممانعت از سوءاستفاده شرکت‌های خصوصی از این قدرت چشمگیر به بسط قوانینی نیاز دارد. (آیا تمامی نظریه‌پردازان نئوکلاسیک، همیشه، قوانین مرتبط با شرکت‌ها را دخالت در اقتصاد بازار نامیده یا سعی در ترسیم یک اقتصاد بازار بدون آن داشته‌اند؟) در *خبرنامه اقتصاد پسامتعارف* فضایی برای تشریح بسیاری از آثار نظریه نئوکلاسیک در خصوص گمراه کردن کاربران خود برای تشریح دقیق لزوم دخالت دولت در یک اقتصاد ترکیبی (بله، اقتصاد ترکیبی^۱. جز در تصور کور نئوکلاسیک بازار) یا بخش خصوصی هرگز نمی‌تواند به‌مثابه تنها چراغ چشمک‌زن در عرصه اقتصاد باشد. وجود ندارد. همچنین، در این خبرنامه، جایی برای بحث در مورد نقش نظریه نئوکلاسیک در گمراه کردن اقتصاددانان در خصوص موضوع سرمایه و بهره‌وری بخش

عمومی یا خانوارهایی که همراه باهم، نیمی یا بیشتر، از کالاها و خدمات تولیدی اقتصادهای پیشرفته را تولید می‌کنند، وجود ندارد. بدتر اینکه: وقتی خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و آنارشی مالی - آن‌گونه که نظریه نئوکلاسیک غالب وعده داده - در عمل شکست خورده‌اند، هواداران نظریه نئوکلاسیک تنها می‌توانند تصور کنند که کوچک‌سازی و حذف دولت به اندازه کافی صورت نگرفته است. برای تکمیل اقتصاد نئوکلاسیک، ایجاد پیشنهاد توافق چندجانبه در مورد سرمایه‌گذاری^۱ و توافق عمومی تجارت و خدمات^۲ مورد نیاز است. اگر ما مدیریت توقف نظریات نئوکلاسیک را برعهده نگیریم، یقیناً، آنها به راه خود ادامه می‌دهند.

1. Multilateral Agreement on Investment (MAI)
2. General Agreement on Trade and Services (GATS)

واقع‌گرایی در برابر دانش مبتنی بر اصول موضوعه^۱

ژاک سپیر^۲ (مدرسه تحصیلات عالی علوم اجتماعی^۳، فرانسه)

در شماره ۴ خبرنامه *اقتصاد پسا‌متعارف*، جیمز گالبرایت پاسخ جالب توجه و قانع‌کننده‌ای به رابرت سولو می‌دهد. در همان شماره جوزف هالوی به‌طور ماهرانه‌ای آنچه را ترکیب نئوکلاسیکی فرانسوی - آمریکایی می‌نامد توصیف کرده و با اشاره به پاسخ بلانچارد به مانیفست دانشجویان، آن را جزم‌اندیشانه و پوچ می‌خواند. من نیز دوست دارم وارد این نزاع شوم و نکاتی را در دفاع از رویکرد پسا‌متعارف برای تدریس، آموزش و بررسی علم اقتصاد بیان کنم.

قبل از بیان نکات اصلی مورد نظرم، می‌خواهم بگویم کاملاً موافقم که آموزش (و تدریس) یک موضوع بنیادی است. همچنین خواستار تأکید بر این حقیقت‌ام که گرچه برخی استادان علیه مانیفست دانشجویان به پا خاسته‌اند، البته تا جایی که من اطلاع دارم، اما هیچ دانشجویی علیه این مانیفست اعتراضی نکرده است.

تجربه من در آموزش علم اقتصاد به دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد. بعد از صرف چهار سال وقت، قبل از رفتن به مدرسه تحصیلات عالی علوم اجتماعی، در یک مؤسسه مختص تحصیلات دوره دکترا به‌عنوان مدرس عالی (لیسه^۴) به آموزش اقتصاد کلان در دانشگاه

1. Realism vs Axiomatics

2. Jacques Sapir

3. L'École des Hautes Études en Sciences Sociales

4. Lycée

پاریس پرداختم (جایی که دپارتمان اقتصاد آن، احتمالاً یکی از کمترین اندیشه‌های وامانده را دارد). همچنین به‌طور منظم در مسکو (در مدرسه اقتصاد و دانشگاه مسکو) و در بسیاری از سمینارها در ایالات متحده آمریکا، ایتالیا و انگلستان نیز شرکت داشته و مقالاتی ارائه کرده‌ام.

آنچه دانشجویان فرانسوی در مانیفست خود تشریح کرده‌اند، حقیقت آشکاری است که نه تنها نتیجه انحراف فرانسه از اقتصاد خوبی^۱ که در ایالات متحده آموزش داده می‌شود، نیست، بلکه برعکس، نتیجه همان چیزی است که رابرت سولو بیان می‌کند: هم‌گرایی نظام آموزشی فرانسه با ایالات متحده آمریکا.

حالا بحث اصلی چیست؟ به پیوند میان آموزش و علم معطوف توجهی نشده و نکته، واقع‌گرایی در برابر دانش مبتنی بر اصول موضوعه است. این حقیقت از مهم‌ترین موضوعات مطرح شده این جنبش است که شما نمی‌توانید ابزارها و محتوای آموزش علم اقتصاد و آنچه که برای آموزش پیشنهاد می‌کنید را از هم تفکیک کنید. با ورود به بحث و جدل درگرفته در این رشته، این جنبش پیش از این یک پیروزی معرفت‌شناسانه مهم کسب کرده است. هرچند سولو تصریح می‌کند که بحث بر سر استفاده از ریاضیات در اقتصاد نیست، مشخص است او معنای الزامات واقع‌گرایانه را نفهمیده است. شک دارم که برخی از همکاران و دوستان متعلق به جریان پسامتعارف من نیز این‌گونه نباشند.

موضوع مهم دانستن این نیست که محتوای واقع‌گرایانه علم اقتصاد تنها باید کمی یا به‌صورت معناداری افزایش یابد؛ یا اینکه، این نکته دانسته شود که آیا واقع‌گرایی یک الزام اساسی است یا خیر. این امر به بحثی قدیمی اما فراموش شده منجر می‌شود؛ بحث در مورد قوانین دقیق یا طبیعی حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی. بدون بازگشت به آرای کارل منگر^۲، به یاد می‌آوریم که اگر چیزی شبیه به این قوانین وجود داشت، واقع‌گرایی یک الزام برای نظریه‌پردازی نبود و تحقیق در مورد واقع‌گرایی نه تنها مورد نیاز نیست، بلکه می‌تواند ما را از رسیدن به درک کاملی از یک نظام مطیع قوانین نیز بازدارد.

آنچه معمولاً از سوی دست‌اندرکاران حامی رویکرد دانش مبتنی بر اصول موضوعه به‌دست فراموشی سپرده شده و این فراموشی تا حد زیادی در عقاید سولو و بلانچارد آشکار است، شرایط لازم برای وجود قوانین دقیق یا طبیعی در اقتصاد است. همچنین،

1. Good Economics

2. Carl Menger

اینکه نباید تعامل اخلاقی میان عوامل اقتصادی (رابینسون کروزوئه^۱ در جزیره‌اش قبل از پیدا شدن جُمعه) وجود داشته یا الگوهای رفتاری عوامل باید مستقل از جامعه باشد. شرط اول دلالت بر این دارد که هیچ‌گاه جامعه و اقتصادی وجود ندارد درحالی‌که شرط دوم یکی از فروض کلیدی اقتصاد نئوکلاسیک است (فرض می‌شود ترجیحات مستقل از زمینه، انتقالی و پیوسته هستند).

متأسفانه، برای همکاران نئوکلاسیک ما، آزمون‌های تکراری فراوان نشان‌دهنده این است که ترجیحات، نه مستقل از زمینه هستند (اثر شکل‌دهی آموس تورسکی^۲) و نه انتقالی و نه پیوسته (نگاه کنید به کار کاهنمن^۳، اسلاویک^۴ و لیختن اشتاین^۵). مگر اینکه ثابت شود این آزمون‌ها به هر صورت ناقص، اشتباه یا ساختگی‌اند. روش‌شناسی کاملاً پوپری^۶ که این قبیل از همکاران ما خیلی به آن علاقه‌مند هستند باید با توجه به نتایج آشکاری که دلالت بر این دارد که قوانین دقیق و طبیعی در اقتصاد وجود ندارد، آنان را به سوی حذف این فروض کلیدی در مورد الگوهای رفتاری سوق دهد.

این حقیقت شناخته شده‌ای است که تنها تعداد کمی از آنان (کنث ارو^۷ بهترین استثنای مشهور است) تمایل به پذیرش آن دارند. اگر آنها این‌گونه بودند، می‌فهمیدند که چرا واقع‌گرایی یک الزام اساسی در علم اقتصاد است. بنابراین درک این موضوع برای اقتصاددانان واقع‌گرا مهم است برای آنچه که می‌جنگ‌اند نه تنها چیزی بیش از واقع‌گرایی بیشتر نیست بلکه (و به‌طور مهم‌تر) یک وضعیت روش‌شناسانه در حال تکامل در مورد الزام به واقع‌گرایی است.

نکته پایانی مسئله دیگری را پیش می‌کشد: پریشانی‌های خیلی زیاد موجود در اقتصاد انتزاعی. سال‌های زیادی بر شوروی و پس از آن اقتصادهای روسیه گذشته است، ممکن است من حس مشخصی درخصوص این موضوع داشته باشم. به حرف جیمز گالبرایت بازگردیم، بحث بازار به‌منظور کاهش دستمزد نیروی کار به‌عنوان یک مورد

-
1. Robinson Crusoe
 2. Amos Tversky's Framing Effect
 3. Kahneman
 4. Slovic
 5. Lichtenstein
 6. Popperian Methodology
 7. Kenneth Arrow

خاص در بازار نیروی کار، کتب درسی، دقیقاً همان چیزی را دربر نمی‌گیرند که در بازار برای کاهش دستمزد نیروی کار در یک کشور مشخص، در یک زمان معین و با مجموعه مشخصی از نهادهای حاکم بر روابط میان بازار داخلی و اقتصاد جهانی بحث وجود دارد. به همین صورت، زمانی که ما در مورد بازار نیروی کار بحث می‌کنیم، واژه بازار همان معنای مورد استفاده ما در مباحثه میان موافقان و مخالفان نسبی بازار و برنامه‌ریزی متمرکز را ندارد. رابرت سولو روش بسیار خطرناک دیگری را برای توصیف علم اقتصاد استفاده کرده است، چنان که او در مقاله خود در *لوموند*، از یک سطح کاملاً انتزاعی بالا به موضوعاتی کاملاً عملیاتی بدل می‌شود. انگاری که این مفاهیم بخشی از زندگی واقعی بوده‌اند. اسپینوزا^۱ نوشت که مفهوم سگ و قوق کردن نیست، اما باین حال اگر ما درک کنیم چگونه مفاهیم را به کار بریم، سگ هنوز برای درک زندگی در جایی که سگ‌ها هنوز و قوق می‌کنند و گاز می‌گیرند مفید است. واقع‌گرایی نباید با واقعیت اشتباه شود. جنگ علیه سوءاستفاده از دانش مبتنی بر اصول موضوعه در علم اقتصاد (و به‌طور عمومی گفت‌وگو در علوم اجتماعی) یک ارتجاع ضدتئوریک نیست بلکه یک رویکرد متفاوت به تفکر تئوریک است.

اگرچه تاکنون تنها به حمایت از رویکرد پسامتعارف پرداخته‌ام، باید به برخی مشکلات گسترده استفاده از واژه تکثرگرایی در *خبرنامه اقتصاد پسامتعارف* اعتراف کنم. اول، باید بر این نکته تأکید کنم که از رویکردهای مختلف تئوریک در آموزش علم اقتصاد، اگر به روش انتقادی انجام شوند، حمایت می‌کنم. دوم، از این ایده حمایت می‌کنم که یک بحث علمی باید به روش ذهن باز انجام شود، به‌ویژه زمانی که این بحث از طریق ژورنال‌های آکادمیک و تخصصی مطرح می‌شود. باین حال این یک اخطار کوچک نیست، هیچ‌گونه بحث علمی بدون نظرهای موافق و مخالف در مورد صحت یا عدم صحت آن امکان‌پذیر نیست. هیچ جغرافی‌دانی به دانشجویان خود تئوری زمین مسطح را آموزش نمی‌دهد، مگر به‌عنوان یک مثال تاریخی از درک نادرست جغرافیای جهان. اکنون هیچ تاریخ‌نگاری شرایط اتحاد جماهیر شوروی را به دانشجویان خود در مورد دهه ۱۹۳۰ بدون توجه به قحطی سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ آموزش نمی‌دهد. هر فردی که در جامعه علمی وانمود کند که زمین مسطح است و روستائیان شوروی در

سال ۱۹۳۳ ثروتمند و شادمان بودند یک متقلب یا دیوانه نامیده می‌شود. بنابراین تکثرگرایی با محدودیت‌هایی روبه‌رو است.

احیای تکثرگرایی امکان‌پذیر است اگر و تنها اگر یک روش‌شناسی علمی سازگار با الزامات واقع‌گرایی را بسط دهیم. دریافته‌ام که در میان اقتصاددانان پسمتعارف، هنوز، عده‌ای معتقدند که رویکرد پوپری دارای برخی ملاحظات ارزشمند است. شخصاً در این مورد شک دارم، تنها به دلیل تضاد منطقی حک شده در تئوری ابطال‌گرایی پوپری، درست زمانی که برای علوم اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، همچنان که این موضوع را پرفسور کواین^۱ نشان داده است. اکنون فرصت برای بحث کاملی در مورد این موضوع نیست، اما موضع من این است که بدون درک تمامی شواهد روش‌شناسانه واقع‌گرایانه، تکثرگرایی می‌تواند منحرف شود - به عبارت دیگر اجماع ساده درباره نقطه‌نظرهای متضاد بدون هیچ‌گونه تفکری انتقادی در مورد ارزیابی آنها یا حتی درک اینکه برخی از آنها با سایر تئوری‌ها سازگار نیستند، می‌تواند موجب انحراف تکثرگرایی شود. به عبارت دیگر ما بدون هیچ‌گونه ناسازگاری تئوریک با مسائل بزرگ روبه‌رو می‌شویم و در این میان یک جناح ضعیف به همکاران طرف‌دار اقتصاد وامانده پیشنهاد حمله می‌دهد. تصور می‌کنم اثر به‌اصطلاح سرهم‌بندی^۲ پیش از این در میان اقتصاددانان متعلق به جریان اصلی علم اقتصاد رواج یافته است.

قصدم ندارم که خوانندگان خبرنگار *اقتصاد پسمتعارف* را از خواندن آنچه چند سال پیش در صندوق بین‌المللی پول برای من اتفاق افتاده محروم کنم. بعد از یک ملاقات طولانی با اعضای دپارتمان اروپای II^۳ و بحث داغی در مورد آنچه واقعاً در روسیه اتفاق افتاده بود، ریاست دپارتمان به یک نکته اشاره کرد. او خیلی موقرانه اظهار کرد که: «به یاد داشته باشید همان‌طور که فون هایک^۴ نشان داده، تورم به‌مثابه یک پدیده اقتصاد کلان هر زمان همه‌جا هست». وای^۵! می‌توانید یا به اقتصاد کلان استاندارد اعتقاد داشته باشید یا به هایک، اما درحقیقت کل درک‌هایکی‌ها از تورم بر فرایند اقتصاد خرد بنا شده است و شما نمی‌توانید این دو را باهم ترکیب کنید.

1. Professor Quine
2. Patchwork
3. Europe-II Department
4. Hyek
5. Oooops

برای بازگشت به ترجیحات فردی و اینکه اقتصاددانان چگونه ویژگی‌های مدل خود را می‌نویسند، ما چگونه توابع ترجیحات مستقل از جامعه، انتقالی و پیوسته را زمانی که می‌دانیم اینها اشتباه هستند، می‌پذیریم. دانیل هاسمن^۱ در سال ۱۹۹۲، در کتاب خود با عنوان *علم مجزا و نادرست اقتصاد* (انتشارات دانشگاه کمبریج)^۲ یک فصل کامل در مورد این موضوع نوشت که چگونه اقتصاددانان متعلق به جریان اصلی علم اقتصاد، به‌طور علنی از تصریح پدیده واژگونی همسانی ترجیحات سر باز می‌زنند و آن را جزم‌اندیشی می‌نامند. اگر واماندگی پذیرش خیال‌پردازی به‌جای واقع‌گرایی و یا دوری کردن از واقعیت توصیف شده است، بنابراین هیچ‌چیزی بهتر از این نمی‌تواند رفتار برخی از همکاران ما را درخصوص نظریه ترجیحات فردی توضیح دهد. باین‌حال برای منفک کردن خودمان از اقتصاددانان وامانده، مجبور به ارائه قواعد ارزیابی مشخص ماهرانه‌ای به‌منظور شناخت ساختار تکثرگرایی علمی هستیم.

این نکته باعث می‌شود تا توضیح کوتاهی در مورد برنامه آموزشی علم اقتصاد پسامتعارف فرانسه بدهم. در اکتبر سال ۲۰۰۰ در پاریس جلسه‌ای داشتم. این نکته به‌شدت برای بازگشت مجدد تاریخ اندیشه اقتصادی به متن برنامه آموزشی اقتصاد مهم است. این امر حتی بهتر است که با معرفی درس‌نامه‌هایی در روش‌شناسی و معرفت‌شناسی انجام شود. اگر اقتصاددانان متعلق به جرگه علوم اجتماعی‌اند، پس دانشجویان هم دانشمندان علوم اجتماعی هستند. می‌دانم که معمولاً دانشجویان دروس روش‌شناسی و معرفت‌شناسی را دوست ندارند، بیشتر به این دلیل که فلسفه در دبیرستان هم ملال‌آور بوده و هم تبدیل به یک بازی کاملاً ایدئولوژیک شده است. بیشتر اینکه، جهش به آن سطح از انتزاع مورد نیاز برای درک این موضوع که روش‌شناسی و معرفت‌شناسی راجع به چه موضوعاتی هستند، به‌وضوح با وضعیت رایج امروزی که استادان هر چیزی را از نقطه‌نظر تجربه مستقیم دانش‌آموزان/ دانشجویان توضیح می‌دهند، کاملاً متمایز است. اکنون این استدلال نادرست باعث شده این شیوه تعلیم در نظام آموزش و پرورش فرانسه ترویج یابد. هنوز معتقدم که اگر بتوانیم زمان اختصاص‌یافته به ریاضیات در برنامه آموزشی را به نصف کاهش دهیم و زمان مشابهی را به روش‌شناسی و معرفت‌شناسی اختصاص دهیم، وضعیت عمومی بهتر خواهد شد.

1. Daniel Hausman

2. *The Inexact and Separate of Economics* (Cambridge University Press)

آموزش اقتصاد از طریق مباحثات^۱

گیلز راوید (یکی از مؤسسان اقتصاد وامانده، رئیس دانشکده تربیت مدرس کاشان،
فرانسه)

در این مقاله ما، دانشجویان اقتصاد فرانسه، دلایلی را برای توجیه مخالفانمان ارائه کرده و نشان می‌دهیم که مخالفت ما دلایل گسترده‌ای دارد: جست‌وجوی (نومیدانه) اقتصاددانان برای پیروی از روش علمی یا همان علم‌زدگی. پیشنهاد ما بازگشت آموزش علم اقتصاد به یک مسیر کاملاً متفاوت است که آموزش مباحثات، اولویت مشخص آن خواهد بود. پس از این توضیح می‌دهیم که چرا آموزش از طریق مباحثات بر روش‌های فعلی ارجحیت دارد و این امر چگونه باید محقق شود.

دلایلی برای مخالفانمان

به‌طور خلاصه دلایلی را مطابق با آنچه در بیانیه ما آمده است برای مخالفانمان ارائه می‌دهم (متن کامل آن در وب‌سایت^۲ ما موجود است).

اول، ما ساخت جهان‌های خیالی - جهانی که هیچ‌گونه پیوندی با سازوکار قابل قبول در واقعیت ندارد - به‌وسیله اقتصاددانان را مورد انتقاد قرار داده‌ایم. چنین جهانی (مدل‌های مشهور) فقط به‌دلیل خواسته‌های اقتصاددانان و سادگی در کنترل این مدل‌ها توسعه یافته است. ما نمی‌خواهیم چنین داستان‌های افسونگرانه‌ای به ما آموزش داده شوند، این مدل‌ها نه تنها به توصیف واقعیت کمک نمی‌کنند، بلکه صرفاً توانایی نویسنده

1. Teaching Economics Through Controversies
2. www.autisme-economie.org

مقاله یا مدل‌ساز را در ساخت یک مدل زیبا نشان می‌دهد. ممکن است این‌گونه مدل‌سازی برای نویسندگان سرگرم‌کننده باشد، اما ما نمی‌خواهیم در این بازی شریک باشیم. دوم، بر معضل استفاده گسترده از ریاضیات در برنامه آموزشی تأکید کرده‌ایم. اینجا منظور ما کاملاً مشخص بوده و به توضیح بیشتری نیاز ندارد. اجازه دهید بر این حقیقت تأکید کنیم که اساساً شیفتگی به ریاضیات در فرانسه تشدید شده و سطح پیش‌نیاز آن برای دانشجویان در اغلب موارد بسیار بالا است.

سوم، ما بر این حقیقت تأکید داریم که اغلب توضیحات ارائه شده در دروس مختلف رشته اقتصاد، تنها از اقتصاد نئوکلاسیک مشتق شده‌اند. برای مثال مارکسیسم و کینزگرایی که مدتی قبل مکاتب زنده‌ای در دانشکده‌های اقتصاد فرانسه بودند به‌طور کامل از صحنه آموزش اقتصاد ناپدید شده‌اند.^۱ امروزه تقریباً هیچ دانشجویی فرصتی برای مطالعه مارکس به‌عنوان بخشی از برنامه آموزش عمومی علم اقتصاد را ندارد. به‌عبارت‌دیگر توضیحات ارائه شده، تا حد ممکن به توصیف یک پدیده پیچیده نمی‌پردازند (برای مثال بیکاری یا تجارت بین‌الملل). در رقابت با رویکردهای مختلف فرض می‌شود تحلیل‌های نئوکلاسیک تنها تحلیل اقتصادی ممکن از چنین پدیده‌هایی هستند - حتی اگر افراد واقعاً مطابق با بینش‌های نئوکلاسیک رفتار کنند، این امر به این دلیل است که سایر عناصر (اجتماعی، سنت‌ها، نواقص و غیره) از تصویر فرضی پیش رو حذف شده‌اند. با این حال حوزه اقتصاد مناسب فعالیت آنها شناخته شده است. همان‌طور که مشخص است شرایط مصیبت‌بار است.^۲ پیش از این نیز بسیاری از نویسندگان دلایل ممکن برای وجود چنین وضعیتی در علم اقتصاد را بیان کرده‌اند، ما تنها بر یک جنبه از این مسئله متمرکز می‌شویم: جست‌وجوی دلایل تبعیت اقتصاددانان از روش علمی. انتخاب این موضوع دو دلیل دارد: اول، اینها واژگانی بودند که

۱. تغییرات واقعاً بی‌رحمانه بوده است: نویسنده چند سال قبل این شانس را داشت که متونی از کالدور، رابینسون، مارکس و مارشال و ... را در سال اول مطالعه کند. اما تنها بعد از مدت کوتاهی فرصت آموزش آنها به دانشجویان را داشت.

۲. و اگر بخواهیم صادق باشیم، اعتراض ما ناقص بوده است: ممکن است فردی به یاد بیاورد که برای مثال روش آموزش آمار و اقتصادسنجی، آن‌گونه که امروز در فرانسه آموزش داده می‌شود ابزارهای مفیدی است، البته ممکن است این‌گونه باشد. دانشجویان وقت خود را صرف نشان دادن وجود همگرایی میان تخمین‌زنده‌ها می‌کنند، اما هرگز داده‌های واقعی را در آموخته‌هایمان مورد استفاده قرار نمی‌دهند یا در مورد نتایج سیاسی مدل‌های پیشنهادی هیچ‌گونه بحثی در کلاس درس صورت نمی‌گیرد.

اقتصاددانان نئوکلاسیک در واکنش به بیانیه اول استادان اقتصاد که از بینش ما حمایت می‌کرد، مورد استفاده قرار دادند؛ دوم، ما این موضوع را به‌عنوان یکی از سرچشمه‌های اصلی مسائل مورد نظرمان بررسی می‌کنیم، حتی اگر این بینش‌ها تنها حدس و گمان بوده و مشروط به بازبینی باشند.

دلایل زیربنایی: در جست‌وجوی پیروی از روش علمی

چند هفته بعد از انتشار بیانیه ما در مه سال ۲۰۰۰، با بیانیه‌ای که ۱۴۰ تن از استادان اقتصاد امضا کرده بودند مورد حمایت قرار گرفتیم، که در میان آنها افراد مشهوری حضور داشتند (آگلیتا^۱، اورلئان، بویر^۲ و ...). متن منتشر شده از سوی استادان، بر فقدان تکثرگرایی در علم اقتصاد تأکید کرده و تسلط کلی اقتصاد نئوکلاسیکی را در واحدهای درسی رد کرده بود.

بعد از آن بیانیه دیگری به‌وسیله تعدادی از اقتصاددانان امضا شد (تقریباً همه آنها در تثبیت اقتصاد نئوکلاسیک سهیم هستند) که در واکنش به بیانیه‌های استادان و دانشجویان بود. همان‌طور که آنها بیان کردند هدفشان حفظ تبعیت از روش علمی علم اقتصاد بود، اما این امر باید از همان روش‌های به‌شدت سنتی و همراه با پیروی از رهنمودهای مشهور انجام می‌شد. در این بیانیه بر اصول زیر تأکید شده بود:

اول، شناسایی و تعریف دقیق مفاهیم و رفتارهایی که فعالیت اقتصادی (مصرف، تولید، سرمایه‌گذاری و ...) و فرمول‌سازی فرضیه‌های بنیادی مرتبط با چنین رفتارهایی را مشخص می‌سازند؛

دوم، فرمول‌سازی تئوری‌های بیان شده به‌عنوان روابط موجود میان مفاهیمی که پیش از این تعریف شده و به شکل صوری درآمده‌اند؛

سوم، بازبینی چنین تئوری‌هایی از طریق تجربه. این امر تنها می‌تواند از طریق رویارویی با تاریخ همان‌طور که موضوعات مورد نظر به‌وسیله آمار و اقتصادسنجی کمی می‌شوند، اتفاق بیافتد.

بنابراین آنها وجود هرگونه تسلط نامشروع اقتصاد نئوکلاسیک بر عرصه علم اقتصاد

1. Aglietta

2. Boyer

را انکار کردند، اما به نظر ما هر بینشی ارزشمند است، تا زمانی که به این نقطه کانونی احترام می‌گذارند.

می‌توان ذکر کرد که واکنش آنها با انتقاد ما یکسان تلقی نمی‌شود: زمانی که ما در مورد آموزش گفت‌وگو می‌کنیم، آنها در مورد علم صحبت می‌کنند. آنها به هیچ‌یک از نکات ما یعنی جهان‌های خیالی، استفاده بیش از اندازه از ریاضیات و کمبود تکثرگرایی در علم اقتصاد پاسخ نمی‌دهند. در مقابل آنها به ما یک توصیف افسانه‌ای از علم ارائه می‌دهند، که در آن هر فردی به‌سادگی می‌تواند بهترین رفتار را با ابزارهای محدودش انجام دهد (آیا این عقلایی نیست؟). به‌طور خلاصه اگر بحث در مورد کلاس‌های درسی را کنار بگذاریم، اکنون بحث وارد حوزه روش‌شناسی می‌شود.

چه بهتر که این موضوع تصادفاً با اعتراضات ما ارتباط پیدا می‌کند. ما بر نکات مشخصی متمرکز شده بودیم که گرچه مرتبط بودند، لزوماً به هیچ‌گونه پیوستگی خاصی منجر نمی‌شدند. حالا با کمک مخالفین دادخواستمان چیزی بیش از به هم پیوستگی موضوعات مورد نظرمان داریم: ما یک دلیل مشترک داشتیم. اجازه دهید این مورد را به‌طور مجزا مورد بحث قرار دهیم.^۱

در ساخت یک علم که به شکل خیلی ساده‌ای درک شده است، فرد گزینه‌های کمی در اختیار دارد. پدیده‌های مطالعه شده حتی به‌عنوان حقایق آشکار شده^۲ خیلی پیچیده هستند، به‌طوری‌که اگر خواهان نتیجه‌گیری از آن هستید باید به انتخاب از میان آنها دست بزنید. از ادعایی که باید جهانی باشد، درحقیقت به تحلیل بخشی منتج می‌شود. بنابراین اگر هدفتان ساخت روابط منطقی میان اهداف (که باید تعریف شوند) است، به‌سختی می‌توانید بدون استفاده از ریاضیات این کار را انجام دهید. بنابراین، دوباره، همان‌طور که پیشرفت می‌کنید مسائل پیچیده‌تر می‌شوند - در حالت کلی به راه‌حل‌های بسیاری منجر شده یا از سوی دیگر، به هیچ راه‌حلی منجر نمی‌شوند - که در نتیجه باید وقت خود را صرف ساده‌سازی فروض کنید. در کنار این، به دلایلی که نمی‌توان آنها را در اینجا توضیح داد، بینش غالب در اقتصاد نئوکلاسیک این است که همه‌چیز با فرد شروع

۱. آنچه در ادامه می‌آید ممکن است به‌عنوان سنتز بیش از حد ساده‌سازی شده یا کاریکاتور برخی از جوانب کتاب *اقتصاد واقعیت تونی لاوسن* تلقی شود.

می‌شود؛ پس باید افراد را تا حد ممکن به صورت محدود تعریف کرد. در واقع با افرادی ارتباط خواهید داشت که بیش از عوامل اقتصادی بدان‌ها توجه نمی‌شود و بنابراین به سادگی منحنی ترجیحات (غیرقابل مشاهده) آنها را رسم می‌کنید. پس پایه مستحکمی دارید که محاسبات خود را بر آن بنا می‌نهد. آیا این امر به هیچ‌گونه موفقیت تحلیلی منجر می‌شود؟ می‌دانیم که این امر به ندرت اتفاق می‌افتد. حتی پایه منطقی چنین پدیده ساده‌ای به عنوان قانون عرضه و تقاضا نیز نمی‌تواند تثبیت شود.^۱

نتیجه منطقی این است که این رویکرد عمومی باید به طور کلی مورد بازنگری قرار گیرد. با این حال همان‌گونه که علم‌زدگی اقتصاد حفظ شده است، [حذف] این یک گزینه انتخابی نخواهد بود و به آسانی در دستور کار اقتصاددانان قرار نخواهد گرفت. باید از این مسیر پیروی کنید، نتایج را تولید کنید و فرضیه‌های خود را به منظور ایجاد پیشرفت علمی بازنگری کنید. نباید امکان ساخت یک علم را از دست دهید. آیا این کار را می‌کنید؟

پیروی از رهنمودهای علمی سحرآمیز نئوکلاسیک سه نتیجه در بردارد:

اول، مدل‌های پیشنهادی واقع‌گرایانه نیستند؛ هدف این مدل‌ها ارائه بینش‌هایی در مورد یک پدیده واقعی نیست، بلکه مشارکت در ساخت علمی جالب و جهانی است. نمی‌توان مدل‌ها را به دلیل زمینه‌های نامرتبب آنها مورد انتقاد قرار داد. از این نقطه نظر دستاورد اصلی که ساخت یک علم اقتصاد جهان‌شمول ارزشمند است. اگرچه این مدل‌ها از یک سو کاملاً متناسب‌اند، اما از سوی دیگر، در یک نگاه نیز، این مدل‌ها خیالی هستند.

دوم، علم دریافت که این روش باید ریاضی باشد. هیچ دلیل منطقی برای این امر وجود ندارد، به جز این حقیقت که هر علمی ریاضی است. آیا این‌طور نیست؟ شما جامعه‌شناسی را علم نمی‌نامید، درست است؟ همان‌طور که اقتصاددانان این نظریه‌پردازان صاحب داده‌های کمی (نرخ‌های تورم، ترازهای تعادلی و ...) این کار را می‌کنند، بنابراین، دلیلی برای عدم استفاده از آنها وجود ندارد. به طور بنیادی‌تر هدف

۱. نگاه کنید به کتاب‌های مختلف برنارد گوئرین (متأسفانه این کتاب‌ها همگی فرانسوی هستند)، وی اخیراً بحث داگی را در خبرنامه *اقتصاد پسامتعرف* با عنوان «آیا چیزی در اقتصاد خرد استاندارد ارزش حفظ دارد؟» مطرح کرده است.

این کمی‌گرایان ساخت یک تئوری منطقی و عمومی براساس الگوی فیزیک کلاسیک^۱ است، بنابراین نیازمند علم اقتصاد هستند و همان‌طور که برای انجام تحقیقات خود به اقتصاد نیاز دارند، لازم است که ریاضیات آموزش داده شود^۲. پس نمی‌توان در استفاده از ریاضیات زیاده‌روی کرد؛ تنها مسئله و مشکل موجود این است که ریاضیات به میزان کافی به کار گرفته نشود، نه اینکه خیلی زیاد مورد استفاده قرار گیرد.

سوم، همان‌طور که کمک آنها (امیدوارم تاکنون آن را درک کرده باشید) به ساخت یک علم منجر می‌شود، ایده وجود نظریه‌های رقیب بهبوده است. خوب البته می‌توانید در مورد مسائل مشخص و ابزار هدف متفاوت بحث کنید، اما این بازی باید در همان رشته تخصصی اتفاق بیافتد. نمی‌توانید در مقابل فردی قرار بگیرید که در یک جایگاه متفاوت قرار دارد. آیا می‌توانید؟ ما نیازمند قوانین و زبان مشترک هستیم. بنابراین قبل از هر چیز مجبور به یادگیری این زبان هستید و بعد از آن مطلقاً برای هرگونه استفاده‌ای از آن آزاد هستید.

نکاتی که اینجا بیان شد به‌طور تصادفی انتخاب نشده‌اند. حتی همان‌طور که امیدواریم نشان دهیم، این مسائل و مشکلات صرفاً برای کسانی که به علم‌زدگی متعهد می‌شوند و آن را قبول می‌کنند، نیست. برعکس اینها مسائلی کاملاً مرتبط هستند. به همین دلیل است که انتقادات ما تنها به آموزش علم اقتصاد محصور نمی‌شود؛ بلکه انتقادات ما باید هم تئوری و هم روش‌شناسی را دربرگیرند.

در جست‌وجوی مباحثات

اجازه دهید به این تصویر علمی ارائه شده توسط اقتصاددانان بازگردیم: آیا هیچ بینش رقیب خوبی برای علم اقتصاد وجود دارد؟ آیا مفاهیم کاملاً متضادی از جامعه و اقتصاد در میان اقتصاددانان رواج دارد؟ آیا همگان با روش‌های مورد استفاده برای تحلیل علمی مسائل اقتصادی موافق هستند؟ به بیان صریح باید گفت مفهوم علمی مورد نظر اقتصاددانان واقعاً ساده‌لوحانه است: بسیاری از تحقیقات که براساس مطالعات جامعه‌شناسان علوم

1. See Mirowski (1989), *More Heat than Light*, Cambridge University Press.

۲. و مهم نیست اگر همه دانشجویان از این شرایط راضی نباشند. همان‌طور که یک استاد فرانسوی این جمله را گفت، «۱۵۰۰ نفر نمی‌توانند یک علم بسازند».

اجتماعی انجام و منتشر شده، نشان داده‌اند که چگونه دانش از طریق تضاد تئوری‌ها ساخته شده است.^۱ به‌علاوه نشان داده‌اند چگونه رواج چنین مباحثاتی برای استقرار علم حیاتی است. خطوط علمی به‌صورت تدریجی تکامل می‌یابند و در زمان‌هایی دانشمندان حتی در مورد شکل گره هم توافق نداشته‌اند.

آیا علم اقتصاد یک استثناست؟ خوشبختانه خیر. علم اقتصاد از نخستین سال‌ها صحنه جدل‌های هولناک بوده و همیشه نیز همین‌طور بوده است. به‌علاوه چنین تقابلهایی که اغلب نه تنها در مورد بنیان‌های اصولی علم اقتصاد (اشکال خطوط این استقرار) مانند روش‌شناسی علم اقتصاد (قواعد بازی) و اهداف (شکل گره) آن مطرح بودند، بلکه چنین مباحثاتی در علم اقتصاد نیز وجود دارند و بیشمار و ماندگار هستند.

معنای مباحثه چیست؟ تعریف مشخصی از آن می‌تواند به‌صورت زیر ارائه شود: فرموله کردن یک تئوری که B از آن انتقاد می‌کند و A پاسخ می‌دهد که این فرایند همین‌طور ادامه می‌یابد. مثال‌های مربوط به چنین مباحثاتی در اقتصاد کم نیست، برای نمونه مباحثه وینینگ - کوپمنز^۲ در مورد جایگاه و نقش ریاضیات و تئوری در علم اقتصاد. مباحثه با توصیف کوپمنز از مفهوم برن و میشل^۳ (اندازه‌گیری سیکل‌های تجاری، ۱۹۶۴) در مورد اندازه‌گیری بدون نظریه آغاز شد، چون این مفهوم بر مبنای پیش‌زمینه‌های نئوکلاسیک بنا نشده بود. وینینگ در جواب اشاره کرد که قضاوت کوپمنز بر مبنای تعریف دقیق علم اقتصاد است و بر همین اساس تنها رویکرد او (نظریه نئوکلاسیک) ارزشمند است، اگرچه او نتایجی قطعی در اختیار نداشت که بهره‌وری و سودمندی چنین روشی را نشان دهد. این مباحثه مربوط بود به تعریف نظریه مورد قبول در علم اقتصاد و دلایل اینکه چرا اقتصاد نئوکلاسیک باید مرجح باشد.^۴

۱. نگاه کنید به برنامه مطالعات علمی و به‌ویژه کارهایی که دیوید بلور (David Bloor) انجام داده (همراه با باری بارنز (Barry Barnes) و جان هنری (John Henry)، دانش علمی: یک تحلیل جامعه‌شناسانه، ۱۹۹۶، انتشارات دانشگاه آتلون (Athlone) (حتی اگر بینش آنها کاملاً متفاوت باشد).

2. Vining-Koopmans

3. Burns and Mitchell

۴. برای مشاهده کل داستان نگاه کنید به متون اصلی در مجله بررسی آمار و اقتصاد، شماره ۲۹، ۱۹۷۴ و میروفسکی «اندازه‌گیری بدون مباحثه نظریه: شکست برنامه‌های تحقیقاتی رقیب با متهم کردن آنها به تجربه‌گرایی ساده‌لوحانه»، مجله جامعه و اقتصاد، شماره ۱۱، ۱۹۸۹، ص ۸۷-۶۵، مسئله را در یک چشم‌انداز وسیع‌تر از تضاد میان مؤسسه تحقیقات ملی آمریکا (NBER) و کمیته کولس (Cowles) ارائه می‌کند.

همان طور که می‌توان مشاهده کرد، این شیوه مباحثه هرگز در میان اقتصاددانان استقرار نیافته است. هیچ‌گونه پاسخ علمی برای مسائلی که در بالا مطرح شد وجود ندارد، حتی اگر اکثریت اقتصاددانان در یک زمان معین از یک بینش مشخص در مقابل دیگری حمایت کنند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که علم اقتصاد واقعاً در مورد چیست: بینش‌های متضاد در مورد مسائل مختلف و رویکردی برای نزدیک شدن به آنها و وجود ادعاهای رقیب در مورد اینکه کدام سیاست باید با حمایت روبه‌رو شود. این موضوعی کاملاً آشکار بوده که ممکن است فرد از تکرار آن متعجب شود. روزنامه‌ها پر است از اقتصاددانانی که با حمایت از سیاست‌های اجرایی طرف مقابل مخالف هستند، چرا که تئوری‌های آنها متفاوت است. حداقل، براساس آنچه در بالا بیان شد، همگان می‌دانند چنین چیزی به‌عنوان علم اقتصاد وجود ندارد، بلکه دانشجویان ملزم هستند که به اقتصاد نئوکلاسیک و وجود تنها یک رویکرد در علم اقتصاد ایمان بیاورند. دانشجویان اقتصاد صرفاً برای این اعتقاد تربیت می‌شوند که بدانند فقط یک دانش پیوسته و دقیق در مورد حقایق اقتصادی وجود دارد که به توصیه‌های سیاستی شفاف منجر می‌شود.

چگونگی آموزش از طریق مباحثات

مباحثات، حتی همان‌گونه که در بخش مختصر پیشین مشخص شد، در اقتصاد بیشمار هستند (نگاه کنید به مباحثات کلاسیک درباره مسئله ارزش، پرسش در مورد ماهیت و اندازه‌گیری سرمایه، مباحثه کینز و هیکس^۱ در مورد مدل آی اس - ال ام، بحث رومر و سولو^۲ در مورد تئوری رشد و ...). با این حال مباحثات می‌توانند در یک حوزه گسترده‌تر مورد توجه قرار گیرند. آن حوزه این است: بینش‌های رقیب در مورد مسائل مشابه در علم اقتصاد. نظریه‌های مصرف‌ی یک مثال خوب از این مسائل هستند، این مباحثه با تابع مصرف کینزی شروع می‌شود، می‌توان به تلاش‌های براون^۳، مودیگلیانی^۴ و دوزنبری^۵ برای نجات تابع مصرف کینزی نیز اشاره کرد، همچنین به انتقادات رادیکال فریدمن با طرح فرضیه درآمد دائمی و بازبینی آن از طریق مدل سیکل زندگی نیز توجه داشت.

1. Keynes and Hicks
2. Romer and Solow
3. Brown
4. Modigliani
5. Duesenberry

تمامی این مدل‌ها نباید به‌مثابه سعی و خطاهایی در مسیر ارائه یک نظریه بهتر، ارائه شوند: برعکس باید به‌عنوان آنچه هستند مورد توجه قرار گیرند، یعنی ارائه بینش‌های متضاد در مورد یک مسئله مهم اقتصادی. به‌ویژه اگر فردی از نتایج چنین نظریه‌هایی (و تفاوت‌های میان آنها) در زمینه سیاست‌گذاری اقتصادی آگاه نباشد، این نظریه‌ها به‌سادگی نمی‌توانند درک شوند. این الگوها باید به‌نحوی کاملاً متفاوت از آنچه که امروز هستند ارائه شوند؛ هر تئوری باید در یک شرایط مساوی ارائه و در رقابت علمی شانس برابر داشته باشد. به‌خصوص می‌توان نه تنها بر خود مدل متمرکز شد، بلکه بر سه جنبه حیاتی مسائل محیط بر استفاده از مدل نیز تمرکز کرد: زمینه مباحثه، نقش و جایگاه داده‌های تجربی و نتایج آن برای ارائه سیاست اقتصادی.

همان‌طور که می‌توان دید، آموزش در این حوزه با تقاضای بیشتری روبه‌رو است، چرا که این شیوه پیشنهادی همه ابعاد مسئله را دربرگرفته است. درحقیقت آنچه که اینجا پیشنهاد می‌کنیم ممکن است پیش از این نیز به اشکال مختلف وجود داشته، اما، حتی اگر این‌گونه هم باشد، این امر از طریق مسیرهای مختلفی انجام شده که به یکدیگر مرتبط نبوده‌اند. مسائل آماری به‌طور تک‌منظوره و بدون هیچ‌گونه (یا کمی) توجه به نظریه اقتصادی آموزش داده شده‌اند؛ تاریخ اندیشه، اغلب، از زمینه‌های ریاضی تئوری‌ها چشم‌پوشی می‌کند و نظریه علم اقتصاد به‌عنوان یک حکومت خودمختار ارائه می‌شود. غیبت کامل درس‌نامه‌های اقتصادی، در روش مورد نظر ما، شاخصی شفاف از این فاجعه تقسیم کار در میان استادان اقتصاد است.

در نتیجه، در وضعیت فعلی آموزش علم اقتصاد دانشجویان نه دانشی در مورد اقتصادی که در آن زندگی می‌کنند و نه در مورد نظریه‌های رقیبی که برای تشریح آن وضعیت اقتصادی ارائه شده‌اند، کسب می‌کنند. با توجه به آنچه اینجا ارائه شد می‌توان امیدوار بود که همه کمبودها از بین خواهد رفت. مباحثات نظریه‌ها را احیا و متناسب با واقعیت خواهند کرد و زمینه تجربی آنها به ما دانشی در مورد حقایق خواهد داد، همان‌گونه که در ادامه به این مطلب اشاره شده است.

نتایج: از ابزارها تا دانش

اولین نتیجه از پیشنهاد ما قلع‌و‌قمع کردن دروس خرد - کلان است. ما نمی‌خواهیم که آموزش علم اقتصاد بر ابزارها متمرکز باشد، همچنان که این ابزارها می‌توانند از معنای

خود - تئوری‌ها و بینش‌هایی که از جهان واقعی مورد استفاده قرار می‌دهند - منفک شوند. در بخش قبل دیدیم چنین علم اقتصادی، سازنده تکنیک‌های مختلف مورد پذیرش همگان، در هر زمینه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این حال چنین بینشی کاملاً گمراه‌کننده است، حتی اگر فردی به بررسی علم اقتصاد به عنوان یک علم تأکید داشته باشد. شرایط مناسب علم عبارت است از: احتمال وقوع آن، عدم اطمینان از نتایج آن و جایز الخطا بودن آن. در مورد علم اقتصاد نیز چنین نااطمینانی و جایز الخطا بودنی صادق و بسیار گسترده است و همگان از این موضوع آگاه هستند.

آموزش علم اقتصاد باید بر مباحثات گذشته و حال متمرکز شود، در نتیجه ایده ابزارهای طبیعی به سادگی و به طور کامل ناپدید خواهد شد. دروس خرد و کلان، باید با یک واحد درسی مشخص و جامع از نظریه‌های اقتصادی جایگزین شوند و براساس یک نظم تاریخی، به صورتی که در بخش پیش بیان شد، ارائه شوند. بنابراین فرصتی نیز برای بیان رویکردهای کلاسیک و مارکسی و صرف زمان برای خواندن متن‌ها وجود خواهد داشت، نه صرفاً وقت گذاشتن برای حل تمرین‌های از پیش مشخص احمقانه. به ویژه این موضوع دلالت بر این دارد که نظریه نئوکلاسیک نباید در سال اول و شاید حتی در سال دوم دانشگاه آموزش داده شود. در کنار این، ما ارائه یک واحد عمومی‌تر در مورد فلسفه سیاسی را پیشنهاد می‌دهیم که به تشریح پیش‌زمینه‌های اخلاقی و سیاسی و نتایج پیش‌بینی شده نظریه‌ها بپردازد.

بنابراین زمینه‌ای نیز برای تحریک مباحثات در دپارتمان‌های اقتصاد ایجاد خواهد شد: نظریه‌ها در تقابل با یکدیگر ارائه می‌شوند، ارائه نظریه‌های اقتصادی از مسیر توسعه تاریخی و دلایل موفقیت و شکست آنها تبعیت خواهد کرد. همان‌گونه که پیش‌تر نیز تأکید شد، هدف چنین مسیری هم ارائه زمینه تاریخی نظریه‌ها و هم محتوای تحلیلی دقیق آنها است.^۱ این پروژه به کمک مسیر فلسفه سیاسی تکمیل خواهد شد که سوالاتی

۱. می‌توان تصور کرد دو استاد یک واحد درسی را آموزش می‌دهند، یکی متخصص تاریخ اندیشه و دیگری یک اقتصاددان متخصص خرد یا کلان. حتی موضوعات نیز می‌تواند متنوع باشد، برخی دروس را (برای مثال منحنی فیلیپس) یک آماردان یا اقتصادسنجی‌دان می‌تواند آموزش دهد، سایر سرفصل‌ها را (برای مثال نظریه‌های ارزش) تاریخ‌دان اندیشه و اقتصاددان خرد می‌تواند آموزش دهد. در فرانسه زمانی که ما این موضوع را پیشنهاد کردیم همگان خندیدند: «که چی؟ شما می‌خواهید افرادی متفاوت همراه باهم آموزش پیدا کنند؟ چه جوک خنده‌داری». متأسفانه این واکنش ما را به خنده و انداشت. امیدوارم که شرایط سایر کشورها بهتر از ما باشد.

مانند نقش دولت در موضوعات اقتصادی، عدالت بازار، تعریف پول و غیره و پاسخ‌های مختلف داده شده به چنین سؤالاتی را در طول تاریخ نشان خواهد داد.

از این رو آمار و اقتصادسنجی در ارتباط تنگاتنگ با چنین دروسی آموزش داده می‌شوند. حتی اگر این موضوعات، لزوماً در مسیری که باید تکنیک‌های خود را ارائه دهند، از هم مستقل باشند، اما آموزش‌ها (حداقل) باید به‌طور کامل به بررسی مسائل مرتبط با دو واحد تعریف شده در بالا (چگونگی اندازه‌گیری نرخ طبیعی بیکاری؟ اینکه این نرخ در انگلستان، آمریکا یا گامبیا چگونه تکامل می‌یابد؟ چگونه آن را اندازه‌گیری می‌کنیم؟ برابری قدرت خرید^۱ چیست و چگونه آن را اندازه‌گیری می‌کنند؟ چگونه می‌توان ارزش امروزی ضریب تکاثر کینزی را در یک کشور خاص اندازه‌گیری کرد؟ ارزش نرخ سود چیست و آیا این نرخ نزولی است؟) اختصاص داده شود. به‌ویژه این موضوع که دانشجویان باید بر روی داده‌های واقعی، با توجه به نواقص آنها، کار کنند و نه روی داده‌های ساختگی مهم است.^۲

یک نتیجه مشترک و ساده این مباحث، کنار گذاشتن همه تمرین‌های از پیش ساخته است. خوب البته امکان دارد بتوان با یک یا دو مورد مدارا کرد، آنهایی که می‌توانند به‌طور مقید به درک دقیق یک نظریه کمک کنند. با این حال هدف آموزش نباید بیش از این بر استفاده از چنین ابزاری متمرکز باشد. آنها باید آنچه را که هرگز متوقف نمی‌شود، ابزار تحلیلی با ارتباط محدود، حفظ کنند. جهان واقعی بیرون هدف علم اقتصاد و آموزش آن است: در مورد آن چه می‌دانیم؟ چگونه آن را می‌فهمیم؟ آیا همگی ما در مورد این دانش تفاهم داریم - و اگر نه، چرا؟ تئوری‌های ما چه چیزی برای گفتن در این مورد دارند؟ و بالاتر از همه، با صداقت تمام، چگونه می‌توان جهان را به جای بهتری برای زندگی تبدیل کرد؟

نتیجه‌گیری: علم یک تکنیک نیست

به این ترتیب امیدواریم که به نتایج ذیل دسترسی پیدا کنیم:

1. Purchasing Power Parity

۲. درحقیقت درک این نکته سخت بوده که چرا این همان مورد پیشین نیست، درحالی‌که همان حس مشترک است.

- جالب توجه کردن علم اقتصاد و حتی هیجان‌انگیز کردن دوباره آن از طریق نمایش اینکه اقتصاد یک موضوع کاملاً زنده است؛
- ارائه یک تصویر صادقانه‌تر از علم اقتصاد همراه با مباحثات و نتایج مشروط آن؛
- برای اینکه دانشجویان در مورد محیط اقتصادی‌شان بیاموزند، از آنجا که بیشتر مباحث به‌وسیله داده‌های اخیر حل یا تشریح شده‌اند، برای مثال منحنی فیلیپس، نرخ طبیعی بیکاری و نظریه مزیت بین‌المللی.
- ارائه قابلیت‌هایی که بازار کار انتظار دارد دانشجویان داشته باشند. آنچه از آنها انتظار می‌رود، توانایی‌شان برای تولید پدیده پیچیده‌ای است که قابلیت بررسی تجربی و تئوریک داشته باشد و این توانایی با تمرین‌های از پیش ساخته به آنها آموخته نخواهد شد. تنها آموزش دیدن در مورد تمرین‌ها و مهارت در دانستن نظریه‌ها در خصوص مسائل واقعی کفایت نمی‌کند، بلکه آنها باید توانایی لازم برای تولید پژوهش‌های انتقادی را داشته و نکات اصلی بینش‌ها را بیاموزند، البته این امر به‌شدت ارزشمند است. سرانجام، برای اقلیت کوچکی از دانشجویان که هنوز می‌خواهند اقتصاددان شوند، به‌سادگی نمی‌توانیم راهی بهتر از آموزش برای تحقیق به‌جای کسب یک نقشه ذهنی^۱ موقعیت‌ها و نظریه‌های متضاد، همراه با مدیریت ابزارهایی که می‌تواند به انتخاب از میان آنها کمک کند، متصور شویم. تاکنون این اتفاق در دانشکده‌های اقتصاد نیافتاده است. ما می‌خواهیم این وضعیت را تغییر دهیم، اما متوجه نمی‌شویم چرا این امر نباید امکان‌پذیر باشد.

یادداشت‌ها

۱. این تغییرات کاملاً وحشیانه بود: چند سال قبل، این نویسندگان شانس این را داشت تا متونی از کالدور، رابینسون، مارکس، مارشال و دیگران را بخواند. اما هرگز فرصت نداشت تا آنها را به دانشجویانش آموزش دهد.
۲. و باید صادق بود، اعتراض ما نسبتاً ناقص است: مثلاً می‌توان به روش آموزش آمار و اقتصادسنجی، ابزاری مفید چنان‌که باید باشند، در فرانسه اشاره کرد. ماجرا این است که دانشجویان ساعت‌ها وقت تلف می‌کنند تا خصوصیات همگرایی برآوردکنندگان را نشان دهند، اما هرگز داده‌های

- واقعی در این برنامه‌های آموزشی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد - یا نتایج سیاسی این مدل‌های پیشنهادی مورد بحث قرار نمی‌گیرد.
۳. آنچه باید به مثابه سنتز بیش از حد ساده‌سازی شده و کاریکاتوریزه شده بعضی جوانب بحث لاوسن خوانده شود عبارت است از کتاب: *Economics and Reality* (Routledge) (۱۹۹۷).
۴. نگاه کنید به کتاب‌های مختلف گوئرین (متأسفانه این کتب تنها به زبان فرانسوی هستند)، به‌ویژه کتاب، *Concurrence, Flexibilité et Stabilité* (1989, Economica).
- گوئرین اخیراً بحث مهمی را در مجله *بررسی اقتصاد پست /وتیستیک* راه انداخته است. بحثی که با نوشته ذیل شروع شد:
- “Is there Anything Worth Keeping in Standard Microeconomics?,” Issue No. 2, March 15, 2002.
۵. نگاه کنید به: Mirowski (1989), *More Heat than Light*, Cambridge: Cambridge University Press.
۶. و اگر همه دانشجویان ناراضی باشند، اهمیتی ندارد. همان‌طور که یکی از مدرسان فرانسوی این موضوع را بازگو می‌کند: «این وظیفه پانزده هزار نفر نیست تا یک علم را بسازند».
۷. نگاه کنید به مطالعات علمی و به‌ویژه کارهای:
- David Bloor (with Barry Barnes and John Henry, *Scientific Knowledge: A Sociological Analysis* (1996), Athlone and Chicago University Press and Bruno Latour (*Laboratory Life*, 1992, Princeton University Press).
- (البته دیدگاه آنها کاملاً متفاوت است).
۸. برای یک داستان کامل نگاه کنید به متن اصلی در:
- The Review of Economics and Statistics*, 29, Published in 1947. Mirowski, (1989), “The Measurement Without Theory Controversy: Defeating Rival Research Programs by Accusing them of Naive Empiricism,” in *Economies et Sociétés*, 11, 65–87.
- این نوشته بحث حاضر را در چشم‌اندازی وسیع‌تر از تضاد میان NBER و Cowles Commission قرار می‌دهد.

۹. می‌توان دوره آموزشی با دو مدرس را تصور کرد، یکی متخصص تاریخ عقاید و دیگری متخصص اقتصاد خرد یا کلان. این دوره آموزشی حتی می‌تواند با توجه به موضوع نیز تغییر کند، بعضی دروس (مثلاً در خصوص منحنی فیلیپس) می‌تواند توسط یک آماردان و یک متخصص اقتصاد کلان، و سایر مباحث (مثلاً تئوری‌های ارزش) توسط یک تاریخ‌نگار عقاید و یک متخصص اقتصاد کلان ارائه شود. در فرانسه، وقتی ما این موضوع را پیشنهاد کردیم، همگان خندیدند و آن را به تمسخر گرفتند: «چی؟ شما می‌خواهید که افراد متفاوتی با هم کار کنند؟ چه جوکی!»، متأسفانه، این موجب خنده ما نشد. بگذارید امیدوار باشیم که وضعیت در سایر کشورها بهتر است.

۱۰. درحقیقت، درک این دشوار است که چرا این بحث پیش از این مطرح نبوده است همان‌طور که حس عمومی این‌گونه است.

خدمتکاری خوب، اربابی بد^۱

جف هارکورت (دانشگاه کمبریج، انگلستان)^۲

ادوارد فولبروک از من خواسته تا در *خبرنامه اقتصاد پسمتعارف* مشارکت و همکاری کنم. همچنین او گفت که سخنرانی بعد از شام من برای انجمن اقتصاددانان اجتماعی^۳ در سال گذشته در کمبریج هیجان‌انگیز بوده و وی را بر آن داشت که به انتشار این خبرنامه روی آورد، اگرچه می‌توانستم مطلب دیگری نیز بنویسم، اما نسبت به نوشتن مطلبی براساس خواسته او متعهد بودم؟ مهم‌تر اینکه قصد دارم تا مشارکتی مفید و مثبت در خصوص بحث رایج در فرانسه (و امیدوارم در هر جای دیگری) در مورد آموزش اقتصاد و حوزه اقتصاد داشته باشم. اول، به پرسش آزردهنده استفاده از ریاضیات در اقتصاد می‌پردازم. این پرسش یک شاه‌ماهی قرمز است. باید بگویم خود من تحت تأثیر کینز قرار گرفتم. او معتقد است طیفی از زبان‌های مناسب در حوزه‌ای مانند اقتصاد وجود دارد، که از درک [مشاهده] مستقیم پدیده‌ها و گفت‌وگو از طریق مباحثات آغاز می‌شود و تا منطق صوری و ریاضیات ادامه دارد. هریک از این حوزه‌ها نقشی دارند و بسته به موضوع (یا جوانب یک موضوع) مورد بحث واقع می‌شوند. ریاضیات خدمتکاری خوب، اما اربابی بد است به این معنی که همیشه علم اقتصاد موضوع بهینه اول خواهد بود، سپس باید دید آیا می‌توان برخی ابزارهای ریاضی که در حل مسائل به کار گرفته می‌شوند را کنار گذاشت. این رویکرد همچنین موجب

1. A Good Servant But a Bad Master

2. Geoff Harcourt (Cambridge University, UK)

3. Social Economists' Meeting

تقدیس شایسته فون نیومن^۱، مایکل کالکی^۲ و جوزف استیندل^۳، شده است.

دوم، به‌عنوان یک مدرس لیبرال فکر می‌کنم وظیفه مدرسان معرفی رویکردهای مختلف علم اقتصاد به دانشجویان است جدا از اینکه آنها با این رویکردهای متنوع موافق یا مخالفاند. به‌نظر من حداقل یک مدرس دانشگاه می‌تواند و باید یک وضعیت انتقادی مشفقانه را به دانشجویان آموزش دهد. بنابراین من برای هژمونی ظالمانه جریان اصلی علم اقتصاد در بیشتر دپارتمان‌های اقتصادی جهان تأسف می‌خورم و از اینکه وضعیت دپارتمان‌های جریان اصلی و پیشرو علم اقتصاد در ایالات متحده آمریکا به سراسر جهان سرایت کرده ناراحت هستم. البته دانشجویان باید با رویکردهای به‌روز شده جریان اصلی آشنا شوند، اما نه به‌طور انحصاری. گذشته از اینها، در مقام اقتصاددان، از مزیت نسبی و تولیدات متفاوت رویکرد غالب علم اقتصاد آگاه هستیم، مقدم بودن این اصول [بر همه‌چیز] در آموزش [علم اقتصاد] هم ناخردانه و هم مخرب است. من وجود متعصبان را در هر رویکرد و هر رشته تقبیح کرده و فکر می‌کنم هم‌اکنون تعداد زیادی از آنان در حرفه ما وجود دارند و من از وجود آنها می‌ترسم.

سوم، شکست در آموزش تاریخ علم اقتصاد و تاریخ علم اقتصاد [درواقع] درک نادرست ماهیت اصلی اصول علم اقتصاد است. اغلب موضوعات و مسائل همسانی بروز می‌کنند و دوباره مشخص می‌شود تجربیات بزرگان در گذشته نکات ارزشمندی برای گفتن در مورد موضوعات مختلف دارد. این توهین به بزرگان نیست که گاهی اوقات بینش‌هایشان را براساس واژگان مدرن تصریح کنند، بلکه ما مشخصاً می‌دانیم بینش‌های اساسی از کجا و از سوی چه کسی آمده‌اند و اینکه، این ایده محصول زمان آنهاست و جایگاه و شخصیت نویسندگان نیز اهمیت دارد. چرا که علم اقتصاد، اغلب، به‌عنوان موضوعی که سال‌ها وجود داشته (با یک میخ در حال حرکت) آموزش داده می‌شود و دوباره نسخه‌های نامرغوب و پستِ قدیمی‌تر کشف می‌شوند.

سرانجام اجازه می‌خواهم از دانشجویان تقاضا کنم که همیشه دقیق باشند، اما نه نسبت به چیزی که جالب توجه یا مرتبط نیست، چرا که این امر دشوار است. برای انجام این کار باید به متعصبان که تجارت را حکم‌فرما کرده‌اند اجازه داد پیروزی‌هایی خیلی آسان و غیرضروری بر تقاضاهای منطقی و مناسب داشته باشند.

1. Von Neumann
2. Michal Kalecki
3. Josef Steindl

سه مشاهده در مورد احیای فرهنگی در فرانسه^۱

جوزف هالوی (دانشگاه سیدنی، استرالیا)

بعد از دو سال حضور در فرانسه، در مارس سال ۱۹۹۹، این کشور را با یک بینش نسبتاً بدبینانه ترک کردم. به نظر می‌رسید که در صحنه فرهنگی، به‌استثنای برخی افراد منزوی، پیر بوردیو^۲ و شبکه او که با دیپلماسی / لوموند مورد حمله قرار گرفت، تنها نیروی انتقادی مهم بودند، اما امروز دلایل مختلفی برای خوش‌بینی بیشتر در حوزه‌های سیاسی و علمی وجود دارد. جنبش دانشجویان برای ایجاد تغییرات اساسی در برنامه آموزشی علم اقتصاد و تبدیل آن به بینشی تکثرگرا از اصول این علم، نه تنها بخشی از این احیای فرهنگی است، بلکه به‌دلیل مطرح شدن این حرکت در سطح ملی، این جنبش، مرحله‌ای پیشرفته‌تر از به چالش کشیدن جزم‌اندیشی حاکم بر علم اقتصاد به‌شمار می‌رود. اجازه می‌خواهم تا سه مورد از مشاهداتم را بازگو کنم.

اولی درباره اتهام مطرح شده علیه دانشجویان به‌عنوان پوچ‌گرایان ریاضیات است. این نکته دروغ و عمداً هم گمراه‌کننده است. این اتهام از سوی گروه خاصی مطرح شد و / لوموند نیز در تبلیغ آن مشارکت کرد. آلن کیرمن^۳ - یک انگلیسی که در آیکس مارسی^۴ آموزش می‌دهد و از نظر فکری مردی خشن و در مورد کیفیت علم اقتصاد در شورای

-
1. Three Observations on a "Cultural Revival" in France
 2. Pierre Bourdieu
 3. Alan Kirman
 4. Aix-Marseille

ملی دانشگاه‌ها^۱ بدون احساسات بود - این موضوع را بارها در خبرنامه/انجمن سلطنتی اقتصاد^۲ سال جاری تکرار کرده است. کاملاً روشن است کسانی که این جنبش را آغاز کردند از طریق فرمالیست‌های مختلف تحریک شدند. فقدان محتوای کامل و صحیح علم اقتصاد و نبود هیچ‌گونه تعریف ضمنی مشخص از مدل‌هایی که مدام به خورد دانشجویان داده می‌شد موضوعاتی بود که دانشجویان مطرح کردند. به‌طور مشخص‌تر آگاهی مفهومی دانشجویان به‌شدت مدیون کتاب‌ها و سخنرانی‌های برنارد گوئرین^۳، اقتصاددان و ریاضی‌دان برجسته دانشگاه سوربون^۴ پاریس بود، او از سال ۱۹۸۹ نزاع خود علیه جریان غالب نظریه نئوکلاسیک غیراستنباطی اقتصاد را آغاز کرده است. موضوع فقدان چشم‌اندازهای تاریخی در برنامه‌های فعلی آموزشی علم اقتصاد که در برخی از مباحثات مطرح شده، به تمامی دانشگاه‌های فرانسوی (در مونت‌پلییر^۵، در ۱۶ مارس ۲۰۰۱ این مباحثه چهارصد دانشجو را به خود جذب کرد) سرایت کرده و در همه‌جا نمایان شده است.

اگر جریان فعلی اقتصاد کلان نئوکلاسیک، ایدئولوژی سیاست‌های اقتصادی فعلی است، در نتیجه، اقتصاد خرد نیز هسته الهیات جزم‌اندیشی اقتصاد معاصر است. به شکل معناداری در مباحثه‌ای که در ۱۰ آوریل سال ۲۰۰۱ در دانشگاه پاریس ایکس در نانتر^۶ برگزار شد هیچ‌گونه حمایتی از روش آموزش فعلی اقتصاد کلان صورت نگرفت. همچنین، به‌نظر می‌رسد تقسیم‌بندی خرد - کلان برنامه آموزشی دانشگاه سوربون پاریس در رویارویی با یک برنامه آموزشی به‌سوی بینش تاریخی نظریه‌های اقتصادی منسوخ و از رده خارج شده متمایل است.

دومین مشاهده به نکته امپریالیستی مدنظر سولو مربوط می‌شود که اظهار می‌کند دانشجویان نسبت به آموزش نامطلوب واکنش نشان می‌دهند. بلکه کاملاً برعکس. کتاب‌های درسی فرانسه اگر صرفاً کپی کتاب‌های آمریکایی نباشند از هم‌تایان آمریکایی خود منسجم‌ترند. برای مثال اغلب متن‌های اقتصاد کلان آمریکایی مانند کتاب اقتصاد

1. National Council of the Universities
 2. *Newsletter of the Royal Economic Society*
 3. Bernard Guerrien
 4. Paris I-Sorbonne
 5. Montpellier
 6. Université de Paris X at Nanterre

کلان الیور بلانچارد (پرینتیس هال،^۱ ۱۹۹۷) دانشجویان را گمراه می‌کند. همچنان که این کتاب مشاهدات صحیح و واقعی را ارائه نمی‌دهد و در مقابل، پاسخی کاملاً سطحی از نظریه‌ها و نحوه تکامل آنها ارائه می‌دهد. بنابراین در واقع این آموزش نامطلوب در سرزمینی کاملاً سولویی اتفاق می‌افتد و دانشگاه‌های فرانسه باید خود را رها سازند از پیچیدگی نامرغوب آمریکایی و جهان گفتمان انگلیسی که هرگز هم پایان نمی‌پذیرد. سرانجام، از مباحثی که تاکنون مطرح شده، این نکته استنباط می‌شود که موضوع واقع‌گرایی تبدیل به یک نقطه مجادله خواهد شد. برای مثال یک دانشگاهی مشهور، در نانتر، معتقد بود از زمانی که نظریه‌پردازان حقایق^۲ را ایجاد کردند (که اساساً درست است) دیگر واقعیت^۳ وجود ندارد (کاملاً اشتباه، سؤال این است که کدام واقعیت؟). متأسفانه در جریان تقابل با این بیانات، سولو به‌آسانی پیروز خواهد شد و کتاب‌های بی‌محتوای درسی رفقای او روزگار خواهند گذراند.

یادداشت‌ها

۱. شورای ملی دانشگاه‌ها (CNU) استخدام‌ها و ترفیعات [استادان] را رد یا تأیید می‌کند هر زمان که در امتحانات سراسری کسب مقام استادی که وزارت آموزش ملی برگزار می‌کند، رد می‌شوند. دوسوم از اعضای این شورا را اتحادیه یک رأیی‌ها و یک‌سوم را هم دولت انتخاب کرده است، آلن کیرمن یکی از منصوبین غیرانتخابی فعلی و عضو کمیته علم است.

۲. برنارد گوئرین (۱۹۸۹)، *Concurrence, Flexibilité et Stabilité (Economica)*، بعضی از اعضای دیگر گروه آموزشی / کتاب او را به‌وضوح مورد تقلید قرار دادند، مانند *نظریه اقتصاد* نئوکلاسیک، ۱۹۹۹، پاریس، کوورتر.

1. Prentice Hall
2. Facts
3. Reality

اقتصاددانان گوش شنوا ندارند^۱

استیو کین^۲ (دانشگاه سیدنی غربی، استرالیا)

توماس کوهن^۳ در عبارتی مشهور کتب درسی را وسیله‌ای توصیف کرد که دانشجویان از طریق آنها می‌آموزند چگونه علم نرمال^۴ را در چارچوب دانشگاهی مورد استفاده قرار دهند. درس‌نامه‌ها و کتب درسی اقتصاد به روشنی این کارکرد را برآورده می‌کنند، اما نکته تأسف‌بار این است که آنچه به عنوان علم در بیشتر درس‌نامه‌های مقدماتی علم اقتصاد ارائه می‌شود یک برگردان سانسور شده، بی‌چون‌وچرا و غیرانتقادی از نظریه اقتصاد مرسوم ارائه می‌دهند و دوره‌هایی که این درس‌نامه‌ها در آن مورد استفاده قرار می‌گیرند به ندرت با این شیوه ارائه دروغین [مطالب] مخالفت می‌کنند. برای مثال ممکن است دانشجویان بیاموزند که آثار جانبی^۵، کارایی سازوکار بازار را کاهش می‌دهد اما آنها نمی‌آموزند چرا و به چه دلیل بازارهای کارا خودشان ناقص‌اند.

اگرچه درس‌نامه‌های اقتصادی به شدت از این نقطه ضعف رنج می‌برند، اما باز هم اکثریت دروسی که در دوره مقدماتی علم اقتصاد آموزش داده می‌شوند بیش از این کاری نمی‌کنند و در مقابل به حوزه‌های حسابداری، مالی یا مدیریت روی می‌آورند - باین حال بسیاری نیز به کتمان مفاهیم ساده‌سازی شده‌ای ادامه می‌دهند که سال‌ها پیش به آن فکر کرده‌اند.

1. Economists Have no Ears

2. Steve Keen

3. Thomas Kuhn

4. Normal Science

5. Externalities

اقلیتی که بیشتر به آموزش آکادمیک ادامه می‌دهند به تکنیک‌های پیچیده تحلیلی علم اقتصاد می‌پردازند بدون اینکه هیچ‌گونه بحثی در مورد این موضوع مطرح کنند که آیا این تکنیک‌ها واقعاً از نظر فکری ارزشمند هستند یا خیر. حجم عظیمی از مباحث انتقادی در مورد علم اقتصاد به‌سادگی از دوره‌های پیشرفته [کارشناسی ارشد یا دکترا] کنار گذاشته شده و با وجود کمبودهای منطقی خیره‌کننده‌ای که در اقتصاد وجود دارد بر روی [نقایص] فروض خاصی سرپوش می‌گذارند. با این حال بیشتر دانشجویان این فروض را می‌پذیرند، چرا که این شیوه آموزش نه به میزان کافی آنها را باسواد و نه توانمند می‌کند.

امروزه، بیشتر دانشجویان اقتصاد مدرن به میزان کافی باسواد نیستند، به دلیل اینکه آموزش علم اقتصاد از مطالعه تاریخ اندیشه‌های اقتصادی پرهیز می‌کند. حتی آشنایی دُورادُور با این بخش از ادبیات اقتصادی خواننده را در معرض آشنایی با بینش‌های انتقادی درباره نظریه‌های اقتصادی مرسوم قرار می‌دهد، اما دانشجویان، امروزه، در معرض چنین بینش‌هایی قرار نمی‌گیرند.

ازسوی دیگر دانشجویان به میزان کافی نیز توانمند نیستند، چرا که اصول بیان‌کننده ضعف‌های فکری علم اقتصاد پیچیده‌اند و درک این ادبیات در شکل خام آن نیازمند شناخت برخی از حوزه‌های دشوار مفاهیم ریاضیات است که لازمه آن دو سال آموزش ریاضی در دوره کارشناسی است.

عجیب است هرچند اقتصاددانان دوست دارند سایر دانشمندان علوم اجتماعی را بادقت زیاد ریاضیات در اصول علم اقتصاد بترسانند، اما اغلب اقتصاددانان این سطح از آموزش ریاضی را ندیده‌اند. اگرچه دانشجویان اقتصاد واحدهای ریاضیات زیادی را می‌گذرانند، اما این واحدهای درسی را معمولاً سایر اقتصاددانان [غیرریاضی‌دان] ارائه می‌دهند. بحث بر سر این رویکرد - نگرش محدود (ناقص) به دید محدود (ناقص) منجر می‌شود - است که واحدهای ریاضیات عمومی^۱ مفاهیم مورد نیاز برای درک اقتصاد ریاضی^۲ (یا آمار اقتصادی یا همان اقتصادسنجی) را ارائه نمی‌دهند. همان‌طور که بسیاری از دانشجویان آشنا با اقتصادسنجی می‌دانند که اغلب این نکته کاملاً درست است. با این حال این پدیده یک اثر جانبی دارد که علم اقتصاد به کمک روش‌های

1. Generalist Mathematics

2. Mathematical Economics

ریاضی‌ای حفظ شده است که ریاضی‌دانان حرفه‌ای مدت‌ها قبل در این شیوه سبقت جست‌اند. این نسخه تاریخ گذشته ریاضیات مانع آگاهی دانشجویان از پیشرفت‌های جدید در ریاضیات می‌شود که اتفاقاً بیشتر هم نظریه اقتصادی نئوکلاسیک را تخریب می‌کنند.

واکنش اقتصاددانان به تئوری آشوب^۱ مثالی در این زمینه است. اغلب اقتصاددانان فکر می‌کنند که تئوری آشوب اثری ندارد یا اثری ناچیز دارد که به‌طور کلی در اقتصاد درست است، اما این امر به‌هیچ‌وجه در علوم دیگر درست نیست. بخشی از آن به‌دلیل این است که برای درک تئوری آشوب نیازمند درک حوزه‌ای از ریاضیات به نام معادلات تفاضلی معمولی^۲ هستید. این سرفصل را هنوز واحدهای معدودی از اقتصاد ریاضی ارائه می‌دهد و در جایی هم که آموزش داده می‌شود، واحد ارائه شده با عمق کافی تحت پوشش قرار نمی‌گیرد.

ممکن است دانشجویان برخی تکنیک‌های پایه‌ای لازم برای حل معادلات تفاضلی و تفاضلی خطی را بیاموزند، اما آشوب و پیچیدگی تنها در معادلات تفاضلی و تفاضل غیرخطی مشاهده می‌شوند. بنابراین یک دانشجو با آگاهی از روش‌های مقداری اقتصاد مرسوم این پیش‌داوری را خواهد داشت که پویایی‌ها جالب توجه نیستند و این امر به‌شدت با رفتار نظام‌های پویای خطی همخوانی دارد، اما به‌هیچ‌وجه برای نظام‌های غیرخطی درست نیست. بنابراین، این پیش‌داوری دانشجویان را دور نگه می‌دارد از آنچه در تئوری و حیطه عمل ریاضیات جالب توجه و جدید است، بدین‌معنی که دانشمندان علوم دیگر را به حال خود رها کنید.

بنابراین، دانشجویان اقتصاد از دوره کارشناسی ارشد یا دکترا با درک کاملاً پوچی از اقتصاد فارغ‌التحصیل می‌شوند، که ضمن اینکه هیچ‌گونه شناختی از تاریخ اندیشه رشته خود ندارند، رویکردی به ریاضیات دارند که هم مانع درک انتقادی آنها از اقتصاد و هم مانع شناخت آنها از آخرین پیشرفت‌های صورت گرفته در ریاضیات و سایر رشته‌ها می‌شود. اقلیتی از این دانشجویان اقتصاددانان آکادمیک می‌شوند و همین فرایند را دوباره تکرار می‌کنند. گویی نادانی و بی‌توجهی به امری جاودانه تبدیل شده است.

1. Chaos Theory
2. Ordinary Differential Equations

بنابراین تلاش برای طرح گفت‌وگویی انتقادی در علم اقتصاد آکادمیک با شکست مواجه شده است، نه به دلیل اینکه علم اقتصاد هیچ نقصی ندارد، بلکه به دلیل اینکه اقتصاددانان مرسوم یا همان جزم‌اندیش گوش شنوایی ندارند. اگر اقتصاددانان نمی‌توانند به پیروی از قواعد عمومی مورد قبول مباحثات فکری اعتماد کنند، بنابراین، ما باید انتقاداتمان را به خارج از محفل و گود اقتصاد و به عرصه خیابان‌ها ببریم. از این رو کتاب من با عنوان *پنبه اقتصاد را زدن*^۱ بسیاری از انتقادات آکادمیک رسمی از اقتصاد نئوکلاسیک را به صورتی مطرح می‌کند که - امیدوارم - درک آن برای یک غیراقتصاددان و غیرریاضی‌دان امکان‌پذیر باشد. اما این امر همچنین به شکل خیلی مفیدی به درد کسانی می‌خورد که نظریه اقتصاد مرسوم را به مثابه کشتی به گل نشسته و مریض وامانده‌ای مورد ملاحظه قرار داده‌اند، چرا که این کتاب، به روشنی و سادگی منشأ این واماندگی^۲ بومی را نشان می‌دهد.

1. *Debunking Economics: The Naked Emperor of the Social Sciences*

2. Autism

اقتصاد و شرکت‌های چندملیتی^۱

گرازا یا ایتو - گیلیس^۲ (دانشگاه بانک جنوب، لندن)

شرکت‌های چندملیتی همه‌جا به‌جز در تئوری‌ها و دپارتمان‌های اقتصاد حضور دارند. شرکت‌های فراملیتی^۳ (ترجیح می‌دهم آنها را این‌گونه نام‌گذاری کنم) زمان زیادی با ما بوده‌اند، اما در سال‌های اخیر آنها توجه خاصی را - اغلب ناخواسته - به‌خود جلب کرده‌اند. آنها معترضان و مخالفان خیابانی خود و مباحثات جهانی شدن و سیاست‌گذاری در این حوزه را به‌وجود می‌آورند - یعنی مباحثی که اغلب شرکت‌های چندملیتی را در پشت صحنه شکل می‌دهند.

اما در واقع شرکت‌های فراملیتی اساساً در تئوری علم اقتصاد و برنامه آموزشی تحصیلی آن حضور ندارند. درحقیقت من از بسیاری از فارغ‌التحصیلان جوان برتر اقتصاد شنیده‌ام که در دوره تحصیلی خود هیچ‌چیزی در مورد شرکت‌های فراملیتی و فعالیت‌های آنها یاد نگرفته‌اند، هرچند بعضی از آنها مباحثی را در مورد شرکت‌های فراملیتی از گروه‌های ضدجهانی شدن آموخته‌اند. به فارغ‌التحصیلانی که از معتبرترین دانشگاه‌های اقتصاد بیرون می‌آیند، کمتر در مورد شرکت‌های فراملیتی آموزش داده می‌شود.

از چشم‌انداز افراد حاضر در خیابان‌ها این موقعیت معتبر به‌نظر نمی‌رسد، باین‌حال به‌منظور تحلیل آن با خون‌سردی، اجازه می‌خواهم تا تحلیل را با یک جهان فرضی،

-
1. Economics and Multinationals
 2. Grazia Ietto-Gillies
 3. Transnational Companies (TNCs)

بدون وجود موانع و مرزها، یک واحد پولی و یک نظام مالیاتی شروع کنم. به عبارت دیگر براساس این فرض کل جهان به مثابه یک ملت واحد خواهد بود. در این جهان خیالی خبری از تئوری تولید بین‌المللی نیست، به دلیل اینکه در واقع قلمرو اقتصاد بین‌الملل وجود ندارد. بنابراین، در اینجا، استفاده از تئوری مکان^۱ برای تشریح محل تولید و برای استفاده از نظریه‌های بنگاه‌ها، حکمرانی تجاری^۲ و ساختار بازار برای تشریح رشد بنگاه‌ها، محدودیت‌ها و رفتار آنها در مقایسه سایر بنگاه‌ها کافی خواهد بود. چون در این مثال فرضی ابعاد بین‌المللی نیز برای واقعیت اقتصادی فرضی وجود ندارند، تئوری‌های شرکت‌های فراملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی زائد است.

در واقع این رویکردی است که به‌طور ضمنی در بیشتر دپارتمان‌های سنتی اقتصاد اتخاذ شده است. اقتصاد بین‌الملل را در سطح کلان و با آموزش و تحقیق در مورد موضوعات تجارت بین‌الملل و تراز پرداخت‌ها در دانشکده‌های اقتصاد مورد توجه قرار می‌دهند. تئوری‌های شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری در سطح خرد معمولاً در حوزه ملیتی/فراملیتی سرمایه‌گذاری تحلیل نمی‌شوند. ویژگی‌های شرکت‌های چندملیتی (مانند اندازه یا برخی رفتارهای استراتژیک) در چارچوب تئوری انحصار مدنظر قرار می‌گیرند. بحث شرکت‌های چندملیتی، وجود، رشد و دامنه فعالیت آنها از جنبه آموزشی ممکن است در برخی دروس و در واحدی با عنوان اقتصاد صنعتی نیز ارائه شوند. در واقع این رویکرد سنتی می‌تواند تعدیل شود اگر این بینش را بپذیریم که ملیت سرمایه‌گذار و فراملیتی بودن فعالیت‌ها هیچ‌گونه تفاوتی در الگوی جغرافیایی سرمایه‌گذاری و تولید، یا بر مقدار کلی تولید یا اثر آن بر کشوری که سرمایه‌گذاری در آن انجام می‌شود، نخواهد داشت.

با این حال توسعه اخیر تئوری‌های مجزا درباره شرکت‌های فراملیتی و فعالیت‌های آنها نشان می‌دهد که تعداد زیادی از محققان، حالا فکر می‌کنند که ملیت و شرکت‌های فراملیتی مهم هستند. در این زمینه عوامل زیر به‌طور خاص و در ارتباط باهم مورد توجه قرار می‌گیرند: اثرگذاری این شیوه سرمایه‌گذاری بر کشورهای میزبان، حوزه سرمایه‌گذاری، حوزه رشد شرکت و دامنه فعالیت‌های آن، ساختار و مکان جهانی تولید، تجارت بین‌الملل و جابه‌جایی‌های سرمایه بین‌المللی.

تا همین اواخر تحقیق در مورد شرکت‌های فراملیتی اساساً محدود به مکاتب

1. Location Theory
2. Business Governance

تجاری در دو سوی آتلانتیک بود، اما در ۱۰ تا ۵۰ سال گذشته، رشد علاقه‌مندی به شرکت‌های فراملیتی در میان گروهی از اقتصاددانان سنتی مشاهده شده است. دو عامل به تشدید این علاقه منجر شده است. اول، علاقه رو به رشدی در تئوری‌های جدید تجارت وجود داشته که با موضوعات جغرافیا و مکان مرتبط است. دوم، تکنیک‌های مدل‌سازی مورد استفاده در این تئوری‌ها برای تئوری‌های تجارت جدید با شرکت‌های ملیتی توسعه‌یافته را کروگمن، هلیپمن^۱، مارکوسن^۲، وینابل^۳ و دیگران مورد استفاده قرار می‌دهند. این امر در ابتدا به اقتصاددانان اجازه می‌دهد تا شرکت‌های ملیتی را در متن تئوری‌های تعادل عمومی مشاهده کنند.

با این حال، در کنار این حمله، مسائل و مشکلاتی نیز وجود خواهد داشت، به دلیل اینکه این امر اساساً یک رویکرد چندعنصری است تا چندملیتی. به همین ترتیب این مسئله در ویژگی‌های اصلی شرکت‌های فراملیتی، یعنی جنبه فراملیتی و عملکرد بین‌کشوری آنها، از قلم افتاده است. این امر، موضوع را به سوی بحث استقرار شرکت‌های فراملیتی در مرکز تئوری و آموزش علم اقتصاد سوق می‌دهد.

فعالیت در مرزهای ملی سه بعد اصلی دارد. اول، یک بعد فضایی وجود دارد: فاصله جغرافیایی میان (و درون) مناطق تولید و بازارها و هزینه‌های حمل‌ونقل مرتبط با آن. هر چند فاصله، یک بعد فرامرزی نیست، اما لزوماً با مرزهای دولت - ملت مرتبط نیست. فاصله جغرافیایی میان مناطق یک دولت - ملت می‌تواند مانند فاصله میان مناطق متعلق به دولت - ملت‌های مختلف زیاد باشد.

دوم، یک بعد فرهنگی - شامل زبان - در فعالیتهای فرامرزی وجود دارد. به‌طور معمول، تفاوت‌های فرهنگی تمایل دارند تا میان دولت - ملت‌ها بیشتر به چشم بیایند تا در درون آنها، این هم نیز یک عمومی‌سازی^۴ خام است. برای مثال شک دارم که آیا میلان از نظر فرهنگی قربت بیشتری با رجیو کالابریا^۵ نسبت به پاریس و بروکسل داشته باشد. سوم، یک بعد قانونی وجود دارد. دولت - ملت‌ها نظام‌های قانونی متفاوتی دارند، شامل تفاوت‌های مقرراتی، قوانین و رسوم حاکم بر تولید، بازارها، استفاده و جابه‌جایی

1. Helpman
2. Markusen
3. Venables
4. Generalization
5. Reggio Calabria

منابع. فعالیت در میان مرزهای ملی مزایایی را در مناطق ویژه به شرکت‌های فراملیتی می‌دهد، بیشتر این موارد به وجود نظام‌های قانونی متفاوت در دولت - ملت‌های مختلف مرتبط بوده و به شرح ذیل است:

۱. آنها با نیروی کاری منفک روبه‌رو هستند به دلیل اینکه دولت - ملت‌ها تاکنون در سازمان‌دهی نیروی کار میان خود ناتوان بوده‌اند.

۲. می‌توانند دولت‌های ملی و محلی را علیه یکدیگر در چانه‌زنی برای انگیزه‌ها بازی دهند.

۳. می‌توانند ریسک‌ها - به ویژه ریسک‌های سیاسی - را در میان طیفی از کشورها پخش کنند،

۴. دامنه گسترده‌ای برای دست‌کاری قیمت‌ها به منظور انتقال درونی تولیدات - کالاها یا خدمات - در میان کشورها دارند.

بنابر تمامی این دلایل معتقدم که فعالیت در میان مرزهای ملی مزایایی (همانند برخی هزینه‌های مدیریتی و سازمانی اضافی) را به شرکت‌های فراملیتی می‌دهد. به ویژه این امر به آنها مزیت‌های نسبی در برابر سایر بازیگران می‌دهد که نمی‌توانند این‌گونه عمل کنند. تاکنون شرکت‌های فراملیتی تنها عاملان اقتصادی بوده و هستند که به درستی می‌توانند فعالیت‌های برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و کنترل در سطح بین‌المللی را انجام دهند. سایر عوامل مانند نیروی کار، دولت‌های ملی، شرکت‌های غیرملیتی و مصرف‌کنندگان هنوز قادر به انجام این امور نیستند. این امر یک موقعیت خاص و عالی برای شرکت‌های فراملیتی فراهم می‌آورد.

این موقعیت نسبتاً خاص، تصمیمات شرکت‌های فراملیتی را در مورد مکان و چگونگی تولید و فروش آنها تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین در مرکز این مسائل مکان و تولید، تجارت و توزیع، شامل توزیع تولید و درآمد در میان مرزها و در میان نیروی کار و سرمایه، و توزیع مازاد تولید میان بخش‌های عمومی و خصوصی و میان دولت - ملت‌های مختلف قرار دارد.

نتیجه‌گیری

دولت - ملت‌ها و نظام‌های قانونی آنها در تصمیم‌گیری بازیگران اصلی سرمایه‌گذاری و

تولید در سراسر جهان نقش مهمی ایفا می‌کنند. تئوری‌های شرکت‌های فراملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مورد نیازند به‌دلیل اینکه ما دولت - ملت‌ها و مرزها را داریم. فعالیت‌های شرکت‌های فراملیتی باید ترکیبی از تئوری خرد و کلان باشد به‌دلیل اینکه این تئوری‌ها واقعیت‌های خرد و کلان را شکل می‌دهند. اگر ما در مورد ایجاد واقع‌گرایی در علم اقتصاد جدی هستیم، پس اجازه دهید تا واقعیت شرکت‌های فراملیتی را جزئی از اولویت‌های اقتصادمان هم در برنامه تحقیقاتی و هم آموزش آن قرار دهیم. جهان واقعی بیرونی چنین کاری می‌کند. مردم در خیابان فهمیده‌اند که فعالیت‌های بین‌المللی شرکت‌های فراملیتی مهم هستند، اما به‌نظر نمی‌رسد ما اقتصاددانان از این واقعیت آگاه باشیم.

یک سال در اقتصاد فرانسه^۱

امانوئل بنیکورت (یکی از مؤسسان اقتصاد وامانده، مدرسه تحصیلات عالی علوم اجتماعی، پاریس)^۲

در ماه مه سال ۲۰۰۰ - تعدادی از دانشگاه‌های پاریس و مدارس عالی (اساساً مدیریت دانشکده تربیت معلم) - نامه سرگشاده‌ای نوشتیم که در آن به شیوه آموزش علم اقتصاد در فرانسه اعتراض کردیم. انتقاد ما شامل سه نکته اساسی زیر بود:

۱. بیشتر واحدهای درسی اقتصاد با جهان‌های خیالی مرتبط هستند و هیچ‌گونه پیوندی با مسائل حقیقی ندارند. یکی از دلایلی که ما برای ادامه مطالعاتمان این رشته را انتخاب کرده‌ایم جست‌وجو برای درک صحیح پدیده‌های اقتصادی است. با این حال آموزش علم اقتصاد صرفاً به ارائه نظریه نئوکلاسیک (یا رویکردهای مشتق از آن) محدود شده و به‌ندرت با مطالعات تجربی یا چشم‌اندازهای تاریخی و تحلیلی روبه‌رو می‌شویم.

۲. صوری‌سازی بر واحدهای درسی ما تسلط دارد. همچنین این امر هم برای انتخاب دانشجویان و هم برای ارائه دلیل شبه‌علمی برای تئوری‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع صوری‌سازی به‌جای اینکه یک ابزار مفید برای درک موضوعات اقتصادی باشد در خودش پایان یافته است (هرچه فرمول‌ها پیچیده‌تر باشد بهتر است) و این امر به حذف دانشجویانی منجر می‌شود که دانش ریاضیات آنها در سطح مقدماتی است، حتی اگر آنها درک درستی از اقتصاد داشته باشند. به‌علاوه صوری‌سازی تقریباً

1. A Year in French Economics

2. Co-founder Autisme-Économie, École des Hautes Études en Sciences Sociales, Paris.

همیشه به گونه‌ای هدایت شده تا نتیجه مناسب به دست آید، بنابراین نتیجه این مکاشفه اثبات مرتبط بودن تئوری با واقعیت است.

۳. سرانجام ما نبود تکثرگرایی در اقتصاد را مورد انتقاد قرار داده‌ایم. به‌طور کلی واحدهای درسی - به‌طور جزم‌اندیشانه‌ای - به رویکرد نئوکلاسیک محدود هستند، بنابراین سایر تئوری‌ها و علوم اجتماعی کنار گذاشته شده‌اند. ما معتقدیم که تکثر بینش‌ها و نقطه‌نظرها در درک پیچیدگی پرسش‌های مرتبط با مسائل اقتصادی (بیکاری، نابرابری، توسعه و ...) مفید خواهد بود.

چند هفته بعد از انتشار نامه سرگشاده‌مان سروکله مقالاتی در مورد جنبش ما، اقتصاد پسامتعارف، در روزنامه‌های فرانسوی پیدا شد. خیلی زود نامه سرگشاده ما صدها امضا (بیش از ۵۰۰ مورد در ژوئیه سال ۲۰۰۰) داشت. نتایج فراتر از انتظارات ما بود و می‌توانست در چهار گروه دسته‌بندی شود.

اول، نامه ما به بحثی آزاد در جهان آکادمیک در مورد وضعیت علم اقتصاد و آموزش آن منجر شد. مدرسان و استادان به‌طور عمومی اعلام کردند که از وضع موجود حمایت می‌کنند یا نمی‌کنند. در ادامه پیش‌گامی ما، بیش از ۲۰۰ استاد و مدرس نیز - از تمامی نقاط فرانسه - بیانیه‌ای را منتشر کردند که از انتقاد ما از مطالعات و ادبیات اقتصادی حمایت می‌کرد. از سوی دیگر تعدادی از اقتصاددانان یک بیانیه - تقابل منتشر کردند که در آن سعی در تعدیل به‌کارگیری ریاضیات در اقتصاد (نکته‌ای که ما هرگز در مورد آن بحث و جدل نکردیم) داشتند و در آن به بیان بینش خود مبنی بر این موضوع پرداختند که این، تنها صوری‌سازی ریاضیات است که می‌تواند اقتصاد را علمی سازد. علاوه بر مباحثاتی که میان اقتصاددانان وطنی در گرفت، بعضی اقتصاددانان مشهور خارجی (شامل الیور بلانچارد، رابرت سولو و آمارتیا سن) نیز وارد این بحث شدند. در این راستا حضور آنها نشان داد که موضوعات مورد نظر ما بی‌مناسبت نبودند و هیچ‌یک اجماعی در مورد اینکه علم اقتصاد باید چگونه آموزش داده شود، حاصل نشده و چنین اتفاق نظری وجود ندارد.

دوم، نامه سرگشاده - و بسیاری از امضاکنندگان آن - وزیر آموزش و پرورش فرانسه، جک لانگ را به سوی بررسی چگونگی آموزش اقتصاد در دانشگاه‌ها و مدارس عالی در سطح ملی سوق داد. او یک اقتصاددان فرانسوی مشهور، ژان پل فیتوسی، را برای

پیشبرد این بررسی تعیین کرد و گزارش او اکنون، در سپتامبر سال ۲۰۰۱، منتشر شده است. در تمام طول سال چندین جلسه‌ای با فیتوسی داشتیم و در آن جلسات، موضوعات مطرح شده در نامه سرگشاده ما مورد بحث قرار گرفت. او به شکایات و تحلیل‌های ما گوش می‌کرد و به‌نظر می‌رسد که تعداد مشخصی از پیشنهادات ما (مانند تکثرگرایی بیشتر در علم اقتصاد) در نتیجه‌گیری او جای خواهند داشت.

اگرچه او با محتوای خیالی اغلب واحدهای درسی موافق است، به‌نظر می‌رسد تمایلی به موافقت با پایان دادن به سلطه اقتصاد خرد نئوکلاسیک ندارد. با این حال ما متون مختلفی را در حین بحث به او ارائه کردیم، مانند «کاربرد اقتصاد خرد چیست» (می‌توانید آن را در وبسایت www.autism-economie.org پیدا کنید) و جالب این بود که او قادر به دادن پاسخ‌های قانع‌کننده نبود.

نکته سوم و شدیداً مرتبط با مباحث فوق این است که ما انتقاد خود را به کنش سازنده‌ای تبدیل کردیم. زمانی که برخی دانشگاه‌ها در پی طراحی برنامه آموزشی جدیدی بودند، ما بیانیه‌ای نوشتیم و از تغییرات مشخص سؤال کردیم، مانند بازبینی در واحدهای مقدماتی خرد و کلان، کاربرد صحیح ریاضیات و تکثرگرایی بیشتر در حوزه اقتصاد. با توجه به این نکته آخر، ما از وجود تکثر رویکردها هم در علم اقتصاد (اقتصاد مارکسیستی و کینزی، دانشکده حقوق فرانسه آگلیت و بویر^۱ و ...) و هم در سایر علوم اجتماعی (مانند جامعه‌شناسی، تاریخ، فلسفه سیاسی و ...) بحث کردیم. این بیانیه اصلاحی را ۱۵۵۰ دانشجو امضا کردند. در نتیجه و در مواجهه با کاهش تعداد دانشجویان اقتصاد، برخی مدیران دانشگاه‌ها حالا موافقت کرده‌اند که آموزش علم اقتصاد نمی‌تواند به شکل معمول ادامه یابد. درباره برنامه آموزشی جدید باید در ژوئن ۲۰۰۱ تصمیم‌گیری شود و ما هنوز نمی‌دانیم آیا پیشنهادات ما مورد توجه قرار خواهد گرفت یا خیر.

سرانجام، ما چندین کنفرانس و مباحثه را در دانشگاه‌های سراسر فرانسه (شامل لیل، ریمز، بوردیکس، مونپلیه، نانتره و استراسبورگ)^۲ سازمان‌دهی و در آنها شرکت کرده‌ایم. اینها همچنین دانشجویان را از این جنبش آگاه کرد، و ما را نیز از وضعیت امور در سایر دانشگاه‌های فرانسه مطلع ساخت. برای مثال در بحث دانشگاه نانتره سه استاد

1. Agliett and Boyer

2. Lille, Reims, Bordeaux, Montpellier, Nanterre and Strasbourg

دیدگاه‌های خود را درباره سؤالات مطرح شده از جانب ما بیان کردند. بیش از سیصد دانشجو حاضر بودند و برخی از آنها سؤالاتی دقیق در مورد مطالعاتشان پرسیدند. تعجب‌آور نبود دانشجویی که سؤال کرد اقتصاد خردی که آموزش داده می‌شود چگونه برای درک موضوعات اقتصادی معاصر مفید خواهد بود هیچ پاسخی دریافت نکرد. در مقیاسی وسیع‌تر، این مباحث خیلی آموزنده و سازنده بودند. با به اشتراک گذاشتن دیدگاه‌هایشان، دانشجویان بر علاقه‌مندی‌ها و انتقادات خود تأکید می‌کردند. از جانب ما، این مباحثات، برمبنای تجارب دسته اول، پیشنهادات و خواسته‌های دقیق‌تر، دانش دقیقی از چگونگی آموزش اقتصاد در دانشگاه‌های مختلف به ما داد و به دسته‌بندی آن کمک کرد. همچنین، همین که ما دانشجویان سراسر فرانسه را ملاقات کردیم، از آنها برای پیوستن به جنبش دعوت کردیم.

از مارس ۲۰۰۱، ما یک مجله ماهانه منتشر کرده‌ایم. این مجله ابزاری است برای اطلاع‌رسانی به دانشجویان درباره آنچه دقیقاً برای تغییر روش آموزش اقتصاد در فرانسه انجام شده است. این مجله همچنین به‌عنوان ابزاری در خدمت دانشجویان است که نظریات خود را درباره موضوعات اقتصادی بیان کنند. برخی دانشجویان مقالاتی درباره چگونگی وضعیت علم اقتصاد در دانشگاه‌های خود نوشته‌اند؛ سایرین نیز جریان اصلی علم اقتصاد را مورد انتقاد قرار داده‌اند. ما از همه برای پیوستن و حضور در این مباحث تئوریک دعوت می‌کنیم (برای مثال، چگونگی آموزش علم اقتصاد و چرایی آن)، از طریق این مجله یا وبسایت‌مان.

بنابراین جنبش پارسی اصلی حالا در مقیاسی وسیع‌تر عمل می‌کند. امیدواریم این جنبش به دگرگونی‌هایی در شیوه آموزش اقتصاد در فرانسه و جهان خارج منجر شود. ما معتقدیم که درک پدیده‌های اقتصادی جهان واقعی برای رفاه آینده نوع بشر ضروری است، اما رویکردهای محدود، منسوخ و نحیف فعلی به علم اقتصاد و آموزش آن این درک را غیرممکن می‌سازد. بنابراین ما معتقدیم این موضوع باید تا حد ممکن مهم تلقی شود، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر اقتصادی، تا اصلاحاتی از قبیل اصلاحات مورد نظر ما در سال‌های بعد نه تنها در فرانسه بلکه در کل جهان به‌وقوع پیوندد.

امان از این درس‌نامه‌های اقتصاد آمریکایی

جنبش اقتصاد پسامتعارف

درس‌نامه‌های جدیدی که در آمریکا درباره اصول علم اقتصاد و به قلم نویسندگان معتبری چون منکیو^۱ و استیگلیتز درآمده، مورد تحسین همگان قرار گرفته‌اند. از دلایلی که مردم این کتاب‌ها را تحسین و ستایش می‌کنند روشن بودن آنها، استفاده محتاطانه از صورت‌گرایی و رنگ‌های درخشان و وجود عکس‌ها و مقاله‌های روزنامه‌ها بوده که جذابیت ظاهری خاصی به آنها بخشیده است.

اما هدف این کتاب‌ها چیست؟ اینکه دانشجویان را متقاعد کند نوع خاصی از استدلال وجود دارد که به آن استدلال اقتصادی می‌گویند، می‌توان آن را به راحتی درک کرد و از اعتبار جهانی نیز برخوردار است. این شیوه استدلال دو رکن اصلی دارد: یکی قانون عرضه و تقاضا که زندگی روزمره خود تأکیدی بر آن بوده و دیگری این اصل که بازار یک نظام کارآمد است، یعنی سازوکاری که منابع را به بهترین نحو توزیع می‌کند. البته اصل کارآمدی نه یک حقیقت تجربی و نه یک باور بلکه یک منطق ریاضی است و این درست همان چیزی است که باید به خوانندگان عرضه شود، اما دانشجویان در عوض استدلال با توصیف‌های شاعرانه متعددی روبه‌رو می‌شوند، که یکی از آنها توصیف جذابی به نام دست نامرئی است.

همگان می‌دانند که اقتصاددانان در مواردی باهم اختلاف نظر دارند؛ هرچند کتب

درسی سعی بر آن دارند تا به دانشجویان بفهمانند که این اختلافها بر سر مسائل جزئی است و در مورد مسائل بنیادی نوعی اتفاق نظر عمومی به چشم می‌خورد. برای نمونه استیگلیتز (۱۹۹۷)، فهرستی از گزاره‌ها را مطرح می‌کند که ظاهراً همه اقتصاددانان با آن موافق‌اند. منکیو (۱۹۹۸) نیز فصل اول کتاب خود را تحت عنوان ده اصل اقتصادی نوشته است و با بدیهی‌انگاری این اصول، هرگونه بحث و یا عدم توافق بر سر آنها را منتفی می‌داند. در فصل دوم، تفکر همچون یک اقتصاددان، وی ده طرح را پیشنهاد می‌کند که همه با آن موافق‌اند. درست است که هر دو کتاب بر وجود اختلاف نظر صحنه می‌گذارند، اما با تقسیم‌بندی آن براساس ارزش‌های مختلف نه تفسیرهای مختلف، بعد شناخت‌شناسی مسئله را عقیم می‌گذارند.

منکیو: دست نامرئی جادویی

منکیو در اولین فصل کتاب خود بیان می‌کند: «در مجموع وجود بازارهای رقابتی راهی مناسب برای سامان بخشیدن به فعالیت‌های اقتصادی است» و برای تأیید این ادعا به دست نامرئی آدام اسمیت متوسل می‌شود.

اقتصاددانی به نام اسمیت در کتاب خود، ثروت ملل، اظهار می‌کند (و این یکی از مشهورترین اظهارات اقتصادی است) به نظر می‌رسد بنگاه‌ها و افراد مشارکت‌کننده که در یک بازار خاص به گونه‌ای رفتار می‌کنند که انگار دستی نامرئی هدایت آنها و بازار را برعهده دارد تا همگی نتایجی مثبت و مطلوب به بار آورند. یکی از اهداف این درس‌نامه توضیح این مسئله است که این دست نامرئی جادویی چگونه عمل می‌کند. شما با مطالعه علم اقتصاد می‌آموزید قیمت‌ها ابزاری در دستان نامرئی است که با آن به اقتصاد نظم می‌بخشند (تأکید دوباره).

با این حال منکیو هیچ‌گاه توضیح نمی‌دهد این دست نامرئی که قیمت‌ها ابزار آن هستند واقعاً چگونه کار می‌کند و اگر هم دستان کاملاً مرئی دلالت و واسطه‌ها را در نظر داشته، هیچ حرفی از آن نمی‌زند. در تمام کتاب به تحلیل تعادل عمومی آرو - دبرو که به عقیده بسیاری از اقتصاددانان نئوکلاسیک معادل ریاضی دست نامرئی است، هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. در عوض دانشجویان با گفته‌های اغراق‌آمیزی مانند ظرفیت چشمگیر دست نامرئی در سامان بخشیدن به اقتصاد روبه‌رو هستند.

اعجاز ساموئلسون و نوردهاوس^۱ و فنر استیگلیتز

ساموئلسون و نوردهاوس (۱۹۹۸) هم برای پاسخ به پرسش بازار چیست؟، دست نامرئی را وسط می‌کشند، [مبنی بر اینکه] اعمال و اهداف افراد مختلف به‌طور غیبی و به‌وسیله نظامی از قیمت و بازار هماهنگ می‌شود. البته ساموئلسون و نوردهاوس ترجیح می‌دهند به‌جای جادوی منکیو معجزه را به‌کار برند. آنان می‌نویسند «یک معجزه واقعی آن است که کل این نظام بدون هیچ‌گونه اعمال نظر و هدایت از طرف فرد خاصی می‌باشد» و «دولت در بخش اعظم زندگی اقتصادی ما مداخله‌ای ندارد و این از عجایب جامعه ماست». با آنکه کمبودهایی در اقتصاد بازار مشاهده می‌شود، اما ویژگی‌های اعجاز‌انگیزش است که اهمیت دارد. استیگلیتز به‌اندازه ساموئلسون و نوردهاوس شیفته این موضوع نیست، اما اصل حرف آنها یکی بوده، نوآوری او در استفاده از استعاره است. وی در توضیح اینکه بازار چگونه عمل می‌کند، «وزنه‌ای که از یک فنر آویزان است» را جایگزین دسته نامرئی می‌کند که به‌تدریج از دامنه حرکت آن کاسته می‌شود تا به تعادل برسد. استیگلیتز، هم مانند منکیو و ساموئلسون و نوردهاوس، برای توضیح چگونگی عملکرد بازار از اصطلاحات اقتصادی استفاده نمی‌کند.

بازار چیست؟

همه این درس‌نامه‌ها در توضیح چگونگی تعیین قیمت‌ها در بازار و چگونگی عملکرد بازار ناکام‌اند. قیمت‌ها از کجا می‌آیند؟ چه کسی آنها را تعیین می‌کند؟ نوسان آنها چگونه است؟ هیچ پاسخی به این پرسش‌ها داده نمی‌شود، آن هم درحالی‌که دست نامرئی به‌وسیله نظام قیمت‌گذاری عمل می‌کند. وقتی منکیو مثالی عینی مطرح می‌کند و این بحث منطقی را پیش می‌کشد که «یک فروشنده دلایل کمی برای فروش کالای خود زیر قیمت جاری دارد و اگر هم بالاتر بفروشد، مصرف‌کنندگان کالای مورد نظر را از جای دیگری تهیه می‌کنند». آیا این واضح نیست؟ اقتصاد آن قدر ساده است که ...، اما پرسش چگونگی تعیین قیمت، از جمله همین قیمت جاری، هنوز هم بی‌جواب می‌ماند. ساموئلسون و نوردهاوس هم روش مشابهی را اما با استفاده از استعاره‌ای متفاوت

به کار می‌برند. آنان می‌نویسند: «در یک بازار قیمت‌ها بین تولیدکننده و مصرف‌کننده هماهنگی ایجاد می‌کند ... قیمت‌ها تسمه گرداننده سازوکار بازارند». البته مانند دیگر درس‌نامه‌ها، ساموئلسون و نوردهاوس هم از ارائه پاسخی به این پرسش اساسی که قیمت‌ها چگونه تعیین می‌شوند؟ طفره می‌روند.

نتیجه‌گیری

در این کتاب‌ها چنین فرض شده که بازار ابزاری کارآمد است که به وسیله دست نامرئی هدایت می‌شود، اما به این پرسش اساسی که قیمت‌های بازار چگونه تعیین می‌شوند و چگونه انتخاب‌های فردی باهم هماهنگ می‌شوند توجهی نشده است. فقط وقتی که بحث نواقص بازار (عدم تقارن اطلاعاتی، آثار جانبی، کالاهای عمومی و ...) پیش می‌آید، آنان دلایل جالبی اقامه می‌کنند. به نظر نویسندگان راه‌حل مشخصی برای این قبیل مشکلات وجود ندارد. برعکس، نتیجه به فاکتورهایی که در نظر گرفته می‌شوند، اهمیت نسبی نیروها و منافعی که در کارند و در بسیاری از موارد معیارها و ارزش‌هایی که مردم قبول دارند، بستگی دارد. عجیب است که این مباحث و اظهارنظرها بدون استفاده از ابزارهای مشهور موجود در اقتصاد خرد مطرح می‌شوند، اما باید دانست که خود این ابزارها نیز فقط بر یک دنیای تخیلی انطباق دارند و با دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم ناسازگارند.

منابع و مأخذ

Mankiw, G. (1998). *Principles of Economics*, Dryden press.

Samuelson, P. and Nordhaus, W. (1998). *Economics*, 16th edn, McGraw Hill.

Stiglitz, J. (1997). *Economics*, 2nd edn, Norton.

چشم‌پوشی از واقعیت تجاری

آلن شیپمن^۱

مصرف‌کنندگان رویارو با یک فروشگاه انحصاری قانونی در جست‌وجوی گزینه‌های جایگزین با هزینه کمتر هستند. تولیدکنندگان رقیب با عرضه کالای مورد نظر اقدام به نوآوری می‌کنند. شکاف در حال افزایش انحصارگر از واقعیت تجاری به آنها کمک می‌کند او را با کارایی کمترش به حال خود رها کنند تا محصولات را تولید کند که تعداد کمتری از مردم خریداری می‌کنند. از آنجا که اقتصاددانان جریان اصلی علم اقتصاد هنوز طرفدار این داستان اتریشی هستند، انحصار خود را برجسته می‌بینند. مردم در اقتصاد در جست‌وجوی ژورنالیست‌ها هستند برای اطلاعات، مفسران مالی برای مشاوره و مدارس تجاری^۲ برای آموزش. اقتصاددانان دانشگاهی که بازار کوچکی برای داستان‌سرایی‌های خود درباره بازار می‌یابند، چشم خود را بر کاهش یارانه‌های عمومی یا توزیع شخصی مشاوره و پیش‌بینی‌های مبتنی بر اصولی متفاوت از آنچه آنها در کلاس آموزش می‌دهند بسته‌اند.

پژوهش و آموزش مدارس تجارت برای شرکت‌ها و دانشجویایی که با میل خود پول پرداخت می‌کنند خیلی متفاوت از دوره‌گردی اقتصاددانان به نظر می‌رسد. دوره‌های آموزشی و مجلات مدیریت، اقتصاد آنها را با جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم طبیعی و

1. Alan Shipman

2. Business School

کامپیوتری، اخلاق و هر رشته دیگری ترکیب می‌کند که اطلاعات و عقایدشان به کار یا درک پیشبرد شرکت کمک می‌کند. ارائه آنها از اقتصادسنجی کلان و خرد و داده‌های پژوهش خام آماری تا سنتزهای میان‌رشته‌ای، مطالعات موردی، حکایات و نمونه‌گیری بخشی را دربرمی‌گیرد. نویسندگان این مجلات ترکیب متنوعی هستند از محققان تمام‌وقت، مدیران عملیاتی، مشاورینی چندشغله و مدرسینی سربه‌هوا. آنها احتمالاً به دپارتمان‌های اقتصادی پنجاه سال گذشته می‌مانند با محصولات و مشاغل تحقیقاتی در دسترس علاقه‌مندان، هرچند مسیر کاری آنها درهم‌پیچیده و روش آنها تکرانه است.

درحالی‌که هنوز هم ادبیات تجاری حرف‌های زیادی درباره استراتژی شرکتی، رفتار سازمانی و مصرف‌کننده، انتخاب تکنولوژی، انتظارات و مقررات پیش‌ران اقتصاد مدرن برای گفتن دارد، اقتصاددانان جریان اصلی علم اقتصاد توجه چندانی به این موضوع نشان نمی‌دهند - حتی زمانی که این مطالب در مجلات برتر آنها چاپ می‌شوند. گفت‌وگو مرده است چرا که اقتصاددانان نئوکلاسیک به یک زبان شدیداً انحصاری صحبت می‌کنند. شبیه به صنعتگران اولیه، آنها نیز روشی برای بحث درباره جریان‌های مالی شرکت و انزوای پرزرق‌وبرق موجودی فیزیکی و انسانی آن دارند. حسابداری^۱ پیشبرد یک شرکت با استفاده از ارقام و ثبت پول و مواد اولیه را برای اجتناب از کارخانه‌های ماشینی و گفت‌وگو با کارمندان ممکن ساخته است. در میان صنعتگران پیش‌گام (و ضدصنعتگران) بریتانیایی و آمریکایی، تعداد حسابداران هنوز در مدیریت ارشد و میانی بیش از مهندسان است و استراتژی انشعاب شرکت‌های بزرگ حسابداری/حسابرسی بازار مشاوره را از موعظه‌گران ر بوده است.

به همین ترتیب اقتصاددانان جریان اصلی علم اقتصاد نیز از طریق اعداد و ارقام در جست‌وجوی دانشی هستند که واقعیت آشفته مردم، فرایندها و سیاست آلوده به دست‌های نامرئی آنها را خواب کنند. معمولاً متغیرهای نامرئی یا دشوار برای اندازه‌گیری^۲ شبیه‌سازی (برای مثال، پیش‌بینی‌های سازگار مدل از انتظارات یا نوسان ریسک) می‌شوند. متغیرهای غیرقابل اندازه‌گیری، اگر نظریه به آنها احتیاج داشته باشد، به شکل قابل اندازه‌گیری‌ای چکش‌کاری می‌شوند (برای مثال، سرمایه کل از «تابع تولید» کل

1. Accounting

2. Missing or Hard to Measure

اقتصاد مشتق می‌شود، «عقلانیت محدود» به‌عنوان عقلانیت انتخابی قاعده سرانگشتی از نو طرح می‌شود). به‌طور معمول، آنچه در حساب‌های ملی نیست محاسبه نمی‌شود. در تقسیم کار نئوکلاسیک، نظریه‌پردازان اقتصاد را به علائم جبری خلاصه می‌کنند، اجزای آن (شرکت‌ها، خانوارها و دولت‌ها) را آشکارا مشخص‌تر از نظریه‌پردازان کلاسیک تحلیل می‌کنند که این پدیده‌ها را به‌صورت دست‌نخورده و طبیعی مورد بررسی قرار می‌دادند. پس اقتصاددانان کاربردی می‌توانند الگوهایی را کالیبره و تعادل عمومی را محاسبه، صحت پیش‌بینی خود را تا دو رقم اعشار ارائه کنند به طریقی که عدم‌صحت آنها زمانی مشخص شود که واقعیت پدیدار شود.

یک سیاست‌مدار که برای مطالعه تاریخ، زبان، نظام سیاسی و رسوم اجتماعی به کشوری فرستاده می‌شود، قبل از اتخاذ تصمیمات بزرگ اغلب چند سال طول می‌کشد تا با آنجا خو بگیرد. اما یک اقتصاددان که با بخش دولتی و وام‌دهندگان چندملیتی حساب‌های ملی را مطالعه می‌کند اغلب یک ساعت بعد از پیاده شدن از هواپیما مشاوری کارشناسی خود را ارائه می‌کند. همان‌طور که خلبان گنج‌های کابین را به‌عنوان شاخص سنجش شرایط بیرونی مورد توجه قرار می‌دهد، بیشتر اقتصاددانان بلندپرواز ادعای پرواز اقتصاد با یک نظام ارتباط مالی را دارند - کمربندها را رها می‌کنند، به‌سوی اصول اجتماعی کمتر توسعه‌یافته حرکت می‌کنند و تقصیر را به گردن هر چرخش یا سقوطی در آمارهای نادرست یا ناکامی [ناشی از دخالت] عصبی سیاست‌مداران می‌اندازند.

الگوهای جریان اصلی علم اقتصاد برای شفاف‌سازی مفاهیم کلیدی (مانند شکاف‌های تولید و اطلاعات ناقص) ناهنجاری‌ها را توضیح می‌دهند (بیکاری دائمی داوطلبانه می‌شود) و تمایلات مبهم در قالب پیوندهای علی کمی‌سازی می‌شوند. با میخ زدن رویکردهای متضاد به یک چارچوب مشترک، آنها به اشتباهات قیاسی به‌دقت اشاره می‌کنند و مباحث پیچیده را به (کینزین در برابر پول‌گرایی، قیمت‌گذاری مارک‌آپ^۱ در برابر قیمت‌گذاری نهایی) مباحثی در مورد ارزش‌های پارامتری تقلیل می‌دهند. آنها یک سبک استاندارد گزارش‌نویسی (مشابه علوم طبیعی) را تثبیت کرده‌اند که خواندن و نوشتن مقالات را آسان می‌سازد، البته برای کارشناسان ریاضیات. مهم‌تر اینکه آنها یک

زبان بحث مشترک را رواج داده‌اند. مشارکت‌های جایگزین مبهم، ناقص و غیرضروری تلقی می‌شوند مگر اینکه در قالب یک الگوی نئوکلاسیک صوری‌سازی شوند (و ترجیحاً، براساس داده‌های موجود برآورد شوند).

بنابراین مارکسیسم می‌تواند دوباره به مباحث جریان اصلی علم اقتصاد بازگردد اگر به‌مثابه یک الگوی کلان با بنیان‌های انتخاب عقلایی (درواقع، به مقاله منتشر شده بولز و جینتیس در *آمریکن اکونومیک ریویو* درباره الگوی انگیزه‌های نیروی کار سرمایه‌دارانه یکی از سنگ‌های زیربنای نظریه کارگزار - کارفرمای جزم‌اندیش بود) بیان شود. «عقلانیت محدود» مارچ و سایمون^۱ از علم مدیریت با عنوان «هزینه مبادله» به اقتصاد خرد جریان اصلی علم اقتصاد منتقل و باز فرمول‌سازی شد که باید همراه با هزینه تولید بهینه شود. اما چنین کج‌روی‌هایی از نوع اقتصاد اتریشی (تردید در نقش سازنده الگوی انتظارات عقلایی با همان سرعت برنامه‌ریز مرکزی همه‌چیزدان)، پساکینزینیسم و سرافیانیسم^۲ (با نظریه‌های قیمت غیرنهایی^۳)، انتقاد کمبریج (تشکیک در سرمایه کل نهایی‌گرایی^۴)، نهادگرایی (انکار اینکه همه ساختارهای اجتماعی می‌توانند برای انجام بازی‌های تکراری ردیابی شوند) یا مارکسیسم کلاسیک (که عقلانیت فردی سرمایه‌داران به فاجعه جمعی می‌انجامد) علی‌رغم طرح موضوعات اساسی در منطق جریان اصلی علم اقتصاد جایی ندارند.

انزوای اقتصاددانان در چارچوب زبان مختص آنها حکایت از بی‌توجهی‌شان به اطلاعات مرتبط و توضیح جهان مدل - محور آنان دارد. انسان‌شناسان، قوم‌شناسان، تاریخ‌نگاران و فلاسفه حرف‌های زیادی درباره سرچشمه‌ها و انواع فردگرایی، نوع‌دوستی و حداکثرسازی سود دارند؛ اما این بازپرسی‌ها از فروض اولیه نئوکلاسیسیسم غیرضروری است، [درواقع] بیانات آنها نامربوط تلقی می‌شوند اگر از این فروض حمایت می‌کنند و نامناسب هستند اگر آنها را به چالش بکشند. جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سیاست چشم‌اندازهای غنی‌ای درباره فشارهای درونی و بیرونی (و مشکلات حاصل از آن) انتخاب‌های اقتصادی افراد دارند. اما اگر (مانند جاناتان باندور^۵ در جامعه‌شناسی، استیو

1. March and Simon
2. Post-keynesianism and Sraffianism
3. Non-marginalist
4. Marginalism
5. Jonathan Bendor

بریمز^۱ در سیاست یا کانمن و تورسکی^۲ در روان‌شناسی) ایده‌های خود را در قالب [چارچوب] انتخاب عقلایی، زبان بازی تکراری، بیان نکنند - تا در مجلات جریان اصلی علم اقتصاد منتشر شوند - به‌شدت از فراسوی مرز مرسوم رد می‌شوند.

در عوض درگیری با گزینه‌های جایگزین به زبان خودشان، جریان اصلی علم اقتصاد می‌کوشد تا آنها را در قالب‌های خود قرار دهد. بنابراین هرچا چنین پدیده‌های نوظهوری همانند سرمایه اجتماعی، نهادهای میانجی بازار^۳، انتظارات به هم وابسته و وابستگی مسیر تغییر تکنیکی مشاهده شوند، آنها را به‌صورت گزینشی تبدیل به مدل، یعنی شکل نئوکلاسیکی قابل خوانش، می‌کند. این شیوه موضوع را پیچیده می‌سازد (برای هرکسی که به زبان نئوکلاسیک آموزش ندیده و فروض ناگفته آن را نمی‌داند)، درحالی‌که اغلب مباحث را با فرود اضطراری هر آنچه نمی‌تواند در قالب معادلات هم‌زمان تقلیل یابد بیش از اندازه ساده‌سازی می‌کند.

این نبرد امپراطوری در مواجهه میان اقتصاد نئوکلاسیک و روان‌شناسی تکاملی به اوج خود رسیده است. همانند نئوکلاسیسیسم، روان‌شناسی تکاملی^۴ یک تفسیر همه‌جانبه برای کنش فردی نامحدود و از نظر کارکردی کارا، یعنی دارای نتایج طبیعی، ارائه می‌دهد؛ برای همه تلاش‌ها با راهنمایی یا دست‌کاری، آن کنش محکوم به آسیب جمعی و فردی بوده است. اما در جایی که انتخاب رقابتی نئوکلاسیکی در بازار کار می‌کند، تضمین کرده که معترضان بهترین رفتار مناسب زمان حال را دارند، روان‌شناسی تکاملی با دوره‌های دیرین‌شناسی پدیدار می‌شود، به دوام بهترین رفتار ماقبل تاریخ زمان‌های پساصنعتی منجر می‌شود. برای تغییر موضع روان‌شناسی تکاملی از دشمن به دوست، نئوکلاسیک‌ها باید فرض کنند که این ویژگی‌های «سخت پیچیده» به ذهن‌های انسانی تکامل یافته کاملاً با انتخاب عقلایی فردی و انتظارات عقلایی سازگار است. بنابراین پرسش رایج برای الگوهای بازی - محور و شبیه‌سازی‌های برابری «استراتژی باثبات تکاملی» با استراتژی برد بازی‌های غیرهمکارانه تضمین می‌کند که چنین پدیده روان‌شناسی تکاملی‌ای همانند نوع‌دوستی در انتخاب گروهی چیزی بیش از تفسیر هوشمندانه تمایل خودخواهانه جهان‌شمول انسانی نیست.

1. Steve Brams
2. Kahneman and Tversky
3. Market-mediating
4. Evolutionary Psychology (EP)

درحالی که اقتصاددانان این بازی‌ها را انجام می‌دهند، مدارس مدیریت اقدام به ربودن کارمندان، دانشجویان و وجوه تحقیقاتی آنها می‌کنند، به دلیل اینکه آنچه آنها آموزش می‌دهند و منتشر می‌کنند همان چیزی است که حامیان و مشتریان آنها می‌خواهند بدانند. آنها این کار را بدون محدود کردن سرفصل‌ها به نوشداروی نئوکلاسیک انجام می‌دهند - به دلیل بحران‌های مصرف کمتر، انقلابات تکنولوژیک و اضطراب‌ها و عدم تعادل‌های بادوام تهدیدات واقعی برای کسانی هستند که در اقتصاد^۱ کار می‌کنند، حتی اگر به آنهایی که بر روی آن کار می‌کنند مربوط نباشد و ارزیابی مارکس همانند ساموئلسون قابل قبول است اگر به راهنمایی یک مسیر کمک کند. بیشتر کتاب‌فروشی‌ها قفسه‌های اقتصادی خود را برای بخش تجاری در حال رشد خالی کرده‌اند. تحقیقات تجاری یک آزمون بازاری^۲ را از سر گذرانده‌اند که شوالیه‌های بازار جریان اصلی علم اقتصاد می‌دانند در آن شکست می‌خورند - بنابراین ترجیح می‌دهند به نفع رقیب کنار بکشند، اینجا کیفیت براساس تطابق با روش مورد قبول و نه مفید بدون نتایج مورد قضاوت قرار می‌گیرد. سهمیه‌بندی مالی به سران دپارتمان نئوکلاسیک کمک می‌کند تا براساس تصورشان به‌طور محدود سربازگیری کنند، و این بدان معنی است که هنر انتزاع جریان اصلی علم اقتصاد خود را در یک گوشه همیشه حدی ترسیم می‌کند.

[آلن شیپمن نویسنده کتاب *ماورای مبادله: جست‌وجویی برای بازارهای خودانگیخته* (راتلج، نوامبر ۲۰۰۱)^۳ است].

1. Economy

2. Market Test

3. *Transcending Transaction: The Search for Self-Generating Markets* (Routledge, November 2001)

مخاطرات آموزش تکثرگرا و چگونگی کاهش این خطرها^۱

پیتراى. ارل^۲ (دانشگاه کوئینزلند، استرالیا)

احتمالاً بسیاری از شخصیت‌های آکادمیک درگیر در جنبش اقتصاد پسامتعارف تصور می‌کنند که موانع موجود بر سر راه آموزش تکثرگرایانه و آموزش مورد نظر و تحت حمایت دانشجویان فرانسوی و دانشجویان دوره دکترا کمبریج به بحث سیاست و زیرساخت‌ها تقلیل یافته است. آنها تصور می‌کنند این موضوع شامل تصمیم‌گیری در مورد برخی از سیاست‌های تکثرگرایانه در علم اقتصاد از طریق کمیته‌های هیئت علمی استادان و وجود واحدهای درسی ضروری در این زمینه است؛ درحالی که مقاومت دانشجویان در برابر آموزش تکثرگرایانه موضوع مهمی تلقی نشده و چندان هم بدان توجه نشده است. یقیناً دانشجویان نویسنده بیانیه اعتراض که آغازگر این جنبش بودند چنین گمان می‌کردند که دانشجویان اقتصاد وجود روش‌های آموزش تکثرگرا در آموزش اقتصاد را با آغوش باز می‌پذیرند و علاقه لازم را از خود نشان می‌دهند زیرا چنین رویکردی به آموزش یکپارچگی علمی بیشتری نسبت به رویکرد فعلی دارد که تحت هژمونی نئوکلاسیک بوده و رویکردهای جایگزین را بدون توجه به شواهد تجربی به کناری رانده است.

زمانی بینش من نیز این‌گونه بود. من افتخار گذراندن آموزش دوره کارشناسی خود

1. The Perils of Pluralistic Teaching and How to Reduce them

2. Peter E. Earl

در کمبریج را داشتم (۱۹۷۷-۱۹۷۴) یعنی زمانی که نظم حاکم بر آنجا آموزش تکثرگرایانه بود. بینش‌های متضاد را در مورد ارزش و توزیع از فرانک هان^۱، جان ایتول^۲ و باب روتورن^۳ آموختم. زمانی آجیت سینگ^۴ راهنمای مطالعاتم را به من یادآوری کرد که هیچ‌یک از این رویکردها مرا خشنود نمی‌کند چرا که آنها مسائل مرتبط با اطلاعات و دانش را به حال خود رها می‌کنند. علی‌رغم اینکه این شاخه از رشته اقتصاد روش تفکر مرسوم نبود، مرا به آموزش اقتصاد رفتاری^۵ ملزم کرد. نخستین سخنرانی من در دپارتمان دانشگاه استرلین^۶ (۱۹۷۹-۱۹۸۴) بود، موضوعاتی را که پیشنهاد دادم آموزش گروهی از استادان با بینش‌های متفاوت و مطالعه موردی روش آموزش اقتصاد مدیریت و بازاریابی را شامل می‌شد و هدف آن باز کردن چشم دانشجویان به روی حل مسائل اقتصاد میان رشته‌ای در جهان واقعی بود. آن زمان، دانشجویان حاضر در این نهادها تکثرگرایی را به چشم یک چیز عجیب و غریب نگاه نمی‌کردند.

با آمدن به دانشگاه تاسمانیا^۷ در سال ۱۹۸۴، جنگی را با اقتصاددانان نئوکلاسیکی که در انگلستان آموزش ندیده بودند شروع کردم و با ارائه دروس پولی پساکینزینی^۸ / اقتصاد کلان در واحدهای درسی سال اول و اقتصاد کلان سال سوم سبب آزردهی خاطر آنها شدم. سرانجام، مجبور به رهایی اقتصاد و آموزش بازاریابی و رفتار سازمانی^۹ شدم، اگرچه نه بعد از آموزش لذت‌بخش یک واحد سال اول اقتصاد سیاسی استرالیا^{۱۰} که قبلاً استادان آموزش‌دیده در انگلستان به شیوه پلورالیستی آموزش می‌دادند. این واحد درسی نظریات بزرگانی مانند گالبرایت، فریدمن، باران^{۱۱}، سوئیزی^{۱۲}، هرش^{۱۳}، جی. بی. ریچاردسون^{۱۴} و ... را پوشش می‌داد، اما این واحد درسی را در ابتدا بیشتر دانشجویان

-
1. Frank Hahn
 2. John Eatwell
 3. Bob Rowthorn
 4. Ajit Singh
 5. Behavioral Economics
 6. University of Stirling
 7. University of Tasmania
 8. Post-keynesian Monetary
 9. Organizational Behavior
 10. Australian Political Economy
 11. Baran
 12. Sweezy
 13. Hirsch
 14. G. B. Richardson

هنر^۱ و دانشجویان تجارت و بعداً بچه‌های اقتصاد انتخاب می‌کردند که در مقالات خرد و کلان جزم‌اندیشانه غرق بودند.

زمانی که در سال ۱۹۹۱ رئیس بخش اقتصاد دانشگاه لینکلن^۲ در نیوزلند شدم شانس آموزش یک کلاس اقتصاد کاملاً تکثرگرایانه بیشتر شد. از این فرصت استفاده کردم تا به همکاران مخالف تکثرگرایی خودم نشان دهم که پوشش هم‌زمان رویکردهای جریان اصلی علم اقتصاد و اقتصاد نهادگرایی/ رفتاری در حوزه اقتصاد امکان‌پذیر است بدون اینکه محتوی آنها را آبکی کند. هرچند هیچ‌گونه مقاومتی در برابر من نشد، اما با دانشجویانی مواجه شدم که هیچ برداشتی از شیوه آموزش به روش تکثرگرایانه نداشتند. آنها به تست‌های چهار گزینه‌ای و انواع مسائل با پاسخ‌های کوتاه عادت کرده بودند و در زمینه نگارش مقاله و حل مسئله بی‌پایان^۳ تجربه نداشتند. برای آنها علم اقتصاد موضوع حرکت خطوط بر روی نمودارها بود، دعوت به بحث معنی توصیف داشت، در واقع این کار به وسیله بیشتر همکارانم انجام می‌شد؛ چیزی که کشف کردم این بود که به‌مثابه تعدیل‌کننده امتحانات عمل کنم. شیوه سنتی آموزش در انگلستان که در آن دانشجویان معماهای اقتصادی را مورد بحث قرار می‌دادند، در میان نیوزلندی‌ها و همکاران آسیایی، با برداشت کاملاً آزاد آنها، غریبه بود و بسیاری در کلاس (خواه آنها که به انگلیسی اصیل صحبت می‌کردند یا نمی‌کردند) نمی‌توانستند مطابق با سطح انتظارم متن کتاب را بخوانند (مقاله‌هایی از مجله *تایمز*^۴ و نه مجله *سان*^۵). رویکرد تفکر دانشجویی به علم اقتصاد که در آن انتظار می‌رود دانشجویان به بحث و جدل در مورد مسائل بدون دستیابی به جواب نهایی بپردازند، شوکی برای اکثریت کلاس بود. بیشتر اصول مهم به علم اقتصاد متعلق نبود و به‌طور هم‌زمان مدیریت و بازاریابی با ارائه متونی ساده نکاتی که آنها می‌توانستند سریع یاد بگیرند را به آنها می‌داد که به نوعی غذا دادن به کودکان با قاشق بود و در مقابل دانشجویان درس را در امتحان طوطی‌وار به استادان پس می‌دادند. آنها ذاتاً به اقتصاد به‌عنوان موضوعی برای درک جهان علاقه‌مند نبودند؛

1. Arts
2. Lincoln University
3. Open-ended
4. *Times*
5. *Sun*

اقتصاد صرفاً گذر از موانع برای کسب مدرکی بود که فرصت‌های شغلی بهتری را در اختیار آنها قرار می‌داد.

در آن زمان شک داشتم مسئله این باشد که در یک مؤسسه درجه سوم کار می‌کردم و بسیاری از دانشجویان آن واقعاً نباید به‌طور کلی در دانشگاه می‌بودند. حتی سرفصل‌ها را کاهش و منابع درسی را به یک کتاب تقلیل دادم (ارل، ۱۹۹۵)، قبل از اینکه من در جنگ سیاسی بازنده شوم آن یکی هم با کتاب *میانہ واریان*^۱ جایگزین شد. این امر کمکی جهت فرار از موقعیت فعلی بود تا به یک دپارتمان تکثرگرا در استرالیا نقل مکان کنم، حداقل تکثرگرا بر مبنای رویکرد تحقیق و پژوهش و تحمل تنوع در واحدهای درسی. با این حال، طی ترم اول، چندین بار مقاومت وحشیانه‌تری را در مقابل تکثرگرایی در یک واحد درسی تجربه کردم، خیلی بیش از آن چیزی که در نیوزلند با آن مواجه شده بودم.

دانشجویانی که در نتیجه انجام تکالیف درسی با کیفیت خوب، نمره درسی خوبی گرفته بودند و می‌خواستند بدانند آیا پیشرفت کرده‌اند یا نه، زمانی که با یک واحد درسی روبه‌رو شدند که از آنها انتظار داشت هر هفته دو یا سه مقاله به زبان اصلی را بخوانند خیلی پرخاشگری می‌کردند و تکالیفشان را به‌گونه‌ای انجام می‌دادند که نشان نمی‌داد آنها درس را فهمیده‌اند و می‌توانند تئوری را به‌منظور حل مسئله مورد استفاده قرار دهند یا خیر؟ نتیجه این کار بیانیه‌ای علیه شیوه آموزش من و انبوهی از ایمیل‌های شکایت‌آمیز در مورد هر یک از جوانب واقعی واحدهای درسی‌ام بود، که در قالب یک صحنه نبرد سازمان‌دهی شده گسترش یافت و شب‌های زیادی خواب را از چشمان من ربود، علی‌رغم حمایت رئیس تکثرگرای دپارتمان، جان فوستر^۲، که من را استخدام کرده بود و چگونگی آموزش را می‌دانست. (باید اضافه کنم که مجموعه پایانی نمرات کاملاً راضی‌کننده بود، برای اولین بار ظرف ده سال گذشته مجبور به پایین آوردن استانداردهای مورد نظرم نبودم، آن‌طور که سرانجام بیشتر کلاس‌های درگیر تکثرگرایی و حل مسائل بی‌پایان به پایان می‌رسیدند، البته این وعده‌ای بود که من به آنها می‌دادم).

اگر این اتفاق در کلاسی با دانشجویان توانمند و در سنی که بیشتر اعضای کلاس معمولاً شامل دانشجویان مدیریت/تجارت بودند نه اقتصاد رخ داده بود، آنهایی که سعی

1. Intermediate Varian
2. John Foster

در آموزش به شیوه تکثرگرایی دارند ریسک بزرگی را در مورد امتیاز ارزشیابی آموزششان و ثبت نام‌های اداری انجام می‌دهند. علم اقتصاد این روش را بسیار دشوارتر و تهدیدآمیزتر از پیشنهاد جریان اصلی می‌بیند، حتی اگر ریاضیات کمتری را شامل باشد. بسیاری از موارد فوق برای کسانی که ریاضت پرزیگ و هنر حفظ موتورسیکلت^۱ را خوانده‌اند تعجب‌آور نیست (پرزیگ، ۱۹۷۴)، اما چیزهایی وجود دارد که تکثرگرایان می‌توانند وظیفه خود را کمی دلخراش‌تر از چیزی انجام دهند که من در اولین ترم دانشگاه کوئینزلند^۲ تجربه کردم. من یک اشتباه جدی در آغاز کارم مرتکب شدم، دقیقاً زمانی که برای اولین بار در نیوزلند آموزش کردم؛ گمان می‌کردم که دانشجویان با این تفکر آشنا هستند و بینشم این‌گونه بود که به‌طور متوسط تعداد بیشتری از دانشجویان می‌دانند دانشگاه محلی است که عقاید به‌صورت آزادانه مورد بحث و مجادله قرار می‌گیرند و موضوعات دشوار به حال خود رها نمی‌شوند، به‌جای اینکه محلی باشد که در آن فرد علم فعلی را به‌صورت یک بسته ساده دریافت کند بدون هیچ‌گونه انحرافی در تاریخ آن رشته یا شخصیت‌ها و سیاست‌هایی که آن را شکل داده‌اند. دانشجویانی که این‌گونه فریب خورده‌اند طبیعتاً وحشت خواهند کرد اگر یک سخنران، منطق حاکم بر کتب درسی را به چالش بکشد. زمانی که در سال ۱۹۹۱ این کار را انجام دادم، آنها فریادزنان به سراغ مدیر واحد آموزش رفتند - و در نتیجه من به‌عنوان معلم اصلی تکثرگرایی معرفی شدم، یعنی کار ویلیام پری^۳ (۱۹۷۰) در مورد آموزش دانشجویان. گروه‌های بعدی دانشجویانم در نیوزلند واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دادند و به‌نظر می‌رسد این امر تا حد زیادی به‌دلیل اولین دوره آموزش من به آنها در آغاز کار پری بوده و شامل مباحثه‌ای درباره متن کتابی است که در مورد واحد درسی تدوین کرده‌ام. این کتاب به دانشجویان کوئینزلند ارائه نشد و البته آنها کتاب مرا به‌دلیل برخی حوادث تاریخی استفاده نکردند.

ویلیام گریوز پری جوان (۱۹۹۸-۱۹۱۳) یک مشاور آموزشی و پرفسور آموزش در هاروارد بود، او نتیجه‌گیری کرد وجود شیوه‌های متفاوت تفکر در کلاس درس مانع اصلی تعامل مطلوب میان معلم و شاگرد است. (من کار او را در ارتباط با علم اقتصاد در

1. Pirsig's *Zen and the Art of Motorcycle Maintenance*

2. University of Queensland

3. William Perry

برخی جاها مورد کاوش قرار داده‌ام، نگاه کنید به ارل، (۲۰۰۰). براساس گفته پری وجود دانشجویان با بلوغ فکری کمتر به دو صورت عمل می‌کند و به آنها می‌گوید به همه چیز به صورت سپاه و سفید نگاه کنند. یک علم واقعی در برابر حقه‌بازی. معلمان حقیقت را اشاعه می‌دهند، دانشجویان مجراهایی هستند که این حقیقت در میان آنها جریان می‌یابد و نمرات پاداشی هستند برای نشان دادن اینکه چه کسی می‌تواند اصول را تکرار کند. متفکران دوگانه به‌سختی چیزی را که دانشجویان در کلاس در مورد آن بحث می‌کنند را ارزشمند می‌دانند، بنابراین آنها به سکوت خود ادامه می‌دهند و منتظرند منطق معلمشان را ببینند.

پری یک پیشروی از دوگانگی به سوی نوعی نسبیت‌گرایی متعهد^۱ را شناسایی کرد که در آن می‌توان قبول کرد دانش قابل بحث است و مدتی طولانی در مورد کفایت نسبی رقبا در خصوص محتوای خاص آن می‌اندیشید. در این مسیر، آگاهی در حال افزایشی در این مورد که مباحثاتی در درون یک رشته وجود دارد به چشم می‌خورد. این امر در ابتدا به‌مثابه انعکاس قدرت‌های خوب در برابر بد دیده می‌شود، اما سپس، بر این مبنا شکل می‌گیرد که در واقع مسئله در این مورد نیست که آیا دانشمندان خوب یا بد هستند؛ بلکه این است که آنها هنوز داده‌هایی ندارند که آنها را قادر به حل مجدد مسائل کند. بنابراین، زمانی که دانشجویان مقاومت مباحثات را به یاد می‌آورند علی‌رغم جمع‌آوری مرتب داده‌ها، ابتدا این سؤالات مطرح می‌شود که مدرس می‌تواند به‌کار آنها نمره دهد؛ آنچه یک ایده را به ایده‌ای تبدیل می‌کند که کیفیت آن مجهول است. دانشجویان به تدریج می‌بینند موضوعی وجود ندارد که دانشمندان به‌سادگی در مورد آن اظهار نظر قطعی کنند، اما درعین حال یک موضوع قابل بحث بوده و این همان چیزی است که آنها درک می‌کنند هر فردی در بخش‌های دیگر زندگی خود آن را انجام می‌دهد. تنها در این مرحله است که دانشجویان کاملاً با آموزش تکثرگرا راحت هستند و در این شیوه آموزش، بینش‌های رقیب را در کنار یکدیگر می‌بینند و فرصت‌هایی دارند تا تناسب آنها را در حوزه‌های مختلف آزمون و سپس اذهان خود را بازسازی کنند با آنچه از استادان خود می‌آموزند.

گذار از یک سطح توسعه فکری به سطح دیگر، به زبان پری، کاملاً دردناک است،

اما اگر در این مورد به دانشجویان توضیح داده شود، آنچه در جریان است برای شان قابل پذیرش تر خواهد بود، به ویژه وقتی بتوانند با سایر بخش‌های زندگی مدارا کنند - حتی لذت می‌برند - چرا که با وجود مجادله و ابهام هنوز هم فضای بحث باز است. وظیفه اقتصاددان پسامتعارف آسان تر خواهد بود اگر اقتصاد مقدماتی در سطح دانشگاه موضوع دوگانگی / نسبی‌گرایی را با تمرکز بر بینش‌های رقیب با یک رویکرد متفاوت از رشته اقتصاد ابتدا در دوره دبیرستان مطرح کنند. متأسفانه سیطره جریان اصلی علم اقتصاد، در سال اول، انتظارات دانشجویان برای ادامه ایمان به شیوه‌های دوگانه آموزش و یادگیری اقتصاد را نابود می‌کند و همین امر باعث می‌شود تا آموزش تکثرگرا در سطوح مقدماتی و پیشرفته بحث برانگیزتر باشد.

منابع و مأخذ

- Earl, P. E. (1995). *Microeconomics for Business and Marketing: Lectures, Cases and Worked Essays*, Aldershot, Edward Elgar.
- Earl, P. E. (2000). "Indeterminacy in the Economics Classroom", in Earl, P. E. and Frowen, S.F. (eds), *Economics As an Art of Thought: Essays in Memory of G.L.S. Shackle*, London, Routledge, pp. 25-50.
- Perry, W. G. jr (1970). *Forms of Ethical and Intellectual Development in the College Years: A Scheme*, New York, Holt, Rinehart and Winston.
- Pirsig, R. M. (1974). *Zen and the Art of Motorcycle Maintenance*, London, Bodley Head.

دمکراسی و نیاز به تکثرگرایی در علم اقتصاد^۱

پیتر سودربام^۲ (دانشگاه مالاردالن^۳، سوئد)

ابتکار عمل دانشجویان در به چالش کشیدن حاکمیت پارادایم نئوکلاسیک در دپارتمان‌های اقتصاد در نقاط مختلف جهان بسیار حائز اهمیت است، اما باید دید چرا این اتفاق افتاد؟ آن‌گونه که من شاهد بودم، گرایش به کسب موقعیت انحصاری از طریق اقتصاد نئوکلاسیک با ایده‌های معمولی در مورد دمکراسی سازگار نیست. اقتصاد در برخی موارد علم بوده، اما در همان زمان ایدئولوژی نیز است. محدود ساختن اقتصاد به پارادایم نئوکلاسیک به معنای تحمیل یک محدودیت ایدئولوژیک قوی بر علم اقتصاد است. دپارتمان‌های اقتصاد به مراکز تبلیغاتی سیاسی تبدیل شده‌اند که تفاوت چندانی هم ندارد با بسیاری از اتاق‌های فکر^۴ که ما در آمریکا و اروپا می‌بینیم. در عوض، وجود هم‌زمان تکثرگرایی و پارادایم برای دپارتمان‌های اقتصاد ضروری است. وجود بیش از یک چشم‌انداز تئوریک در عرصه یک علم به معنای ارائه بیش از یک چشم‌انداز ایدئولوژیک خواهد بود. انسان اقتصادی فرض بر این دارد که انسان‌ها اساساً مصرف‌کننده و گیرنده دستمزد هستند. آشکار است که این موضوع متعلق به ایدئولوژی مصرف‌گرایی و نئولیبرالیسم است. در میان روش‌های جایگزین مورد توجه انسان‌ها،

1. Democracy and the Need for Pluralism in Economics

2. Peter Söderbaum

3. Malardalen University

4. Think Tanks

مردان و زنان می‌توانند به‌عنوان اشخاص سیاسی - اقتصادی مورد توجه قرار گیرند، به معنای اینکه نقش آنها به‌مثابه افراد حرفه‌ای، والدین و شهروندان مطلوبیت‌گرایانه با اخلاق پیوند می‌خورد، که این صرفاً یکی از چندین تئوری اخلاقی موجود است. از سوی دیگر شخص سیاسی - اقتصادی مورد نظر ما، به‌وسیله یک محور ایدئولوژیک هدایت شده است که به اخلاقی خاص محدود نمی‌شود.

به‌جای تقلیل‌گرایی پولی^۱ چشم‌انداز نئوکلاسیک، علم اقتصاد و کارایی می‌تواند برحسب واژگان چندبعدی درک شود. درحالی‌که آثار پولی مهمی در ارتباط با ساخت مسیر وجود دارد، برای مثال، مشخص نیست که قیمت‌گذاری پولی تمامی پیام‌های هر مسئله عقلایی باشد. اگر موضوعات پیش روی ما پیچیده‌اند، بنابراین تفکر برمبنای بسته‌های آثار پولی و غیرپولی ممکن است ایده بهتری باشد. اگر این فلسفه، و در همان زمان ایدئولوژی، انتخاب شود، پس تحلیل پولی نقش محدودتری در تحلیل خواهد داشت.

تحلیل هزینه - فایده، با ایده‌های مرتبط در مورد قیمت‌های صحیح^۲ و با هدف تخصیص منابع مثال دیگری از ویژگی ایدئولوژیک اغلب تحلیل‌های نئوکلاسیک است. این رویکرد بر ایده کل‌گرایی بنا شده و دلالت بر این دارد که این رویکرد برای بررسی تمامی آثار یک پدیده در یک بعد معنادار است. به‌عبارت‌دیگر این رویکرد براساس یک ایدئولوژی منسجم ساخته شده که برمبنای آن تحلیلگر می‌تواند هرگونه تأثیری را به‌طور صحیح و برمبنای واحد پولی مدنظر قرار داده یا اندازه‌گیری کند. در این مسیر تحلیلگر می‌تواند توصیه‌هایی در مورد بهترین جایگزین از نقطه‌نظر اجتماعی ارائه دهد. درک این نکته دشوار نیست که این نقش برای تحلیلگری در مقام یک کارشناس باسابقه جذاب است، اما باز هم، چنین نتایجی دلالت بر این دارد که صرفاً یک ایدئولوژی خاص مبتنی بر قیمت‌های صحیح برای سنجش هر اثری به‌کار گرفته شده است. در اینجا دوباره یک تناوب وجود دارد، به‌کارگیری رویکردهای ایدئولوژیک بازتر، مانند تحلیل وضعیت^۳، برمبنای ایده‌های حفظ پیام‌های مجزا و ارائه بسته‌های چندبعدی برای گزینه‌های جایگزین هدف تحلیل، کمتر حل یک مسئله در حالت حدی آن است بلکه

1. Monetary Reductionism

2. Correct Prices

3. Positional Analysis

بیشتر روشن ساختن یک موضوع در رابطه با جهت‌گیری ایدئولوژیک یا ارزش مناسب آن تا حد ممکن است.

درحالی‌که تحلیل هزینه - فایده چیزی است که باید به‌عنوان یک روش ناسازگار با دمکراسی کنار گذاشته شود، بخش‌های دیگر اقتصاد کلان نئوکلاسیک ممکن است مفیدتر باشند. اقتصاد نئوکلاسیک با بسیاری از روش‌ها، نقش مهمی در مباحث عمومی ایفا می‌کند. اگر دانشجویان خواهان درک تاریخ علم اقتصاد و موقعیت فعلی آن هستند یادگیری اقتصاد نئوکلاسیک، حداقل برای داشتن پیش‌زمینه‌ای در مورد اهداف مورد نظر ما، خوب است. ما در دانشگاه مالاردالن، در سال ۱۹۹۵، یک برنامه کارشناسی اقتصاد اکولوژیک را آغاز کردیم، جایی که پارادایم‌های نئوکلاسیک و نهاد‌گرا به‌طور نظام‌مند جزو واحدهای درسی اولیه محسوب می‌شوند. در این مسیر براساس بینش‌های انسانی، سازمان‌ها، بازارها، کارایی، توسعه یا پیشرفت، فرایندهای دگرگونی اجتماعی و غیره یک گزینه جایگزین برای اقتصاد خرد پیشنهاد شده است (سودربام، ۲۰۰۰). دانشجویان با متون سنتی اقتصاد و مدیریت تجارت آشنا شده‌اند، همان‌طور که واحد درسی جایگزین اقتصاد خرد نشان می‌دهد. در این مسیر دانشجویان در انتخاب واحدهای درسی آزاد هستند که این امر - حداقل در خطابه - خواسته اقتصاددانان نئوکلاسیک است.

ممکن است خوانندگان نشریه بررسی اقتصاد پسا‌متعارف تعجب کنند که چگونه چنین برنامه‌ای می‌تواند طراحی و اجرا شود. یک توضیح می‌تواند این باشد که دانشگاه ما نسبتاً جوان است و از آن انتظار نوآوری همراه با توجه به برنامه‌های میان‌رشته‌ای^۱ می‌رود که در این برنامه‌ها موانع رشته‌ای خیلی قوی نیستند. احتمالاً توضیح دیگر این است که برنامه اقتصاد اکولوژیک با دپارتمان مدیریت تجارت پیوند برقرار کند به‌جای اینکه علم اقتصاد رشته غالب آن باشد. با این امید، نکته مهم‌تر وجود درک مشترکی میان تعداد بیشتری از فعالان محیط زیست و توسعه است مبنی بر اینکه اقتصاد نئوکلاسیک امروزه بیشتر یک مسئله بوده تا راه‌حل. پس اگر ما خواهان معکوس کردن روندهای تنزل اجتماعی^۲ و محیط زیستی در سوئد، اروپا و در سطح جهانی هستیم، رویکردهای میان‌رشته‌ای، مانند اقتصاد اکولوژیک، ضروری‌اند.

1. Interdisciplinary

2. Social Degradation

این نکته باید یادآوری شود که بانک اعطاکننده جایزه آلفرد نوبل سوئدی^۱ بخشی از مسئله مورد بحث ماست. این جایزه احتمالاً برای مشارکت در خیالی‌تر کردن علم اقتصاد و محافظت از پارادایم نئوکلاسیک اهدا می‌شود. با این حال، گهگاه اقتصاددانانی که به دنبال میزانی از تکثرگرایی و رویکردهای میان‌رشته‌ای در علم اقتصاد بوده‌اند، مانند گونار میردال^۲، نیز این جایزه را دریافت کرده‌اند. میردال در یک مرحله مشخص و در مسیر کاری خود، نظریه نئوکلاسیک را رها کرد و آشکارا همدردی خود را با نهادگرایی اظهار کرد (میردال، ۱۹۷۸). در این راه میردال به نقش ارزش‌ها نه تنها در علم اقتصاد، بلکه در تمامی علوم اجتماعی اشاره کرد و ادعاهای خنثایی - ارزش^۳ مربوط به تئوری‌ها، روش‌ها و توصیه‌های سیاستی را مورد سؤال قرار داد. میردال استدلال می‌کند که ارزش‌ها همواره در تحقیقات علمی با ما هستند و این موضوع تمامی مراحل از فرمول‌بندی مسئله، انتخاب چارچوب تئوریک، روش‌هایی برای کاربرد و ارائه نتایج را دربرمی‌گیرد و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. متأسفانه اغلب اقتصاددانان نئوکلاسیک (و حتی برخی نهادگرایان) بر این عقیده پافشاری می‌کنند که می‌توانند بیرون از جامعه بایستند و آن را به صورت مفعول مشاهده کنند.

من این نوشته را با تأکید بر نقش مهم دانشجویان به‌عنوان بازیگران مؤثر بر روش آموزش اقتصاد و مدیریت تجارت به پایان می‌برم. در دانشگاه آپسالا^۴ یک مرکز مطالعات توسعه و محیط زیست وجود دارد، که دانشگاه آن را تأمین مالی می‌کند، اما - به‌استثنای بررسی‌ها - تقریباً به‌طور کلی اداره آن با دانشجویان است. دانشجویان به‌خودی‌خود واحدهایی را که مهم می‌دانند تنظیم می‌کنند. اوایل همین سال، سه دانشجو مطالعه‌ای را در مورد برنامه‌های علم اقتصاد در دانشگاه آپسالا، دانشگاه کشاورزی آپسالا، دو دانشگاه در استکهلم^۵ و، دو برنامه، در دانشگاه مالاردالن انجام دادند. در مصاحبه با آنها نقطه شروع بحث این حقیقت بود که تمامی دانشگاه‌های مذکور منشور دانشگاه کوپرنیک^۶ را امضا کرده بودند، دال بر اینکه آنها به اصول و

1. Bank of Sweden Prize in Memory of Alfred Nobel

2. Gunnar Myrdal

3. Value-neutrality

4. Uppsala University

5. Stockholm

6. Copernicus University

فعالیت محافظت از محیط زیست و توسعه پایدار متعهد هستند. موضوع این بود که این تعهد، چگونه در مسیری که رشته اقتصاد برگزیده انعکاس می‌یابد. آیا هیچ‌گونه تلاش نظام‌مندی برای آوردن موضوعات محیط زیستی در آموزش و واحدهای درسی انجام شده است؟ آیا نقشی برای حوزه‌های میان‌رشته‌ای و رویکردهای جایگزین در اقتصاد قائل هستند؟ دانشجویان فهمیدند که، به‌استثنای چند مورد، تقریباً هیچ‌گونه فعالیتی در این راستا صورت نگرفته است. در بسیاری موارد افرادی که مسئول برنامه‌ها و واحدهای درسی بودند حتی در مورد برنامه درسی دانشگاه کوپرنیک اطلاعی نداشتند و استدلال کردند چون هیچ‌گونه مشکلی در استخدام دانشجویان جدید وجود ندارد، در نتیجه انگیزه‌های کمی نیز برای تغییر وجود دارد. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. نهادهای دولتی مسئول دانشجویان را از نظر مالی تأمین می‌کنند و وزیر آموزش و پرورش در سوئد گفته است که کنفرانسی به‌منظور پیگیری این موضوعات مهم ترتیب داده شود.

منابع و مأخذ

- Myrdal, G. (1978). "Institutional Economics", *Journal of Economic Issues*, Vol. 12, No. 3, pp.771-783.
- Söderbaum, P. (2000). *Ecological Economics: A Political Economics Approach to Environment and Development*, Earthscan, London.

به سوی آموزش اقتصاد پسامتعارف^۱

سوزان فینر^۲

مقالات مارک لاووی^۳ و پیتر ارل (خبرنامه *اقتصاد پسامتعارف*، شماره ۱۱، ژانویه سال ۲۰۰۲) می‌توانند به‌عنوان طرح یک مجموعه از سؤالات جالب توجه، مهم و به هم پیوسته مورد ملاحظه قرار گیرند. لاووی این سؤال را مطرح می‌کند: «ارتباطات میان پساکینزین‌ها و اقتصاد فمینیستی چیست؟»؛ درحالی‌که سؤال ارل این است که: «ما چگونه می‌توانیم مقاومت برخی دانشجویان در برابر ایجاد یک رویکرد تکثرگرایانه‌تر در آموزش علم اقتصاد را درک و بنابراین از آن گذر کنیم؟».

بررسی لاووی از ارتباطات میان اقتصاد پساکینزین و اقتصاد فمینیستی بر اهمیت آموزش تأکید می‌کند، اما مقاله او به بحث در مورد آموزش نمی‌پردازد. بحث ارل در مورد آموزش تفکر انتقادی و توسعه ظرفیت دانشجویان برای رفع ابهامات فکری است، اما بحث او آموزش فمینیستی را دربرنمی‌گیرد. هرچند اصلاحات آموزشی در علم اقتصاد، حداقل در ایالات متحده آمریکا، به‌عنوان یک موضوع ارگانیک مورد جست‌وجوی فمینیست‌ها با هدف توسعه یک رویکرد جدید در این رشته ظهور کرده است.

از آغاز سال ۱۹۸۵ و حداقل تا سال ۱۹۹۷ در جلسات اقتصادی مختلف، کنفرانس‌ها، برنامه‌ها توسعه آموزش استادان اقتصاد، کارگاه‌های آموزشی، سمینارها،

-
1. Toward a Post-Autistic Economics Education
 2. Susan Feiner
 3. Mark Lavoie

مقالات منتشر شده و تعدادی از مجلاتی که اقتصاددانان فمینیست ویرایش کردند، هیئتی وجود داشته که به دگرگونی عمیق در آموزش علم اقتصاد کمک کرده است. در سال‌های ابتدایی این مباحثات، علاقه فمینیستی به آموزش واحدها و مقالات تحقیقاتی بود که موضوعات مرتبط با جنسیت و نژاد را در متن کتب اقتصادی ارائه می‌کرد. این کار تا جایی ادامه یافت که کتب مقدماتی اقتصاد با توجه به انحرافات سیاستگذاری، فروش نژادی و جنسی را بدیهی انگاشتند، پایه‌هایی که به جبران نابرابری جنسی و نژادی کمک می‌کرد را تقویت کردند و به‌طور اساسی هر چیزی، غیر از نکات اثبات شده این بینش در مورد موضوعات مورد بحث را به سخره می‌گرفتند.

به‌طور کلی تعدادی از اقتصاددانان معتبر متعلق به جریان اصلی علم اقتصاد از این یافته‌ها وحشت داشتند. با کمک باربارا برگمن^۱، شخصیت‌های پرفروغی مانند رابرت سولو، ویلیام بامول^۲، لستر تارو^۳، آلیس رایولین^۴ و کنث ارو^۵ را برای کار در کمیته تعادل جنسیتی و نژادی^۶ در برنامه آموزشی اقتصاد استخدام کردیم. نکته مورد نظر من، اینجا، این است که واماندگی و تعصب نیاز نیست که دست‌به‌دست شود. با مقدار زیادی سخت‌کوشی، تشویق، دلگرمی و حمایت سازنده از سوی بخش‌ها، رابرت بارتلت^۷ (دانشگاه دنیسون)^۸ و من، تضمین یک سری کمک‌ها از بنیاد علوم ملی را برای ارائه تسهیلات به برنامه‌های توسعه استادان به‌منظور کمک به استادان اقتصاد گرفتیم با هدف اینکه کمک‌هزینه‌های تحصیلی جدید به زنان و افراد رنگین‌پوست را در برنامه‌های آموزشی مقدماتی اقتصاد ادغام کنند.

آموزش اقتصاد و کلاس درس فمینیستی^۹

من و بارتلت از آغاز می‌دانستیم تدریس الگوی استاندارد رایج بصیرت در هر مرحله^{۱۰} در

-
1. Barbara Bergman
 2. William Baumol
 3. Lester Thurow
 4. Alice Rivlin
 5. Kenneth Arrow
 6. The Committee for Race and Gender Balance
 7. Robert Bartlett
 8. Denison University
 9. Economics Pedagogy and the Feminist Classroom
 10. Prentice Hall

کالج برای طرح این موضوعات بحث‌برانگیز در کلاس‌های مقدماتی اقتصاد مناسب نیست. چگونه از این موضوع با خبر بودیم؟ هر دوی ما نسبت به این موضوع آگاهی داشتیم که لبه تیغ یادگیری فعال^۱ در رویکردی با محوریت دانشجویان در آموزش، ریشه در بازبینی آموزش فمینیستی دارد.

همان‌طور که پیتر ارل به‌درستی و به‌طور دقیق اشاره می‌کند، دانشجویانی که به کالج می‌آیند همه‌چیز را می‌دانند و یکی از چیزهایی که آنها می‌دانند روش نشان دادن یادگیری است که پس از معلم حرف او را طوطی‌وار تکرار کنند. اما زمانی که دانشجویان با معلم خود (یعنی کسی که غالباً موضوعات مربوط به مسائل جنسیتی و نژادی و اقتصادی را از چشم یک فمینیست نمی‌بینند) موافق نیستند، احساس عصبانیت کرده و فکر می‌کنند که آنها را شست‌وشوی مغزی می‌دهند و سر کار می‌گذارند. زمانی که این امر با جهل تقریباً کلی آنها نسبت به - اگرچه سوءتفاهم آنها کامل نیست - مشاجره‌های انجام شده برای آزادی زنان و عدالت نژادی همراه می‌شود، آنچه قرار است به‌عنوان بحث کلاسی آموزش داده شود می‌تواند به یک راند وحشتناک و طاقت‌فرسا تبدیل شود که همواره احساس بدی را به بار خواهد آورد (این است چرایی اینکه اغلب اقتصاددانان از انتخاب چنین موضوعاتی برای بحث پرهیز می‌کنند).

در کتاب فمینیسم و روش‌شناسی (انتشارات دانشگاه ایندیانا، ۱۹۸۷)، ساندار هاردینگ^۲ فیلسوف بحث می‌کند که یکی از ویژگی‌های مشخص پژوهش‌های فمینیستی این است که پژوهشگران این حوزه خود و موضوع تحقیق را در همان جایگاه قرار دهند. این موقعیت معرفت‌شناسانه مستقیماً در آموزش کاربرد دارد.

همان‌گونه که می‌کوشیم تا اقتصاددانان به بازنگری نقش خود در مقام مدرس بپردازند، کنفرانس‌هایی را تحت عنوان توسعه استادان، سازمان‌دهی کردیم، به‌گونه‌ای که استادان بتوانند مجدداً ناطمینانی، ریسک‌پذیری و حمایت متقابل را تجربه کنند، که اینها از جمله ویژگی‌های کلاس‌های بحث آزاد بوده و سلسله‌مراتب در آنها وجود ندارد یا حداقل است و واقعاً بحث آزادانه صورت می‌گیرد. می‌دانستیم استادان نیازمند آشنایی با همان چیزی بودند که در روزگار دانشجویی خودشان امیدوار بودند آن را تجربه کنند و

1. Active Learning

2. *Feminism and Methodology* (Indiana University Press, 1987), Sandra Harding.

امیدوار باشند بینش‌هایی که از این فرایند به دست می‌آید به درک آنها از ضرورت ایجاد تغییرات اساسی در ساختار پویای کلاس درس منجر می‌شود.

برنامه‌های این کنفرانس‌ها، استادان را در فعالیت‌های رقابتی زمان‌بندی شده و در نتیجه در فعالیت‌های گروهی و با تشریک‌مساعی درگیر کرده بود. از شرکت‌کنندگان خواستیم تا احساسات تحریک شده متفاوت خود را از این فعالیت‌ها منعکس و بیان کنند. اینجا این شناخت وجود دارد که احساسات و نه پاسخ‌های درست که در یادگیری مهم هستند تعهدات معرفت‌شناسانه فمینیستی را منعکس می‌سازند. فاصله میان این موقعیت و بینش شخصی (اگر شما بتوانید آن را این‌گونه بنامید) که در قالب انسان اقتصادی عقلایی مجسم شده باید آشکار باشد.

مشارکت‌کنندگان همچنین زمان خوبی را برای انعکاس و کار در فعالیت‌های طراحی شده به‌منظور برجسته کردن نظریات منحصربه‌فرد و تاریخ روابط جنسی، جنسیت، نژاد و نژادپرستی که ذهنیت آنها را به‌عنوان یادگیرندگان شکل داده‌اند، صرف کردند. این جلسات همواره به‌شدت مورد حمایت قرار می‌گرفت. هیجانانگیز به اوج رسیدند همچنان که اقتصاددانان داستان‌های شخصی خود را که از آنها اکراه داشتند بیان می‌کردند، یا برای آنچه که بودند تحقیر می‌شدند؛ ما داستان‌هایی در مورد احساس شرمندگی افراد شنیدیم زمانی که آنها دریافتند پدران‌شان نژادپرست، ترسو یا ضدیهودی^۱ بودند؛ سایرین در این مورد صحبت می‌کردند که چگونه دریافتند در رفتارهای آزاردهنده مشارکت کرده‌اند، دیگران نیز نشان دادند که نمی‌دانستند سفید بودن یک هویت نژادی بوده است. نمی‌توانم تعداد افرادی را بشمارم که به من می‌گفتند این جلسات برخی از سخت‌ترین بینش‌های آنها را در قالب مسائلی با رویکرد غالب ارائه کرده است.

همچنین برگزاری یک جلسه خوداندیشی^۲ یکی از نشانه‌های آموزش فمینیستی است. فمینیست‌ها مدتی طولانی بر این موضوع تأکید داشته‌اند که موقعیت اجتماعی سطح دانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد و اینکه هر بینشی یک نقطه‌نظر است. معرفت‌شناسی فمینیستی در این مورد روشن بوده؛ شناخت قدرت و مزیتی که دانش را

1. Anti-semitic

2. Venue for Self-reflection

شکل می‌دهد به دقت و عینیت بیشتر - و نه کمتر - در تحقیق علمی منجر می‌شود. استادان مجبورند این موضوعات را بشناسند و این موضوعات به‌وسیله محوریت فرایندهای اجتماعی، نژادی، جنسی و نژادپرستانه و روابط جنسی مشخص شده‌اند. این خودآگاهی یک پیش‌فرض اساسی برای ایجاد کلاس درسی است که در آن دانشجویان به میزان کافی برای خودنمایی احساس امنیت می‌کنند. همه دانشجویان ما یک تاریخ شخصی نسبت به جنس، نژاد، طبقه، محوریت روابط جنسی و نژادپرستی دارند. نادیده گرفتن زیرساخت‌های ذهنی درک آنها از تنوع و نظریات مخالف متنوع اجتماعی واقعاً تضمین‌کننده این است که یک بحث کلاسی به سوءتفاهم، بی‌احترامی یا یک وضعیت بدتر منجر خواهد شد.

این روش مشارکت‌کنندگان را بیرون از منطقه آسایش^۱ خود قرار داده که این دلیل دیگر است برای اینکه چرا این شیوه در کشف خود درباره تجربیاتمان مهم است. استادان (به‌طور کلی) و به‌ویژه اقتصاددانان احتمالاً به گفت‌وگو در مورد احساسات خود؛ البته نه در مورد مفاهیم اقتصادی عادت نکرده‌اند. یک‌بار که آنها این ریسک را پذیرفتند و دریافتند که گروه از آنها حمایت خواهد کرد، می‌توانند خود را ببینند که اقتصاد شخصی^۲ است همان‌طور که شخص یک فرد سیاسی^۳ است.

تنها بعد از اینکه موفق به ایجاد فضایی لبریز از اعتماد و رفتارهای اجتماعی شدیم به وظیفه دشوار بازتولید دروس مقدماتی اقتصاد خرد و کلان روی آوردیم. بعد از گذشت دو روز، گروه‌های کاری استادان براساس یادگیری دسته‌جمعی و فعالانه، فعالیت‌های خلاقانه‌ای را بسط دادند که سؤالاتی درخصوص نژاد و جنسیت را در متن مباحثات اقتصادی کلاس قرار می‌داد و به بحث در مورد آنها می‌پرداختند. هنوز هم شبیه‌سازی فعالیت‌هایی را به یاد دارم که در آن دانشجویان به تحقیق می‌پرداختند و سپس افراد مختلفی را نشان می‌دادند که اگر یک کارخانه در جنوب ایالات متحده آمریکا به‌منظور بازگشایی مجدد در السالوادور تعطیل شود تحت تأثیر قرار می‌گیرند. گروه دیگری به بررسی مسئله توجه عمومی جامعه به سیاست‌های فدرال رزرو پرداخته

1. Comfort Zones

2. The Economic is as Personal

3. Personal is Political

و گروهی هم به کمک تعدادی از دانشجویان طیف گسترده‌ای از سازمان‌های اجتماعی را بررسی و مباحث خود را ارائه کردند. بحث دیگر، آثار تورم بر گروه‌های شغلی مختلف بود. یکی از موارد مورد علاقه من، استهزا یک زوج رمانتیک با استفاده از منطق بکری^۱ برای تصمیم‌گیری در خصوص ازدواج بود.

عقاب کوری در کولاک می‌تواند ارتباطات میان این رویکرد را با تدریس علم اقتصاد و آموزش فمینیستی درک کند، اما باید دید رابطه آن با تفکر انتقادی چیست؟ موضوعات جنس و نژاد، به‌ویژه برای طرح نقطه‌نظرهای رقیب مفید هستند به دلیل اینکه هر فردی می‌داند که افراد می‌توانند مخالفت کنند. همان‌طور که پیترا ارل اشاره می‌کند، دانشجویان اغلب معتقدند که عدم توافق در مورد چنین موضوعاتی به این دلیل است که کارشناسان هنوز حقیقت را کشف نکرده‌اند. من می‌خواهم پا را فراتر بگذارم و پافشاری کنم که شما نمی‌توانید دانشجویان را از این نقطه‌نظرها آگاه کنید اگر تکالیف درسی آنها به کتب درسی محدود شود، بدون توجه به جهت‌گیری این موضوع برای علم اقتصاد. این بدین معنی است که از یک‌سو نیازمند پیدا کردن مقالاتی در این زمینه هستید که دانشجویان بتوانند بخوانند - آنها معمولاً به کمک نیاز دارند به دلیل اینکه آنها خوانندگان حرفه‌ای نیستند - و از سوی دیگر آن مقالات نیز نقطه‌نظرهای متفاوتی را بیان کرده باشند.

کار کردن در گروه‌های کوچک، در زمان کلاس، به دانشجویان کمک می‌کند تا بیاموزند چگونه مطالعات انتقادی انجام دهند. در گروه‌های سه تا پنج‌نفره، هریک از آنها چهار نکته مهم‌تر از مقالاتی را که خوانده‌اند بیان می‌کنند. مطمئن باشید که آنها هر نکته مهم را به یک پاراگراف از مقاله ارجاع می‌دهند. بعد از اینکه نکات را در جمع ارائه کردید (زمانی که چهار نکته برای هر گروه دارید، آنها باید تعداد خوبی از مهم‌ترین نکات باشند)، بحث کلاس می‌تواند بر این موضوع متمرکز شود که کدامیک از این موارد مهم‌ترین است و چرا؟ با نتیجه‌گیری از این شیوه تمرین، هر دانشجو باید مقاله را بفهمد.

حالا شما دانشجویان را برای انتخاب بحثی که با آن موافق هستند آماده کرده‌اید. یک مشق شب بزرگ: چرا من بحث درباره فلان موضوع را رد می‌کنم؟.

تفکر انتقادی معمولاً نیازمند توانایی تشخیص و درک مباحث پیچیده است. در علم اقتصاد نقطه‌نظرهای مرتبط با رویکردهای دگراندیشانه در امتداد مخالفت با بینش‌های حاکم بر جامعه‌ای هستند که دانشجویان آن را می‌شناسند. واقعاً هدایت دانشجویان برای تفکر در مورد این موضوعات در مقابل مشاهده آن به‌عنوان تلاشی برای شست‌وشوی مغزی آنها نیرنگ‌آمیز به نظر می‌رسد. بنابراین دانشجویان باید بیش از یک طوطی به سیاست‌های ماورای ذهن فرد منتقد نگاه کنند. همان‌طور که اینجا بحث کردم، فمینیسم شکل‌دهنده آموزش مستعد چالش است.

(سوزان فینر، ویرایشگر مجله جنسیت و نژاد در اقتصاد آمریکا^۱: نگاهی از میان چشم‌اندازها).

پنبه اقتصاد را زدن اثر استیو کین^۱

جف هارکورت (دانشگاه کمبریج، انگلستان)

پنبه اقتصاد را زدن اثر استیو کین کتابی تحریک‌آمیز است؛ البته من چنین حدس می‌زنم. جنبش ضدجنگ ویتنام در آدلاید^۲ به دو گروه جنگ‌طلب‌ها و صلح‌طلب‌ها تقسیم شده بود. من متعلق به گروه دوم بودم، به دلیل اینکه فکر می‌کردم این شیوه مناسبی برای دانشگاه است تا نقشی عمومی در موضوعات مهم اجتماعی و سیاسی ایفا کند. همچنین تصور می‌کردم این موضوع برای دیگران (هیچ جایزه‌ای برای حدس زدن وزن‌های مرتبط با این دو دلیل پیوست نشده است) ضدمولد خواهد بود. مطمئنم که استیو یک جنگ‌طلب بوده است، یقیناً رویکرد او اینجا و در این کتاب این‌گونه است. نگرانم که این رفتار او برای من که با کمک‌ها و بسیاری از مباحث و قضاوت‌های او موافقم، نتیجه معکوس دهد. گذر زمان نشان خواهد داد که او راست می‌گوید (شاید بتوانم بگویم که جنگ‌طلبان ابتدا خواهان انقلاب استرالیا بودند و می‌گفتند سربازان بعد از انقلاب می‌توانند به خانه بازگردند و سربازی اجباری منسوخ می‌شود. صلح‌طلب‌ها فکر می‌کردند بهتر است یک دولت ائتلافی انتخاب شود به دلیل اینکه این دو هدف موضوعات اصلی مانیفست انتخاب نیروی کار بودند).

کین با هدف برملا ساختن پایه‌های مفهومی ساختار علم اقتصاد و اهداف ایدئولوژیک آن می‌خواهد به فراسوی چیزی برود که امروزه به‌عنوان علم اقتصاد به

1. Steve Keen

2. Adelaide

دانشجویان کارشناسی این رشته آموزش داده می‌شود. او وظیفه خود را که ارائه دانشی کامل در مورد اقتصاددانان کلاسیک مانند آدام اسمیت و کارل مارکس^۱ است با توجه به مهارت‌های تحلیلی قابل توجه خود از مجموعه اقتصاد مدرن انجام می‌دهد. او فارغ‌التحصیل جنبش اقتصاد سیاسی دانشگاه سیدنی است و پایان‌نامه دکترایش، ملغمه‌ای است از نظریات دیک گودوین^۲ و های مینسکی^۳، دو تن از پیشروان بزرگ مدرن، که البته هر دوی آنها در گذشته‌اند.

گودوین شاگرد و سپس همکار واسیلی لئونتیف و جوزف شومپتر در هاروارد بود و شاگرد روی هارود^۴ و هنری فلیپس براون^۵ در آکسفورد. او به شدت تحت تأثیر نوشته‌های جان مینارد کینز قرار گرفت و با ریچارد کان^۶، جون رابینسون^۷ و پیر سرافا^۸ در دوران پس از جنگ در کمبریج انگلستان همکار بود. اگرچه او یکی از اعضای حزب کمونیست تا پایان دهه ۱۹۴۰ بود، اما یکی از طرف‌داران آگاه مارکس باقی ماند، به‌ویژه در مورد دانش عمیق مارکس در خصوص شیوه کار نظام سرمایه‌داری. (جون رابینسون به شومپتر گفته بود که گودوین همان مارکس با صفات تغییر یافته است). این پیش‌زمینه با عشق به اقتصاد ویکسلی^۹ و آموزش فیزیک در هاروارد در طی جنگ جهانی دوم به پیشگامی گودوین برای مشارکت در الگوهای رشد دوره‌ای^{۱۰} منجر شد. بینش‌های او را این‌گونه بیان کردند که روند و چرخه به‌طور غیرقابل حلی ترکیب شده‌اند و با کمک مجموعه‌های مختلفی از عوامل هم قابل تفکیک و تعیین نیستند، آن‌طور که معمولاً در اقتصاد جزم‌اندیش اتفاق می‌افتد.

مینسکی نیز مارکس را خوب می‌فهمید. او در دوران جوانی با اسکار لانگه^{۱۱} کار می‌کرد. مشارکت اصلی او در علم اقتصاد برای نشان دادن چگونگی ارتباط عوامل واقعی و پولی در ایجاد چرخه‌هایی است که اقتصادهای سرمایه‌داری در گذر زمان با آنها دست‌به‌گریبان هستند. در حالی که او حرف خود را براساس نوشته‌های کینز و مایکل کالکی

-
1. Karl Marx
 2. Dick Goodwin
 3. Hy Minsky
 4. Roy Horrod
 5. Henry Phelps Brown
 6. Richard Kahn
 7. Joan Robinson
 8. Piero Sraffa
 9. Wicksell's Economics
 10. Cyclical Growth
 11. Oskar Lange

ترسیم کرده بود، فرضیه بی‌ثباتی مالی او در ارتباط با تحلیل آثار این پدیده بر شرکت‌ها و اقتصاد عدم درک جریان‌های نقد انتظاری ناشی از پروژه‌های سرمایه‌گذاری قویاً نوین و اصیل است. آنچه او اثبات کرده ارزش بیشتر و بیشتری در درک ما از بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های مالی در اقتصاد جهانی در سال‌های اخیر داشته است. مشارکت کین کنار هم قرار دادن این دو بینش به‌منظور ارائه ساختاری برای تشریح کارکردهای نامطلوب اقتصادهای سرمایه‌داری مدرن است. او این کار را به روشی انجام می‌دهد که نه تنها بر بینش‌های اصلی پیشین تکیه می‌کند بلکه بیشتر تکنیک‌های تحلیلی مدرن را نیز به کار می‌گیرد.

با داشتن چنین پیش‌زمینه‌ای، وحشت او از محتوای متون کتاب‌های مدرن به‌سادگی قابل درک است. او به‌طور فزاینده‌ای، جهان سرمایه‌داری را مدل‌سازی می‌کند اگرچه این تأییدی بر مسئله دیکتاتور خیرخواه فرانک رمزی^۱ بود: یعنی انتخاب مسیرهای بهینه انباشت در گذر زمان برای تمامی شهروندان. بلندمدت‌کینز که «در آن همه ما مرده‌ایم» (خوب، او مرد و ما در بلندمدت هستیم، همان‌طور که قوه تعقل صندوق بین‌المللی پول نیز اخیراً آن را تأیید کرد) برای تسلط بر درک فرضی ما از آنچه اتفاق افتاده بازگشته است بی‌ثباتی‌های کوتاه‌مدت به‌مثابه انحرافات محض، نوساناتی پیرامون این مسیر بهینه بلندمدت مورد ملاحظه قرار می‌گیرند.

در مقابل این پیش‌زمینه اقتصاد کلان، اقتصاد خرد مدرن به بررسی رفتار بازارهای رقابتی (همان‌طور که به‌طور کامل‌تر و شدیدتر در الگوی تعادل عمومی ارو - دبرو تنظیم شده است) تمایل پیدا کرده نه تنها به‌عنوان نکات مرجع، بلکه به‌عنوان تقریب‌هایی برای آنچه واقعاً بر آن گذشته است. البته با کاربرد هوشمندانه تئوری بازی‌ها، نکاتی متفاوت از آن اصول اقتصاد خرد آموزش داده می‌شوند. باین‌حال ناکارایی‌های بازارهای واقعی در همه زمینه‌ها، در پرتو شواهد عینی بررسی شده است، برای مثال یافته‌های نظریه‌پردازان اطلاعات نامتقارن (سه تن از آنها عبارت‌اند از: جورج آکرلوف^۲، مایکل اسپنس^۳ و جوزف استیگلیتز که در سال ۲۰۰۱ نوبل اقتصاد را دریافت کرده‌اند). به‌نظر می‌رسد انتخاب‌کنندگان جایزه نوبل، از آمارتیا سن به بعد مسیر خود را تغییر داده‌اند.

1. Frank Ramsey
2. George Akerlof
3. Michael Spence

درحالی که اقتصاددانان حرفه‌ای اغلب از طریق صفحات ژورنال آو اکونومیک پرسپکتیوز^۱، به آگاهی از این موارد و سایر پیشرفت‌ها نائل می‌شوند، اما معمولاً بیشتر متون کتب درسی دوره کارشناسی سال‌ها از این روشنگری‌ها به دور هستند. علاوه بر این رویکردهای جایگزین در رشته اقتصاد، تاریخ علم اقتصاد و تاریخ اندیشه‌های اقتصادی به کناری رانده شده یا هر دو از واحدهای درسی دوره کارشناسی حذف شده‌اند. کتاب کین علیه این روندها تنظیم شده است. او به بررسی آنچه در واحدهای درسی اقتصاد خرد و کلان آموزش داده می‌شود و ناکارایی‌ها و کمبودهای آن می‌پردازد و گزینه‌های جایگزین را پیشنهاد می‌کند، برخی از پیشنهادات ناشی از تأثیرپذیری‌های او و برخی هم حاصل مشارکت‌های شخصی‌اش است.

همان‌طور که گفتیم، اهمیت کار و خشمگینی شخصی او را درک می‌کنم و کمک‌های او را به کار می‌گیرم. اما تنها نگرانم که لحن کتاب و گاهی اوقات اظهارات او به منتقدان اجازه دهد تا مباحثات را به مسیری منحرک کنند که ظاهراً منطقی هستند، اما سرانجام مطلب را گم می‌کنند و به زیان در آموزش نسل‌های آینده در قالب آنچه کینز موضوع بدبختی ما می‌نامد، منجر می‌شود.

با وجود این، اگر من در طراحی یک واحد درسی آزاد بودم، شاگردانم را به خواندن کتاب کین و کتاب جایگزین و حیرت‌آور هو استرتن^۲ (*اقتصاد: یک مقدمه جدید*)، نشر پلاتو، (۱۹۹۹) وادار می‌کردم، همانند بهترین کتاب جریان اصلی علم اقتصاد که اکنون در دسترس همگان است. (همچنین آنها را به خواندن برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها نیز وادار می‌کردم) تنها پس از این کار است که احساس می‌کنم آنها با مطالب مناسب آشنا شده‌اند تا اذهان خود را بسازند و با توجه به آنها تصمیم‌گیری کنند که کدام رویکردها را در مطالعات خود مورد استفاده قرار دهند. نگرانم ما صرفاً عقاید خوب، اما غیرانتقادی را آموزش دهیم، همان‌طور که هست، بدون آموزش بینش‌های کین و استرتن (و بزرگان گذشته)، که بیشتر و بهتر با نیازهای جوامع صنعتی شده مدرن ما هماهنگ است. این نقشی درخور استادان و مدرسان دانشگاه نیست که به استخدام جنگ‌طلبان جایزه [نوبل] درآیند یا مطالب مورد نظر آنها را تولید کنند.

1. *Journal of Economic Perspectives*

2. Hugh Stretton

آیا چیزی در اقتصاد خرد مرسوم ارزش حفظ دارد؟

برنارد گوئرین (دانشگاه پاریس ۱ فرانسه)

جنبش دانشجویان فرانسوی در برابر خیال‌پرستی در علم اقتصاد با طغیان آنها علیه نامتناسب بودن آموزش اقتصاد خرد در علم اقتصاد شروع شد. دانشجویان شاکی بودند که هیچ‌کس واقعاً به آنها اثبات نکرده است که اقتصاد خرد به درد می‌خورد؛ منفعت استفاده گسترده از ریاضیات در خرد ۱، خرد ۲، خرد ۳ و دروسی از این قبیل برای بیان وضعیت خانوارهای ساختگی (موهومی)، شرکت‌های تصنعی و بازارهای مصنوعی چیست؟ در واقع، زمانی که فردی در این مورد می‌اندیشد، معلوم می‌شود که اقتصاد خرد به‌سادگی و در واقع همان نظریه نئوکلاسیک است. با شناخت این موضوع، من در بیان موارد ذیل با دانشجویان فرانسوی موافق هستم:

۱. در یک دوره آموزشی در خصوص نظریه‌های اقتصادی، نظریه نئوکلاسیک باید همراه با سایر نظریه‌های اقتصادی (اقتصاد سیاسی کلاسیک، نظریه مارکسیست، نظریه کینزی، و سایر موارد) آموزش داده شود، این موضوع نشان می‌دهد که رویکرد نئوکلاسیک تنها یکی از رویکردهای موجود است.

۲. عناصر و فروض اصلی نظریه نئوکلاسیک (انتخاب مصرف‌کننده و تولیدکننده، نظریه‌های وجود تعادل عمومی و مواردی از این دست) باید همراه با ریاضیات خیلی کمی (یا بدون ریاضیات) آموزش داده شود، دلیل اصلی وجود ریاضیات، درک بهتر دانشجویان از معنای فروض اقتصادی به زبان ریاضی است. همچنان که دانشجویان، اقتصاد

می‌خوانند نه ریاضیات، باید از این موضوع آگاهی یابند که آیا این فروض با موقعیت متناسب بوده و معنادار هستند. در ضمن این فروض باید به‌روشنی و نه در قالب فرمول‌های پیچیده بیان شوند. تنها اگر فروض و مدل‌ها متناسب باشند می‌توان علاقه‌مند بود و دید که نتایج و نظریه‌های حاصل از آنها چیست.

متقاعد شده‌ام که فروض اقتصاد خرد مرسوم به‌هیچ‌وجه با واقعیت متناسب نیستند و فکر می‌کنم این گفته بی‌معنی است، همان‌گونه که برخی افراد (با استفاده از همچنان (که) معتقدند: از این فروض که تقریباً به شکل آشکار با هر آنچه که ما در اطراف خود مشاهده می‌کنیم متضاد هستند می‌توان نتایجی متناسب با واقعیت به‌دست آورد.

دلیل اصلی که چرا آموزش اقتصاد خرد (یا بنیان‌های خرد اقتصاد کلان) خیال‌پرستانه و وامانده نام گرفته‌اند سیر صعودی عدم امکان‌پذیری مباحثه در مورد طرح پرسش‌های اقتصادی از جهان واقعی به‌وسیله اقتصاددانان خرد و تقریباً تمامی اقتصاددانان نئوکلاسیک است. آنها به دام سیستم خود افتاده‌اند و درحقیقت دل‌نگران جهان بیرون و واقعی نیستند. اگر به هر کتاب درسی اقتصاد خرد نگاه کنید، می‌بینید که آن کتاب صرفاً مملو از ریاضیات (برای مثال، کرپس یا مس کالل، وینستون و گرین^۱) یا داستان (مانند واریان یا اسکاتر^۲) است، بدون استفاده از داده‌های واقعی (گهگاه مثال‌ها یا کاربردهایی با مثال‌های عددی می‌بینید اما آنها کاملاً ساختگی بوده و ساخته و پرداخته نویسندگان هستند).

در ابتدا دانشجویان فرانسوی با حمایت گسترده مدرسان و استادان روبه‌رو شدند: صدها تن از استادان نامه اعتراض آنها را حمایت کردند، به‌ویژه اقامه دعوا برای تکثرگرایی در آموزش رویکردهای مختلف اقتصاد، اما زمانی که دانشجویان یک برنامه درسی بدون برای انجام مطالعات بدون دروس خرد ۱، خرد ۲ و خرد ۳، بدون اقتصاد کلان با بنیان‌های خرد یا با عامل نماینده^۳ را پیشنهاد کردند، تقریباً تمامی استادان از پذیرش آن امتناع کردند، با توجه به اینکه ارائه این برنامه بیش از اندازه ناشی از این بود که دانشجویان باید همه این موارد را یاد بگیرند حتی با برخی جزئیات ریاضی. زمانی که از دانشجویان سؤال می‌کردید چرا مخالفت می‌کنید؟ پاسخ معمولاً چیزی شبیه به این

1. Kreps or Mas-Colell, Whinston and Green
2. Varian or Schotter
3. Representative Agent

بود: خوب، حتی اگر ما شخصاً، نظریه یا ابزارهای آموزش شده در واحدهای اقتصاد خرد (زمانی که ما تنظیم‌گر، تکامل‌گرا، نهادگرا، پیرو رسوم و ... هستیم) را هرگز مورد استفاده قرار ندهیم، اما یقیناً افرادی هستند که آنها را مورد استفاده و کاربرد قرار می‌دهند، حتی اگر این امر یک شیوه غیرواقعی یا افراطی به‌شمار رود.

اما وقتی از استادانی که این ابزارها را مورد استفاده قرار می‌دهند سؤال می‌کنید، به‌ویژه آنهایی که به‌شدت از اقتصادسنجی با مدل‌های عامل نماینده استفاده می‌کنند، پاسخ می‌دهند (اگر شما اصرار کنید): خوب من با شما موافقم که این شیوه برای ارائه رفتاری اقتصادی یا انتخاب (موقت) یک عامل - مصرف‌کننده یا تولیدکننده - یا یک خانوار واحد که مالک یک شرکت منفرد بوده بیهوده است، اما اگر همین کار را هم انجام ندهید، درواقع هیچ کاری انجام نداده‌اید.

همچنین گروهی از اقتصاددانان خرد هستند که می‌کوشند تا با استفاده از تجارب یا با برخی انواع اقتصادسنجی اثبات کنند افراد عقلایی عمل می‌کنند. اما برای انجام این کار نیازمند دانستن قضایای پیچیده، تقاضا جبرانی (هیکسی^۱) یا ماتریس اسلاتسکی^۲ نیستید. درواقع اقتصاد تجربی^۳ میانه خوبی با نظریه دارد: بسیاری از ایده‌های مقدماتی (در مورد انتخاب عقلایی یا در مورد بازارها) را در موقعیت‌های ساده می‌آزمایند، حتی اگر به‌طور کلی افراد آن‌گونه که نظریه پیش‌بینی می‌کند عمل نکنند، اما این سؤال دیگری است که در ادامه به آن می‌پردازم.

اقتصاد خرد: غیرواقعی یا نامرتبب^۴؟

اقتصاد خرد بیشتر اوقات به‌دلیل فقدان واقع‌گرایی با انتقاد مواجه می‌شود، اما فقدان واقع‌گرایی لزوماً به معنای نامرتبب بودن نیست؛ معمولاً این‌گونه تعبیر می‌شود که نظریه مورد نظر کمی تا حدی با واقعیت متفاوت است. یا اینکه هر نظریه یک پراکسی کمتر یا بیشتر مورد قبول از واقعیت است (نظریات مختلفی در مورد صلاحیت این تقریب وجود دارد). ایده ضمنی ماورا این قضیه است که: اگر ما سخت کار کنیم، با آسان‌گیری برخی فروض و

1. Hicksian

2. Slutsky Matrix

3. Experimental Economics

4. Irrelevant

استفاده از قضایای ریاضی قوی تر، اقتصاد خرد به طور فزاینده‌ای بیشتر و بیشتر به واقعیت نزدیک می‌شود. بنابراین - حداقل - برخی مفاهیم و نتایج جالب توجه در اقتصاد خرد وجود دارد که باید به نظریه اقتصادی سالم پسامتعارف الحاق شود و آن همان چیزی است که جف هارکورت به طور ضمنی در شماره ۱۱ مجله بررسی اقتصاد پسامتعارف بیان می‌کند: «در برابر این پیش‌زمینه اقتصاد کلان، اقتصاد خرد مدرن به بررسی رفتار بازارهای رقابتی (همان طور که به طور کامل و جدی در مدل تعادل عمومی ارو - دبرو تنظیم شده است) تمایل دارد، نه به عنوان نقاط مرجع بلکه به عنوان تقریبی از آنچه واقعاً وجود دارد. البته انحرافات از واقعیت، به طور فزاینده‌ای از طریق کاربرد هوشمندانه تئوری بازی‌ها آموزش شده است. به عبارت دیگر تفاوت‌های بازارهای واقعی از همه مجموعه‌هایی که در کتب درسی آموزش می‌شوند، برای مثال در پرتو کشف شواهد تئوری‌های اطلاعات نامتقارن (جورج آکرلوف، مایکل اسپنس و جوزف استیگلیتز که جایزه نوبل سال ۲۰۰۱ را به خود اختصاص داده‌اند. به نظر می‌رسد، از آمارتیا سن به بعد هیئت گزینش جازه نوبل تغییر مسیر داده‌اند) بررسی می‌شود».

هارکورت چه می‌گوید؟ او به ما می‌گوید که مدل ارو - دبرو با رفتار بازارهای رقابتی چیزی برای انجام دارد، که تئوری بازی‌ها می‌تواند به طور هوشمندانه‌ای مورد استفاده قرار گیرد، که یافته‌هایی وجود دارند که آکرلوف، اسپنس و استیگلیتز کشف کرده‌اند. اگر همه اینها درست هستند، بنابراین دانشجویان باید نظریه تعادل عمومی (به عنوان تقریبی از آنچه در واقعیت وجود دارد)، تئوری بازی‌ها، نظریه اطلاعات ناقص و سایر مواردی از این دست را بیاموزند. این بدین معنی است که آنها نیازمند خرد ۱، خرد ۲، و خرد ۳ (انتخاب مصرف‌کننده و تولیدکننده، رقابت کامل و ناقص، تئوری بازی‌ها، شکست بازار و سایر موارد) هستند.

من در همه موارد با جف هارکورت موافق نیستم، به دلیل اینکه:

۱. مدل ارو - دبرو چیزی برای گفتن در مورد بازارها و رقابت ندارد. این مدلی از یک اقتصاد کاملاً متمرکز^۱ با یک حراج‌گر خیرخواه^۲ که کارهای زیادی انجام می‌دهد و با بازیگران قیمت‌پذیر احمق است.

1. Highly Centralized Economy
2. Benevolent Auctioneer

۲. تئوری بازی‌ها نمی‌تواند کاربردی شود؛ تئوری بازی‌ها تنها داستان‌هایی در مورد نتایج ممکن انتخاب‌های افراد عقلایی ارائه می‌دهد که یک‌بار ساخته می‌شوند و به‌طور هم‌زمان همه آن را به‌کار می‌برند.

۳. آکرلوف، اسپنس و استیگلیتز، یافته‌های جدیدی ندارند، آنها تنها به زبان ریاضی برخی ایده‌های قدیمی مطرح کرده‌اند را که از مدت‌ها قبل توسط شرکت‌های بیمه و کسانی که حراج‌ها و بازارهای ثانویه را سازمان‌دهی می‌کنند به‌کار گرفته می‌شوند.

۴. آمارتیا سن، در مقام یک اقتصاددان، یک اقتصاددان متخصص اقتصاد خرد مرسوم است (این همان چیزی بود که به خاطر آن جایزه نوبل را برد): تنها با کلامی متفاوت (توانمندی‌ها، کارکردها و ...).

اما شاید همه اقتصاددانان پسامتعارف با من موافق نباشند. بنابراین خوب است که آنها نیز نظریات خود را بیان کنند و به‌طور جزئی و عمومی‌تر تلاش کنیم تا به این سؤالات پاسخ دهیم: آیا چیزی در اقتصاد خرد و نظریه نئوکلاسیک ارزش حفظ دارد؟ اگر بله، چه چیز؟

بخش سوم

کنش و اخلاق

اقتصاد وامانده در برابر محیط زیست^۱

فرانک آکرمن (مدیر پژوهشی مؤسسه محیط زیست و توسعه جهانی در دانشگاه تافتس^۲)

مدل‌های ریاضی غیرواقع‌گرایانه اقتصاد وامانده به اندازه کافی بد خواهد بود اگر در کلاس درس باقی بمانند و از دنیای واقعی منفک شوند. متأسفانه مکتب غالب علم اقتصاد خود به یک نیروی سیاسی قدرتمند تبدیل شده است: حداقل چنان که این مکتب، در ایالات متحده آمریکا، به سرعت سیاستگذاری عمومی را براساس تصورات خود بازسازی می‌کند. در حوزه سیاستگذاری محیط زیست که من بسیار با آن آشنا هستم، استیلای نظریه اقتصاد انتزاعی تهدیدی برای تحمیل منطق بازار بر واقعیت کاملاً متفاوت طبیعت است. از زمان پیگو، اقتصاد مرسوم اهمیت آثار جانبی^۳ بدون قیمت محیط زیست را تشخیص داد. حتی اگر تمامی فروض دیگر الگوی رقابتی مورد تجلیل قرار گیرد، نتایج بازار بهینه نیستند مگر اینکه تمامی آثار جانبی درون‌زا شوند؛ از طریق مالیات‌های پیگویی یا تحت شرایط خاص کمیایی، از طریق گفت‌وگوهای خصوصی مجزای کوزی^۴. اما وضعیت این مشاهدات در مورد آثار جانبی چیست؟ آیا یکی به فهرست بلندبالای مشاهداتی وارد می‌شود که الگوی رقابت کامل در توصیف واقعیت آنها شکست می‌خورد؟ یا آیا آنها تنها مسئله باقی‌مانده هستند، آخرین مانع موجود بر سر راه تعقیب بهینه‌یابی؟ افسوس که مورد دوم یک فرض مشترک در اقتصاد محیط زیست است.

1. Autistic Economics vs. the Environment

2. Tufts

3. Externalities

4. Coase

مسائل خاص ناشی از سوءاستفاده از نظریه اقتصاد در سیاستگذاری محیط زیست شامل موارد زیر است:

۱. **تکیه بر مدل‌های تعادل عمومی قابل محاسبه.** در قلمرو نظریه ریاضی، این نکته از دهه ۱۹۷۰ شناخته شده است که وجود یک نقطه تعادل در مدل تعادل عمومی بر هیچ چیزی در مورد پویایی آن تعادل دلالت نمی‌کند. نقطه تعادل ایستا که بیشتر مورد بحث قرار گرفته، بهینه پارتو در شرایط معمولی است، اما ممکن است به‌طور پویا تحت اختلالات کوچک ناپایدار قرار گیرد، که آن را غیرقابل دسترس یا ناپایدار می‌سازد و بنابراین در عمل نامرتب خواهد بود، حتی اگر در جای دیگری، تقریب خوبی از واقعیت باشد.^۱ اگرچه مدل‌های تعادل عمومی قابل محاسبه همه این موارد را دربرمی‌گیرد اما تقریباً تمامی تحلیل‌های سیاستگذاری آمریکا را تحت سیطره خویش دارند. نه تنها هیچ نشانه‌ای از ناطمینانی تئوریک دیده نمی‌شود؛ بلکه استفاده از چارچوب تعادل عمومی به‌عنوان نشان علم خوب است. نتایج حاصله بهتر از فروض مبنایی نیست: پیش‌بینی‌های برجسته تعادل عمومی محاسبه شده برای محاسبه پیامدهای موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)^۲ بر آلودگی صنعتی بسیار اشتباه بوده است.

۲. **پولی‌سازی بی‌مفهوم.**^۳ برنامه پیگویی نیازمند ارزش‌گذاری پولی آثار جانبی است. هنوز بسیاری از آثار جانبی محیط زیست درگیر خطرهای تخریبات بازگشت‌ناپذیر، هزینه‌های زیاد اما نامطمئن آن و پیامدهایی برای نسل‌های آینده یا ارزش‌هایی مانند زندگی انسان است که به‌طور معنادار نمی‌توانند به شکل پولی بیان شوند.^۴ با این حال علم اقتصاد به‌جایی هجوم می‌برد که اخلاق می‌تواند به آنجا گام گذارد. یک وجه مشترک مورد استفاده در بیشتر تحلیل‌های هزینه - فایده این است که زندگی انسان ارزشی معادل

۱. فرانک آکرمن (۲۰۰۲) هنوز بعد از گذشت این سال‌ها سکوت کرده است: «تشریح شکست نظریه تعادل عمومی»، مجله *روش‌شناسی علم اقتصاد*. ۲۹(۲)، ۲۱-۱.

Ackerman, Still Dead After All These Years: Interpreting the Failure of General Equilibrium Theory, on the website of the Global Development and Environment Institute (G-DAE) at <http://ase.tufts.edu/gdae/>

2. North American Free Trade Agreement (NAFTA)

3. Mindless Monetization

۴. این موضوعات بیشتر در کتاب زیر بحث شده است:

Ackerman and Gallagher, Getting the Prices Wrong: The Uses and Abuses of Market-Based Environmental Policy, at <http://ase.tufts.edu/gdae/>

۶/۱ میلیون دلار دارد (به دلار سال ۱۹۹۹). تقریباً ده سال پیش، کیپ ویسکوسی^۱ تمامی^۲ مطالعات منتشر شده در مورد ارزش پولی زندگی انسان را مورد بررسی قرار داد، بسیاری از آن مطالعات را خود او یا همکارانش انجام دادند، و براساس محاسبه او که با نرخ تورم نیز تعدیل شده بود، به طور متوسط به رقم ۶/۱ میلیون دلار در سال ۱۹۹۹ برای ارزش زندگی انسان رسید.

چندین مسئله تکنیکی در مورد عدد ویسکوسی همانند شکست‌های فلسفی و اخلاقی آن وجود دارد. با این حال عدد ۶/۱ میلیون دلار نمایان شد و به عنوان یک حقیقت ثابت، در یک تحلیل هزینه - فایده ایالات متحده از استاندارد آرسنیک^۳ برای نوشیدن آب، مورد پذیرش قرار گرفت. براساس بخشی از آن تحلیل این استاندارد را در بیش از سه مرحله در سطح حداقل ممکن تکنولوژیک تنظیم می‌کند. با استاندارد بالاتر افراد بیشتری از سرطان‌های مربوط به آرسنیک می‌میرند، اما در ۶/۱ میلیون دلار برای هر شخصی، انسان‌ها (ما) ارزش نجات نداشتند^۴.

۳. طرف‌داری از نظام بازار آزاد. نظریه اقتصادی جهان را با ترتیبی پیچیده از توصیف و تجویز مواجه شده است. در حالی که اقتصاد در جست‌وجوی ارزش آثار جانبی است و بنابراین بازارها را کامل‌تر می‌کند. از سوی دیگر مالیات‌ها و سیاست‌هایی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که از نتایج بازار بدون تنظیم منحرف می‌شوند. اقتصاددانان علاقه‌مند به شناسایی آثار انحرافی^۵ سیاست‌گذاری عمومی و اندازه‌گیری آن نسبت به یک اقتصاد بازار رقابت کامل فرضی بدون بخش عمومی یا تنها با وجود یک بخش عمومی کوچک هستند. معمولاً شواهد دال بر این است که دولت منابعی را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهد که بازار می‌تواند به گونه‌ای بهتر آنها را تخصیص دهد. به ویژه کارهای اشتباه خیلی زیادی در محافظت از محیط زیست انجام شده است.

ضرورت فوری برای وجود یک اقتصاد واقع‌گرایانه‌تر در مورد محیط زیست با

1. Kip Viscusi

2. <http://ase.tufts.edu/gdae/>

3. Arsenic Standards

۴. نگاه کنید به فرانک آکرمن در مورد مقررات پیشنهادی آرسنیک. این موضوع همچنین در کتب زیر نیز بررسی

شده است:

Ackerman Comments on the Proposed Arsenic Regulation at <http://ase.tufts.edu/gdae/>

5. Distortionary

تئوری‌ها و تحلیل‌هایی که بتواند به ایجاد محیط زیستی با فعالیت اقتصادی پایدار کمک کند، الزامی است. رشته جدید اقتصاد اکولوژیک^۱ اولین وعده در مراحل مختلف این مسیر است و یک نقش پیوسته برای بیان انتقادات مربوط به سوءاستفاده‌های نظریه مرسوم در قلمرو سیاستگذاری عمومی ابقا خواهد کرد. مجادله علیه علم اقتصاد وامانده فراتر از یک مباحثه دانشگاهی است.

یادداشت‌ها

1. Frank Ackerman, (2002) Still dead after all these years: interpreting the failure of general equilibrium theory: *Journal of Economic Methodology*, 9(2), 1–21.

۲. این موضوعات بیشتر در منبع ذیل مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

Ackerman, F. and Heinzerling, L. (2002) “Pricing the priceless: cost-benefit analysis of environmental protection.” *University of Pennsylvania Law Review*, 150(5), 1553–1584.

Ackerman, F. and Gallagher, K. (2001) “Getting the prices wrong: the uses and abuses of market-based environmental policy.” In: T. Swartz and F. Bonello (eds), *Taking Sides: Clashing Views on Controversial Economic Issues*. McGraw-Hill.

3. Moore, M.J. and Kip Viscusi, W. (1988) The quantity-adjusted value of life. *Economic Inquiry*, 26, 369–388.

۴. نگاه کنید به تفاسیر ارائه شده توسط فرانک آکرمن در خصوص مقررات آرسنیک پیشنهادی در <http://ase.tufts.edu/gdae>. این موضوع همچنین در

Ackerman and Heinzerling, *op.cit.* (note 2), and in Ackerman, F. and Heinzerling, L. (2003) *Priceless: Human Health, the Environment, and the Limits of the Market*. The New Press.

نیز بحث شده است.

فروتنی در علم اقتصاد^۱

آندره اورلئان^۲ (مدیر تحقیق، اکول نورمال سوپر، پاریس)

آیا اقتصاد یک علم است؟ آیا در اقتصاد نیز همانند فیزیک قوانین خاصی وجود دارد؟ پاسخ به این سؤالات که اقتصاددانان را همانند معرفت‌شناسان به گروه‌های مختلفی تقسیم‌بندی می‌کند نه تنها نتایج مهمی برای علم اقتصاد به همراه دارد بلکه آثار مهمی هم بر نقش اقتصاددانان در جامعه خواهد داشت. مثال زیر را در نظر بگیرید: آیا درست است که بگوییم افزایش حداقل دستمزد الزاماً به میزان اشتغال کمتر برای کارگران دارای حداقل توانایی‌های لازم برای کار منجر می‌شود؟ پاسخ به این پرسش سراسر است و مشخص است: خیر.

این به اصطلاح قانون حداقل دستمزد یک نقطه شروع بسیار خوب است. نه تنها به دلیل اینکه این قانون در مرکز بحث اخیر (در فرانسه) درباره دستمزدهای پایین قرار داشته، بلکه به دلیل اینکه این قانون یکی از معدود پیشنهادهای بوده که می‌تواند به طور کاملاً موجه و منطقی ادعا کند که یک قانون اقتصادی است. براساس پژوهشی ۹۰ درصد از اقتصاددانان به صادق بودن این قانون در همه جا اعتقاد دارند. گذشته از اینها آیا برای بیان این موضوع این استدلال کافی نیست که اگر قیمت یک کالای معین افزایش یابد، تقاضا برای آن کاهش خواهد یافت؟ هیچ‌کس نمی‌تواند یک حقیقت

1. Humility in Economics

2. André Orléan (Director of Research, CNRS, Ecole Normale Supérieure, Paris)

اقتصادی مقدماتی‌تر از این گزاره پیدا کند. متأسفانه دیوید کارد^۱ و آلن کراگر^۲ با بررسی تجارب آمریکای شمالی مشاهده کرده‌اند که همراه با افزایش در حداقل دستمزد، سطح اشتغال نیروی کار دارای حداقل توانایی در همان سطح قبلی ثابت مانده یا افزایش یافته است. آنها اثر منفی را که قانون حداقل دستمزد پیش‌بینی کرده مشاهده نکردند. در کنار این موضوع افرادی که کمی حافظه دارند، به‌خوبی می‌دانند که در اوایل دهه ۱۹۷۰، مالینود^۳ یک ساختار کلان اقتصادی پیشنهاد کرد و آن را بیکاری‌کینزی نامیده بود که در آن با افزایش دستمزدها، اشتغال نیز افزایش می‌یافت. این امر چگونه ممکن است؟ دلیل آن این بود که اقتصاد یک بافت پیچیده از وابستگی‌های متقابل است که به ما اجازه نمی‌دهد، نتیجه نهایی تغییری در یک متغیر منفرد را پیش‌بینی کنیم. ممکن است افزایشی در نرخ‌های بهره به افزایش در ارزش پول ملی منجر شود، اما خلاف آن هم امکان دارد. هیچ قانون جهان‌شمولی در اقتصاد وجود ندارد. در عوض تنها مجموعه‌ای از سازوکارهای گوناگون وجود دارد، به‌گونه‌ای که در تحلیل یک موقعیت خاص، لازم است که ما شرایط اقتصادی، نهادها و ویژگی‌های تاریخی را نیز لحاظ کنیم. یک نفر می‌تواند بگوید خوب، آیا نمی‌توانیم به‌سادگی و با دقت بیشتر نسبت به شرایط اولیه به پیش‌بینی نتیجه نهایی بپردازیم؟

اینجا ما با مانع دوم، مانعی حتی بدتر از مانع اول، روبه‌رو می‌شویم. در میان شرایطی که نوسانات اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، یکی هم ممکن است شامل دانش افراد، اعتقادات آنها و روشی که محیط اطراف خود را درک و کنش‌های خود را تعدیل می‌کنند، باشد. همچنان که این اتفاق می‌افتد، این اعتقادات، توضیحات و تفاسیر به‌دلیل ماهیت اجتماعی خود مدام در حال تکامل بوده و مرتباً خود را تغییر می‌دهند و به همین دلیل انسان‌ها به‌طور پیوسته یاد می‌گیرند و نوآوری می‌کنند که آینده هیچ‌گاه تکرار گذشته نیست. در جهان انسانی، آنچه دیروز اتفاق افتاده، به ما نمی‌گوید که فردا چه اتفاقی خواهد افتاد. کدام مدل‌سازی از انتخابات آمریکا می‌توانست پیش‌بینی کند که ناتوانی برخی ماشین‌ها در ایجاد سوراخ‌های کوچک در برگه رأی مناسب خواهد بود؟ به‌طور مشابه، رقابت اقتصادی نیز مدام موقعیت‌های جدید و غیرقابل پیش‌بینی به‌وجود می‌آورد.

1. David Card
2. Alan Krueger
3. Malinvaud

خوب، این امر چه نتیجه‌ای برای اقتصاددانان به دنبال خواهد داشت؟ فروتنی. در آموزش علم اقتصاد فروتنی، تکثرگرایی نامیده می‌شود، رویارویی با حقایق و دیگر علوم اجتماعی و شناخت، سه خواسته‌ای است که آنها را در قطعه جذابی که دانشجویان اقتصاد نوشته‌اند پیدا می‌کنید. به زبان مفاهیم سیاسی این موضوع بدین معنی است که هیچ بحثی از سوی قدرت غالب، موجه نخواهد بود. این مسئله بیان نمی‌کند که اقتصاددانان باید خارج از بحث‌های عمومی باقی بمانند. این امر به‌سادگی به این مفهوم است، که اقتصاددانان باید به‌عنوان یک شهروند با اعتقادات راسخ در مورد خیر عمومی و روش‌های برخورد با آن، خود را درگیر مباحثات کنند، نه اینکه به‌عنوان دارنده یک حقیقت جهان‌شمول و به‌منظور تحمیل آن بر انسان‌ها، آن حقیقت را جایگزین هر بحثی کنند.

علم واقعی پلورالیست است

ادوارد فولبروک

پنجاه سال بعد، زمانی که تاریخ‌نگاران در مورد چگونگی انحراف علم اقتصاد از علم‌زدگی و روی آوردن آن به علم مطالبی را به رشته تحریر درمی‌آورند، ممکن است مقاله رابرت سولو در *لوموند* (سوم ژانویه سال ۲۰۰۱) را حادثه مهمی تلقی کنند. این مقاله تلاش شوم او برای آرام کردن طغیان دانشجویان اقتصاد فرانسه علیه وضعیت فعلی^۱ اقتصاد نئوکلاسیک بود. مقاله سولو بیان‌کننده ایدئولوژی بود که برای مدت طولانی علوم اجتماعی و به‌ویژه اقتصاد را دچار اختناق کرده بود و ما می‌توانیم آن را به یاد آوریم. اجازه دهید تا این موضوع را توضیح دهم.

اخیراً مقاله‌ای در ارتباط با شناسایی طیفی از پدیده‌های اقتصادی با محتوای تئوریک نوشتیم. این مقاله بر گروه‌هایی از رفتار بازار متمرکز است که از یک‌سو شناخته شده، پیش‌پا افتاده و کاملاً محترمانه و به‌طور فزاینده غالب حکم‌فرما هستند و از سوی دیگر از هسته تئوریک جریان اصلی علم اقتصاد^۲ کنار گذاشته شده‌اند. به‌آسانی نمی‌توان وجود یک موقعیت کژکارکرد^۳ مشابه را در علوم طبیعی تصور کرد. مثلاً امتناع فیزیک از بررسی پدیده میکروفیزیک^۴ به‌دلیل اینکه فیزیک‌دانان متافیزیک تئوری جاذبه

-
1. Staus Quo
 2. Mainstream Economics
 3. Dysfunctional
 4. Microphysical

را مشاهده نمی‌کنند. اما چنین مواردی در علم اقتصاد قاعده هستند تا استثنا و این بررسی ارزشمند است چرا که این پدیده مرتباً تکرار می‌شود. قصد دارم این تحقیق مختصر را براساس ایده‌هایی که در یک نوشته کوتاه از باشکار^۱ دیده‌ام، پالایش کنم. باشکار (۱۹۷۹) در کتاب *امکان‌پذیری ناتورالیسم*^۲ می‌نویسد:

«در علم یک الگوی سه‌مرحله‌ای توسعه با یک دیالکتیک پیوسته وجود دارد که در آن علم پدیده (طیفی از پدیده‌ها) را شناسایی می‌کند، توضیحاتی را برای آن ارائه کرده و به شکل تجربی توضیحات خود را آزمون می‌کند، که به شناخت سازوکار عمومی آن پدیده منجر می‌شود و حالا می‌توان آن پدیده را توضیح داد و این امر [مرتباً] ادامه دارد. [و این دیالکتیک است] (ص ۱۲)».

به نظر من، با وجود یک استثنای قابل توجه، کارکرد این دیالکتیک در اقتصاد قرن بیستم شدیداً ناکام بوده است و این ناکامی از امتناع این رشته برای ورود به یک مرحله از مراحل مورد نظر باشکار ناشی شده است.

علم اقتصاد به‌جای شناخت پدیده‌ای و سپس جست‌وجو برای توضیح آن، تنها با بررسی پدیده سازگار با توضیحات موجود از دیالکتیک اجتناب می‌کند. در دهه‌های اخیر این علم وارونه - انتخاب آنچه به‌منظور تشریح یک تئوری و انسان‌شناسی آن مدنظر است در مقابل استفاده از یک تئوری برای درک واقعیت‌های ضروری - از یک موقعیت هژمونیک برخوردار شد، همچنان که علم اقتصاد نیز از مجرای فعالیت‌های علمی جدید، به‌ویژه براساس کار توماس کوهن^۳، تفاسیری در حمایت از این رفتار ارائه کرد. می‌خواهم نقش منفی که فکر می‌کنم فلسفه علم در حوزه علم اقتصاد داشته است را علی‌رغم کار تشریحی باشکار به‌طور مختصر بیان کنم.

این امر مستلزم این است که چند نکته‌ای را در مورد فلسفه علم به‌ویژه اتکای آن بر وقایع تاریخی بیان کنم. به نظر می‌رسد آخرین افسون قرن پیش با این گوشه مبهم فلسفه و با پذیرش نظریه نسبیت انیشتین^۴ راه‌اندازی شده باشد. این واقعه به‌خوبی با چندین مجرای پیشرفت علمی شامل کار باشکار هماهنگ می‌شود. با این حال برخلاف

1. Bhaskar

2. *The Possibility of Naturalism*

3. Thomas Kuhn

4. Einstein's Theory of Relativity

باشکار مجراهای پوپر و کوهن از منطق اکتشاف علمی^۱ (پوپر، ۱۹۵۹) و ساختار انقلاب‌های علمی^۲ (کوهن، ۱۹۶۲) به‌طور محترمانه مسیر باریک مسلط بر استثنائات ژئوپلیتیک از سال ۱۹۴۰ به این طرف را تثبیت کردند که آن [درواقع] جنگ قدرت‌های جهانی و ایدئولوژی‌هاست تا زمانی که یکی بر دیگری غلبه کند. پوپر به‌طور غیرمستقیم و با هوشیاری فرض می‌کند این ساختار محدود با انتقال تمرکز معرفت‌شناسانه از نظریات علمی خودشان به هم‌تایان دراماتیک آنها با آزمون‌های طراحی شده برای بی‌اعتبار ساختن آنها وارد بازی می‌شود. موردی که شدیداً برای محدودیت پوپر نمایان شده، تحریف و براندازی فیزیک نیوتنی با استفاده از آزمون‌های طراحی شده از طریق رقابت و پیروزی تئوری کیهانی، فیزیک انیشتین، است. این داستان فوراً مورد توجه جماعت روشن‌فکر خوگرفته با تضاد جهانی و غوطه‌ور در اسطوره جنگ سرد^۳ قرار گرفت. این شیوه ساده تعیین برندگان و بازندگان داستان به شکلی ارزشمندتر از هالیوود آسیب‌ها و اختلالات نیمه دوم قرن را منعکس کردند. بنابراین تعجب‌آور نبود که تا پایان دهه ۱۹۶۰ افرادی که هرگز یک کتاب علمی را باز نکرده بودند می‌توانستند تند و تند در مورد تحریف نظر بدهند و حرف بزنند.

عمومی‌سازی مورد قبول عامه درون و بیرون از پیشرفت‌های سریع علمی با ظهور ساختار انقلاب‌های علمی توماس کوهن (۱۹۶۲) همراه بود. این واقعیتی است که این کتاب فلسفه علم را به یک جعبه بزرگ تبدیل کرد. همچنین با طرح مفهوم چندوجهی پارادایم، بهانه‌ای به‌دست علم اقتصاد داد تا برای بدترین فعالیت‌های خود دلیل تراشی^۴ کند، به‌ویژه این مسئله در پیشانی رویکرد مرسوم اقتصادی به انواع پدیده‌های اقتصادی قرار دارد. اخیراً بازخوانی کتاب کوهن، بعد از گذشت سال‌ها، شوکی بود که باید با پارانوئید همراه شود، خطابه و منطقی که در سراسر دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بیشتر مباحث عمومی آمریکای کوهنی را شکل می‌داد. خود کوهن آمادگی پذیرش این را داشت که کتابش در چارچوبی تاریخی قرار بگیرد. در مقدمه نسخه اصلی کتاب در سال ۱۹۶۲، می‌نویسد که کتاب در طول یک دوره پانزده‌ساله درک و نوشته شده است،

1. The Logic of Scientific Discovery
 2. The Structure of Scientific Revolutions
 3. Cold War
 4. Rationalization

به عبارت دیگر در اوج خوشبختی مک‌کارتیسم^۱ تا بحران اسلحه کوبا^۲ و طی جنگ سرد. مشخص است این سناریو که کوهن با مهارت زیاد و با توجه به تلاش علمی ترسیم و همان‌طور که بیشتر افراط‌ها را ساختارمند کرده است، باعث شده تا جناح راست از آن به‌عنوان مجادله میان کمونیسم و جهان آزاد بهره‌برداری کند. کتاب کوهن به‌طور روشمند^۳ مسیر جنگ سرد را با نظریات علمی رقیب جابه‌جا می‌کند. این ترانهاده کردن حتی به واژگان او نیز راه می‌یابد، استفاده زیاد از اصطلاح جنگ سرد و واژگانی مانند واژگون^۴، قطبی شدن^۵، بحران و تحریک بحران^۶، تکنیک‌های ترغیب زیاد^۷، تبعیت^۸، تعهد^۹، تبدیل^{۱۰}، تخریب کامل^{۱۱} و پیروی کامل و البته انقلاب. سایر واژگان مورد علاقه نظر کوهن سپس به معادل‌های فعلی ژئوپلیتیک تبدیل شدند. برای مثال، طرفدار^{۱۲} به میهن‌دوست^{۱۳}، عدم تقارن^{۱۴} به وجود هم‌زمان غیرصلح‌آمیز^{۱۵}، بینش جهان متفاوت^{۱۶} به ایدئولوژی متفاوت، پارادایم اولیه^{۱۷} به جهان سوم^{۱۸}، تئوری‌های رقیب به قدرت‌های رقیب و ... ترجمه شدند.

کوهن، به کرات مسئله توازن میان پارادایم‌ها و نهادهای سیاسی را پیش می‌کشد. برای مثال او می‌نویسد: «مانند انتخاب میان نهادهای سیاسی رقیب، انتخاب میان پارادایم‌های رقیب به انتخاب میان الگوهای ناسازگار زندگی اجتماعی درمی‌آید». این مسئله به‌طور ذهنی ما یا آنها را متهم می‌کند، همه یا هیچ ذهنیتی که به‌نظر می‌رسد کتاب کوهن به‌عنوان صفات علمی به آنها مشروعیت می‌بخشد. کوهن می‌نویسد: «بعد از

-
1. McCarthyism
 2. Cuban Missile Crisis
 3. Methodically
 4. Subversive
 5. Polarization
 6. Crisis Provoking
 7. Techniques of Mass Persuasion
 8. Allegiance
 9. Commitment
 10. Conversions
 11. Total Victory
 12. Adherents
 13. Patriot
 14. Incommensurability
 15. No Peaceful Co-existence
 16. Different World View
 17. Pre-paradigm
 18. Third-world

دوره پارادایم اولیه همانندسازی تمام تئوری‌های جدید و تقریباً تمامی مجموعه‌های پدیده جدید، درحقیقت، متقاضی تخریب پارادایم پیشین و در نتیجه ایجاد تضاد میان مکاتب رقیب تفکر علمی خواهند بود» (ص ۹۶). حکایت کوهن از آن پارادایمی دفاع می‌کند که جامعه از طریق حذف یا به حاشیه راندن تئوری‌های رقیب، هدف براندازی دانشمندان را دارد. این امر شناسایی مجموعه‌ای از پدیده‌های جدید را امکان‌پذیر می‌سازد، یعنی همان فاز اول برنامه باشکار که باید مانند جنگ هسته‌ای از آن اجتناب شود.

باین حال علم پارادایماتیک کوهن که ضدپلورالیست^۱ است یک امتیاز انحصاری به ایده علم به‌عنوان تعقیب حقیقت اعطا کرده است. اگرچه کوهن از تمامی روش‌های گریز و متمایل به بسته بودن چشم‌پوشی می‌کند، اما محدودیتی را اعمال می‌کند که ماورای واقعیت‌های اقتصادی و بیش از وفاداری به اعتقاد جامعه به حساب می‌آیند؛ به گفته او دانشمندان نمی‌توانند به‌مدت طولانی از ناهنجاری‌هایی فرار کنند که سنت رایج فعالیت علمی را واژگون می‌سازد و در نتیجه یک انقلاب علمی اتفاق می‌افتد (ص ۶).

باین حال شرایط وقوع یک انقلاب که کوهن به توصیف آن می‌پردازد، به‌ندرت به‌وجود می‌آید. اینجا تغییرات پارادایم بیشتر منتج از تغییرات نیروهای سیاسی - اجتماعی و بینش‌های جهانی ملازم آنها هستند تا هر منطق کشف علمی. برخلاف علوم طبیعی دانشمندان علوم طبیعی به‌ندرت علیه سرسختی‌های دشوار واقعیت درمی‌آیند. به‌استثنای چند مورد - مانند رکود بزرگ - پیوند میان اعتقادات پارادایماتیک دانشمندان علوم اجتماعی و جهان لازم اطراف آنها هم از نظر مفهومی ناچیز هستند و با امکان‌پذیری آزمون‌های عینی ارتباطی ندارند. در نتیجه دشواری‌های تحمیل شده به‌وسیله واقعیت بیرونی می‌تواند - زمانی که قواعد پارادایماتیک (که ضدپلورالیست هستند) رواج می‌یابد - به‌وسیله ابزار صوری‌سازی و خطاب‌های - یا - هنوز هم بهتر - بی‌توجهی خودسرانه به تمام پدیده‌های ناسازگار با اعتقادات آنها کنار گذاشته یا مسحور شوند.

به همین دلیل داستان کوهن در دست اقتصاددانان به فرمولی برای حمایت از یک وضعیت ابدی و پایان بخشیدن به همه تغییرات معنادار تبدیل شده است. این امر ابزارهای انحصاری را در دفاع از پارادایم غالب جامعه اقتصادی فراهم می‌کند و

پیشرفت‌های دانش اقتصادی را برای تقویت نظام اعتقادات وابسته به شبکه وسیع پشتیبانی به کار می‌برد.

با وجود این داستان کوهن به عنوان یک توصیف منصفانه از توسعه علوم طبیعی ناکام می‌ماند، که در حالت کلی با ثبت آگاهی در مورد طیف پدیده‌های جدید مشکلی ندارد. داستان باشکار همان‌طور که در پاراگراف نقل قول و به‌طور خلاصه بیان شده است، پاسخ کاملاً برتری از یک فعالیت علمی است، برتری آن هم از نظر توصیف واقعیت و هم به عنوان ایدئال. داستان تئوری‌های رقیب پیشرفت علمی، در اشکال مختلف آن، این مسئله را براساس مثال‌هایی از فیزیک ترسیم می‌کنند. هنوز نشان دادن این نکته آسان است که هر زمان فردی از هجی کردن خطابه مست‌کننده جنگ سرد کوهن پرهیز می‌کند، هم بینش سنتی مرسوم در محاسبه شکست می‌خورد و هم مخالفت با توسعه و پیشرفت‌های اساسی. این موضوع، به‌ویژه درباره نسخه کوهن صادق است که به ایده پدیده‌های فیزیکی تبدیل می‌شود.

برای چندین نسل پژوهش‌های بنیادی در فیزیک اساساً بر یکپارچگی^۱ متمرکز شده بود. برنامه‌های مختلفی برای مشخص کردن فرایند یکپارچگی وجود دارد، اما همگی یک وضعیت تقریباً ناقص را برحسب تئوری سنتی رقیب توصیف می‌کنند، برای مثال داستان ضدپلورالیستی توسعه علمی استفان هاوکینگ^۲ در کتاب تاریخ مختصر زمان^۳ (هاوکینگ، ۱۹۹۸) این پرسش را به شکل ذیل تشریح می‌کند:

امروزه دانشمندان جهان را برحسب دو تئوری بنیادی توصیف می‌کنند: تئوری عمومی نسبیت و مکانیک کوانتوم^۴. این دو تئوری بزرگ‌ترین دستاوردهای روشن‌فکری نیمه اول قرن حاضر به‌شمار می‌روند ... متأسفانه هرچند این‌گونه بیان می‌شود که این دو تئوری باهم سازگار نیستند، هر دو آنها نمی‌توانند درست باشند. یکی از مهم‌ترین تلاش‌ها در فیزیک امروز جست‌وجو برای تئوری جدیدی است که این دو را باهم ترکیب نماید، یک تئوری کوانتوم جاذبه^۵.

پوپر یا کوهن مطالعه این خطوط از چشم‌انداز تئوری‌های رقیب را پیشنهاد کرده‌اند،

-
1. Unification
 2. Stephen Hawking
 3. *A Brief History of Time*
 4. Quantum Mechanics
 5. Quantum Theory of Gravity

تمامی برداشت‌های نادرست را به این بازی دعوت می‌کند. فیزیک‌دانان نسبیت و مکانیک، کوانتوم را به‌عنوان تئوری‌های رقیبی که آن را اردوگاه فیزیک‌دانان شوالیه مطرح می‌کنند، مورد توجه قرار نمی‌دهند، بلکه آن را به‌عنوان یک رویکرد مفهومی، تکمیلی و متفاوت با بنیان‌های واقعی فیزیکی مدنظر قرار داده‌اند. این دو داستان جوانب مجزایی از پدیده‌ای را تشریح می‌کند که سرانجام یکپارچگی فیزیک‌دانان، همان حوزه غالب پژوهش را مورد توجه قرار می‌دهد، و تا وقتی که برخی ساختارها یا سازوکارهای تولیدی بنیادی‌تر شناسایی شوند، نمی‌توانند با یکدیگر منطبق شوند. به‌جای اینکه به‌طور پارادایماتیک نسبت به وجود پدیده‌های خرد بی‌توجهی شود صرفاً به‌دلیل اینکه با هر دو تئوری نسبیت و کلاسیک مخالف هستند، اما فیزیک قرن بیستم با رویکرد تکثرگرا ادامه یافته است. این موضوع با کار دشوار شناسایی فزاینده این طیف از پدیده‌ها و سپس ساخت الگو و آزمون توضیحات جدید همراه بوده است. رویای فیزیک‌دانان از یکپارچگی با سطح ضمنی عمیق‌تر درک از وجود تئوری، مستقیماً خارج از رویکرد تکثرگرایی فیزیک ظهور کرده است. این رویکرد قائل به وجود هم‌زمان و صلح‌آمیز این دو تئوری است، معناداری اکتشافی هر یک با وجود دیگری افزایش یافته شده است. فیزیک‌دانان در جست‌وجوی بی‌اعتبار ساختن مکانیک کوانتوم و نسبیت نیستند، بلکه به گفته هاوکینگ به دنبال ایجاد تئوری جدیدی هستند که این دو را باهم ترکیب کند.

بینش هاوکینگ در مورد فیزیک قرن بیستم از زاویه دیگری هم با داستان کوهن در تضاد است. طرح اصلی طراحی شده در داستان پارادایماتیک کوهن، یعنی علم ضدتکثرگرا، تجسم او از علوم طبیعی به‌عنوان مرز گشتالت^۱ - یعنی توانایی تفکر تنها در یک نظام مفهومی - است. او این عدم ظرفیت فکری را به‌عنوان مجموعه‌ای از نیروهای منفی شناسایی کرد که به‌کارگیری یک رویکرد ضدتکثرگرایی علمی را ضروری می‌سازد و سپس با ایجاد شرایط پیش از انقلاب [علمی] بن‌بستی را بر سر راه پیشرفت دانش ایجاد می‌کند. اما آیا دانشمندان واقعاً از نظر مفهومی بی‌منطق هستند؟ آیا واقعاً جان استوارت میل در اشتباه بود زمانی که تصورات علمی را برای مرتب کردن ذهنی عناصر شناخته شده در قالب ترکیبات جدید مشخص کرد (میل، ۱۸۹۳)؟ آیا واقعاً دانشمندان

قادر نیستند مشاهده جهان در قالب ترکیبات متفاوت را به جلو و عقب تغییر دهند؟، برای مثال میان مشاهده اردک و خرگوش.

همان‌طور که کوهن بارها می‌گوید اگر دانشمندان علوم طبیعی، گشتالت‌ها، محدود باشند، در نتیجه فیزیک قرن بیستم هرگز نمی‌توانست اتفاق بیافتد. گذار در میان داستان‌هایی با نظام‌های مفهومی اساساً متفاوت می‌تواند یک واقعه روزانه برای فیزیک‌دانان قرن بیستم باشد. برای آنان چابکی مفهومی - توانایی برای حرکت آزادانه در میان گشتالت‌های فکری - سازنده است. برخلاف تئوری جایگزین، یکپارچگی تئوری‌ها متقاضی ایجاد توانایی جلو و عقب رفتن میان نظام‌های مفهومی است و حتی برای اینکه فیزیک‌دان شوید، باید تفکر در چارچوب‌های مفهومی نسبیت و مکانیک کوانتومی را یاد بگیرید. تمامی فیزیک‌دانان مدرن از یک یا هر دو تئوری فوق‌آموده شده‌اند، درحالی‌که مفاهیم پایه‌ای آنها، همان‌طور که دیوید بوهم^۱ می‌گوید، مستقیماً با یکدیگر در تضاد هستند (بوهم، ۱۹۸۳). نسبیت عمومی از موضوع ذره، از اهداف فیزیکی دارای خواص واقعی، از همه واقعیت‌های فیزیکی تعیین‌کننده و همه وقایع دارای یک توضیح تصادفی استنباط می‌شود. از سوی دیگر نظریه کوانتوم از موضوعی دوگانگی موج - ذره، از اهداف فیزیکی دارای تنها ویژگی‌های بالقوه موجود در یک موقعیت فیزیکی معین از وجود عدم تعیین؛ و از وجود وقایعی که نمی‌توان توضیحات تصادفی برایشان ارائه کرد استنباط می‌شود. تفاوت‌های مفهومی و ناسازگاری‌های تئوریک بزرگ‌تر از این موارد به‌ندرت قابل تصور است. هنوز هم نزدیک به یک قرن است که این دو داستان متفاوت متافیزیکی به‌کار خود نه در شرایط رقابتی بلکه دو پشته و برای تولید بزرگ‌ترین پیشرفت‌های بحث‌برانگیز تاریخ علم ادامه داده‌اند.

برخلاف داستان کوهن، برنامه سه‌مرحله‌ای باشکار در مورد توسعه علمی به‌راحتی با این تاریخ کنار می‌آید و همچنین روشی برای پیشرفت اصلاحات اساسی در علم اقتصاد پیشنهاد می‌کند. برای به‌کارگیری بینش علمی باشکار، پرسش این است که در علم اقتصاد چگونه باید دیالکتیک را شروع کنید، در اصل زمانی که این علم دهه‌ها از حرکت باز ایستاده بوده است و نیروهای نهادی قدرتمندی از شروع این حرکت ممانعت می‌کنند؟ همان‌طور که پیش از این نشان داده شد، به‌نظر من انسداد فاز اول - شناخت

پدیده - علم اقتصاد را سرگردان کرده است. در این مرحله فعل باشکار یعنی شناخت باید به خوبی تشریح شود. شناخت منفعل پدیده اقتصادی با تئوری‌های موجود به‌طور کامل امکان‌پذیر نبوده، به دلایل فوق، و برای اینکه اقتصاددانان آنها را به حساب آورند کافی نیست. برای رفتن از فاز اول به فاز دوم - یعنی از شناخت به ساخت توضیحات - اصلاحگران باید روشی پیدا کنند که از طریق آن سازوکارهای دفاعی، آموزش نادرست و مواردی مشابه آن به کمک سنت کوهنی و ایدئولوژی ضدتکثرگرا امکان‌پذیر باشد. معتقدم این شیوه با ابزارهای متفاوتی، برای دو نوع از ابتکارات که هر دو هم جهت شناخت پدیده‌های اقتصادی هدایت شده‌اند، مورد بحث قرار می‌گیرد.

اول، علم اقتصاد احیا خواهد شد و با نیازهای ضروری قرن حاضر همخوانی خواهد داشت، تنها اگر از خواب هستی‌شناسانه^۱ خود بیدار شود. ویتکنشتیان فلسفه خود را به‌مثابه «نه بدنه یک دکترین بلکه یک فعالیت» توصیف می‌کرد، که «کار او اساساً شامل توضیحات»^۲ بود (ویتکنشتاین، ۱۹۷۴). به‌دلیل اینکه ورود به حوزه هستی‌شناسی علم اقتصاد برای مدت طولانی ممنوع بوده و بیشتر فعالیت‌های روشنگری مرتبط با مفاهیم علم اقتصاد و واقعیت اقتصادی همان‌طور که در کار لاسن و استرتن آمده حالا ماهیت ایجابی پیدا کرده است. اقتصاددانان و دانشجویان باید به‌سوی کسب یک آگاهی عملیاتی از ماهیت باز وجود اقتصادی و از اهمیت روابط داخلی هدایت شوند، و از اینکه چگونه این روش از ابعاد واقعیت اقتصادی چشم می‌پوشد، یعنی تقلیل‌گرایی علم اقتصاد سنت‌گرایان از شناخت بیشتر پدیده‌های اقتصادی در درون محتوای آنها ممانعت می‌کند. تعصبات هستی‌شناسانه اولیه و پارسایی روش‌شناسانه علم اقتصاد سنتی هر دو از مشاهده بخش بزرگ‌تری از وقایع اقتصادی ناکام ماندند و تحقیق را به ساختارهایی تولیدی خود محدود کردند.

در علم اقتصاد اصلاحات مرحله اول برنامه باشکار با هواخواهی و فرمان‌برداری از یک متافیزیک مخوف مسدود شده است. آموزش مجدد اقتصاددانان برای ورود به این حوزه‌های ممنوعه و با امکاناتی که آنها در اختیار خواهند داشت آماده‌سازی این رشته برای ورود به دامنه گسترده‌تری از واقعیت‌های اقتصادی امیدوارانه است. چنین

1. Ontological
2. Elucidations

روشنگری‌هایی نه تنها یک فضای فکری ایجاد می‌کند که در آن طرفداران جنبش اقتصاد پسامتعارف پیش‌قراول خواهند بود، بلکه توضیحی برای سنت‌گرایان تفکر پسانستی، همان تعقیب‌کنندگان اقتصاد پسامتعارف، فراهم می‌کند. چنین کارهایی معمولاً برای اقتصاددانان ابزارهای مفهومی بیان شبهات و ابهامات را فراهم می‌کند و به‌طور کلی باعث می‌شود تا آگاهی سرکوب شده از تمامی پدیده‌هایی که مرتبط با ضدتکثرگرایی پیشینیان خود است را انکار کنند.

این روشنگری‌ها به شناخت پدیده اقتصادی در یک روش هستی‌شناسانه وسیع کمک می‌کند. از طریق یک تحلیل فلسفه کاربردی، آنها توضیح می‌دهند که چرا داستان‌های بی‌شماری از واژه اقتصاد ناشناخته مانده‌اند و در همان زمان دلایل موجود در ماورای شکست بدنام روش‌های سنت‌گرایان را توضیح می‌دهد. اما آنها ماهیت عمومی و دامنه واقعیت اقتصادی - اجتماعی را به‌جای پدیده‌ای خاص یا طیفی وابسته به آن شناسایی می‌کنند.

بنابراین نوع دوم این ابتکارات برای شناخت پدیده‌های اقتصادی نیز مورد نیاز است. در مقایسه با روش اول این روش فریبندگی و مسحورکنندگی کمتری دارد، اما در نهایت مهم است. همانند یک فریفته دور از اقتصاد وامانده، روشنگری فلسفی برای یک اقتصاددان در چارچوب سلسله‌مراتب نظامی کمتر کفایت می‌کند. او باید با وجود امکانات صحیح برای تحقیق به دام بیافتد. در پایان چارچوب‌های مفهومی باید توسعه یابند که طیفی از پدیده‌های اقتصادی را شناسایی کنند و به‌طور استراتژیک وارد تولیدات اقتصادی [جدید] شوند که با مفهوم‌سازی سنتی شناخته نشده‌اند. افراط در چنین امکاناتی برای اقتصاددان پسامتعارف قابل رؤیت است. درک موفقیت‌آمیز آنها - توسعه درک مؤثر از قلمروهای این پدیده‌ها - حالا برای رفاه انسانی حیاتی بوده که بیرون از جامعه اقتصاددانان و علم اقتصاد یک حقیقت مورد قبول است.

منابع و مأخذ

- Bhaskar, R. (1979), *The Possibility of Naturalism*, Hemel Hempstead, Harvester Press.
- Bohm, D. (1983), *Wholeness and the Implicate Order*, London, Routledge.

Hawking, S. (1988), *A Brief History of Time*, London: Bantam Press.

Kuhn, T. S. (1962), *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago, University of Chicago Press.

Mill, J. S. (1893), *A System of Logic: Ratiocinative and Inductive*, London, Longmans, Green and Co.

Popper, K. R. (1959), *The Logic of Scientific Discovery*, London, Hutchinson.

Solow, R. (2001), "L'économie Entre Empirisme et Mathématisation", *Le Monde*, 2 janvier.

Wittgenstein, L. (1974), *Tractatus Logico-Philosophicus*, London, Routledge.

کتاب‌های جذاب^۱

دئیردر مک‌کلاسکی (دانشگاه ایلینویز شیکاگو و اراسموس روتردام)^۲

به گمان من بهترین روش برای فهمیدن آنچه مرا در مورد علم اقتصاد مدرن آشفته می‌کند، کمی مطالعه در سایر رشته‌های فکری است. بعد از نگاهی به تاریخ علم یا انسان‌شناسی با استفاده از فسیل و سایر بقایا یا انتقادگرایی ادبی یا ادبیات لاتین یا فیزیک نجومی، شرط می‌بندم شما نیز به دلیل بن‌بست علمی که گریبان‌گیر علم اقتصاد شده همراه با من آشفته‌خاطر خواهید شد، برای مثال دچار وضعیت خطرناک تهوع‌آور معده می‌شویم. پس می‌توانیم باهم به سراغ متخصص بیماری‌های معده برویم و دارویی بگیریم. نخستین محصول این سوءهاضمه، کتابی بود که سال‌ها پیش خواندم. کتاب *جرید دیاموند*^۳ با عنوان *تفنگ‌ها، گیاهان و فولاد: تاریخ مختصری از هر چیز در ۱۳۰۰۰ سال گذشته* (انتشارات نورتون)^۴ بود. دیاموند فرد شایسته‌ای برای نگارش تاریخ اقتصاد جهان از عصر یخی تاکنون نیست، او استاد زیست‌شناسی در یک مدرسه پزشکی و یک زیست‌شناس تکاملی^۵ بوده، که به‌عنوان یک گیاه‌شناس آموزش دیده است. جول موکیر^۶ تاریخ‌نگار اقتصاد، به من گفت: زمانی که صفحه اول کتاب دیاموند را دیده‌ام مانند من

1. Books of Oomph

2. Deirdre McCloskey (University of Illinois at Chicago and Erasmusuniversiteit, Rotterdam)

3. Jered Diamond

4. *Guns, Germs and Steel: A Short History of Everybody for the Last 13000 Years* (W.W.Norton)

5. Evolutionary Biologist

6. Joel Mokyr

گفته است: «این احمق کیست؟ ادعای او برای گفت‌وگو در مورد تاریخ اقتصاد دیوانه‌کننده است. من اینجا کارشناس تاریخ اقتصاد هستم». جول می‌گوید که تا صفحه پنجاه کتاب پیش رفت و سپس نظرش عوض شده است. البته این اتفاق برای من تا صفحه بیست افتاد، که این امر تنها نشان‌دهنده این است که جول استانداردهای روشن‌فکری بالاتری نسبت به من دارد.

دیاموند بحث می‌کند که دلیل قدرتمندی اروپا قدرت این است که این سرزمین وارث حادثه‌ای زیست‌شناسانه بوده است، انواع گیاهان و حیوانات که اثبات شده تنها درصد کوچکی از آنها برای اهلی‌سازی مناسب بودند، به‌ویژه در تکه زمین شرق به غرب از چین تا اسپانیا، بی‌شمار هستند و اینکه چرا میانه راه - بین‌النهرین - اولین جایی بود که در این بزرگراه از نظر اجتماعی سازمان‌دهی شد. سرزمین‌های شمال - جنوب، مانند آفریقا و آمریکا، موانع زیست‌شناسانه‌ای در راه پرورش و تکثیر گاوها، گندم و چیزهای دیگری مانند تنگه پاناما داشتند، مانعی که ناشی از شرایط متنوع در حال رشد عرض جغرافیایی بود.

جالب است، اما نکته مورد نظر من این بود که دیاموند در طرح بحث خود علمی است. او آنچه را که اقتصاددانان به گمان خود علم می‌پندارند و بر آن هم اصرار می‌ورزند، بدون آشنایی با هر علم منسوبی مگر حرفه خودش انجام نمی‌دهد. دیاموند در قضیه وجود ریاضیات یا آماره‌های آزمون معناداری^۱ متقلب بزرگی نیست (این وسوسه باید خیلی جالب توجه و مهم باشد، درست زمانی که رشته همسایه زیست‌شناسی جمعیت، یعنی علم اقتصاد بعد از جنگ جهانی دوم از سوی تکنیک‌های تکمیل شده کارگو - کالت^۲، یعنی انجام بازی‌های آزمون معناداری و بدیهی یا همان اقتصاد وامانده مورد محبت قرار می‌گیرد). او در مباحث کمی برمبنای موضوعات واقعی ید طولایی دارد، مباحثی که جذابیت زیادی دارند.

برای مثال او در بحث در مورد گینه نو به‌عنوان آزمونی برای بررسی اینکه تولید غذا چقدر در تغذیه جوامع اهمیت دارد، شواهد زبان‌شناختی جدیدی - مانند واژگان آنها برای محصول - را برمبنای زبان‌های میکرونزی و پلینزی^۳ مورد استفاده قرار

1. Significance-testing Statistics

2. Cargo- Cult

3. Micronesian and Polynesian

می‌دهد. فیلسوف تاریخ، آر. جی کالینگوود^۱ که خود تاریخ‌نگار بریتانیای روم است، یک‌بار تاریخ علمی (در مقابله با تاریخ «کپی و پیست») را به‌عنوان مطالعه مسائل، نه دوره‌ها، و طرح پرسش‌هایی در مورد جهان و روشی برای پاسخ به آنها تعریف کرد. او یادآوری می‌کند یک دانشمند است نه یک فیلسوف - نظریه‌پردازی که در این فکر است که آیا یک الگوی رشد درون‌زا براساس فروض x ، y و z راه‌حل‌های تعادلی دارد یا خیر و نه یک اقتصادسنجی‌دان که در داده‌های بد به دنبال ضرایب معنادار است. برعکس، او سازنده یک بحث قابل آزمون، مانند یک کارآگاه، در مورد جهان واقعی است.

بیان داشتیم که دیاموند روشی علمی دارد. او یک کارآگاه است. سال گذشته در یکی از نشست‌های انجمن تاریخ اقتصاد در لس‌آنجلس، سخنرانی او در مورد کتابش را شنیدم. بعد از صحبت او، همکار ما جف ساکس^۲ مطلب مشابهی از ایده‌های جدید خود را در مورد جغرافیا و کمتر توسعه‌یافتگی ارائه کرد. ساکس شبیه به دیاموند یک کارآگاه است، یک دانشمند [واقعی]. بنابراین همه ما می‌توانیم این‌گونه باشیم، تنها اگر وقت ارزشمندمان را با گفت‌وگوی غیرعلمی در مورد مسائل فعلی هدر ندهیم (من دانشجویان فرانسوی شرکت‌کننده در انقلاب علیه اقتصاد کارترین - ساموئلسونی - ارویی^۳ را می‌ستایم).

استاد انگلیسی، جان تامکینز^۴ و کتاب وزین او در مورد ژانر وسترن در ادبیات آمریکا، با عنوان *غرب هر چیز*^۵ (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۳) را در نظر بگیرید. چه؟ یک استاد انگلیسی؟ یقیناً آنها [اقتصاددانان] (یا باید بگوییم ما) دانشمند نیستند، اما تامکینز چرا. او یک کارآگاه کالینگوودی^۶ است. او پرسشی را در مورد جهان مطرح و روشی را برای پاسخ‌گویی به آن برمی‌گزیند. پرسش او این است که چرا اُون ویستر^۷ وسترن را به‌طور اتفاقی در ۱۹۰۲ (ویرژینیایی) اختراع کرد، به‌طور وسیع در رمان‌هایی که با اقبال مردمی روبه‌رو بود مطرح (زین‌گری^۸) و سپس برای همه در فیلم‌های

1. R. G. Collingwood
 2. Jeff Sachs
 3. Cartesian-Samuelsonian-Arrovian Economics
 4. Jane Tompkins
 5. West Everything
 6. Collingwoodian
 7. Owen Wister
 8. Zane Grey

سینمایی عادی شد (دوستان چندزبانه هلندی من دریافتند که دوبله جان وین^۱ در شبکه‌های تلویزیونی آلمان خنده‌دار است)؟

سپس چرا وسترن به‌طور اتفاقی در دهه ۱۹۷۰ محو شد؟ چرا شخصیت زنان آن‌قدر در فیلم‌های وسترن احمقانه است؟ چرا این‌قدر پیش پا افتاده صحبت می‌کنند؟ چرا اسب‌ها و گوسفندان همه‌جا حضور دارند، اما به‌طور غریبانه‌ای فراموش می‌شوند و (در نظر داشته باشید که تجارت این رفقای وسترن دام‌داری بود) سرخ‌پوستان نیز همین‌طور (در نظر داشته باشید که دیگر تجارت آنها کشتن سایر انسان‌ها بود)؟ او به‌منظور پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها کارآگاه را مأمور تحقیق می‌کند (داستان کارآگاه بی‌اعتنا نیز تاریخ مشابهی دارد). او چنین بحث می‌کند و نشان می‌دهد و تشریح می‌کند و در ماورای این شک منطقی نیز موضوع را بررسی می‌کند که فیلم‌های وسترن (و داستان کارآگاه) واکنشی به فمینیستی شدن فرهنگ آمریکا در قرن نوزدهم بوده است. نگرانی در مورد مسائل زنان (برای مثال، مذهب) که پدر و پدربزرگ‌های او (باید بگویم نسل پدران و پدربزرگ‌های ما) احساس می‌کردند با حمام آفتاب در صلات ظهر کاهش می‌یابد.

می‌بینید که دیاموند تنها یک گیاه‌شناس و تامکینز فقط یک استاد ادبیات انگلیسی است. نه فیزیک‌دان. نه ریاضی‌دان. او در صفحاتی که به‌خوبی درباره قرن‌ها و قرن‌ها نوشته شده‌اند، یک آزمون معناداری هم انجام نداده است (نه اینکه فیزیک‌دانان این آزمون‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهند: من و دانشجویانم با بررسی مجله علم نشان داده‌ایم که این تنها اقتصاددانان و زیست‌شناسان جمعیتی و دانشمندان پزشکی هستند که از آزمون‌های معناداری آماری استفاده می‌کنند). نه یک قضیه در معرض دید (نه اینکه فیزیک‌دانان در مورد قضایا مراقب هستند). هنوز هم دیاموند و تامکینز برای دانستن چیزهایی در خصوص جهان واقعاً جدی هستند. بنابراین موضوع علم در برابر انسانیت یا سایر فلسفه‌های ساده‌لوحانه انگلیسی دانش نیست؛ آنچه ما در جست‌وجوی‌اش هستیم علم در حس فرانسوی مرسوم آن است: تحقیق^۲.

بر همین اساس، آه، ای اقتصاددانان مورد علاقه من. بخوانید و بدانید که احساس تهوع‌آوری بخشی از وجود شما را فراگرفته است. منشأ^۳ زبان^۳ اثر مریت روهلن^۱ را

1. John Wayne

2. Inquiry

3. *Origins of Language*

بخوانید (انتشارات جان وایلی و پسران، ۱۹۹۶).^۲ انتقاد ادبی استنلی فیش^۳ با نام *متعجب از گناه*^۴ (انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۸) را بخوانید. آنچه را این دانشمندان در بحث خانواده‌های زبان و اشعار حماسی میلتن انجام داده‌اند را بخوانید و مقایسه کنید با علم کاذب و حتی بهترین مقالاتی که در رشته پر زرق و برق ما منتشر می‌شوند و اگر واقعاً وجودتان، شما را آزار می‌دهد کتاب بزرگ هاوارد اسپرو^۵، *بیماری‌های معده بالینی*^۶ (مک میلان، ۱۹۹۳) را بخوانید، این کتاب به زیبایی نوشته شده (در مورد روده و شکم) و تقریباً کمی (در مورد زخم‌ها) و راهنمای کارآگاهی [تقریباً کاملی است] برای به دام انداختن علم است.

-
1. Merritt Ruhlen
 2. John Wiley and Sons, 1996.
 3. Stanley Fish
 4. Surprised by Sin
 5. Howard Spiro
 6. Clinical Gastroenterology

بازگشت به واقعیت

تونی لاوسن (دانشگاه کمبریج، انگلستان)

در ماه‌های اخیر تعدادی از دانشجویان فرانسوی به همراه برخی از استادان خود بحثی را درخصوص وضعیت فعلی اقتصاد مدرن مطرح کرده‌اند. بحث مورد نظر این سؤال را پیش می‌کشد که کدام‌یک از شیوه‌های تحقیق برای بررسی واقعیت اقتصادی مفید است. همانند گذشته مباحثه‌ای فرانسوی، پاسخی بین‌المللی را به همراه داشته است. به دلیل اهمیت این مباحثه برای آینده علم اقتصاد، این است که روشن شود بحث بر سر چیست و از کجا آغاز شده است.

به‌سادگی می‌توان گفت که پیام دانشجویان فرانسوی این است که تکثرگرایی به میزان کافی در میان استادان اقتصاد وجود ندارد. به‌ویژه تأکید و اصراری هم بر استفاده بیش از اندازه از یک مجموعه از ابزار و روش‌ها وجود دارد: همان مدل‌های ریاضی. پاسخی مرسوم به این مشاهده که در صفحات *لوموند* نیز بدان اشاره شد، این است که تأکید بر استفاده از ریاضیات غیرقابل اجتناب بوده به دلیل اینکه اقتصاد باید علمی شود و لازمه علمی شدن استفاده از ریاضیات است. زمانی که این پاسخ ارائه شد، فکر کردم که این پاسخ کافی نیست. به‌روشنی می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا اقتصاد باید علمی شود، درحالی‌که، درواقع، ناکارایی اصلی آن همین فرض بوده که اساس علمی شدن استفاده از ریاضیات است. باید گفت چنین پیش‌فرضی اشتباه است. با توجهی کمتر به آینده علوم طبیعی که دلایلی هم برای حمایت از این ایده وجود دارد

پیشنهاد می‌شود که اقتصاد حتی با اجتناب از ریاضیات نیز می‌تواند هنوز به مانند علوم طبیعی علمی باشد و علمی بماند. بنابراین تیتیر لوموند در ۳۱ اکتبر سال ۲۰۰۰، مبنی بر «ریاضیات کمتر، شرط لازم برای غیرعلمی بودن ریاضیات» واقعاً به‌طور کامل نادرست است. اجازه می‌خواهم کمی این موضوع را توضیح دهم.

گمان می‌کنم همگی ما با دانشجویان فرانسوی در مورد حذف واقعیت اقتصادی به‌عنوان اولین عینیت مشاهده شده از تحقیقات اقتصاد مدرن موافق باشیم. یقیناً مفسران کمی، اگر نگوئیم هیچ، پیدا می‌کنم که این هدف را به‌روشنی رد کنند. اینجا نکته مورد نظر این است که روش‌های ریاضی مورد استفاده اقتصاددانان (با هر روشی) تنها در شرایط خاصی برای تشریح واقعیت مفید هستند. به‌طور مشخص سودمندی مجموعه دستورات عمل‌های ریاضی به سیستم‌هایی محدود است که در آن مقررات خاص آن حادثه (جبرگرایانه یا احتمالی) اتفاق بیافتد. بنابراین آن دسته از کسانی که پیشنهاد می‌کنند علم یعنی استفاده از ریاضیات، ادعایشان این است که علم اقتصاد می‌تواند و باید علمی باشد آن هم براساس این ادعا که مقررات تصادفی در قلمرو واقعی اجتماع جریان دارند.

مائوریس آلیس^۱، یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان فرانسه، با نوشتن مطلب زیر این ادعا را به‌روشنی تشریح می‌کند (آلیس، ۱۹۹۲):

شرط اساسی هر علمی وجود قواعدی بوده که می‌تواند تحلیل و پیش‌بینی شود. این قضیه در مورد مکانیک الهی مصداق دارد. این قضیه همچنین در مورد بسیاری از پدیده‌های اقتصادی نیز درست است. در واقع تحلیل جامع پدیده‌های اقتصادی وجود قواعدی را نشان می‌دهد که همانند قواعدی که در علوم فیزیک کشف می‌شوند آشکار و نمایان هستند. این است چرایی اینکه اقتصاد، علمی است و همین‌طور چرایی اینکه این علم بر برخی از اصول کلی و روش‌های فیزیکی تکیه می‌کند.

با این حال، آلیس واقعاً در هر دو جنبه این ادعا اشتباه کرده است. اقتصادسنجی دانان به‌کرات دریافته‌اند که همبستگی‌های پیشنهاد شده از سوی آنان زودتر از آنچه گزارش شده قابل نقض هستند، ایجاد قواعدی در مورد حوادث اجتماعی نیازمند مجموعه شروط لازم و دشواری است و این حالتی نیست که در آن وجود قواعد

1. Maurice Allais

مربوط به یک واقعه برای علم مهم باشد. اجازه دهید این ادعا را تعریف کنیم. واقعیت این است که موفقیت‌های علوم طبیعی گسترده و قواعد مربوط به مجموعه شروط لازم در قلمرو طبیعت، نسبتاً نادر هستند. مکانیک الهی بیرونی موقعیت‌های تجربی را که به خوبی کنترل شده‌اند را به شدت محدود می‌کند. علاوه بر این بسیاری از نتایج تجاربی که در شرایط کنترل شده به دست آمده‌اند به‌طور موفقیت‌آمیزی برای تجاربی یا شرایط کنترل نشده به کار می‌روند درحالی که قواعد مربوط به شرایط اولیه آن واقعه به‌طور کلی قابل مشاهده نیستند.

درک اینکه تجربه کنترل شده و علم عمومی‌تر، صرفاً محصول یک‌سری قواعد تصادفی نیست، اما در این فرایند شناخت یک سازوکار زیربنایی می‌تواند صورت گیرد، تنها راه شناخت این وقایع است. نیروهای گرانشی ممکن است در شرایط خلأ تجربی به یک حادثه نظم دهند، اما نیروهای گرانشی به بقای برگ‌های پاییزی کمک می‌کنند درحالی که ممکن است این برگ‌ها به پرواز درآیند. و به ما کمک می‌کنند تا موشک را به ماه بفرستیم.

این درکی از سازوکار، نه تولید، قواعد وقایع است که اینجا هدف اصلی ماست. تجربه کنترل شده یک دخالت انسانی را به وجود می‌آورد که بنابر وظیفه خودش به تولید کمک نمی‌کند بلکه درواقع این امر شناخت تجربی (یا آزمون یک تئوری) یک سازوکار زیربنایی است.

محققان پزشکی به همبستگی درجه حرارت بیمار با شدت یا مکان ایجاد لکه بر بدن بیمار علاقه‌مند نیستند، اما به شناخت (یا خنثی کردن) ویروس یا علت ماورای علائم بیماری چرا.

به‌طور مختصر اگر ابزار واحدی برای علم (خالص) وجود دارد، آن جست‌وجو برای دلایل موجود در ماورای پدیده به‌عنوان نکته مورد توجه است و یک جز اصلی مشترک برای تشریح آنها برحسب دلایل موجود در یک سطحی عمیق‌تر وجود دارد. ریاضیات در موارد معدودی (معمولاً تجربی) مفید است که پدیده‌ها به شکل سطحی همبسته هستند، اما علم به کارش در مورد دلایل کشف نشده می‌پردازد حتی در جایی که همبستگی در پدیده سطحی کشف نشود.

بنابراین علمی بودن در اقتصاد کاملاً امکان‌پذیر بوده که این امر مستلزم شناخت دلایل ایجاد پدیده مورد نظر - بیان سطوح بالای بیکاری و فقر - است. اگر روش‌های ریاضی برای این فرایند مفیدند، پس از بقیه روش‌ها بهتر هستند. نکته اصلی درک این موضوع است که آیا روش‌های ریاضی مفید هستند یا خیر، روش‌های مدل‌سازی ریاضی برای هر فرایند تحقیقاتی مفید جهت علمی بودن براساس علوم طبیعی ضروری نیست. آمارتیا سن صادق بود وقتی که در *لوموند* (۳۱ اکتبر ۲۰۰۰) بیان کرد که ریاضیات تنها بنیان واحد علم اقتصاد نیست. درحقیقت ریاضیات به‌طور کلی بنیان اقتصاد به‌عنوان علم نیست.

واقعاً بینش من این است که ما بیش از این می‌توانیم به پیش برویم. ما دلایل خوبی برای ارائه این پیشنهاد داریم که گستره تناسب ریاضیات در قلمرو اجتماعی خیلی محدود است. برای مثال می‌توان نشان داد که نه تنها میزان موفقیت‌های ضعیف اقتصاد مدرن بلکه ضعف اقتصاددانان مدرن، به‌کرات ناشی از این است که فروضی را مطرح می‌کنند که به‌طور کلی درست نیستند، به‌دلیل اینکه می‌خواهند مدل‌های ریاضی را در جایی به‌کار ببرند که هیچ‌گونه تناسبی با واقعیت ندارند. این از جمله ایده‌هایی است که من به‌طور کامل در کتاب *واقعیت و اقتصاد* (لاوسن، ۱۹۹۹) از آن دفاع کرده‌ام. اما این موارد مهمی برای نکات مورد نظر دانشجویان فرانسوی نیستند، و من آنها را اینجا کنار می‌گذارم. شکوائیه دانشجویان تنها این است که در علم اقتصاد مدرن دانشگاهی، مدل‌سازی ریاضی به‌عنوان وظیفه آن دنبال می‌شود. دانشجویان معتقدند که ما باید با (یا حداقل از مناظر مرتبط چشم‌پوشی نکنیم) ماهیت واقعیت شروع کنیم که من نیز با آنها موافقم. نکته بر سر رد روش‌های ریاضی نیست بلکه بر سر استفاده از چنین روش‌هایی و تناسب آنها با واقعیت است.

و اما آخرین نکته. من مفهومی از علم را مطرح کردم که مورد بحث و جدل قرار خواهد گرفت. درواقع ممکن است اثبات شود که این مفهوم ناقص بوده یا گذر زمان نشان دهد که بدبینی من در مورد مناسبت مدل‌سازی ریاضی برای وقایع اقتصادی درست نبوده است. دانش جایز الخطاست، اما برای شناخت اینکه هرگونه بحث یا ادعایی نادرست است و همین‌طور تصدیق این نادرستی، در همان زمان نیازمند یک رویکرد مسامحه‌طلب و غیرمتعصب دانشگاهی هستیم.

البته، این اولین و مهم‌ترین نکته‌ای است که ما را از وضعیت علم اقتصاد مدرن

ناخشنود می‌سازد. هدف جایگزینی یک تعصب کور با یک خشکاندیشی دیگر نیست. یقیناً این واقعه به معنای رد استفاده از ریاضیات در اقتصاد نیست. حتی این امر رد امکان پذیرش اقتصاد به‌عنوان یک علم نیست. و هیچ‌کس رها کردن روش‌های استاندارد و بازگشت به تناسب را نمی‌خواهد. بلکه هدف بازگشایی و ایجاد انعطاف‌پذیری در اقتصاد آکادمیک به‌منظور گرایش فکری بیشتر به ایجاد ترکیبات مختلف انجام تحقیقات استاندارد و بازگشت به طیف بزرگ‌تر و متنوع‌تری از تکثرگرایی ابزارها (اگرچه ممکن است به‌صورت انتقادی هم عمل کنند) در علم اقتصاد است.

منابع و مأخذ

Allais, M. (1992), "The Economic Science of Today and Global Disequilibrium", In Baldassarri M. et. al. *Global Disequilibrium in the World Economy*, Basingstoke, Macmillan.

Lawson, T. (1997), *Economics and Reality*, London, Routledge.

مناسبت مباحثات با فعالیت و آموزش

شیلا داو (دانشگاه استرلینگ، انگلستان)¹

از مهم‌ترین مباحث جنبش اقتصاد پسامتعارف که راوید در خبرنامه سال ۲۰۰۱ («آموزش علم اقتصاد از طریق مباحثات») مطرح کرد این است که علم اقتصاد باید براساس مباحثات آموزش داده شود به‌جای اینکه به‌مثابه یک علم کاملاً موافق با موضوعات اقتصادی آموزش داده شود. اساساً این بدین‌معناست که آموزش نحوه توسعه ایده‌های پویا در گذر زمان، با یک رویکرد تاریخی و از طریق مباحثات، پیشرفت‌های بعدی را نیز به همراه خواهد داشت. اگر نظریه‌ای وابسته به محتوا باشد پس از ارائه آن نکات بیشتری می‌آموزیم، نه تنها از طریق مباحثاتی که میان اقتصاددانان معاصر در زمینه‌های مختلف صورت می‌گیرد، بلکه از مباحثات میان اقتصاددانانی که در حوزه‌های مختلف تاریخی تحقیق و پژوهش می‌کنند. این مباحثات دامنه‌ای از روش‌های ممکن نظریه‌پردازی در مورد اقتصاد، ترسیم ادراکات متفاوت از موضوعات مهم، ارتباط معانی مختلف با همان واژگان و به‌کارگیری روش‌شناسی‌های مختلف را نشان می‌دهد. دانشجویان می‌توانند با در اختیار داشتن طیفی از امکانات ممکن، ظرفیت قضاوت خود برای تصمیم‌گیری را تقویت کرده و بیاموزند که چگونه به بهترین شکل ممکن یک نظریه را در راستای شناخت محتوای آینده مورد استفاده قرار دهند.

اما نقش و جایگاه مباحثه برای اقتصاددان عمل‌گرا در چیست؟ شاید انجام

1. Sheila Dow (University of Stirling, UK)

مباحثات برای تفکر در مورد آنها برحسب چارچوب پارادایم کوهن مفید باشد. هر پارادایم را گروهی از اقتصاددانان که در بنیانها سهیم هستند برحسب درک آنان از واقعیت، معنای واژگان در نظر آنها، رویکرد روش‌شناسانه و مواردی از این قبیل دنبال می‌کنند. طیف قابل توجهی از مباحثات میان پارادایمها وجود دارد که در آنها هریک به شیوه‌ای متفاوت به مسئله نزدیک می‌شوند. همچنین طیفی از مباحثات برای دستیابی به اهداف مقطعی وجود دارد که امکان دارد در آنها ماهیت مسائل و مشکلات کاملاً متفاوت باشد و ممکن است روش‌های مشابه بخشی از روش‌شناسی‌های خیلی متفاوت باشد و واژگان مشابه نیز ممکن است معانی متفاوتی داشته باشند. به عبارت دیگر پارادایمها نامتناسب هستند، هیچ زمین خنثایی برای ایستادن و قرار گرفتن بر آن وجود ندارد. کوهن بسیاری از روش‌های همسان در پارادایم‌های مختلف را ایجاد کرد. مباحثات معنادار حوزه علم فوق‌العاده هستند و در همین حال تمرکز بر بنیان پارادایمها را مدنظر قرار می‌دهند.

اگر بیشتر اقتصاددانان مایل به شبیه‌سازی اقتصاد با علوم طبیعی هستند، بنابراین مناسب این مباحثات چیست که به بنیانها برمی‌گردد؟ اول، چارچوب کوهنی برای تمرکز توجه بر طیفی از توانایی‌های بی‌تناسب میان پارادایمها مفید است، اما این امر نیازمند بررسی دقیق‌تر است به خصوص زمانی که این چارچوب برای رشته‌ای مانند اقتصاد به کار رود که به‌طور هم‌زمان چندین پارادایم در آن وجود دارد. چارچوب کوهن براساس واژگان پارادایم‌های موفق اساساً به علم فیزیک مربوط است. در اقتصاد هرگز پارادایمها به‌طور متقابل انحصاری نبوده‌اند؛ این موضوع به‌سادگی برای تفکر در مورد تفاوت‌های مشخص و واضح میان نمایندگان پارادایم‌های مختلف مفید است. تلاش‌های زیادی برای ترویج این تنوع‌گرایی در ترکیبات رویکردهای اقتصادی صورت می‌گیرد، به‌ویژه در میان پارادایم‌های دگراندیش. البته وجود این تنوع به معنای ظهور پارادایم‌های جدید در حوزه اقتصاد است، اما تصویر آنچه ظهور خواهد کرد نامشخص است. در اقتصاد وامانده جزم‌اندیش همچنین پیشرفت‌هایی وجود دارد که توجهات را به‌سوی بنیانها جلب می‌کند؛ اما اینجا پیشرفت‌ها بیش از چندپارگی این ترکیبات است.

از این‌رو در وضعیت فعلی رایج در علم اقتصاد شرایط فوق‌العاده‌ای پیش می‌آید.

به منظور حس این فرایندهای ترکیبی و چندپارگی‌ها، آگاهی از بنیان‌های پیشرفت نظریه جدید مهم است. در واقع می‌توان بحث کرد که این‌گونه پیشرفت‌ها در نظریه اقتصادی است که نقش اساسی در مرز پارادایم‌ها ایفا کرده و در علم نقشی فوق‌العاده داشته است. پیشرفت‌های اخیر در تفکر و اندیشه همیشه می‌تواند (در برخی پارادایم‌ها) به تاریخ اندیشه پیشین توجه کند و البته در همان زمان نیازمند ارتباطات جدید با معانی مدرنی است که باید به کار گرفته شود. یک پیش شرط لازم برای چنین پیشرفتی این است که اقتصاددانان در معرض رویکردهای مختلف قرار گیرند. این بحثی است برای آگاهی روش‌شناسانه که می‌تواند به طور مؤثر از طریق درگیری با مباحثات گذشته و حال به دست بیاید. بدون وجود چنین آگاهی‌ای، چه چیزی وجود درایت در تفاوت‌های درک، روش‌شناسی و معنا را ترویج می‌کند، هواخواهان مختلف در مباحثات مختلف درک اشتباه خواهند داشت و فرصت‌هایی برای ایجاد ارتباطات جدید از دست می‌رود. همان‌طور که جیمز گالبرایت در مقاله خود در خبرنامه سال ۲۰۰۱ اشاره کرد فقدان قابل توجه آگاهی در اقتصاد جزم‌اندیش و امانده از چالش‌های اساسی پیش رو است.

بحث بر سر آگاهی روش‌شناسانه به عنوان یک پیش شرط ضروری برای ایجاد بیشترین توان تحلیل در دوران‌های مختلف مانند زمان حال است که اقتصاد در وضعیتی مانند وضعیت فعلی خود قرار دارد. اما در مورد دوران‌های باثبات‌تر شرایط چگونه است؟ آگاهی و دانش روش‌شناسانه می‌تواند با مطالعه مباحثات گذشته ترویج شود. باین حال موضوع دیگری نیز در مورد آگاهی روش‌شناسانه وجود دارد که تا حدی متفاوت است و آن بیشتر بر مزایای تحمل ایده مخالف تکیه می‌کند. تحمل به معنای مجاز دانستن طیفی از رویکردها برای توسعه و رسیدن به بلوغ و کمال است. بنابراین زمانی که چالش‌های جدید مطرح می‌شود ممکن است طیف متنوعی از عقاید انتخاب شود (مانند تنوع عقاید زیست‌شناسی که برای تطبیق و بقای این رشته مهم است). زمانی که یک رشته در شرایط باثباتی به سر می‌برد، خطر ایجاد یک پارادایم فکری غالب وجود دارد که نه تنها از سوی اکثریت ترجیح داده می‌شود، بلکه در برخی موارد این پارادایم غالب به عنوان تنها رویکرد موجود به طور مطلق ترجیح داده می‌شود، گویی یک حس فراپارادایماتیک برای جریان غالب ایجاد می‌شود. چنین وضعیتی می‌تواند

زمینه عدم تحمل سایر پارادایم‌ها را ایجاد کرده و آن را پرورش دهد. این امر نه تنها قلمرو پارادایم غالب را محدود می‌کند بلکه محدودیت‌هایی نهادینه شده را بر پارادایم‌های جایگزین تحمیل می‌کند. نامتقارنی بیشتری در پارادایم‌هایی وجود دارد که یک روش‌شناسی واحد در مورد صوری‌سازی ریاضیات را می‌پذیرند و آن را در مورد مجموعه مشترکی از فروض (مانند اقتصاد جزم‌اندیش و امانده) به کار می‌برند که در مقایسه با پارادایم‌هایی که تکثرگرایی را در آغوش می‌گیرند بیشتر به یک نظام بسته تئوری دانش شبیه است که رویکردهای مختلف را بر نمی‌تابد. با این حال بدون وجود دانش اولیه تکثرگرایی دیدن و تحمل این موضوع دشوار است که وجود قضاوت به نفع یک روش‌شناسی وحدت‌گرا (برای مثال ضد تکثرگرا) چگونه می‌تواند توضیح داده شود. این موضوع بر سر انتخاب روش‌شناسی مورد استفاده به منظور درک واقعیت‌های پیچیده اقتصادی است. به طور منطقی هیچ روش‌شناسی نمی‌تواند ادعا کند که به طور مطلق در اولویت قرار دارد و هیچ رویکردی نمی‌تواند بدون انجام یک مقایسه نسبت به سایر رویکردها توضیح و ترجیح داده شود. ما به طور کامل سعی کردیم تا ارزش تکثرگرایی در آموزش علم اقتصاد را بیان کنیم.

انقلاب در علوم سیاسی

کورت جاکوبسن^۱ (دانشگاه شیکاگو، ایالات متحده آمریکا)

مقاله ذیل جنبه مهمی از جنبش اقتصاد پسامتعارف را توصیف می‌کند. درس‌هایی تاکتیکی وجود دارند که باید از موفقیت‌های سریع حاصل از این جنبش آموخته شوند. اسناد مختلفی در ارتباط با این وقایع، شامل یک مقاله طولانی در نیویورک تایمز، در سایت^۲ این جنبش موجود است.

در ایالات متحده، جنبش اقتصاد پسامتعارف به‌شدت در میان دپارتمان‌های علوم سیاسی طنین‌انداز شده است. در علم سیاست نیز همانند علم اقتصاد به‌طور فزاینده‌ای ظرافتی ناب و آراستگی مصنوعی از مدل‌هایی به چشم می‌خورد که در عین حال که هیچ‌گونه ارتباطی با فعالیت‌های جهان واقعی ندارند، بزرگ‌ترین پاداش‌ها و جوایز را نیز نصیب خود می‌کنند. گروه‌های مختلفی از دانشمندان - و کماکان بسیاری از آنها - به شیوه‌ای مایوس‌کننده پیام روشنی داشته‌اند مبنی بر اینکه تنها یک رویکرد درست وجود دارد و به‌هیچ‌روی نیازی نیست آن روش کاربردی باشد. یک فندک بزرگ برای جرعه زدن با قابلیت اشتعال بالا وجود دارد.

ممکن است این‌گونه تصور شود که انجمن علوم سیاسی آمریکا^۳ به دنبال تبلیغ [این باور] است که بهترین نظام حاکمیت، علی‌رغم تمامی نقایص آن، نظامی دموکراتیک

1. Kurt Jacobsen

2. www.paecon.net

3. American Political Science Association (ASPA)

است، اما چهره‌های برجسته این انجمن با طرح این پرسش که تا کجا باید به دمکراسی اجازه پیشروی داد آشکارا تردید جدی خود را در این باره بروز می‌دهند. از آغاز تأسیس هرگز در این انجمن مفهوم انتخابات دمکراتیک درون‌سازمانی مورد قبول نبوده و اجرایی نشده است. آنچه حاکم بوده چیدمان دوستانه‌ای است که یک کمیته منتخب از سوی رئیس، اعضای جانشین خود را که شورای معرفی می‌کنند ریاست آتی را برمی‌گزینند، رئیس بعدی را انتخاب می‌کند و قس‌علی‌هذا ... دانشمندان سیاسی ناراضی و معترض، فقدان دمکراسی در این سازمان، به‌ویژه در دهه گذشته، را با مدل‌های رسمی و نظریه انتخاب عقلانی در ارتباط می‌دانند.

نظریه انتخاب عقلانی که از اقتصاد نئوکلاسیک نشئت می‌گیرد و دانشمندان سیاسی جاه‌طلبی بدان توجه نشان داده‌اند بیشتر جوایز نوبل را ربوده است. این نظریه مجموعه مفروضاتی را در مورد رفتار انسان به کار می‌بندد که حیات‌ها و جوامع پیچیده را به انتخاب‌های الویت‌بندی شده عقلانی در هر موقعیت خاصی خلاصه می‌کند. خلاصه اینکه علوم سیاسی عالم تخته‌سیاه‌گونه‌ای را که انسان اقتصادی در آن سکنی گزیده پاک می‌کند و به نام حداکثرسازی مطلوبیت سعی در حذف تمامی آثار فرهنگی، تاریخی، شخصیتی یا هر ویژگی غیرعادی دارد که می‌تواند اندازه‌ای را که متناسب همه مدل‌هاست لکه‌دار کند.

نظریه انتخاب عقلانی از شایستگی‌های غیرقابل انکاری برخوردار است اگر با اندکی فروتنی و به‌ویژه در مطالعات مربوط به کنش جمعی مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، برای بسیاری از دانشمندان، این نظریه ظهور و سوسه‌انگیز شاه‌کلیدی برای باز کردن هر قفلی است، اگرچه تبیین‌های بعدی که منتقدان ارائه می‌کنند معمولاً پیش‌پاافتاده و واضح‌اند و یا مستلزم درمان‌های روان‌کاوانه برای احیای واقعی بودنشان هستند.

مدل‌سازان انتخاب عقلانی به سرعت در علوم سیاسی، از یک سو به دلیل شکل‌گیری انجمن‌های خودترویج قدرتمند و تا حدی هم به دلیل اینکه مدعی هستند که طرفداران انتخاب عقلایی یک توضیح‌المسائل در اختیار دارند، بدنام شدند. طرفداران و جانب‌داران انتخاب عقلانی از دیرباز انجمن علوم سیاسی آمریکا را اداره می‌کنند و مجله اصلی‌شان، *آمریکن پولیتیکال ساینس ریویو*^۱، منعکس‌کننده شرایط غیرقابل انعطاف

آنهاست. دیوید - پیون برلین^۱ و دن کلیری^۲ گزارش دادند که بررسی‌ها نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ تعداد ۲۲۵ مقاله این مجله، روش‌های آماری را مورد استفاده قرار داده‌اند، ۸۸ مقاله به ترسیم نمودارهای ریاضی پرداخته و تنها پنج مقاله کار کیفی کرده‌اند. شمارش اعداد و ارقام مشهود تنها کاری بود که این مقالات انجام داده‌اند، چرا که ریاضیات به یک حس درخشان و همراه‌کننده از دقت تبدیل شده است. مخالفان از این شکایت دارند که مدل‌سازان نظریه انتخاب عقلانی نمی‌توانند بپذیرند که معادلات، استعاراتی هستند که همانند اشاره‌ای ادبی توسط یک دانشمند علوم اجتماعی نسبتاً خام به کار گرفته می‌شوند. جیان دومینیکو ماجون^۳، یک استاد علوم سیاسی، که آموزش ریاضی دیده و در ایالات متحده آمریکا و اروپا تدریس می‌کند و نه از مشتاقان در حال تحصیل، اظهار می‌دارد که این مسئله کمتر در مورد مدل‌های رسمی مشاهده می‌شود. در واقع شما باید بیش از ابزاری که به کار می‌برید بدانید.

ترس مشترک میان مدل‌سازان در به‌کارگیری چارچوبی مشتق از یک محتوای غربی و کاربرد آن در هر جایی با دقتی کمتر است. در یک مثال روشن، یک دانشجوی کارشناسی در بحث وب‌سایت پرستروئیکا از استادی مدل‌ساز نام می‌برد که هندوستان را صرفاً براساس تحلیل انتخاب عقلایی و بدون هیچ‌گونه دانشی از تاریخ پیچیده یا فرهنگ آن کشور بررسی می‌کند، آیا دهلی زبان ملی هندوستان نیست؟ سؤال بی‌واهمه‌ای مطرح شده است. مثالی دیگر (و رایج‌تر)، اخیراً مقاله دو تن از دانشگاہیان را بررسی می‌کردم که چارچوب تحلیلی و درعین حال متضاد و همسانی را برای ایرلند شمالی مورد استفاده قرار داده بودند، و جایی در میان اشتباهات خود مدعی بودند که جمهوری ایرلند می‌تواند برای الحاق به فرایند صلح تحت فشار قرار گیرد، تنها اگر سعی کند و بخواهد. بررسی آنها جست‌وجوی بیهوده‌ای بود برای هر اشاره‌ای که یا از آن باخبر بودند یا مراقب بودند که در واقعیت چه می‌گذرد. به‌نظر می‌رسد هر چیزی به‌آسانی بازیچه قرار می‌گیرد، اگر هرگز برای تسلط بر آن تلاش نکنید - یا تنها بخواهید به آن نگاه کنید آن‌گونه که می‌خواهید.

1. Dvid-Pion Berlin
2. Dan Cleary
3. Giandomenico Majon

با ارسال گسترده ایمیل آقای پروستروئیکا در نوامبر سال ۲۰۰۰ - احتمالاً یک دانشجوی جوان و آگاه از وقایع فرانسه - طغیان علم سیاست به اوج رسید که به انتقاد از نظریه پردازان ضعیف تئوری بازی پرداخت که نمی‌توانند با دانشجوی سال سومی چون او رقابت کنند و درعین حال تنوع روش‌شناسی‌ها و حوزه‌های جهانی را که انجمن علوم سیاسی آمریکا مدعی نمایندگی آنهاست به باد انتقاد گرفت (پروستروئیکا، مبتنی بر دیدگاه بنیان اصلی‌اش، خلاقیت حیاتی اعضای جامعه، توسعه دموکراسی، ابتکار و استقلال و گسترش انتقادگرایی و خودانتقادی در همه حوزه‌های حیات اجتماعی را ترویج می‌کند). تنها ظرف یک ماه جنبشی دولایه‌ای از شورشیان متشکل و متبلور شد، که شامل کسانی است که می‌توانستند و کسانی که نمی‌توانستند هویت خود را نمایش دهند. این صداها بیان می‌کند که دانشمندان جوان از نشان دادن هویت حرفه خود واهمه دارند و وانمود می‌کنند به مبادله باز و تلاش سخت جایزه می‌دهند. ۲۲۲ نفر از اعضای هیئت علمی شامل ۲۴ استاد ارشد صاحب کرسی تا ژانویه بیانیه اصلاحات را امضا کرده بودند که از سوی پرفسور راجرز اسمیت^۱ استاد دانشگاه ییل منتشر شد. سوزان هوبر رادلف^۲، پرفسور معروف دانشگاه شیکاگو، می‌گوید: این بیانیه در مورد بازگشت تکثرگرایی به علم سیاست است. چرا که به نظر می‌رسد [انجمن و مجله‌اش] به قیمت از دست دادن پرسش‌های سیاسی بی‌اندازه مهم، صرفاً بر روش‌های تکنیکی متمرکز شده است؟

آدا فینیفر^۳، سردبیر مجله *آمریکن پولیتیکال ساینس ریویو* ضمن پاسخی که آتش را شعله‌ور می‌کند اظهار می‌دارد که تمامی مقالات خوب هستند مادامی که دانشمندان کارهای با کیفیت بالا را با استفاده از روش‌های مبتنی و متناسب با مسئله تحقیق ارائه کرده باشند. فینیفر کارهای انجام شده با استفاده از روش‌های غیرمرسوم را به‌عنوان تفسیرگونه - شهروندان درجه دوم - دسته‌بندی کرد. گِرگ کازا پروستروئیکایی از دانشگاه ایندیانا این منطق را پیشنهاد کرد: ممکن است دانشمندی به شیوه‌ای استقرایی از منابع مختلف داده‌های تجربی برای ارائه یک نظریه حد میانه در مورد چگونگی کارکرد برخی جوانب سیاست در شرایط خاص استفاده کند. کار او در واقع تفسیری است. دانشمند دیگری نیز ممکن است مبتنی بر مفروضاتی درباره رفتار انسانی که در

1. Rogers Smith

2. Susanne Hoeber Rudolph

3. Ada Finifter

هیچ کجا مشاهده نشده طرحی بزرگ با گزاره‌های تئوریک نتیجه‌گیری نماید. آیا این شیوه دانشی نظام‌مند و قابل اعتماد را در اختیارمان می‌گذارد؟ اما در چه مورد؟ اگر اولی تفسیری است، آیا می‌توانیم دومی را وامانده بنامیم؟

فینیفر، سردبیر مجله *آمریکن پولیتیکال ساینس ریویو*، که در لی سلینگمن^۱ در سال ۲۰۰۱ او را منصوب کرده بود، وعده داد به بسیاری از شکایات پروستروئیکی‌ها توجه کند. دو شماره اول مجله *آمریکن پولیتیکال ساینس ریویو* که تحت نظر سلینگمن منتشر شد از نظر محتوایی هیچ تغییری نکرد، اما آنها اشاره کردند که او انبوهی از مقالات قبلی را به ارث برده است.

جیمز اسکات عضو شورای انجمن علوم سیاسی آمریکا از دانشگاه ییل در سال ۲۰۰۱ قول داد تا برنامه پروستروئیکی‌ها را پیش ببرد. به‌زودی یک شورای مصالحه‌اندیش در انجمن علوم سیاسی آمریکا یک کاندیدای پروستروئیکی، تدا اسکوپول^۲ از هاروارد، را به‌عنوان رئیس دوره ۲۰۰۳-۲۰۰۲ انتخاب کرد. او گفت: «رشته‌ای که از نظر روش‌شناسی چالاک است به پیشرفتی مؤثرتر از اینکه تنها در یک رویکرد محدود یا تکنیک ثابت متخصص شود محکوم است». در پیام سال نو ۲۰۰۲، در وب‌سایت پروستروئیکا، اسکوپول کاندیداها را دعوت کرد تا یک لوح پلورالیستیک درباره صد کاندیدا برای خدمت در دو گروه از کمیته‌های انجمن علوم سیاسی آمریکا قرار دهند، شامل کمیته‌های اهدای جوایز، انتشارات و نام‌نویسی، خدمت و کمیته‌هایی مرتبط با نمایندگی اقلیت‌ها. باین حال اسکوپول بعداً نشان داد که رئیس بی‌طرفی بوده و پروستروئیکا را به‌عنوان نیرویی بدون نماینده سرزنش کرد که باید به‌عنوان یک گروه رسمی ظاهر شود.

اما انتخاب سوزان رادلف^۳ از شیکاگو به‌عنوان رئیس کمیته، در فوریه گذشته برای دوره ۲۰۰۴-۲۰۰۳ یکی از نشانه‌های اصلاحات بود. مخالفان امیدوار بودند که اسکوپول و رادلف کمک خواهند کرد، همان‌طور که آقای پروستروئیکا به پایان دادن نظام اورولی در انجمن علوم سیاسی آمریکا کمک کرد (فائدمقام انجمن علوم سیاسی آمریکا، رابرت

1. Lee Seligman
2. Theda Skocpol
3. Susanne Rudolph

هوک^۱، احتمالاً دانشجوی روشی که واقعاً قدرتمندانه کار می‌کرد، به‌طور عجیب غریبی اعلام کرد که همه باید از خود محافظت کنند وقتی یک انتصاب می‌تواند با کلمات درست در گوش حق کشته شود). رادلف قلباً موافق بود که تنوع روش‌ها باید ترویج شود، و به انتخاب رقابتی و شفاف مدیران و شورا به‌گونه‌ای علاقه‌مند بود که ابزار سازگار با نمایندگی اقلیت نهادی و جمعیتی در آن مورد استفاده قرار گیرد. چندین پیشنهاد انتخاباتی مطرح شد، از جمله پیشنهادی که توسط کمیته فاقد عمومیت پروستروئیکایی ارائه شد. در بهار سال ۲۰۰۲ کمیته اداری انجمن علوم سیاسی آمریکا، با ریاست‌گیری جاکوبسن^۲ از دانشگاه کالیفرنیا در سان‌دیگو، انتخابات را مردود اعلام کرد، اما شورای انجمن علوم سیاسی آمریکا برای دریافت گزارش بعدی تنها به‌عنوان سند بحث دقت کرد که پروستروئیکایی‌ها را به‌عنوان اقلیت پیروز مورد توجه قرار داد. پروستروئیکایی‌ها همچنین به بنیاد ملی علوم و شورای تحقیقات علوم اجتماعی تأمین مالی‌کننده فعالیت‌ها نگاه کردند، تاحدی که این نهادها در دست مخالفان بازگشت هژمونی کمی‌گرایی هستند. یک توجه آموزش رایج به بوروکراسی غیرانتخابی مداوم انجمن علوم سیاسی آمریکاست، همان‌طور که ایدو اورن^۳ پروستروئیکایی فهمید، یک تاریخ جالب توجه از پیوندها با تثبیت امنیت ملی وجود دارد.

مطمئناً پروستروئیکایی‌ها موافق‌اند که هدف دانشمند انجام کار با کیفیت بالا با استفاده از روش‌هایی متناسب با مسئله تحقیق است، اما طنین جنبش پسامتعرف در این بحث این است که مسئله روش را تحمیل می‌کند و نه برعکس. پروستروئیکایی‌ها یقیناً به بهبود دمکراسی در بیرون از رشته خود نیز کمک می‌کنند. لوید رادلف^۴، استاد سیاست دانشگاه شیکاگو، در این مورد بحث می‌کرد که به‌کارگیری فزاینده روش‌های دنیای دیگر در علوم اجتماعی آن را برای برقراری ارتباط و انجام کار متناسب با عمومیت گسترده‌تر دشوار می‌سازد.

با این حال نکته طنزآمیز این است که وقتی حملات ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد یک بحث داغ مطرح شد که سریعاً روی سایر وب‌سایت‌ها قرار گرفت مبنی بر اینکه بسیاری

1. Robert Hauck
2. Gary Jacobsen
3. Ido Oren
4. Liloyd Rudolph

از پروستروئیکایی‌ها (شاید خیلی زیاد) از تحریک انشعاب برای آمیزش رویکردهای روش‌شناسانه و انحرافات سیاسی شرمنده هستند. در مقابل کریس هوول^۱ از آبرلین معتقد است که تکیه بیش از حد بر روش‌های مقداری تنها نشانه بیماری بوده و هدف واقعی یک علم سیاسی درگیری و انتقاد به‌گونه‌ای است که به‌سهولت با آنچه قدرت‌ها می‌خواهند هم‌نوایی نکند. تیم لوک^۲ از ورمون یادآوری می‌کند که الگوی ناراحت‌کننده رایجی وجود دارد که انتخاب‌کنندگان عقلایی همانند داستان‌گویان و ژورنالیست‌ها به‌طور مرسوم آن را به دیگران تسری می‌دهند. هیچ لقبی لعنت نیست (یک دپارتمان علوم سیاسی در کارولینای شمالی به‌طور اهانت‌آمیزی اعلام کرد یک جوان دانشگاهی را در دهه گذشته به‌علت ژورنالیست بودن صرف بیرون کرد - تنها چند ماه قبل از اینکه او جایزه پولیتزر را به خاطر یک زندگی‌نامه دریافت کند).

آقای پروستروئیکا بحث را در اواسط سال ۲۰۰۲ در مورد ماهیت، شکل سازمانی و تمرکز به‌عنوان انتخابی برای ابقای ویژگی بی‌نظمی این جنبش و فهرست گروه خلاصه کرد. با این حال گروه‌های کاری را به همان ترتیب دمکراسی، انتشارات و ابتکارات آینده برای گسترش پایه فکری شکل داد. اگر پروستروئیکا هرگونه ادعای ارزشمندی در مورد نمایندگی کند به همان صورت نیازمند تلاشی واقعی است تا افراد و جوامع غالباً کنار رفته را در یک حلقه درآورد. اسکوپل و به‌ویژه رادلف ازسوی اقلیت انجمن علوم سیاسی آمریکا حمایت می‌شدند. انتشارات دانشگاه ییل اخیراً کتابی از مقالات درخصوص پدیده پروستروئیکا منتشر کرده است. درضمن، همیشه خطر بروز شکاف در میان ائتلاف ایجاد شده، که در برابر مخالفان به هم پیوسته قرار دارند، وجود دارد. در همه‌جا اتاقی برای تعدیل فروتنی نیز هست. پرفسور راجر اسمیت در یک چت آن‌لاین از دانشگاه پنسیلوانیا گفت: من به‌ندرت با دانشمندی در علوم سیاسی روبه‌رو شده‌ام که ۱۰۰ درصد در روش‌های مورد استفاده در علم سیاست دارای استعداد باشد. تکثرگرایی روش‌شناسانه چه چیز دیگری خواهد گفت؟

1. Chris Howell

2. Tim Luke

فراسوی انتقادگرایی^۱

پل اُرمروود^۲ (مشاوره ولتر، انگلستان)

من به شدت بحثی را که انجمن اقتصاد پسامتعارف در مورد چگونگی آموزش علم اقتصاد و میزان کاربرد مناسب ریاضیات در این رشته مطرح کرد را میمون می‌دانم. با بسیاری از اهداف این جنبش هم‌فکری دارم. به‌طور کلی هنوز هم به جد پای انتقادهایی که از اقتصاد مرسوم در کتاب *مرگ علم/اقتصاد* (فابر و فابر) در سال ۱۹۹۴ مطرح کرده‌ام، ایستاده‌ام. علم اقتصاد برای کاربردی شدن فروض خاص زیادی نیاز دارد قبل از اینکه قادر به ارائه توصیف کاملی از این حقیقت باشد که جهان واقعی چگونه عمل می‌کند. اغلب، علم اقتصاد جوانبی از حقیقت را از دست می‌دهد زیرا مهارت‌های مدل‌سازی مرسوم تنها چیزی نیستند که در علوم اجتماعی اهمیت دارند. آگاهی از بستر نهادی و اجتماعی که یک مسئله در آن تحلیل می‌شود غالباً امری اساسی بوده، همچنان که داشتن دانش در مورد تاریخ اقتصاد نیز مهم است. انجام موفقیت‌آمیز علوم اجتماعی از علوم طبیعی دشوارتر است. این ایده که افراد به انگیزه‌ها - به قیمت‌ها - واکنش نشان می‌دهند به قانون جهان‌شمولی تبدیل شده است، اما تقویت واکنش به مجموعه مشخصی از انگیزه‌ها، مؤکداً جهان‌شمول نیست. این موضوع با توجه به تنظیمات نهادی و اجتماعی و همچنین پیش‌زمینه تاریخی کشورها و مناطق مختلف، متفاوت است.

1. Beyond Criticism

2. Paul Ormerod

باید کل ادعاهای غیرواقعی جریان اصلی علم اقتصاد را به منظور کشف یک قانون عمومی در مورد رفتار عوامل اقتصادی - یعنی رفتار حداکثرسازی (مطلوبیت یا سود) - که این قانون در تمامی شرایط نیز کاربرد داشته باشد، رها کنیم. از شواهد فراوان علوم شناختی در مورد توانایی محدود کنشگران برای پردازش اطلاعات آگاهی داریم که این آگاهی زیر آب مفهوم حداکثرسازی را به استثنای شرایط خیلی خاص می‌زند. یک مجموعه نهادی قواعدی متناسب با رفتار بازیگران شکل می‌دهد که بازیگران در آن فعالیت می‌کنند.

اما بحث ویژه‌ای که در مورد علم اقتصاد شروع شده در برخی جوانب ضعف دارد. قوت اصلی علم اقتصاد در تربیت افرادی برای تفکر تحلیلی است. این امر ارزش زیادی دارد و حالا باید به فراسوی انتقادگرایی حرکت کنیم. انتقادات مؤثرتر و گسترده‌تر و پاسخ‌گویی بیشتر به منتقدان جریان اصلی علم اقتصاد را به تولید پاسخ‌های بهتر در مورد چگونگی عملکرد جهان فرامی‌خواند. تاکنون فقط اقلیتی متمایز از منتقدان جریان اصلی علم اقتصاد بوده‌اند که از وجود پاسخ‌گویی نه تنها به منظور انتقاد، بلکه به عنوان تحلیل بهتر قدردانی کرده‌اند. همان‌طور که آلن کیرمن، اقتصاددان نوآوری در مارسی، این نکته را به خوبی بیان کرده است به نظر می‌رسد در فهرست بلندبالای آنهایی که این بیانه را امضا کرده‌اند، تنها تعداد محدودی برای مدل‌سازی اقتصادی واقعاً تلاش کرده‌اند. کار من در چند سال گذشته در ارتباط با تلاش برای استفاده از رویکردهای نوین نظریه پیچیدگی به منظور تولید مدل‌هایی بوده که رایج‌تر از مدل‌های جزم‌اندیشانه بوده است و برای معتبر بودن به فروض کمتری نیاز دارند تا بتوانند جهان را نسبت به مدل‌های موجود بهتر درک کنند. باید تأکید کنم من در هر حال بینش تجویزی^۱ ندارم. ممکن است سایر رویکردها به همان خوبی یا حتی بهتر کار کنند و اگر تلاش نکنیم، جریان غالب به سادگی از سایر رویکردها چشم‌پوشی می‌کند.

به منظور اجتناب از درک نادرست این موضوع مجدداً نمی‌گویم که مدل‌های مرسوم تنها چیزی هستند که اهمیت دارند. جهان جای بسیار پیچیده‌ای است، اما یک روش مهم برای درک آن استفاده از مدل‌هایی است که اغلب شدیداً به ساده‌سازی واقعیت می‌پردازند. مزیتی که ما در انجمن انتقادی داریم این است که همواره از این حقیقت آگاهیم که این

مدل‌ها ساده‌سازی شده‌اند. بسیاری از اقتصاددانان اجتماعی اعتقاد دارند که حداکثرسازی عقلایی تنها روش قابل قبولی است که کنشگران می‌توانند بر مبنای آن عمل کنند. به نظر من محدودکننده‌ترین فرض جزم‌اندیشانه - محدودیتی که در آن به شدت ظرفیت اقتصاد برای تشریح بسیاری از مسائل جهانی واقعی محدود می‌شود - فرضی هستند که سلاقی و ترجیحات بازیگران را ثابت می‌پندارند. افراد و بنگاه‌ها در نظریه علم اقتصاد مرسوم می‌توانند حجم وسیعی از اطلاعات - به‌استثنای روش‌های پیچیده - را پردازش کنند، اما چیزی که مجاز به انجام آن نیستند تغییر رفتارشان در واکنش به رفتار دیگران است. آنها نسبت به تصمیمات دیگران واکنش نشان می‌دهند تنها تا جایی که این امر قیمت‌های کالاها و خدماتی که فرد می‌خرد و یا می‌فروشد را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال آنها یک تلتوبی^۱ یا حلقه رقص هاوایی^۲ یا به‌طور جدی‌تر اوراق قرضه سی‌ساله دولت آمریکا را به‌جای فرانسوی آن نمی‌خواهند صرفاً به این دلیل ساده که دیگران چنین کاری را انجام می‌دهند. در جهان واقعی این مجموعه از رفتارها فراگیر است. از بازارهای مد^۳ گرفته تا بازارهای مالی تا اندازه‌ای به بهینه‌یابی یا بدبینی وابسته‌اند که شرکت‌ها در مورد آینده بازار احساس می‌کنند، نظر‌ها و رفتار دیگران مستقیماً بر چگونگی رفتارشان تأثیر می‌گذارد.

اینها مثال‌هایی است از آنچه بدان اعتقاد دارم که آینده تحلیل تئوریک علم اقتصاد خواهد بود. مثال‌های دیگری که من در علم اقتصاد پروانه‌ای^۴ (فابر و فابر) بدان اشاره کرده‌ام عبارت‌اند از: انتخاب رستوران‌ها، موفقیت و شکست فیلم‌های هالیوود، تکامل جرم، چگونگی تغییر ساختار خانواده و چرخه‌های تجاری آمریکا. اکنون در موقعیتی هستیم که می‌توانیم بنیان‌های خرد پدیده‌های کلان را، با استفاده از مدل‌های مبتنی بر کامپیوتر که در آنها کنشگران فردی به پیروی از قواعد رفتاری نسبت به یکدیگر واکنش نشان می‌دهند، بررسی کنیم. ویژگی‌های کلان نظام در نتیجه این تعاملات ظهور می‌کند. اقتصاد مرسوم ادعا دارد که پیش از این قادر به انجام این کار بوده است. در واقع

۱. Teletubbie: یک سریال تلویزیونی برای کودکان پیش‌دبستانی است که از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱ توسط راگدول تولید می‌شود.

2. A Hula Hoop

3. Fashion Markets

4. Butterfly Economics

راست می‌گوید، اما تنها در شرایط خیلی خاص. نظریه مرسوم اجازه می‌دهد تا دیگران نسبت به تغییر رفتار هر فرد مشخصی به‌طور غیرمستقیم و از طریق سازوکار قیمت واکنش نشان دهند. ممکن است بازیگران اطلاعات را به یکدیگر منتقل کنند، اما این امر سلايق و ترجیحاتشان را تغییر نمی‌دهد، البته این فرض برای نظریه مرسوم ریاضیات ضروری است، که شدیداً ریشه در قرن نوزدهم دارد. این رفتار نظام را به‌عنوان یک کل قادر می‌سازد که تنها با «بازیگر نماینده»^۱ مشخص شود و تعمیم ویژگی‌های کلان مشتق از رفتار فردی به همگان را امکان‌پذیر می‌سازد - همان اصطلاح بنیان‌های خرد - کلان یعنی جام مقدس علم اقتصاد مرسوم.

این یک عصای قدرتمند بوده که با آن مخالفان را می‌زنند، از یک کارشناسی ارشد رده پایین گرفته تا خود کینز. گذشته از اینها بنیان‌های خرد این به‌اصطلاح نظریه عمومی کجا بودند؟ اما حالا معتقدم که این دایره تکمیل شده است.

حذف فرض ترجیحات ثابت امکان درک خیلی بهتر چگونگی عملکرد جهانی واقعی را میسر می‌سازد. نظریه مرسوم می‌تواند صرفاً به‌عنوان حالت خاصی از این تئوری عمومی‌تر تلقی شود و این نظریه بیشترین اعتبار را دارد در شرایطی که در آن جریان اصلی علم اقتصاد با ترجیحات ثابت یک تقریب منطقی از واقعیت را ارائه می‌دهند، مانند فروشنده سوپر مارکت.

تا همین اواخر، حذف این فرضیه اساسی امکان‌پذیر نبود. رشد توانایی برای شروع درک نظام‌هایی که در آن بازیگران می‌توانند مستقیماً رفتار یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند، به‌نظر من، مهم‌ترین توسعه روش‌شناسانه علم اقتصاد در چند سال اخیر است. سرانجام کاملاً روش مرسوم علم اقتصاد را تغییر می‌دهم.

این رویکرد، از نظر روش‌شناسی، قادر به آزمون علمی تر تئوری‌هاست. ویژگی‌های کلیدی که در سطح کلی نظام آزمون شده مشخص هستند. اقتصادسنجی سری زمانی چیزی بیش از برازش منحنی در اطراف این ویژگی‌ها را شامل نمی‌شود. کنشگران فردی در این رویکرد قواعد رفتاری مشخصی دارند. ویژگی‌های نظام، به‌عنوان یک کل، از تعامل این قواعد مشتق می‌شود. سپس ویژگی‌های کلان که از قواعد رفتاری خرد ناشی می‌شوند می‌تواند با ویژگی‌های کلان واقعی مقایسه شوند.

بنابراین وقوع این واقعه را بسیار هیجان‌انگیز می‌دانم. این پیشرفتی است که اقتصاد جزم‌اندیش را قادر به تخریب بر پایه زبان خود می‌کند. بله، اقتصاد مرسوم بنیان‌های خرد رفتار کلان را دارد، اما اینها تنها در شرایط خاصی قابلیت کاربرد دارند و ادعای اقتصاد جزم‌اندیش برای عمومیت و تعمیم آنها به همه رفتارها به‌مثابه قواعدی جهان‌شمول فروپاشیده و توخالی است.

این رویکرد همچنین برای انجام بررسی دقیق چارچوبی که مدل در آن تنظیم می‌شود - تنظیمات نهادی - است. برای مثال تلاش برای درک امکانات نرخ ارز در جهانی با جریان‌های آزاد سرمایه، مجموعه متفاوتی از قواعد رفتاری را بر عوامل سطح خرد تحمیل می‌کند تا جهانی که در آن جابه‌جایی سرمایه کنترل می‌شود. این بیان گزافی نیست که جزم‌اندیشی مرده یا بی‌فایده شده است، این شیوه جزم‌اندیشانه بیشتر حالتی از یک ساخت کلی بوده که صرفاً در مواقع خاصی کاربرد داشته و مناسب است. در قرن بیست‌ویکم علم اقتصاد واقعاً می‌تواند دوباره متولد شود و به ما درک بهتری از جهان ارائه دهد.

علم اقتصاد چگونه دچار چنین وضعیتی شد؟

جفری هاچسون^۱ (دانشگاه هرترفوردشایر، انگلستان)

من به شدت ابتکار عمل اخیر صورت گرفته با عنوان حرکت اقتصاد پسامتعرف در فرانسه و صدور بیانیه اصلاحات علم اقتصاد از سوی دانشجویان دوره دکترا اقتصاد دانشگاه کمبریج را تحسین می‌کنم. این ابتکارات در عرصه فکری به شدت بحران‌زده فعلی همچون دو پرتو بزرگ امید به شمار می‌روند. باید امیدوار بود که این ابتکارات، محدودسازی^۲ و صوری‌سازی بیش از حد^۳ علم اقتصاد را که در نیمه دوم قرن بیستم به سرعت فراگیر شده معکوس سازند.

آلفرد مارشال^۴ در سال ۱۹۰۳ یکی از اولین مدارج علم اقتصاد را در دانشگاه کمبریج بریتانیا تأسیس کرد. آن زمان برنامه آموزشی علم اقتصاد گسترده‌تر از این برنامه در سال ۲۰۰۱ بود. اما سؤال من این است که اگر مارشال هنوز زنده بود، در دانشگاه کمبریج یا هر دانشکده اقتصاد مطرح دیگری در جهان امروز صاحب کرسی استادی آموزش علم اقتصاد می‌شد؟ پاسخ به این سؤال ساده است: احتمالاً خیر. به دلیل اینکه: اولاً، در نوشته‌های مارشال ریاضیات کاربرد محدودی دارد و او ریاضیات را چیزی بیش از یک ابزار کمکی نمی‌دانست.

1. Geoffrey M. Hodgson (University of Herdfordshire, UK)

2. Narrowing

3. Over-formalization

4. Alferd Marshall

مارشال در نامه‌هایش توضیح می‌دهد که او توجه کمی به نظریه محض داشته است و اظهار می‌دارد: به نظر من بسیاری از نظریه‌های خالص اسباب‌بازی هستند. مارشال همراه با بسیاری جملات مشابه در سال ۱۹۰۲ به فرانسیس اجورث^۱ چنین می‌نویسد: به نظر من نظریه خیلی مهم است ...، اما هیچ مفهومی را مصیبت‌بارتر از این نمی‌دانم که علم اقتصاد انتزاعی^۲ (مجرد)، عمومی^۳ یا تئوریک به علم اقتصادی تمام‌عیار تبدیل شود (وایتاگر، ۱۹۹۶).

امروزه احساساتی از این دست اجازه نمی‌دهد که مارشال در یک دپارتمان مطرح اقتصادی صاحب شغل شود. تکثرگرایی علم اقتصاد و تحمل آن در طی ۱۰۰ سال گذشته به بدترین شکل ممکن تغییر (کاهش) یافته است. امروزه علم اقتصاد کمتر با تاریخ اقتصاد، تاریخ عقاید اقتصادی، مطالعه نهادهای اجتماعی مناسب و واقعی و کاربردهای جزئی فرمول‌سازی و سیاستگذاری ارتباط دارد.

علم اقتصاد چگونه دچار این وضعیت شده است؟ قطبی‌سازی ایدئولوژیک دوره جنگ سرد به تنهایی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا علم اقتصاد چنین چرخش اشتباهی داشته است. این مورد شاید تا حدی بتواند توضیح دهد که علم اقتصاد غربی از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۹۱ به‌طور فزاینده‌ای تحت سیطره ایدئولوژی بازار قرار گرفته، اما نمی‌تواند میزان محدود شدن و تحلیل رفتن برنامه آموزشی علم اقتصاد در پنجاه سال گذشته را توضیح دهد.

گروهی از اقتصاددانان معتقدند که گسترش استفاده از ریاضیات در علم اقتصاد، نیروی محرک ماورای محدودسازی علم اقتصاد از ۱۹۵۰ به بعد بوده است چرا که صوری‌سازی از خود تغذیه می‌کند. این امر یک فرایند تقویت‌کننده اثباتی به زیبایی دم طاووس ایجاد می‌کند که در آن همه‌چیز می‌تواند به زبان ریاضی بیان شود. سایر اجزا هم یا ناچیز شمرده می‌شوند یا کنار گذاشته می‌شوند. بنابراین برنامه آموزشی محدود خواهد شد. در این شرایط، معیار فریبنده و نوآورانه صوری‌سازی به‌منظور انتخاب ژورنال‌های برتر و فرایندهای انتصاب شغل ظهور می‌کنند. در مراحل چرخ‌دنده‌ای، حرفه اقتصاد به‌طور فزاینده‌ای تحت سیطره صوری‌سازها قرار گرفت و علم اقتصاد در مارپیچ گریزناپذیر محدودسازی - تسریع‌سازی افتاد.

1. Francis Edgeworth

2. Abstract

3. General

برای توضیح اینکه چرا علم اقتصاد دچار چنین وضعیتی شده است باید بازخوردهای اثباتی همراه با صوری‌سازی مورد استفاده قرار گیرد. اما فکر نمی‌کنم ماجرا به همین جا ختم شود؛ به دلیل اینکه صوری‌سازی به تنهایی توضیح کاملی از مشقت‌های علوم اجتماعی ارائه نمی‌دهد، به‌ویژه زمانی که از بیرون و به‌طور اجمالی به علم اقتصاد نگاه می‌کنیم.

به جامعه‌شناسی نگاه کنید که گرفتار چه دردسر بزرگی شده است. پروژه اصلی تئوریک جامعه‌شناسی مرتبط با رابطه کارگزار و ساختار اجتماعی در یک آشوب واقعی است. گفتمان این رشته با مُد روز و عمداً با هُو و جنجال‌هایی که هرگز نباید آنها را جدی بگیرد، درهم‌آمیخته است. علاوه بر اینکه بسیاری از جامعه‌شناسان پیش‌فرض‌های تئوریک پیشین خود را رها کرده‌اند، نسخه‌ای از انسان اقتصادی حداکثرکننده مطلوبیت را نیز در آغوش گرفته و آن را به‌عنوان جامعه‌شناسی جدید مطرح کرده‌اند، در حالی که این شاخه جدید به‌سختی می‌تواند خود را از اقتصاد نئوکلاسیک گری بگری‌^۱ متمایز کند. در چنین وضعیتی جامعه‌شناسی هیچ‌گونه توانایی مشخصی برای تعریف هویت خود ندارد.

از این حقیقت غافل نمی‌شوم که کارهای خوبی در جامعه‌شناسی و سایر رشته‌ها انجام شده است، با این حال به‌طور طنزآمیزی بسیاری از بهترین کارهای جامعه‌شناسی، در بیست سال گذشته، موضوعات و پدیده‌های را شناسایی کرده‌اند که باید در قلمرو کار یک اقتصاددان قرار می‌گرفتند.

صوری‌سازی برخلاف علم اقتصاد نقش مهمی را در ایجاد پریشانی موجود در جامعه‌شناسی ایفا نکرده است. بررسی علوم اجتماعی به‌عنوان یک کل نشان می‌دهد که در عمل چیزی بیش از صوری‌سازی رخ داده است. معتقدم که در عمل حتی چیزی وحشتناک‌تر و نگران‌کننده‌تر در فضای آکادمیک مدرن اتفاق افتاده است. نیروهایی جهانی در کار هستند که کمال و بلوغ فکری تمامی رشته‌های آکادمیک را تهدید می‌کنند و در این میان دو علم پیشرو علوم اجتماعی اولین تلفات را داده‌اند.

توضیح مقدماتی من از این پیشرفت‌های جهانی مبتنی بر موضوع اصلی بخش سوم کتابم با عنوان *علم اقتصاد و اتوپیا*^۲ (هاچسون، ۱۹۹۹) است، سناریوی افزایش

1. Gary Becker

2. *Economics and Utopia*

پیچیدگی و جدی شدن دانش و تخصص در شرایط سرمایه‌داری. در یک فرایند رقابتی، سرمایه‌داری همیشه تولیدات، تکنولوژی‌ها و خواسته‌های بیشتری را به وجود می‌آورد. اگرچه برخی بخش‌ها نیاز به هیچ‌گونه مهارت خاصی ندارند، اما سرمایه‌داری مدرن مبتنی بر یک تنوع در حال گسترش درباره متخصصان ماهر و زبردست است و در این میان نیروی کار جهانی به دو گروه ماهر و غیرماهر تقسیم‌بندی شده است. سطح مهارت مورد نیاز در میان جمعیت ماهر، در این شرایط نهادی خاص، از طریق گسترش مرزهای علم و تکنولوژی و همچنین افزایش بار پیچیدگی مدیریت سازمانی و اجتماعی در حال رشد رو به افزایش است.

این سناریو مشخصاً نتایج متعددی برای دانشگاه‌های مدرن به همراه خواهد داشت. اول، نیازها و نگرانی‌های جهان شرکتی با رشد تقاضای منسجم برای نیروی کار کاملاً متخصص به مرکز محیط آکادمیک منتقل شده است. اقتصاد مبتنی بر دانش، ذخیره سوداگری درون دژ مستحکم دانش را گسترش داده است. درحالی‌که اغلب یک رفتار خوب سرد و گرم چشیده در برج‌های عاج بی‌روح می‌تواند قدرت خوبی ایجاد کند، اما همین امر می‌تواند فاسد و تخریب شود و خطرش این است که دانشگاه‌ها جنبه مستقل پژوهشی خود را از دست می‌دهند. بازارمنشی^۱ یادگیری و پژوهش می‌تواند کارکرد نهادی دیرینه دانشگاه‌ها را به‌عنوان مراکز پژوهشی نسبتاً مستقل تهدید کند.

یکی از آثار اخیر این بازارمنشی در حوزه علوم اجتماعی کاهش نسبی نام‌نویسی دانشجویان در علم اقتصاد و جامعه‌شناسی و گرایش آنان به سوی مدارس تجارت بوده است. علم اقتصاد نیز، به‌منظور حفظ وجه و موقعیت خود با پوشیدن قبای صوری‌سازی نسبت به این شرایط واکنش نشان داده است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز بیان شد این امر فرایند ریاضی‌سازی را تسریع می‌کند که این فرایند، منطبق نهادی مستقل خود را دارد، درحالی‌که جامعه‌شناسی همانند یک مجلس می‌گساری و عیاشی از عدم اعتماد به نفس ترکیده است. برخی از دیپارتمان‌های جامعه‌شناسی رخت بر بسته‌اند و گاهی اوقات به سمت انجام مطالعات موردی در مدارس تجاری رفته‌اند، اما در این میان هسته تئوریک جامعه‌شناسی به یک میدان جنگ بدون جنگجو تبدیل و به حال خود رها شده است. این تنها بخشی از داستان است. فرایند تسریع تخصص و رشد دانش نیز - همان‌طور

که در کتاب *اقتصاد و توپیا* توصیف شده بود - پیامدهای مشابهی در زندگی آکادمیک داشته است. تعداد ژورنال‌های علمی و سایر انتشارات به شدت افزایش یافته است. در همین حال خود علم نیز مرتباً و به‌طور بی‌پایانی به زیرشاخه‌های کوچک‌تری تقسیم شده و می‌شود. در نتیجه دشواری به‌روز نگه داشتن هر یک از این زیرشاخه‌ها مدام افزایش می‌یابد. می‌گویند: در یک موضوع کلی به حال خود رهایشان کنید. نتیجه مهم این امر تخریب شدید دامنه گسترده بازتاب انتقادی و گفت‌وگوهای میان‌رشته‌ای بود. همیشه اتخاذ یک بینش عمومی و تأثیرگذاری در میان رشته‌های مختلف دشوارتر است. برای عمومی‌گرایان علاقه‌مند به مارکس، میل، مارشال، دورکیم، وبر یا شومپتر دسترسی به جایگاهی ثابت در فضای دانشگاهی مدرن دشوار شده بود. امروزه همان‌طور که کسب بینش عالی دشوار شده، طرح سؤالات بزرگ نیز از دور خارج شده است. رشته‌های علمی به اصطلاحات فنی کوچک محدود شده‌اند. متأسفانه آن دورنمای باشکوه از دست رفته است.

من معتقدم که علل بیماری‌های علم اقتصاد صرفاً به علم اقتصاد محدود نمی‌شود. بر همین اساس بازگرداندن سلامتی آن نیز خیلی دشوارتر خواهد بود. شاید فضای دانشگاهی در شکل مدرن آن نیازمند یک اصلاح هامبولدتین^۱ باشد، مانند آنچه در قرن نوزدهم در دانشگاه‌های آلمان رخ داد و مورد غبطه جهان بود. یک ویژگی کلیدی این انقلاب آکادمیک این بود که فلسفه در نقطه اوج همه تحقیقات جایگزین دین شد، تعقیب حقیقت به‌عنوان هدف دانشگاه باقی ماند و همه دانشجویان نیازمند آگاهی از مسائل فلسفی حقیقتی و تشریح آن بودند. جایگاه استادان فلسفه با سایر استادان کاملاً برابر بود، اما اکنون ما همان شیوه را این‌گونه به‌کار می‌گیریم که هر دانشمند باید تا حدی در ریاضیات و آمار آموزش دیده باشد، اما امروزه آموزش استاد در فلسفه از یک قاعده به‌استثنا تبدیل شده است.

فلسفه باید هم در علوم اجتماعی و هم در علوم طبیعی از یک موقعیت عمومی و معتبر برخوردار شود. فلسفه مهارتی است که قابل انتقال به رشته‌های مختلف پژوهشی بوده و بنابراین می‌تواند میان رشته‌ها ارتباط برقرار کند. فلسفه چارچوبی انتقادی در ذهن به‌وجود می‌آورد و می‌تواند به طرح سؤالات بزرگ و کلی کمک کند. توسعه علمی

1. Humboldtian

با دانش فلسفه مشترک در مورد مسائل حقیقت، معنا، آزمون، مدل‌سازی، تشریح، پیش‌بینی، غیرتخیلی و پیشرفت تسهیل می‌شود.

علاوه بر این پیشنهاد می‌کنم هر دانشجوی علمی باید حداقل در مورد تاریخ رشته خود نیز آموزش ببیند و به‌منظور آشنایی با نوآوری‌های موفق یا شکست‌خورده در علم باید دانش گسترده‌ای در مورد تاریخ گذشته رشته خود داشته باشد. توسعه اخیر علم می‌تواند از دانش تاریخی خود الهام بگیرد و راهنمایی شود.

در مجموع اکنون همان‌طور که ضرورت ریاضیات جهان‌شمول شده است فلسفه و بخش‌های مرتبط با تاریخ عقاید نیز باید تاحدی جهان‌شمول شوند. این هر سه باید به هسته اجباری برنامه آموزشی هر علمی تبدیل شوند. من نمی‌دانم این انقلاب دوم هامبولدینی می‌تواند واقع شود یا خیر. شاید این انقلاب حداقل پیش از این در پاریس و کمبریج شروع شده باشد.

منابع و مآخذ

Hodgson's latest book, *How Economics Forgot History: The Problem of Historical Specificity in Social Science* has just been published by Routledge. For details go to: <http://www.geoffrey-hodgson.ws/wsn565D.html>

یک رشته فوق‌العاده

بن فاین^۱ (مدرسه مطالعات آفریقا و شرق دور، دانشگاه لندن، انگلستان)

چه به صورت مطلق و چه در قیاس با سایر رشته‌های علوم انسانی، علم اقتصاد براساس چند معیار، رشته فوق‌العاده‌ای به‌شمار می‌رود. اول، علم اقتصاد به طرز حیرت‌آوری نسبت به تاریخ و پیشینه (سنت‌های) خود بی‌توجهی نشان می‌دهد. این نکته توسط دیوید گوردون^۲ (۱۲۳-۱۲۵: ۱۹۶۵) نیز بیان شده است:

«فرض بدیهی فرد حداکثرکننده آدام اسمیت در یک بازار نسبتاً آزاد و کاربرد موفقیت‌آمیز آن برای پاسخ‌گویی به انواع مختلفی از پرسش‌های مشخص، پارادایم پایه‌ای ما (علم اقتصاد و اقتصاددانان) است. این پدیده یک سنت علمی ذاتی (به‌طور قابل ملاحظه‌ای شامل مارکس) به وجود آورده و فرایند حفظ و بقای آن با تورقی در نشریات ادواری فعلی به‌خوبی قابل مشاهده است ... نتیجه‌گیری من این است که تئوری اقتصاد بیشتر شبیه یک علم نرمال^۳ است و درست شبیه به یک علم نرمال هیچ ضرورتی برای توجه به تاریخ خود به‌عنوان بخشی از آموزش حرفه‌ای علم اقتصاد ندارد». از آن زمان تاکنون این شرایط مرتباً بدتر شده است. دوم، یک نتیجه تقریباً منطقی این است که رشته اقتصاد به‌طور نظام‌مند - در انتخاب افراد، ژورنال‌ها، درس‌نامه‌ها و آموزش این علم - تحمل گزینه‌های دیگر را ندارد و چه‌بسا چنین گزینه‌هایی اصلاً وجود نداشته باشند.

1. Ben fine (School of Oriental and African Studies, University of London, UK)

2. David Gordon

3. Normal Science

سوم، از نظر روش‌شناسی، بی‌توجهی و عدم انسجام در این رشته رایج است. علم اقتصاد حداقل براساس اصول خود، بر مدل‌های بدیهی آزمون شده با استفاده از داده‌های مشخص بیرونی استوار است. اگر این روش مدت‌ها قبل از سوی علوم طبیعی کنار گذاشته شده، اما دانشمندان علوم اجتماعی و سایر رشته‌ها این رویکرد را به شدت در خصوص روش‌شناسی مورد استفاده قرار می‌دهند. علاوه بر این عباراتی مانند اجازه دهید فرض کنیم^۱ و یا با فرض ثابت بودن سایر شرایط^۲ مدت‌هاست برای رفع فقدان کلی ارتباط علم اقتصاد با واقعیت بیرونی انگشت‌نما و کلیشه‌ای شده است.

چهارم، علم اقتصاد بر فردی بهینه‌کننده، با ذهنی به حساب‌گری یک ماشین و انگیزه‌های حیوانی^۳ متکی است. این امر به این سادگی نیست که فرض کنیم هیچ‌گونه انسانیتی وجود ندارد تا آنجا که فرد همیشه نگران و مضطرب باشد، بلکه در چارچوبی منطقی و قوی‌تر، پیش فرض اساسی این است که اجتماع می‌تواند از فرد مشتق شود، نه برعکس.

پنجم، علی‌رغم این ناکارایی‌های خیره‌کننده، علم اقتصاد به‌عنوان تنها علم اجتماعی درست، منسجم و علمی مطرح می‌شود. علم اقتصاد با رفتاری تحقیرآمیز هر چیزی را که بدون استفاده از مدل‌های مرسوم و یا آزمون‌های آماری غیرقابل قبول انجام شده، کنار می‌گذارد و نادیده می‌گیرد.

ششم، درحالی‌که از نگاه بیرونی، علم اقتصاد می‌تواند به‌مثابه بسته‌ای فکری - از کارت‌ها اساساً جوکرها و نه آس‌ها - مشاهده شود که هرگز قدرت درونی این رشته بیشتر نشده است، دگراندیشی و شک به خود نیز در این رشته حذف شده و آمریکایی‌سازی^۴ در این رشته همواره دست بالا را داشته است.

هفتم، علی‌رغم تمامی این کمبودها، امپریالیسم اقتصادی یا استعمار سایر رشته‌های علوم اجتماعی توسط علم اقتصاد از همیشه قوی‌تر شده است. براساس اطلاعات جدید اقتصاد تئوریک، فهرست جدید و کاملی از رشته‌های نوظهور - اقتصاد نهادگرایی جدید، اقتصاد سیاسی جدید، اقتصاد توسعه جدید، جغرافیای اقتصادی جدید، جامعه‌شناسی اقتصادی جدید و رشته‌هایی از این دست - ارائه می‌دهد. برخلاف

1. Let us Assume

2. Ceteris Paribus

3. Beast

4. Americanization

امپریالیسم اقتصادی پیشین که به طور قابل توجهی با گری بکر^۱ مرتبط بود و برای او جهان در همه جوانبش تا حد ممکن باید به عنوان بازاری کامل از هزینه‌ها و فایده‌ها تلقی می‌شد حتی در جایی که بازاری برای ارزش‌گذاری وجود نداشت، اما امپریالیسم جدید علم اقتصاد جهان را به مثابه بازاری مبتلابه نواقص می‌پندارد. در این رویکرد، اجتماع، علی‌رغم وابستگی به یک نسخه محدود فوق‌العاده از فردگرایی روش‌شناسانه مجدداً وارد جریان اصلی علم اقتصاد شده است. تاریخ، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، رسوم، فرهنگ و مواردی از این دست، همگی پاسخ‌های منطقی وابستگی‌های مسیر به نواقص بازار و به ویژه نواقص اطلاعاتی بازار به شمار می‌روند.

ویژگی‌های جریان اصلی علم اقتصاد حداقل تا آنجا که به گزینه‌های جایگزین مربوط می‌شود همه باهم یک تابلوی دلگیر و غم‌انگیز را تصویر می‌کنند. باین حال، قرار دادن آنها در یک مجموعه فکری وسیع‌تر، گزینه‌های دیگری را پیشنهاد می‌کند. در شرایط فعلی در میان علوم اجتماعی دو روند قابل تشخیص و متمایز وجود دارد. یکی از آنها که علم اقتصاد نیز تا حدی در آن شریک است عبارت است از عقب‌نشینی از افراطی‌گری‌های نئولیبرالیسم. آکادمی‌ها اصالتاً به دور این مأوا طواف می‌کنند و این اغلب در بسیاری موارد پوشیدن دوباره این رداست که همه چیز را به بازار بسپارید. بنابراین اکنون علاقه‌مندی بیشتری نسبت به این موضوع وجود دارد که اقتصاد و غیراقتصاد و بازار و نابازار نسبت به یکدیگر واکنش نشان می‌دهند. از این رو موفقیت این فاز جدید تا حدی به مثابه امپریالیسم اقتصادی نواقص بازار و بازار ناقص است.

روند گسترده دیگر در علوم اجتماعی که آن نیز یک عقب‌نشینی از افراطی‌گری و همچنین سخن گفتن با شک و تردید بوده عبارت است از تأثیر پست‌مدرنیسم. پست‌مدرنیسم به معنای اهداف و ایتهمانی و ذهنیت درهم‌آمیخته است. اساساً علم اقتصاد برای مشارکت در این عقب‌نشینی ناتوان بوده است چرا که حوزه‌های علم اقتصاد مانند فرد و ایده‌های اصلی آن مانند توابع مطلوبیت و اطلاعات مربوط به عوامل اقتصادی یا تابع مصرف در لحظه اول از این نظر مناسب نبودند. باین حال سایر علوم اجتماعی، به طور فزاینده‌ای نه تنها به اینکه چگونه جهان ما درک می‌شود، بلکه به اینکه

چگونه ایجاد شده است مرتبط هستند. این مسئله به طور جالب توجهی در رشد سریعی به منظور تأکید بر مفاهیمی هرچند مسئله‌ساز، مانند جهانی شدن و سرمایه اجتماعی (که در علم اقتصاد چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند) نمایان شده است.

پیامد این امر این است که سایر علوم اجتماعی به شدت به علم اقتصاد وابسته و علاقه‌مند می‌شوند. البته بخشی از علاقه آنها از روی نادانی است، بخشی را هم صوری‌سازی و فنون تکنیکی - اقتدار - جریان اصلی علم اقتصاد شکل می‌دهد و بخشی را هم بدبینی سالم یا تحقیر روش‌ها و تئوری‌هایشان در پرتو سنت‌های فکری خودشان انجام می‌دهد. خلاصه، تنشی درباره توجه در حال رشد علوم اجتماعی به علم اقتصاد وجود دارد، آیا این رشته‌ها باید با افسون‌های زیرکانه استعمارگر جریان اصلی علم اقتصاد گمراه شوند یا در سنت‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک جان تازه‌ای بگیرند؟

چشم‌انداز پیش رو این است که در دوره آتی مباحث جالب توجهی درباره علم اقتصاد مطرح خواهد شد. باین حال این امر در مرحله اول در علم اقتصاد اتفاق نخواهد افتاد، اگرچه پیامدهای بازخوردی آن در حوزه علم اقتصاد نمایان خواهد شد. مباحث مربوط به علم اقتصاد در میان سایر علوم اجتماعی مطرح خواهد شد و در آن امپریالیسم اقتصادی نیز شریک خواهد بود. این فرایند ادامه خواهد یافت و از یک رشته به رشته دیگر و از موضوعی به موضوع دیگر متفاوت خواهد بود. استادان، دانشجویان و محققان درون و پیرامون اقتدار جریان اصلی علم اقتصاد نه تنها باید این پیشرفت‌ها را میمون بدانند، بلکه باید آنها را ترویج کنند و در آن سهمیم شوند.

منابع و مأخذ

Gordon, D. (1965) "The Role of the History of Economic Thought in the Understanding of Modern Economic Theory", *American Economic Review*, Vol. 55, No. 2, pp. 119-27.

موضوعات مقاله پرفسور بن فاین با عمق بیشتر در کتابش با عنوان *سرمایه اجتماعی در برابر نظریه اجتماعی: اقتصاد سیاسی و علوم اجتماعی در آغاز هزاره (راتلج، ۲۰۰۱)* و کتاب در حال انتشارش با عنوان *جهان مصرف: فرهنگ و موضوع بازبینی شده (راتلج، ۲۰۰۲)* مطرح شده است. همچنین نگاه کنید به <http://www.2.soas.ac.uk/Economics/econimp/econimp1.html> برای کار او در زمینه امپریالیسم اقتصادی].

آنچه در قرن بیستم آموختیم^۱

فرانک آکرمن (مؤسسه جهانی توسعه و محیط‌زیست، دانشگاه تافت، ایالات متحده آمریکا)^۲

آیا شکل سنتی نظریه تعادل عمومی و چارچوب نئوکلاسیکی حامی آن، هنوز هم ارزش بحث و گفت‌وگو دارد؟ زمانی که با انتقادات صورت گرفته از نظریه تعادل عمومی روبه‌رو می‌شویم، بسیاری از اقتصاددانان ادعا می‌کنند که این انتقادات محلی از اعراب ندارند. در حالی که از سوی دیگر گفته می‌شود هیچ‌کس دیگر بر چارچوب قدیمی ارو - دبرو^۳ تکیه نمی‌کند. در مقابل، اقتصاددانان پیش‌گام خود را به‌عنوان افرادی درگیر در تمامی تحلیل‌های تئوریک پیچیده و جدید توصیف می‌کنند. گفته می‌شود، دیگر، الگوی ایدئال و قدیمی بازارهای رقابتی کتاب‌های درسی، خسته‌کننده شده است و دیگر بیانگر مرز پیش روی تئوریک نیست.

اگرچه وقتی این اعتراضات در سمینارها بیان می‌شوند جالب توجه‌اند، اما یافتن شواهد منتشر شده‌ای که از این فرضیه جدید نظریه‌پردازانه، شجاعانه حمایت کند بسیار دشوار است. مرور اجمالی شماره‌های اخیر برترین ژورنال‌های جریان اصلی علم اقتصاد حاوی نمونه‌های محدودی است که حاکی از روی آوردن اقتصاددانان به پارادایم جدید یا انحراف جدی از مدل‌های سنتی این رشته است. هنوز هم، اکثریت غالب مقالات با کاربرد یا توسعه حداقلی مدل‌های مبتنی بر نظریه‌های سنتی و مرسوم اقتصاد منتشر

1. What We Learned in the Twentieth Century

2. Global Development and Environment Institute, Tufts University, USA

3. Arrow-Debreu

می‌شوند، گاهی اوقات هم این تجربه با حذف یکی از فروض استاندارد صورت می‌گیرد که نشان‌دهنده چگونگی بروز تفاوت‌های بسیاری [در اصل مدل] است.

بنابراین باید دید این نظریه‌پردازان جدید نوآور، کارهایشان را کجا مخفی می‌کنند؟ یکی از نمونه‌های برجسته رویکردهای تئوریک جدید علم اقتصاد مجموعه‌ای است متشکل از سه مقاله که در شماره نوامبر سال ۲۰۰۰ فصلنامه *علم/اقتصاد*^۱ منتشر شده است. ویراستاران فصلنامه *علم/اقتصاد* در کنار چاپ مقاله بازنگری شده مارشال در مورد علم اقتصاد قرن نوزدهم، خواهان انتشار مقالاتی در مورد آنچه از زمان آلفرد مارشال تاکنون در مورد علم اقتصاد آموختیم، بودند. برای فصلنامه *علم/اقتصاد*، الیور بلانچارد حوزه اقتصاد کلان را بررسی کرد. در حالی که اقتصاد خرد در دو مقاله دیگر توسط سام بولز و هربرت جینتیس^۲ (۲۰۰۰) و مقاله‌ای هم از جوزف استیگلیتز (۲۰۰۰) مورد بررسی قرار گرفت.

تاریخ مختصر و مفیدی که بلانچارد ارائه داد روند شکل‌گیری نظریه کلان توصیف‌کننده یک رشته گزینشی است که نواقص بازار به‌طور فزاینده‌ای در میان دلایل نوسانات اقتصاد کلان قرار دارند، اما این ماجرا به سؤالاتی در مورد اینکه باید بر کدام نواقص متمرکز شد و میزان اهمیت آنها چقدر است، تقسیم می‌شود. خوشبختانه، این حرفه علاقه شدید خود به نظریه‌های انتظارات عقلایی، توهم دهه ۱۹۸۰ که در آن چرخه‌های تجاری تنها از طریق شوک‌های تصادفی به ظهور یک اقتصاد رقابتی کامل منجر می‌شوند، را قویاً از دست داده است. باین‌حال، هیچ‌گونه سنتز یا چارچوب تئوریک جایگزین مشخص و جدیدی در کار بلانچارد ارائه نمی‌شود.

بولز، جینتیس و استیگلیتز، انتقادات هم‌پوشاننده‌ای را درباره اقتصاد کلان مرسوم بیان می‌کنند، که این انتقادات شدیداً (و نه منحصرأ) بر کارهای قبلی خودشان بنا شده است. برای بولز و جینتیس، دو نوآوری مهم در نظریه اقتصاد کلان وجود دارد: مدل‌سازی ترجیحات درون‌زا^۳ و نقص قراردادها،^۴ که هر دو مورد زیر آب نظریه تعادل عمومی والراسی^۵ را می‌زنند.

اقتصاد نئوکلاسیک همان‌طور که در نظریه تعادل عمومی مجسم شده چنین فرض

-
1. *Quarterly of Economics*
 2. Sam Bows and Herb Gintis
 3. Endogenous Preferences
 4. Incompleteness of Contracts
 5. Walrasian General Equilibrium

می‌کند که ترجیحات فردی مستقل از نظام اقتصادی و به صورت برون‌زا شکل گرفته و تحت تأثیر تعاملات اقتصادی قرار نمی‌گیرند. به‌سختی می‌توان مسئله واقعی نبودن این فروض را جدید پنداشت، انتقادات جامع و فصیحی توسط تورستین وبلن^۱ در آغاز قرن بیستم و جان کنث گالبرایت در میانه این قرن در این باره مطرح شده بود. آنچه در مقاله بولز - جینتیس نکته جدیدی به‌شمار می‌رود مسیر اخیر مطالعات رشته‌های روان‌شناسی اجتماعی و اقتصاد تجربی است، که به دفعات تأیید می‌کنند که هنجارهای اجتماعی و حافظه تعاملات اخیر کنشگران با یکدیگر، انتخاب‌های افراد را حتی در ساده‌ترین مجموعه آزمایشگاهی تعبیه شده تحت تأثیر قرار می‌دهند.

هنوز هم یک مبادله وجود دارد؛ در مبادله برای سخت‌گیری علمی^۲، مطالعات کاربردی جدید آشکارا از تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی وبلن و گالبرایت عقب‌نشینی کرده‌اند. برای وبلن، فروض انگشت‌نمایی که سنگ زیربنای جامعه‌ای مصرف‌گر بودند، سلسله‌مراتبی و نابرابرانه بود. برای گالبرایت توانایی مبلغان در ایجاد تقاضا از سوی مصرف‌کننده برای تولیداتشان، یک سازوکار کلیدی در ایجاد مسائل جامعه مرفه^۳ سرمایه‌داری آمریکا به‌شمار می‌رفت. تحقیقات تجربی جدیدی بر روی ترجیحات درون‌زا و هنجارهای اجتماعی برای دستیابی به توصیفات گسترده‌تری از اهمیت آنها در حال انجام است؛ در بهترین حالت این سنگ بنای برانگیزنده‌ای از داده‌هاست که نظریه‌های جالب توجهی می‌توانند بر آن بنا شوند. تا به امروز شواهد کمی وجود دارد که ادبیات ترجیحات درون‌زا، نظریه اقتصادی مورد قبول اکثریت اقتصاددانان را تحت تأثیر قرار داده باشد، گویی آنها معتقدند که ارتباط با مخاطبان بیشتر را فراموش کنید.

دومین نکته مورد نظر بولز و جینتیس این است که قراردادهای لزوماً ناقص هستند و افزایش توجه به تعامل استراتژیک میان کنشگران یا مسائل کارگزار - کارفرما^۴ که مبادلات بازار را احاطه کرده‌اند، ضروری است. برای مثال تئوری‌های دستمزد - کارایی^۵ به این بحث می‌پردازند که کارفرمایان اغلب رقمی بیش از دستمزد تسویه‌کننده بازار

1. Thorstein Veblen
 2. Scientific Rigor
 3. Affluent Society
 4. Principal-agent
 5. Affluent Society

به منظور ایجاد انگیزه برای تلاش بیشتر کارگران پرداخت می‌کنند. در این مورد، بولز و جینتیس با تلقی جامعی از موضوعات مشابه با استیگلیتز هم‌پوشانی دارند.

در میان این سه مقاله فصلنامه *علم/اقتصاد*، مقاله استیگلیتز به ارائه یک تئوری جدید جایگزین نزدیک‌تر است. برای استیگلیتز، جریان مخرب مدل ارو - دبرو، فرض رقابت کامل آن است، یعنی این فرض که اطلاعات بدون هزینه و به‌طور متقارن در دسترس همگان قرار دارد. درحقیقت او اعتقاد دارد که وجود اطلاعات کامل غیرممکن بوده و یک تئوری اقتصادی منطقی برای این فرضیه لازم است که نشان دهد اطلاعات ضمن محدود بودن، هزینه‌بر بوده و شدیداً هم به‌طور نامتقارن توزیع شده‌اند. نه مشخصات کالاها و خدمات و نه رفتار مشارکت‌کنندگان در بازار نمی‌تواند به‌طور کامل شناسایی شود. در میان سایر موارد این موضوع بر این امر دلالت دارد که قراردادهای لزوماً ناقص‌اند، همان نکته مورد نظر بولز و جینتیس. حتی نواقص اطلاعاتی کوچک می‌تواند به انحرافات بزرگ از نتایج بهینه نظریه تعادل عمومی پارتو منجر شود؛ در یک اقتصاد اطلاعات ناقص هیچ دلیلی برای این انتظار وجود ندارد که بازارها به بهینه پارتو برسند یا بدان نزدیک شوند. درواقع وجود نقاط تعادل بسیار در بازار در شرایط اقتصاد اطلاعات ناقص تا حد زیادی مشکوک است.

براساس گفته استیگلیتز قیمت‌ها نمی‌توانند بیانگر اطلاعات مربوط به کمیابی باشند. در چارچوب اطلاعات محدود، قیمت‌ها همچنین باید مسائل انتخاب را نیز شناسایی کنند، درحالی‌که ایجاد ارتباط در مورد مشخصات مشاهده شده کالاها و خدمات (زمانی که قیمت یک بطری شراب ناشناس به‌مثابه یکی از علائم کیفیت آن نمایان می‌شود) و مسئله انگیزه، بر رفتار نامشخص و مشاهده نشده مشارکت‌کنندگان در بازار تأثیر می‌گذارد (درست مانند تئوری دستمزد کارایی). وجود این نقش‌های چندگانه و اغلب متضاد، برای قیمت‌ها دال بر این است که نظریه‌های رایج مربوط به رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده ناقص بوده و همیشه راه‌حل استاندارد برای حل مسئله کمیابی وجود نخواهد داشت، حتی در بازار رقابتی.

این تحلیل به بررسی مسائل شناخته شده انتخاب نامطلوب^۱ (برای مثال اگر بیمه در دسترس همگان باشد، افرادی که احتمالاً تصادف می‌کنند تمایل بیشتری برای خرید

1. Adverse Selection

بیمه دارند) و مخاطرات اخلاقی^۱ (بیمه هزینه تصادفات را کاهش می‌دهد و بنابراین ممکن است افراد را بیشتر در معرض تصادف قرار دهد) منجر می‌شود. استیگلیتز این مسائل را فراگیر می‌داند و نشان می‌دهد که چگونه پارادایم اطلاعات محدود بسیاری از معماها و مباحث سیاستی را تشریح می‌کند. اغلب دخالت در بازار به پیشرفت‌هایی منجر می‌شود، به‌ویژه زمانی که سیاست عمومی به دنبال افزایش دسترسی به اطلاعات یا حذف عدم تقارن‌های اطلاعاتی است. در بعضی موارد نیز نهادهای جدید برای غلبه بر مسائل عدم تقارن‌های اطلاعاتی مورد نیاز هستند.

آیا این مسئله به ظهور یک تئوری جدید یا ارائه جایگزینی برای مدل‌های نئوکلاسیک، تعادل عمومی و قضیه ارو - دبرو منجر خواهد شد؟ بله، در یک فضای محدود، اما نه در یک فضای مهم‌تر و وسیع‌تر. اخبار خوب استیگلیتز یک تصویر پیچیده‌تر و غنی‌تر از تعاملات بازار ارائه می‌دهد و روشی را تشریح می‌کند که بر مبنای آن بینش سنتی نئوکلاسیک ناقص است. تأکید او بر معنای چندگانه قیمت‌ها، فضایی برای تمرین نظام‌مند قدرت نابرابر در مبادلات بازار ایجاد می‌کند، همان نکته‌ای که توسط بولز و جینتیس به شکل کامل‌تر بسط یافته و مورد بحث قرار گرفته است. استیگلیتز از نظر سیاسی اهمیت نتایج تعادل عمومی سنتی، به‌ویژه نتایج فرضی بهینه اقتصاد آزاد را شناسایی و بازگو می‌کند؛ او بارها نشان می‌دهد که تحلیلش، تئوری سنتی را واژگون و دخالت درست [دولت] در بازار را تشریح می‌کند.

اما شگفت‌آور است که تصویر بزرگ نظریه اقتصاد نئوکلاسیک با وجود ضربه‌های قلم‌مویی (بی‌جان) منتقدان، به میزان کمی تغییر می‌کند. ابزار دستوری و سنجش اقتصاد نئوکلاسیک، شامل معیارهای استاندارد مطلوبیت‌گرایان حداکثرساز رفاه فردی و متمرکز بر بهینه پارتو، به‌طور غیرقابل‌تغییری به بقای خود ادامه می‌دهند. به عبارتی، هرچند بازار، دیگر در هر آزمونی نمره A مثبت (بالاترین نمره) نمی‌گیرد، اما سؤالات امتحان یکسان هستند. ارائه نتایجی در تقابل با نظریه سنتی تعادل عمومی هم تقویت و هم تضعیف شده است؛ استیگلیتز به‌خوبی جایی را که نظریه سنتی به خطا می‌رود برجسته می‌کند، اما براساس همان معیار در گسترش و ارائه یک راه‌حل منطقی، موفقیت کمتری دارد.

برنامه سیاسی که از اقتصاد اطلاعات ناقص نشئت می‌گیرد نقاط ضعف و قوت نظریه نئوکلاسیک را منعکس می‌کند؛ این شیوه اگرچه در ارائه چالش پیش روی سرمایه‌داری معاصر شکست می‌خورد، اما دخالت‌های فراوان دولت در بازار را در حالت‌های خاص توجیه می‌کند. این برنامه دمکرات‌های جدیدی همچون کلینتون در ایالات متحده آمریکا (و در حقیقت استیگلنبر که در کابینه کلینتون خدمت می‌کند)، یا حزب نیروی کار جدید بلر در بریتانیاست؛ [مبنی بر اینکه] هم در تئوری اقتصاد و هم در سیاست، ما خیلی بدتر از تاریخ اخیر رفتار کرده‌ایم، اما باید آرزوی عملکرد بهتری را داشته باشیم.

اقتصاد اطلاعات ناقص همان‌طور که توسط استیگلنبر بیان شده، چشم‌اندازهای زیبا و ارزشمندی را برای معنای مفاهیم و کارکردهای بازار پیشنهاد می‌کند، درست همان‌طور که داستان ترجیحات درون‌زا و تحلیل قراردادهای ناقص توسط بولز و جینتیس چنین پیشنهاداتی دارند. با این حال هنوز همه این موارد به یک چشم‌انداز کامل جدید منتهی نمی‌شوند؛ منتها آنها بناهایی را می‌سازند که باید در ساخت و ارائه تئوری جدید مورد استفاده قرار گیرد. این انتقادات به‌سختی به میزان کافی جدید تلقی شده و به سختی به حد کافی مورد قبول واقع می‌شوند، آن هم برای حمایت از ادعاهای این حرفه به مفهوم یک کل واحد. هر فردی که بفهمد نظریه‌پردازان اقتصاد نوآورانه جدید کجا مخفی شده‌اند باید به ما هم بگوید.

منابع و مأخذ

- Blanchard Olivier. "What Do We Know About Macroeconomics That Fisher and Wicksell Did Not?", 1375-1409.
- Bowles Samuel, and Herbert Gintis. "Walrasian Economics in Retrospect", 1411-1439.
- Stiglitz Joseph. "The Contributions of the Economics of Information to Twentieth Century Economics", 1441-1478, All are in *Quarterly Journal of Economics*, November 2000.

بازنگری علم اقتصاد در آمریکای قرن بیستم^۱

یک رویکرد اقتصاد سیاسی به تاریخ اندیشه^۲

مایکل برنشتاین (دانشگاه کالیفرنیا، سان‌دیگو)^۳

آنچه باید به‌عنوان علم اقتصاد جدید پس از نیمه دوم قرن بیستم و تعقیب سیاست‌های پولی و مالی مداخله‌جویانه دولت آمریکا بعد از سال ۱۹۴۵ شناخته شود، به‌سادگی در متن منتشر شده تئوری عمومی کینز وارد نشد و این عقاید دوباره از اتاق‌های سمینار، دفتر کار استادان و تایپیست‌های کالج و دانشگاه سر بر نیاوردند. این عقاید به‌ویژه با حرکت‌های نظامی نظیر جنگ و به‌طور کلی همراه با قدرت و اقتدار جهانی در تمامی این عرصه‌ها ظاهر شدند. درحقیقت علم اقتصاد جدید نمی‌توانست بدون پیش‌تیبانی قدرت ملی دوام بیاورد. هژمونی آمریکا در این قرن آمریکایی، از یک‌سو به شکل حیاتی با گسترش دامنه و اندازه دولت پیوند خورده بود و ازسوی دیگر با تعهد معنادار دولت به اداره نهادهای (دیپلماتیک، سیاسی، نظامی و اقتصادی) آن قدرت مرتبط بود. همچنین، این امر آشکارا با منظومه‌ای از عوامل اجتماعی و فرهنگی گره خورده بود که همراه با یک اجماع سیاسی به سیاست‌های ضدکمونیسم، دخالت در جهان و نظامی‌گری در ابعاد طبقه، نژاد و جنس چنگ می‌انداخت. به خاطر وجود همه این دلایل، یک رویکرد اقتصاد سیاسی به تاریخ اندیشه اقتصادی به‌ویژه در چارچوب آمریکایی آن، نقش

1. Rethinking Economics in Twentieth-Century America

2. A Political-economic Approach to the History of Thought

3. Micheal A. Bernstein, University of California, San Diego, USA

روشنگری در درک ما از ظهور اجماع نئوکلاسیک در رشته اقتصاد ارائه خواهد کرد. تاریخ نشان می‌دهد که این جنگ جهانی دوم بود که زمینه کاری لازم برای مشارکت حرفه اقتصاد [اقتصاددانان] آمریکا در جنگ سرد دهه ۱۹۵۰ و سال‌های پس از آن را فراهم کرد. دخالت اقتصاددانان در آن شرایط زمانی و مکانی، زمینه غلبه ادراکات نئوکلاسیک بر سایر گزینه‌های جایگزین را تضمین و به ظهور جریان اصلی علم اقتصاد به‌مثابه نظم غالب علوم اجتماعی کمک کرد. در واقع همان آینده‌ای که برنده جایزه نوبل، پل ساموئلسون، در سال ۱۹۴۵ آن را ترسیم کرد به‌وقوع پیوست: «آخرین جنگ [یعنی جنگ جهانی اول] جنگ شیمی‌دانان بود ... و این جنگ [جنگ جهانی دوم] جنگ فیزیک‌دانان. ممکن است این گفته نیز درست باشد که این جنگ، جنگ اقتصاددانان بوده است».

سودمندی علم اقتصاد برای جنگ آمریکا در دهه ۱۹۴۰ در دو حوزه گسترده نمایان شد: جابه‌جایی و تخصیص منابع و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک. با مشغولیت در موضوع مهم تخصیص منابع بود که اقتصاددانان بسیاری از مهم‌ترین مشارکت‌های خود در جنگ را انجام دادند و به همین صورت (جمعاً به‌عنوان یک حرفه) مهم‌ترین تجربه خود را در زمان جنگ کسب کردند. تبدیل منابع به تولیدات دفاعی و نظامی، واقعاً مسائل غیرقابل حلی در خصوص تخصیص منابع کمیاب در ادارات دولتی به‌وجود آورده بود و بر همین اساس، چگونگی زمان‌بندی و توزیع کارای منابع میان فعالیت‌های تولیدی مختلف مورد نیاز برای جنگ به یک موضوع مهم تبدیل شد. با ورود آمریکا به جنگ، مسائل تخصیص منابع حساس‌تر و مهم‌تر شد. تعجب‌آور نیست که خدمات ارتش آمریکا و دستگاه‌های دولتی هم‌پیمان کاملاً مشتاق توسعه تکنیک‌هایی در مورد تخصیص منابع تولیدی، حمل‌ونقل و توزیع به‌گونه‌ای بودند که هزینه‌ها، ولخرجی‌ها و اتلاف منابع را به حداقل برسانند و از سوی دیگر به دنبال حداکثر کردن برخی اهداف مانند تولید، فراوانی یا استقامت خود نیز بودند. بررسی این‌گونه مسائل برنامه‌ریزی خطی اثر شگرفی بر مسیر آتی تحقیقات اقتصاد ریاضی به‌طور خاص و تئوری اقتصاد به‌طور کلی داشت. برای مثال، به‌وسیله ابتکار الگوریتم، حداکثر کردن توابع خاص مشروط به مجموعه‌ای از نابرابری‌های خطی نشان داده شد. به‌عبارت‌دیگر دانشمندان در جست‌وجوی تثبیت تکنیک‌هایی با اهداف خاص بودند، مانند حداکثر ساختن تولید یا حداقل کردن هزینه

که می‌توانست با رجوع به محدودیت‌های خاصی مانند عرضه سوخت، دسترسی به نیروی کار، محدودیت مواد خام اولیه و ظرفیت‌های حمل‌ونقل ملی (و در واقع بین‌المللی) صورت بگیرد.

این بار توسعه تئوری بازی‌ها بود که تکامل فکری اقتصاد آمریکا و توجه به یک وضعیت امنیت ملی نوپا به‌درستی باهم ترکیب شدند. با وجود سطح مشخصی از ریاضیات، توسعه هم‌زمان برنامه‌ریزی خطی و تئوری بازی‌ها به پیشرفت‌هایی در درک نامساوی‌های خطی در مسائل حداکثر یا حداقل‌سازی محدود به شرایط خاص وابسته بود. در این حالت تکنیک‌های ریاضی مورد استفاده در هر دو حوزه یکسان هستند. با این حال، تئوری بازی‌ها جذابیت فراوانی برای تحلیل استراتژیک داشت چرا که توجه آن بر تضاد و چگونگی تصمیم‌گیری متمرکز بود. تعجب‌آور نیست که تئوری بازی‌ها نیز رشته‌ای بود که در سال‌های جنگ جهانی دوم مورد توجه قرار می‌گرفت، اما به دلایل مشخصی نتوانست به قامت کامل خود بعد از جنگ دست یابد.

در دهه ۱۹۴۰ جان ون نیومن^۱ و اسکار مورگنسترن^۲، تئوری بازی‌ها را به‌عنوان بخش مهمی از تحلیل اقتصادی مطرح کردند. آنها نمایشی ارائه کردند که امکان دسترسی به نتایج مشخص ناشی از شبیه‌سازی ریاضی سناریوهای پیچیده تضاد و نااطمینانی تکاملی را فراهم کرده بود. آنها نشان دادند که کنشگران در شرایط وجود فروض خاص (برای مثال آنهایی که در شرایط رقابتی درگیر هستند و یک مسابقه نوعی را تقریب می‌زنند) می‌توانند استراتژی‌هایی را اتخاذ و اجرا کنند که حداقل، منافع مشخصی (یا به‌طور موازی، متضرر شدن قابل پیش‌بینی) را برای‌شان تضمین کند. درحالی‌که فوراً روشن شد یافته آنها در حوزه تئوری اقتصاد کلان مرسوم - به‌ویژه با توجه به برآورد نتایج قیمت‌گذاری در بازارهای رقابتی - نیز مفید خواهد بود. در گذر زمان این موضوع آشکار شد که برنامه و تئوری مورد نظر آنها در مسائل انتخاب استراتژیک و برنامه‌ریزی دفاع ملی نیز کاربرد دارد.

به‌نظر می‌رسد تقریب‌های تئوری بازی‌ها و شبیه‌سازی‌های شرایط تضاد میان دو شخص، سناریوهای مناسبی هستند که در آن می‌توان به بررسی شواهد انحصار

1. John Von Neumann
2. Oscar Morgenstern

هسته‌ای دوجانبه ایالات متحده و اتحادیه شوروی در دوران جنگ سرد پرداخت. البته، اثر دراماتیک فکری تحقیقات فون نیومن و مورگنشترون در میان اقتصاددانان آکادمیک به موازات رضایت دولت فدرال برای حمایت از تکامل پیوسته این مسیر تحقیقاتی بود، که این امر به هیچ وجه تصادفی نبود. وجوه مالی لازم برای انجام تحقیقات این حوزه سریعاً توسط بخش دفاع ایالات متحده و آژانس‌های مربوطه - علی‌الخصوص اداره تحقیقات نیروی دریایی ایالات متحده - در اختیار آن دسته از نظریه‌پردازان اقتصادی به‌ویژه اقتصاددانان ریاضی قرار گرفت، چرا که به نظر می‌رسید تحقیقات آنها در زمینه تئوری بازی‌ها و برنامه‌ریزی خطی ارزش‌های بالقوه‌ای برای انجام مأموریت‌های دفاع ملی و تثبیت امنیت ملی دارند. همه اینها زمانی بود که مأموریت آژانس‌های دفاعی آمریکا به شیوه‌ای جدید و در واقع براساس روش‌های جهانی گسترش یافته بود.

نیروی هوایی و دریایی ایالات متحده بیشترین اشتیاق را برای حمایت از کار نظریه‌پردازان تئوری بازی‌ها و متخصصان برنامه‌ریزی خطی از خود نشان داده‌اند. به‌ویژه نیروی دریایی از بسیاری از کارهای تحقیقاتی اقتصادی ریاضی - توسط کنث ارو و جرارد دبرو (برندگان برجسته جایزه نوبل در آینده) - حمایت کرده است که در طی دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ این رشته را به سمت یک برتری و شکوفایی بزرگ سوق دادند. انتشارات رسمی مؤسسه تحقیقات دریایی و مؤسسه تحقیقات هوا - فضای نیروی هوایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ ادعا کردند که پروژه ارو - دبرو به دلیل مدل‌سازی آنها از مباحثه و همکاری، خواه [برای] جنگ باشد، خواه تهیه قراردادها یا تبادل اطلاعات میان مراجع پراکنده تصمیم‌گیری در نوع خود استثنا بوده است.

حمایت مالی و منطقی زیادی نیز از سوی شرکت تحقیق و توسعه^۱ به این فعالیت‌ها اختصاص یافته بود. در دهه ۱۹۵۰ آنچه شرکت تحقیق و توسعه پروژه‌های نیروی هوایی ایالات متحده نام داشت و آنچه بعداً به نام شرکت غیرانتفاعی تحقیق و توسعه مشهور امروزی شناخته شد، تأمین مالی بسیاری از تحقیقات برنامه‌ریزی خطی را تعهد کرد که با کارهای دهه ۱۹۴۰ افرادی مانند جورج دنتزیگ^۲ (که اکنون استاد بازنشسته اقتصاد و تحقیق در عملیات در دانشگاه استنفورد است) و تی جالینگ کوپمنز^۳ (استاد بعدی برنده

1. RAND Corporation
2. George Dantzig
3. Tjalling Koopmans

نوبل اقتصاد از دانشگاه ییل) انجام شدند. در شرکت تحقیق و توسعه بود که دنتزیگ تکنیک پیچیده خودش را تصحیح کرد (با مشارکت‌های گسترده و مهم ریچارد بلمن ریاضی‌دان) و کارمندان بخش تحقیق و توسعه شروع به استفاده نظام‌مند از اصول تئوری بازی‌ها برای برنامه‌ریزی و شبیه‌سازی جنگ کردند. دستگاه‌های دولتی اغلب در کنفرانس‌ها و کارگاه‌های تحقیق و توسعه‌ای شرکت می‌کردند که با هدف کمک به آنها و برای رویارویی با مدیریت بحران ارائه می‌شد. در واقع مدیریت اجرایی وابسته به ریاست جمهوری مدرسه جان‌اف‌کندی براساس اسناد موجود شرکت تحقیق و توسعه، درگیر و متعهد به ارائه این مجموعه از تجارب به دستگاه‌های دولتی شده بود. اتفاقاً این یک تمرین بیهوده نبود همچنان که هربرت اسکارف^۱ - یکی از محققان پیشین شرکت تحقیق و توسعه که اکنون استاد بازنشسته اقتصاد دانشگاه ییل است - در یک مصاحبه شفاهی و تاریخی ذکر می‌کند، که به همکاران شرکت تحقیق و توسعه پیشنهاد کرد در زمان فراغت از بررسی‌های انتخاب استراتژیک و نتایج متضاد، به بررسی بازی‌های کریگ‌اسپایل^۲ و پوکر لیر^۳ بپردازند.

در سایه توجهات شرکت تحقیق و توسعه، تحقیق مستمر بر روی تئوری بازی‌ها و تحقیق در عملیات در سراسر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رشد کرد. این شرکت سمینارهای سیاست دفاع^۴ را در یوسی‌ال‌ای، دانشگاه کلمبیا، کالج دارتموث^۵، دانشگاه کالیفرنیا، دانشگاه جان هاپکینز^۶، ام‌آی‌تی، دانشگاه ایالتی اوهایو^۷، دانشگاه پرینستون^۸، دانشگاه ویسکانسن^۹ و دانشگاه شیکاگو تأمین مالی می‌کرد. در سال ۱۹۶۵ شرکت تحقیق و توسعه یک برنامه کمک‌هزینه تحصیلی دکترا برای حمایت از آموزش در علم اقتصاد و روابط بین‌الملل راه‌اندازی کرد. در همان سال چنین کمک‌هزینه‌های تحصیلی در میان دانشگاه‌های کلمبیا، هاروارد، استنفورد، ییل، شیکاگو، کلمبیا و پرینستون توزیع شد.

-
1. Herbert Scarf
 2. Kriegspiel
 3. Liar's Poker
 4. Defense Policy Seminars
 5. Dartmouth College
 6. Johns Hopkins University
 7. Ohio State University
 8. Princeton University
 9. The University of Wisconsin

دانشجویان مستعد دکترا و محققان دوره فوق دکترا به کرات از حمایت بی‌چون و چرای شرکت تحقیق و توسعه (و از طریق شرکت تحقیق و توسعه دولت فدرال) به منظور انجام تحقیقات اقتصادی در موضوعات تصمیم‌گیری استراتژیک برخوردار می‌شدند. (یکی از افرادی که این امر برای او صحت دارد و شغل او به‌عنوان یک جنگجوی سرد پیچ‌وتاب‌های زیادی داشت، دانشجوی دوره دکترا اقتصاد هاروارد و متخصص تئوری بازی‌ها، دانیل السبرگ^۱ بود که بعداً به‌عنوان یکی از ارکان اصلی رسوایی مقالات پنتاگون در مورد جنگ ویتنام مطرح شد). اقتدار و مشروعیت کار جدید در تئوری اقتصاد در مقیاس وسیع این بوده که رشد سال‌های جنگ، به سال‌های پس از جنگ و سال‌های جنگ سرد تسری پیدا کرده است. در یک گستره بزرگ از فعالیت‌های مربوط به استقرار نظامی و قدرت جهانی جدید ایالات متحده، تجزیه و تحلیل اقتصادی نقش مهمی بازی کرده و می‌کند. از حداقل‌سازی هزینه‌های دفاعی گرفته تا تکنیک‌ها و استراتژی‌های بودجه‌ریزی، تا حمل‌ونقل و برنامه حمایت لجستیک، تا تخمین قیمت سایه‌ای هزینه سربار تهیه صنایع نظامی، هزینه تحقیقات سال‌های جنگ جهانی دوم همگی تأمین مالی شده‌اند. حتی در اقتصاد بازار خصوصی که نباید در فعالیت‌های شهروندی دولت ذکر شود، آنچه توسط اقتصاددانان به‌عنوان روش‌های عملیاتی مثرتر شناخته می‌شد، توسعه یافت و با این موفقیت‌ها پرستیژ آنهایی که درگیر چنین تحقیقاتی (همراه با حمایت بنیاد خصوصی و دولتی برای فعالیت دانشمندی) بودند به‌طور قوی بالا رفت.

بیش از همه اینها، آنچه توسعه ملهم از جنگ از چنین مواردی به‌عنوان برنامه‌ریزی خطی و تئوری بازی‌ها به خدمت گرفته است قانونی کردن ایجاد یک فرایند انتقال در موضوع تحقیقات اقتصادی است که حدود هفتاد سال در حال ساخته شدن بود. از زمان انقلاب به اصطلاح مارژینالیستی^۲ نیمه دوم قرن نوزدهم تاکنون اقتصاددانان آمریکایی بخش عمده‌ای از بازتعریف علم اقتصاد را برعهده داشته‌اند. مدتی نه چندان طولانی مطالعه ماهیت و علل ثروت ملل (که آدام اسمیت و سایر نظریه‌پردازان کلاسیک آن را بیان کرده‌اند) نه تنها به یک تحلیل مهم از تولید نظام سرمایه‌داری (همان‌طور که کارل

1. Daniel Ellsberg

2. Marginalist

مارکس انجام داد) در قرن بیستم در رشته اقتصاد تبدیل نشد، بلکه به مطالعه رسمی و مرسوم آنچه لیونل رابینز^۱ با زبردستی تمام در کتاب سال ۱۹۳۲ خود به نام *رساله‌ای در مورد ماهیت و اهمیت علم اقتصاد*^۲، «تطبیق ابزار کمیاب به اهداف معین» نامید تبدیل شد. درحالی که کار نظریه پردازان مارژینالیست از سال ۱۸۷۰ احترام فزاینده‌ای برایشان به بار آورده است، کارهای اولیه (و کاملاً مشهور) این سنت یک کیفیت به‌طور واضح مجادله‌آمیز و معمولاً ضدمارکسیستی داشتند (من اینجا کار اوگن فون بوهم - باورک^۳ را به خاطر دارم، برای مثال، در منطقه اروپا، و جان بیتس کلارک^۴ در آمریکا). این آهنگ حرکتی تحقیقات اقتصادی شدیداً با هدف ظاهری فرمول‌سازی‌های زیاد و غیرسیاسی نظریه‌پردازان اقتصاد ریاضی اواسط و اواخر قرن بیستم متمایز بوده است. بنابراین، اجزای بنیادین هژمونی اندیشه نئوکلاسیک در نظم علم اقتصاد تضمین و حک شده است.

البته تحلیل استیلای نکات ویژه بینش نئوکلاسیک در عرصه علم اقتصاد به‌سادگی انجام یک مباحثه فکری یا آموزشی نیست. یک محیط واقعی از توزیع ثروت، کنترل شرکتی، فشار دیپلماتیک و نیروی نظامی، نقش مهمی در تمایز و تقویت تسلط و وجود ایدئولوژی‌های متضاد ایفا می‌کند. بنابراین مناسب است که ما توجه خود را به نقش فرایندهای اقتصادی - سیاسی و ایده‌هایی اساسی در شکل‌گیری و شکل‌دهی تاریخ تئوری اقتصاد معطوف کنیم. یکی از روش‌های تضمین این امر که امیدوارم آن را به شما نیز انتقال داده باشم بازنگری در علم اقتصاد آمریکای قرن بیستم است.

[کتاب جدید پرفسور برنشتاین، که این مقاله براساس آن تنظیم شده، یک پیشرفت خطرناک: اقتصاددانان و اهداف اجتماعی در آمریکای قرن بیستم، در حال حاضر توسط انتشارات دانشگاه پرینستون منتشر شده است].

-
1. Lionel Robbins
 2. Essay on the Nature and Significance of Economic Science
 3. Eugen Von Bohm-Bawerk
 4. John Bates Clark

چرا جنبش اقتصاد پسامتعارف به فمینیسم نیاز دارد

جولی ای. نلسون^۱ (مؤسسه محیط زیست و توسعه جهانی، دانشگاه تافت ایالات متحده آمریکا)^۲

اقتصاد فمینیست می‌تواند چه مشارکتی در جنبش اقتصاد پسامتعارف داشته باشد؟ کسی که با این دو رشته آشنا باشد معتقد است که این دو گرایش، زمینه‌های مشترک بسیاری دارند. هر دو در جست‌وجوی آن هستند تا مردان، زنان و کودکان را در قلب تحلیل مسائل اقتصادی و اجتماعی قرار دهند. هر دو به تعریف اصول علم اقتصاد حول‌وحوش یک مجموعه محدود از ابزارهای روش‌شناسانه معترض هستند. هر دو جنبش‌های بین‌المللی و تکثرگرایانه‌ای هستند که مشارکت‌کنندگانی از کشورهای مختلف و بسیاری از مکاتب فکری اقتصاد دارند.

در این مقاله، می‌خواهم توجه مشارکت‌کنندگان جنبش اقتصاد پسامتعارف را به یکی از خاص‌ترین و از نظر بنیادی مهم‌ترین مشارکت اقتصاد فمینیسم برای مباحثه درباره دگرگونی بالقوه رشته اقتصاد جلب کنم. *خبرنامه اقتصاد پسامتعارف* مقالاتی را درباره تفاسیر ماتریالیستی، نهادی، جغرافیایی، سیاسی و فکری وضعیت گردابی تحقیق و آموزش جریان فعلی علم اقتصاد به چاپ رسانده است. تحلیل فمینیستی سایر جوانب مهم این ماجرا را روشن می‌سازد که چگونه علم اقتصاد دچار وضعیت وامانده فعلی خود شده و

1. Julie A. Nelson

2. Global Development and Environment Institute, Tufts University, USA

چرا این‌گونه در مقابل تغییرات مقاومت می‌کند. معتقدم که جنبش اقتصاد پسامتعارف تا حدی پویایی تاریخی خود را خوب تعبیر نمی‌کند و تأثیر خود را به‌مثابه نیروی ایجاد تغییر و دگرگونی از دست می‌دهد، اگر از چشم‌اندازهای یک تحلیل حساسیت - جنسی نظام ارزشی^۱ مبتنی بر مطالعه وضعیت فعلی علم اقتصاد چشم‌پوشی کند.

از شما می‌خواهم تا یک تمرین فکری سه‌مرحله‌ای را با من انجام دهید. اول، درباره معتبرترین ویژگی‌های هژمونی مدل‌سازی انتخاب عقلایی ریاضی شده فعلی فکر کنید. احتمالاً با فهرستی همراه خواهید شد که دربردارنده ویژگی‌هایی چون دقت زیاد، ظرافت، جداسازی، تحلیل کمی، انتزاع، نفع شخصی، استقلال، عقلانیت و مانند آن خواهد بود. بعد از آن درباره جنبه جسورانه هریک از این واژگان بیاندیشید. احتمالاً با فهرستی شامل: انعطاف‌پذیری، ابهام، ارتباط، کار کیفی، به هم پیوستگی، بخشندگی، وابستگی متقابل و احساسات روبه‌رو خواهید شد. در مرحله سوم، ارتباطات جنسی هریک از این موارد را بررسی کنید. بیشتر افرادی که در فرهنگ اروپایی - آمریکایی بزرگ شده‌اند سریعاً تشخیص می‌دهند که مرحله اول از نظر فرهنگی مردانه و مرتبط با استحکام^۲ و قدرت و مرحله دوم زنانه و مرتبط با ملایمت^۳ و ناتوانی است.

بنابراین، آنچه برای اقتصاد پسامتعارف می‌ماند تغییراتی ساده در سطح روش‌شناسی نیست، بلکه تغییراتی وسیع در نظام ارزش‌های بنیادین جریان فعلی علم اقتصاد است. تاریخ طولانی و پیچیده روابط میان جنس‌های مخالف، سازمان‌ها، علم و مفاهیم دانش این ارزش‌ها را شکل داده‌اند. در دوره روشنگری، جهان - و اقتصاد - به‌مثابه چرخ‌های یک ساعت منظم و مکانیکی دیده می‌شدند. این تصویر از اقتصاد، و تصویر معرفت‌شناسانه فرد آگاه که به‌طور اساسی از موضوع مطالعه جدا بود، اولویت و برتری مدل‌سازی ریاضی را ترویج کرد. دانشمندان فمینیست اشاره کرده‌اند که چگونه این معرفت‌شناسی قوه تخیل، دستیابی به امنیت و تکذیب ارتباطات، تجسم، آسیب‌پذیری و بیماری را از طریق کنترل طبیعت توسط ذهن منعکس می‌کند. برای مثال، یکی از اولین دبیران انجمن سلطنتی اقتصاد (هنری الدنبرگ^۴، ۱۶۷۷-۱۶۲۰) می‌گوید که هدف علمی او «گسترش فلسفه مردانه بود ... چرا که ذهن مردان ممکن

1. Gender-sensitive Analysis of the Value System

2. Toughness

3. Softness

4. Henry Oldenburg

است با دانش حقایق خشک مجلل شود» (به نبود واژگان زنانه، بدن، زن و وابستگی توجه کنید). واماندگی علم اقتصاد معاصر منعکس کننده تبعیض جنسی فرهنگی است که در آن به طور تاریخی کینه توزی و انتقام جویی پرورش یافته است.

آنچه از نظر نظریه فمینیست ضروری است حرکت تندوتیز برای تصویر کردن انسان‌ها به عنوان موجوداتی ناتوان و جدا از هم نیست، بلکه غلبه درک کاملی از روابط انسان‌ها با یکدیگر و با جهان است. از یک سو شناخت دقیق ارتباطات اجتماعی و طبیعی به درک آگاهی انسانی به مثابه بخشی از واقعیتی که باید مطالعه شود، منجر خواهد شد و از سوی دیگر واقعیت هم می‌تواند در آن منعکس شود. قوه تخیل کنترل منفک شده می‌تواند با دانش تجربه زندگی جایگزین شود.

از این رو مشارکت‌کنندگان در جنبش اقتصاد پسامتعارف باید بدانند که ما همیشه در جست‌وجوی ایجاد ارتباط بیشتر با مسائل اجتماعی، ایجاد ارتباط سالم، انعطاف‌پذیری و تجسم^۱ بهتر و طرح پرسش‌های بیشتر هستیم. ممکن است تصور کنیم که تنها یک شاخه از درخت را تکان می‌دهیم، اما در واقع ما یک درخت ذهنی و فرهنگی - اجتماعی بزرگ را به بار می‌آوریم و زمانی که طرفداران وضع موجود در نزاع فکری با ما ناکام می‌مانند نباید متعجب شویم. حقیقت این است که ما خیلی بیش از آنها منطقی هستیم (در زمینه منطق انسانی). فریاد ما برای ایجاد تغییرات، اغلب به مثابه ندای ما برای از مردی انداختن علم اقتصاد، برای ملایم ساختن و برای توانمند کردن آن است. صدای ما برای ایجاد دگرگونی خواهان آن است که شنوندگان به صدای خارج از چارچوب مرسوم و به شیوه‌ای رادیکال فکر کنند، در نهایت، احساس ناآشنایی و ناخرسندی از بسیاری از اصول مرسوم داشته باشند و تهدیدی برای آن به شمار روند.

این موضوع برای دسته‌بندی نقش مردان و زنان واقعی در جاودانه کردن ساختارهای جنسی در علم اقتصاد مهم است. برداشت‌های نادرست رایج در مورد اقتصاددانان فمینیست شامل اعتقاداتی از این قبیل است که این حوزه صرفاً با مسائل زنان در ارتباط است، و تنها توسط زنان انجام می‌شود و فمینیست‌ها از ارائه یک جایگزین فکری و کیفی برای تفکر رایج طرف‌داری کرده و مردان را دشمن تلقی

می‌کنند. کسانی که به این بینش‌ها اعتقاد دارند نشان می‌دهند که از کار فمینیستی رایج بی‌خبرند. بخشی از چالش مردان، وجود اعتقاداتی در قلب نظام ارزشی‌ای است که زنان آنها را انجام نمی‌دهند. دلیل اینکه زنان به برعهده گرفتن رهبری اقتصاد فمینیستی تمایل دارند این نیست که عرضه‌کننده نکات متفاوتی خواهند بود (از طریق زن یا کارکرد مغزشان)، بلکه به دلیل این است که تورش‌ها برای کسانی که تا حدی به دور از نظام رایج کار می‌کنند آشکارتر است. مثل ماهی‌ها که متوجه نمی‌شوند در آب شنا می‌کنند. سایر گروه‌های خارج از گود با عناوین نژاد، ترجیحات جنسی، سن، ناتوانی، ملیت یا طبقه در مقابل فرهنگ غالب مشخص می‌شوند و چشم‌اندازهای متفاوتی ابراز می‌کنند. جنبش اقتصاد پسامتعارف خودش، خودش را فریب می‌دهد اگر در جست‌وجوی ایجاد تغییراتی وسیع در مباحثات میان مردان حرفه‌ای آمریکایی - انگلیسی باشد و اهمیت خود را از دست خواهد داد اگر از مسائل و مشارکت‌های پیشنهادی کسانی چشم‌پوشی کند که برای مدتی طولانی با عنوان غیرعقلایی و مستقل معرفی شده‌اند و دارای فرهنگی هستند که ذهن و استقلال را بالاتر از همه چیز قرار می‌دهد.

در حالی که این مقاله را می‌نویسم، در اکتبر سال ۲۰۰۱، حادثه ۱۱ سپتامبر برای هر ذهنی تازگی دارند. برای خوانندگانی که تصور می‌کنند موضوعات فمینیستی تنها با زنان مرتبط است، و با مردان مرتبط نیست، آخرین تفکر را بازگو می‌کنم. طالبان و تنوع تفکر بنیادگرایی، ستم‌پیشه‌ترین و کنترل‌کننده‌ترین نظام زمانه فعلی برای زنان است. علم اقتصاد دانشگاهی و سیاست‌های اقتصادی جهانی معاصر، با انعطاف‌ناپذیری‌های فکری گره خورده‌اند، یعنی آنچه جورج سوروس^۱ بنیادگرایی بازار^۲ نامیده است. قوه تخیلات کنترل در هر دو پدیده عملی هستند، و جنسیت برای درک قدرت آنها و راه‌حل‌های پیشنهادی‌شان بسیار مهم است.

[جولی نلسون نویسنده فمینیسم، عینیت و علم اقتصاد^۳ (راتلج، ۱۹۹۷) و فراسوی مرد اقتصادی: نظریه فمینیست و علم اقتصاد^۴ (همراه با ماریان ای، فربر^۵) انتشارات

-
1. George Soros
 2. Market Fundamentalism
 3. *Feminism, Objectivity, and Economics*
 4. *Beyond Economic Man: Feminist Theory and Economics*
 5. Marianne A. Ferber

بخش سوم کنش و اخلاق ۲۵۵ _____

دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۳) است. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره اقتصاد فمینیست به
سایت زیر نگاه کنید:

<http://www.facstaff.bucknell.edu/jshackel/iaffe/>

یک طرح مارشال بین‌المللی

جف هارکورت (دانشگاه کمبریج، انگلستان)

لازم است آنهایی که فکر بکر حملات سه‌شنبه، ۱۱ سپتامبر را طراحی کردند در جایگاه عدالت قرار گیرند، اما به موازات طی کردن مراحل لازم برای دستیابی به این امر، باید تلاش‌های بین‌المللی لازم برای حذف بی‌عدالتی و فقر نیز صورت گیرد تا شرایطی فراهم شود که چنان‌ی‌آسی در دل اشخاص به‌وجود آورد و آنها را به‌سوی حذف چنین اعمال مہیبی در نطفه سوق دهد.

در سال‌های اول پس از جنگ [جهانی دوم]، ایالات متحده آمریکا به‌درستی برای اجرای طرح مارشال جهت کمک به بهبود وضعیت اروپا در نتیجه خرابی‌های زمان جنگ مورد ستایش قرار گرفت و این مثالی از بهترین فضایل آمریکا بود. آنچه اکنون مورد نیاز می‌باشد طرحی بین‌المللی برای ریشه‌کن کردن فقر و بی‌عدالتی در خاورمیانه، آفریقا، بخش‌های فقیرتر آسیا و آمریکای لاتین است. وجوه مالی این طرح باید از آمریکا، اروپا، ژاپن و اقتصادهای ثروتمندتر حاشیه اقیانوس تأمین شود. مدیریت اجرایی این طرح نیز می‌تواند برعهده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول باشد. کمک‌ها باید سریعاً و در قالب یک جریان پایدار طی چندین سال صورت بگیرد. در مقابل، انجام برخی کارها نیز ضروری است، برای مثال رژیم صهیونیستی باید به فلسطینی‌ها اجازه دهد تا برای کار به آنجا بروند و همچنین، اجازه توسعه زیرساخت‌های اجتماعی و صنعتی در فلسطین را نیز بدهد.

نوع دوستی و دیگر خواهی‌هایی که با این پیشنهادات انجام می‌شود برای نوع‌دوستان نیز بدون منفعت نخواهد بود. نیروی‌های انبساطی با معیارهایی برای جبران نیروی‌های انقباضی (احتمالاً به‌زودی توسط واکنش‌های ناشی از ترس هفته گذشته [۱۱ سپتامبر] تقویت می‌شوند) مانع از این می‌شود که اقتصادهای پیشرفته، برای مثال ژاپن، وارد رکود شوند یا از بدتر شدن رکود آنها نسبت به ۱۰ سال گذشته جلوگیری می‌کند. اگر چنین فرایند انباشتی همراه با فضایل آن می‌توانست شروع شود، این امر نه تنها منافع اقتصادی برای فقیرترین شهروندان جهان به همراه خواهد داشت، بلکه به ایجاد بنیانی برای بنا کردن نهادهای دمکراتیک نیز کمک خواهد کرد.

به‌منظور جبران واکنشی شدید به اتفاق سه‌شنبه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۰ که اعمالی مانند جنگ را تنها گزینه ممکن نشان می‌دهد افراد خوب نیازمند ایده‌های انعطاف‌پذیر هستند.

اقتصاد جنگ

جیمز گالبرایت (دانشگاه تگزاس، آستین، ایالات متحده آمریکا)

یک مصیبت اقتصادی

در یک اقتصاد جنگی همگان به انجام آنچه ضروری است متعهدند یعنی: حمایت از تلاش‌ها و فعالیت‌های نظامی با هدف محافظت و دفاع از خاک وطن به‌ویژه حفظ رفاه فیزیکی، اتحاد و روحیه مردم. ممکن است اثبات شود که انجام امور فوق در ماه‌های پیش رو چندان هم آسان نیست.

ما با شرایطی روبه‌رو هستیم که صرفاً یک حمله تروریستی نیست، بلکه یک مصیبت اقتصادی است. آثار اعتصاب‌ها در مرکز تجارت جهانی^۱ در اولین هفته پس از جنگ باعث کاهش ۱۴/۴ درصدی قیمت سهام شده و یک فروپاشی در بخش‌های مرتبط با مسافرت و گردشگری - به‌ویژه آژانس‌های هواپیمایی، هتل‌ها و رستوران‌ها به‌وجود آورده است. همچنان که سیر این حوادث در اقتصاد سرازیر می‌شود، باعث کاهش‌های شدید در مخارج مصرفی خانوارها نیز خواهد شد. رکود پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر می‌تواند خیلی عمیق و طولانی باشد.

این حادثه صرفاً شوکی به یک نظام سالم و کارآمد نیست که تنها نیازمند رفتارهای مختصری برای بازگرداندن اعتماد و تحریک مخارج [مصرفی و سرمایه‌گذاری] باشد. تراز تأمین مالی خانوارها از سال ۱۹۹۷ به این سو از تعادل خارج شده، به‌گونه‌ای

1. World Trade Center

که بخش مازاد مصرف خانوارها بر درآمدشان از طریق استقراض تأمین مالی شده است و این امر تا حد زیادی برخلاف بهره‌های ناشی از داشتن سرمایه می‌باشد. اما سود و بهره‌های سرمایه بعد از آوریل سال ۲۰۰۰ سیر معکوس پیدا کرده است. کاهش شدید در مخارج خانوار می‌تواند به تأخیر بیافتد، اما پدیده‌ای غیرقابل اجتناب نبوده و این چیزی است که بدون وقوع تغییرات سیاستی مهمی اتفاق افتاده است. آنچه پس از ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاده، از نظر زمانی کاهش در مخارج مصرفی و سرمایه‌گذاری خانوارها را که پیش از این نیز در شرف وقوع بود تشدید و تثبیت می‌کند.

واین گلدلی و آلکس ایزوریتا^۱ همکاران من در مؤسسه لوی^۲، تابستان گذشته با انجام یک کار تحقیقاتی تخمین زدند که تنها با رسیدن مخارج خانوارها به سطح درآمدشان، بیکاری به ۷/۴ درصد خواهد رسید. برآورد آنها همچنین نشان می‌داد که بیکاری به ۹ درصد خواهد رسید، اگر خانوارها بخواهند به سطوح پس‌انداز معمولی خود پس از جنگ جهانی دوم دست یابند و این در حالی بود که پس‌انداز قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر نیز در یک خط سیر نزولی تدریجی، اما نه فاجعه‌آمیز قرار داشت. اما اکنون ممکن است که خانوارها به‌علت بیکاری بیشتر حتی برای بازگرداندن ذخایر تمام‌شدنی بیشتر تلاش کنند. بنابراین هیچ شانس وجود ندارد که این وقایع خودبه‌خود ظرف چند هفته تعدیل شوند، یا ما با عوامل زیربنایی مانند تکنولوژی و رشد بهره‌وری - آن‌طور که گرین‌اسپن^۳، رئیس فدرال رزرو، اعتقاد دارد - یا با کاهش نرخ‌های بهره یا کاهش نرخ مالیاتی نجات پیدا کنیم. بلکه برعکس، ما در معرض یک بحران اقتصادی قرار داریم، بنابراین، هرچه زودتر این بحران شناسایی شود و به‌منظور پیشگیری از آن اقداماتی صورت گیرد بهتر است.

معمولاً در زمان جنگ به‌دلیل افزایش شدید مخارج نظامی لازم نیست که با حمایت‌های با مقیاس وسیع از اقتصاد داخلی پشتیبانی کرد. با این حال، آنچه ما با آن روبه‌رو هستیم واقعیت جابه‌جایی زمان جنگ نیست، بلکه یک سرپوش نظامی بر تهاجم پلیسی و دیپلماتیک جهان است. پیش از این بیست میلیارد دلار برای تأمین هزینه‌های نظامی عملیات‌های اخیر تخصیص یافته بود، اما نه این مقدار و نه بیست میلیارد دلاری

1. Wynne Goldley and Alex Izurieta

2. Levy Institute

3. Greenspan

که برای کمک و بازسازی نیویورک سیتی تخصیص یافت برای رویارویی با این مسئله اقتصادی بزرگ کافی نیست.

به طور کلی تا به حال، میزان مخارج فدرال ۵۵ میلیارد دلار محسوب شده که شامل هزینه پرواز هواپیماها نیز است. امکان دارد به زودی برنامه دیگری هم با هزینه صد میلیارد دلاری پیشنهاد شود که شامل گسترش بیمه بیکاری، تخفیف‌های مالیاتی تمدید شده و کمک‌های مالیاتی حقوق و دستمزد باشد. این حرکت کنگره برای جابه‌جایی محدودیت بودجه یک خوشامدگویی به احیای غریزه حیوانی کینزی^۱ است، البته این پیشنهادات تا حد ممکن براساس برآوردهای حدسی از آمار و ارقام صورت گرفته و نه بر مبنای هدف حفظ اشتغال کامل. همان‌طور که طرف‌داران این گروه معمولاً تصدیق می‌کنند، پیشنهادهای میان صد تا دویست میلیارد دلار، با از دست دادن درآمد مالیاتی، هنوز پذیرای وقوع یک رکود شدید هستند. بدون شک با کاهش مخارج دولت در سطوح ایالتی و محلی هیچ‌گونه اهمیتی ندارد که مخارج دولت فدرال چگونه هزینه می‌شود.

در این شرایط، مفهوم تحریک مالی^۲ باید به نفع هدف بزرگ‌تر تثبیت اقتصادی - تلاشی پایدار و متناسب با بحران به‌گونه‌ای که آن را در خود هضم کند - کنار گذاشته شود. در این شرایط تخفیف‌های مالیات بر تجارت، به صورت موقت یا دائمی، بی‌فایده هستند. بدون وجود سود، کاهش‌های مالیات بر سود نیز اثری نخواهد داشت، سرمایه‌گذاری بدون فروش محصول حتی اگر نظام مالیاتی هم به نفع آن تنظیم شده باشد باز هم بیهوده است. هم منطق و هم انگیزه‌های کسانی که این پیشنهادات را مطرح می‌کنند باید مورد ظن و شک قرار گیرد. جنگ‌ها سودجویان را جذب می‌کنند و اگر آنها موفق شوند همبستگی و دلگرمی مردمی تخریب خواهد شد. به همین دلیل پیشنهاد شوکه‌کننده کاهش مالیات بر بهره‌های حاصل از سرمایه در شرایط وقوع بحران به‌درستی حداقل برای چند روز به کنار گذاشته شد.

وضعیت غامض‌تر خواهد شد زمانی که تخفیف‌های مالیات شخصی^۳ را بررسی

1. Keynesian Instinct

2. Stimulus

3. Personal Tax

می‌کنید، حتی اگر این کاهش در مالیات به صورت موقت و متناسب با کار خانوارها هدف‌گذاری شده باشد، ممکن است در زمان بحران مخارج را به حد کافی تحریک نکند. اگر خانوارها به دنبال افزایش ذخایر مالی خود باشند، همان‌طور که با کالاهای بادوام بعد از یک دوره رونق طولانی تهییج می‌شوند، افزایش وجوه مالی در دست آنها نیز ممکن است چندان باعث افزایش مخارج نشود و چنین وضعیتی می‌تواند سال‌ها به طول بیانجامد. از میان ابزارهای موجود برای کاهش مالیات، به احتمال زیاد کاهش نرخ مالیات بر حقوق^۱ برای تثبیت مخارج محتمل‌ترین گزینه است، به دلیل اینکه این نوع تخفیفات خانوارهایی را هدف‌گذاری می‌کنند که با محدودیت درآمدی روبه‌رو هستند.

دفع فروپاشی

مردان محتاط تنها در شرایط لحظه‌ای عهده‌دار اقتصاد هستند، اما این ویژگی تنها می‌تواند فاجعه به بار آورد. هیچ خطری شدیدتر از اعمال بیش از حد سیاست مالی وجود ندارد؛ در این شرایط وقوع تورم ناشی از تقاضا تهدیدی دور از ذهن نیست. خطر فروپاشی هر لحظه وجود دارد. برای دفع فروپاشی، می‌تواند یک برنامه ابتدایی در سه مرحله پیشنهاد شود. البته افزایش مخارج دولت فدرال در حوزه‌های سلامت عمومی، آموزش، حمل‌ونقل و سایر حوزه‌ها نیز کاملاً ضروری است و این امور باید به شکل آزاد تأمین مالی شود. اما گزینه تقسیم درآمد با محتمل‌ترین پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم شاید به ساده‌ترین شکل ممکن ایجاد و در یک مقیاس وسیع اجرا شود، که حداقل شبیه به ولخرجی در پس‌انداز یا واردات است و از نظر مفهومی نیز جانب‌دارانه‌ترین تصمیم نیست. خریدهای مستقیم دولت و دولت‌های محلی، اکنون نزدیک به ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهند، این مخارج در سال‌های گذشته به سرعت افزایش یافته و اگر درآمدها محدود شوند می‌توانند سریعاً کاهش یابند. ممانعت از کاهش مخارج دولت‌های محلی و ازسوی دیگر ایجاد ظرفیت جدید برای دولت و اجازه انجام فعالیت‌های محلی در بسیاری از حوزه‌ها (شامل ایجاد شغل مستقیم) باید در این شرایط به شدت در اولویت باشد.

برای فعالیت در یک مقیاس بزرگ، ممکن است تقسیم درآمد دولت فدرال برای

پوشش یک‌چهارم از کل هزینه‌های این سال مالی - سیصد میلیارد دلار - مشروط به ۲۰ درصد در سال دوم و ۱۰ درصد در سال سوم طول بکشد. البته این اعداد و ارقام می‌تواند با وقوع حوادث و محاسبات دقیق‌تر بازبینی شوند. اما این وجوه مالی باید به‌اندازه کافی برای تثبیت بودجه و ارائه خدمات در همه سطوح دولت بزرگ باشند. در قلمرو موضوعات مالی، اکنون مشخص شده است که سیاست فدرال رزرو کاملاً آثار داخلی خود را از دست داده است. کاهش نرخ بهره در ۱۷ سپتامبر اثری بر بزرگ‌ترین کاهش یک‌هفته‌ای قیمت سهام از سال ۱۹۳۳ تاکنون نداشته و هیچ‌گونه اثری هم بر فعالیت‌های زیربنایی اقتصادی نداشته است.

تاریخ و دلار

مقایسه وضعیت فعلی با زمان تجهیز جنگ جهانی دوم گمراه‌کننده است. بعد از جنگ جهانی اول، آمریکا کشور بستانکار جهان بود و یک وضعیت تقریباً انحصاری در موجودی طلا داشت. با فروپاشی تجارت جهانی در دهه ۱۹۳۰، معاملات اقتصاد جهانی به‌شدت کاهش یافت و عقب‌گرد کرد؛ ضمناً آمریکا در اواخر دهه ۱۹۳۰ در زمینه انرژی خودکفا بود و کسری تجاری زیادی هم نداشت. اکنون هیچ‌یک از این شرایط وجود ندارد. به زبان تاریخ، موقعیت امروز آمریکا بیشتر شبیه به قدرت‌های بزرگ اروپا در سال ۱۹۱۴ است تا وضعیت آمریکا در سال ۱۹۳۹. در نتیجه بحران‌های مالی جهانی یک پاسخ شدیداً کینزی خواهند داشت. تأمین مالی فعالیت‌های مهم نظامی و هر تلاشی در اقتصاد داخلی (یا هر دوی آنها) می‌تواند وضعیت دلار را در بازارهای سرمایه جهانی مختل و احتمالاً توازن قدرت مالی را به اروپا منتقل کند.

کاهش نرخ‌های بهره در سراسر جهان - که از ۱۷ سپتامبر شروع شد - کاهش شدید ارزش دلار را خنثی کرد. با این حال، این موقعیت می‌تواند دستخوش تغییر قرار گیرد، به‌ویژه اگر وحشی‌گری خصومت‌های واقعی یا وقوع قحطی در افغانستان و یا فاجعه‌ای مشابه سبب تحریک عقاید جهانی علیه ایالات متحده شود. قیمت‌های نفت و گاز در کوتاه‌مدت از سیر نزولی تقاضا تبعیت می‌کنند و رکود، واردات را کاهش می‌دهد و حساب جاری را بهبود می‌بخشد تا جایی که صادرات مرتباً کاهش نیابد. اما نااطمینانی

به کمک‌های زمان جنگ مدیریت اجرایی شبیه به فعالیت‌های حیاتی سراسر جهان است و اُفت صادرات را به بدبختی ما اضافه می‌کند؛ علاوه بر این عرضه نفت در زمان جنگ بیشتر مختل شود و اگر سیاست‌های کینزی در مقیاس وسیع تعبیه شوند واردات دوباره افزایش می‌یابد.

هریک از این سناریوها می‌توانند باعث بی‌ثباتی دلار شوند، علت کاهش‌های بیش از ۲۰ تا ۲۵ درصد در نرخ دلار این است که احتمالاً حساب جاری باید تعدیل شود. ذخایر دلاری فراوانی در بخش‌های خصوصی و عمومی خارج از آمریکا وجود دارد، تمامی آنها اساساً به این اعتماد وابسته هستند که سایر عوامل فعال در عرصه جهانی در ذخایر خود دلار نگهداری خواهند کرد. اما ممکن است در این بحران، آنها ثابت‌قدم و متفق‌القول نباشند؛ نمی‌توان از واکنش به دلار ممانعت کرد و در این شرایط واکنش طبیعی فدرال رزرو افزایش نرخ‌های بهره خواهد بود که بدین‌وسیله بدبختی ما بیشتر می‌شود. در این شرایط احتمال شرایط اقتصادی با بیکاری زیاد و تورم بالا خیلی محتمل‌الوقوع است.

خودروها و معماری مالی جهانی

با این مخاطرات چه باید کرد؟ یک حقیقت کاملاً مشهود در مورد ذخایر مالی جهانی این است که بدهکاران نمی‌توانند جنگ - یا برنامه‌های بهبود اقتصادی - را بدون کمک‌های سازمان‌دهی شده از سوی دوستان و بیگانگان خود هدایت کنند. مطمئناً آمادگی ارائه چنین کمک‌هایی به‌طور پایدار، ساده و سریع امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه این درگیر تعهد نسبت به یک نظام مالی جهانی موفق و باثبات‌تر باشد. واقعیتی مهم‌تر اینکه ایالات متحده نیازمند حمایت پایدار جامعه جهانی به‌منظور دستیابی به اهداف دیپلماتیک، اطلاعاتی و نظامی خود است. نمی‌توان فرض کرد که این حمایت بدون هیچ‌گونه هزینه‌ای برای آمریکا میسر خواهد شد، به‌ویژه از سوی کشورهای فقیر که هرگز از نظم جهانی مدرن هیچ‌گونه منفعتی کسب نکرده‌اند. بنابراین، خواسته یا ناخواسته، یا یک نظم مالی جهانی جدید و منصفانه‌تر و باثبات‌تر از بحران فعلی ظهور خواهد کرد، یا ما سرانجام به شکل نامحدود در مبارزات نظامی بی‌ثمر و بی‌پایانی گرفتار می‌شویم و در این راه متحدان کمتر و کمتری خواهیم داشت. فراغت و رهایی از بدهی فراگیر برای کشورهای متحد (پاکستان یک مثال کلیدی است) از زمان خوبی آغاز خواهد شد.

نظام مدرن نرخ‌های ارز شناور و بازارهای سرمایه بین‌المللی بدون مقررات - که تنها سی سال قدمت دارند - هرگز در مقیاس وقوع شرایط فعلی بررسی نشده‌اند. این نظام اکنون به راحتی می‌تواند شکست بخورد. پس برنامه‌ریزی برای گذار نظام مالی جهانی به سوی یک نظام قانونی چندوجهی باثبات باید به طور کامل و خیلی زود شروع شود. این زمانی برای بازگشت به چارچوب برتن وودز^۱، اما با نرخ‌های ارز تعدیل شده در میان کشورهای اصلی است، یعنی بازگشت با یک نظام ذخیره چندگانه. این وظیفه با واکنش یورو ساده‌سازی می‌شود، اکنون برای ثابت کردن برابری‌ها در جهان صنعتی از هر زمان دیگری آسان‌تر است، اولین مجوز برای کاهش ارزش واقعی دلار. در ماورای این امر شاید ما نیازمند تثبیت ارز و تسهیلات نقدینگی جدید به صورت منطقه‌ای و غیرمتمرکز برای جهان در حال توسعه باشیم.

بحران جاری دلایل مهمی برای بررسی منابع ساختاری موقعیت تجاری ایالات متحده ارائه می‌کند. اینجا نفت عاملی کلیدی است: قطع واردات به طور کامل کسری موجود را به یک‌چهارم کاهش می‌دهد. خودروها هنوز یک عامل مهم‌تر به شمار می‌روند. در میان مدت بازسازی شبکه‌های حمل‌ونقل و الگوهای مسکن به صورتی که به نفت و خودروها (و هواپیماها) کمتر متکی باشد ممکن است زمینه داخلی لازم برای تضمین واقعی امنیت خارجی باشد.

موضوعات معماری مالی جهانی و تک‌فرهنگی ملی نفت و خودروها در ماورای ظهور بحران فعلی قرار دارد، آنها به تبدیل یک حمله تروریستی به یک بحران اقتصادی کمک کرده‌اند. در پایان، توانایی ما برای شناخت این مسائل در موفقیت نهایی حاصل از تلاش برای امنیت فیزیکی و اقتصادی نمایان می‌شود. پاسخ فوری باید شامل یک فرایند برنامه‌ریزی باشد که در آن این موضوعات بتواند به طور آزاد توسط کارشناسان رقیب و بدون تسلط بینش‌های جانب‌دارانه یا منافع گروهی خاص مورد بحث قرار گیرد.

اگر نمی‌توان از تورم شدید یا بیکاری گسترده با ابزارهای سیاستی موجود اجتناب کرد، بنابراین کل تجربه منشور جدید^۲ و اقتصاد جنگ در همین مسیر قرار خواهد گرفت. اما هیچ مسیری برای رفتن به سوی همه آنها وجود ندارد.

1. Bretton Woods
2. New Deal

این مقاله با اجازه نویسنده از نسخه طولانی‌تر مقاله که در وبسایت مؤسسه اقتصاد لوی موجود می‌باشد نقل شده است. جیمز گالبرایت نویسنده برابری بزرگ: بحران در پرداخت آمریکا (انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۸) و ویراستار نابرابری و تغییرات صنعتی: یک بینش جهانی است^۱ (انتشارات دانشگاه کمبریج: ۲۰۰۱).

اقتصاد جهانی شده^۱

جف گیتز^۲ (مؤسسه سرمایه‌داری شارد^۳، ایالات متحده آمریکا)

پدیده مشتق از مالیه

جهانی شدن پدیده‌ای مشتق از مالیه^۴ است. عملکرد جهانی شدن نیازمند یکی از فروض اساسی اقتصاددانان نئولیبرال است: «حداکثر کردن بازدهی‌های مالی و در نتیجه - به ما اعتماد کنید - هر چیزی نتیجه مطلوبی خواهد داشت». همچنان که نشان خواهیم داد، این مدل مکانیکی ساده‌لوحانه به طرز خطرناکی دارای کارکرد نامطلوبی است. عملکردهای افسارگسیخته جهانی شدن، دلیلی کلیدی است که ثروت در سطح جهان مجدداً - از فقیر به سوی ثروتمند، از کشورهای فقیر به سوی کشورهای ثروتمند و از آینده تا به حال - با حمایت قاطعانه قاعده‌سازی تولیدی توسط سازمان جهانی تجارت توزیع شده است.

مسئله همراه با جهانی شدن چنان که برخی نیز بر آن تأکید می‌کنند ماهیت شرکتی بودن^۵ آن نیست. جهانی شدن به‌خودی‌خود، مسئله‌ای نیست بلکه مصیبت مورد نظر ترکیبی است از: الف) قلمرو محدود ارزش‌ها به آنچه صرفاً ماهیت شرکتی بودن

-
1. The Globalized Economy
 2. Jeff Gates
 3. Shared Capitalism Institute
 4. Finance
 5. Corporate Entity

به‌طور مکانیکی عملکرد جهانی شدن را براساس آن هماهنگ می‌کند (برای مثال ارزش‌های مالی) و (ب) وضعیت فعلی مالکیت شرکتی که انتزاعی، پرت و متمرکز است. نتیجه این امر، تجربه یک اقتصاد جهانی شده توسط بیشتر کشورهای است که ارتباطشان قطع شده، سرعت گرفته و سپس واژگون شده‌اند. راه‌حل این مسئله ارائه یک ترکیب سیاستی قوی است که در آن روش‌های تجاری به حد بلوغ رسیده و بنابراین الگوهای مالکیت به‌سرعت شخصی‌تر، محلی‌تر و انسانی‌تر خواهند شد در یک نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی، تنها راهی است که اقتصاد بازار خصوصی می‌تواند عملکرد خود را با روابط قانونی که عملکردش را تحت تأثیر قرار می‌دهند، هماهنگ شود.

اگرچه جهانی شدن، پتانسیل تبدیل شدن به یک نیروی مثبت را دارد، با این حال در قاعده‌ای که براساس نئولیبرالیسم ایجاد شده، جهانی شدن به‌عنوان فرایندی منتج از بازارهای هدایت شده سرمایه و تحت حمایت دولت ظهور کرده و به شکل رادیکال به توزیع ثروت (سعادت یا رفاه) می‌پردازد، که در ادامه تاریخچه آن را ذکر خواهیم کرد. الگوی اقتصادی غالب امروز به‌جای ادغام اقتصاد جهانی، انسان‌ها را (درون و در میان ملت‌ها) تقسیم‌بندی و منابع طبیعی را غارت می‌کند و نسل‌های آینده را به خطر می‌اندازد. به‌جای گسترش دمکراسی‌های شرکتی آزاد، جهانی شدن در شرایط فعلی عملکردش را بر دامنه‌ای محدود از ارزش‌ها منطبق می‌کند که صرفاً تناسب مالی برای‌شان کافی است و بقیه ارزش‌نگرانی ندارند.

روندهای بازتوزیع ثروت

این تفسیر صرفاً مالی از جهانی شدن، تضمین‌کننده نتایجی ناعادلانه و ناپایدار است. چپ اصلاح‌نشده، قواعد سازمان تجارت جهانی صرفاً برای احضار خصومت و ناپایداری انتخاب شده به‌گونه‌ای که عملکرد آن اغلب با ظلم، استثمار، تحکم، فساد و بی‌احترامی همراه بوده است. جهانی شدن به‌منظور معقول و پایدار شدن نیازمند وجود یک نیروی متقابل در روندهای بازتوزیع ثروت است:

۱. از پایین به بالا. از آنجایی که ایالات متحده طرف‌دار اصلی الگوی نئولیبرال جهانی شدن است، در آمریکا روندهای نوظهور آموزنده‌ای وجود دارد. ثروت چهارصد ثروتمند

آمریکایی رده‌بندی شده توسط مجله فوربس^۱ در فاصله سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۷، به‌طور متوسط ۱/۴۴ میلیارد دلار رشد کرده است که نشان می‌دهد افزایش روزانه ثروت هریک از این افراد به‌طور متوسط معادل ۱۹۲۰۰۰۰ دلار (۲۴۰۰۰۰ دلار در ساعت یا ۴۶۶۰۲ برابر حداقل دستمزد) بوده است. حالا ثروت مالی ۱ درصد خانوارهای بالای جامعه آمریکا، بیش از ثروت مالی ۹۵ درصد پایین جامعه است. سهم درآمد بعد از کسر مالیات که توسط ۱ درصد بالای جامعه دریافت می‌شد، از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ تقریباً دو برابر شده است. تا سال ۱۹۹۸، درآمد ۱ درصد بالای جامعه، شبیه به ترکیب درآمدی صد میلیون آمریکایی دارای پایین‌ترین درآمد بود. ۵ درصد خانوارهای بالاترین دهک جامعه آمریکا ادعای مالکیت ۴۹/۲ درصد از درآمد ملی را دارند، درحالی‌که ۵ درصد خانوارهای پایین جامعه، ۳/۶ درصد آن را در اختیار دارند. در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷، متوسط درآمد ثروتمندترین پنج خانوار آمریکایی از ۹ برابر درآمد فقیرترین‌ها به پنجاه برابر رسیده است. متوسط درآمد هر ساعت دستمزد برای مردان سفیدپوست از ۱۹/۲۴ دلار در سال ۱۹۷۳ به ۱۹/۱۸ دلار در سال ۱۹۹۷ رسیده (کاهش یافته) است.

۲. از دمکراسی به حکومت ثروتمندان. بازارهای سرمایه امروزی که همان الگوی توسعه بازارهای نوظهور هستند در واقع با هدف تکرار و تکثیر الگوهای ثروت آمریکایی در سراسر جهان تحمیل شده‌اند. برای مثال ۶۱/۷ درصد از ارزش بازار سهام اندونزی در اختیار پنجاه خانوار ثروتمند این کشور است. همین رقم برای فیلیپین ۵۵/۱ درصد و برای تایلند ۵۳/۳ درصد است. در سراسر جهان، تقریباً شصت تریلیون دلار در دارایی‌های تضمین شده (سهام، اوراق قرضه و ...) سرمایه‌گذاری شده که پیش‌بینی می‌شود این رقم به نود تریلیون دلار برسد و این الگو همچنان در حال گسترش است.

۳. از آینده به حال. اکنون روش‌های تولید ناپایدار و فعالیت استاندارد و مرسوم جهانی هستند، تا حد زیادی به دلیل اینکه جهانی شدن الگوی مالی ملهم از نئولیبرالیسم را در آغوش گرفته است که بر حداکثر کردن ارزش خالص فعلی تأکید می‌کند (و این تا حد زیادی همان چیزی است که ارزش سهام‌ها نشان می‌دهند). این وضعیت به‌طور معمول فراوان، به کسانی که بهره‌ها را درون‌سازی و هزینه‌ها را برون‌سازی کنند، پاداش

می‌دهد (مانند پرداخت دستمزد زندگی^۱ یا پاک کردن سموم محیط زیست).

۴. از ملل فقیر به ثروتمند. نسخه امروزی جهانی شدن فرض می‌کند که جریان‌های اقتصادی نامحدود زندگی ۸۰ درصد از انسان‌های ساکن در کشورهای در حال توسعه را درست همانند زندگی ۲۰ درصد ساکنان کشورهای توسعه‌یافته منتفع می‌سازد. اما برنامه توسعه سازمان ملل گزارش می‌دهد که ۸۰ درصد کشورها درآمد سرانه‌ای پایین‌تر از یک دهه قبل دارند و شصت کشور از سال ۱۹۸۰ به بعد به‌طور پیوسته فقیرتر شده‌اند.

۵. از خانواده‌ها به بازارهای مالی. جهانی شدن چگونه کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ از سال ۱۹۷۰ کار سالیانه برای یک آمریکایی معمولی به ۱۸۴ ساعت افزایش یافته است. این معادل چهار و یک‌دوم هفته کار اضافی برای شغلی با همان دستمزد است.

۶. از تجار آزاد تا طرفداران حمایت از صنایع داخلی. کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۲ سالیانه معادل ۳۲۶ میلیارد دلار یارانه به کشاورزان خود می‌دهند، در حالی که الف) واردات کشاورزی از کشورهای در حال توسعه را محدود کرده‌اند و ب) تأکید دارند که کشورهای بدهکار وام‌های خارجی خود را برحسب پول خارجی پرداخت کنند که این پول خارجی نیز تنها با صادرات به‌دست می‌آید و همان‌طور که مشخص است صادرات نیز در بخش کشاورزی محدود شده است.

۷. از مطیع قانون تا قانون‌گریز. تقریباً هشت تریلیون دلار در بهشت‌های مالیاتی^۳ سراسر جهان نگهداری می‌شود، که تضمین می‌کند ثروتمندترین‌ها می‌توانند از منافع جهانی شدن بهره‌مند شوند بدون اینکه هزینه‌های آن را پرداخت کنند.

۸. از آزادی فردی تا آزادی مالی. مؤلفه دمکراسی اقتصاد بازار براساس این مفهوم بنا شده است که بازارهای آزاد، فرصتی برای انسان آزاد فراهم می‌کند تا آزادانه، انتخاب‌های آزاد خود را انجام دهد و در نتیجه از مقام صاحب‌اختیار خود لذت ببرد. دمکراسی بیشترین تجلیل را از آزادی می‌کند. اگرچه این موضوع در تئوری فوق‌العاده است، اما در مسیر هماهنگی با قلمرو مورد نظر با شکست مواجه می‌شود. به بیان ساده برابر کردن بازارها گمراه‌کننده و حتی فریبنده خواهد بود. بازارها به همه افراد واکنش

1. Living Wage

2. Organization for Economic Cooperation and Development (OECD)

3. Tax Haven

نشان نمی‌دهند اما به افراد دارای پول چرا. در آغوش گرفتن یک بسته سیاستی، مانند شکل امروزی آن، صرفاً بر درآمد متمرکز بوده و هدف این ترکیب سیاستی تخریب قدرت تعیین‌کنندگی فرد، بازارها و بنیان‌های اخلاقی دموکراسی‌های اقتصاد بازار است.

۹. از آموزش تا زندانی بودن. از سال ۱۹۸۰، بودجه زندان‌های ایالات متحده، با سرعتی ۶ برابر بودجه بخش آموزش افزایش یافته است. اکنون فلوریدا بیشتر برای تنبیه هزینه می‌کند تا دانشگاه‌ها.

۱۰. از واقعیت تا انتزاع. اکنون نظریه غالب نئوکلاسیک بر این نکته تأکید می‌کند که جهانی شدن به ایالات متحده کمک کرده است تا ظرف دو دهه به رونق مالی بی‌سابقه‌ای دست یابد. هنوز شاخص‌های اجتماعی، مالی، فرهنگی، سیاسی و اکولوژیک تأیید می‌کنند که ثروتمندترین کشور دنیا، یک کاهش بیست‌ساله پیوسته را در میان طیف گسترده‌ای از شاخص‌های کیفیت زندگی و در چندین نظام زندگی دیگر تجربه کرده است.

نتیجه‌گیری

نظام هدایت‌گر جهانی شدن با هدف تکاپوی جهان در راستای افزایش ارزش‌های سهام‌داران با تأکید بر ارزش مالی به‌عنوان نماینده‌ای برای ارزش‌های مدنظر سهام‌داران، طراحی شده است. اگر این ارزش ایجاد شود، الگوی نئولیبرال موفقیت‌آمیز بوده و این نظام خودپردازش‌گر به شکل نامحدود خود را تکرار خواهد کرد. تنها با یک بخش شخصی شده سرمایه‌داری در فاصله نزدیک^۱، شرکت‌های دارای مالکیت خصوصی دوباره سیم‌کشی و به هم متصل می‌شوند به‌گونه‌ای که عملکردشان با ارتباطات پیچیده‌تر، متنوع‌تر و چندوجهی افراد، مکان‌ها و سرعت بالای ارتباطات منطبق خواهد شد. زمانی که یک الگوی خاص، رفتار هماهنگ شده با دامنه بسیار محدودی از ارزش‌ها را اجباری می‌کند؛ حکومت استبدادی، ساختاری می‌شود و ریشه می‌دواند.

در این نظام‌ها، چالش بر سر چگونگی بهترین شیوه آراستن اقتصاد بازار از طریق سیم‌کشی دوباره علامت‌دهی نظام‌ها در قالب الگوهای جدی‌تر است، به‌گونه‌ای که این موضوع به‌صورت مداوم، ایدئالی و بین‌نسلی آموخته می‌شود. در حال حاضر ماهیت

شرکتی با ابزارهایی طراحی نشده است که ارزش‌های کسانی را که زندگی‌شان تحت تأثیر قرار می‌گیرد، مورد توجه قرار دهد. اگرچه رویایی با این نظام به‌عنوان الگوی خودسازمان‌یافته وجود داشته، اما یک جزء کلیدی خود را از دست داده است؛ مالکیت حک شده محلی، بازخورد اساسی رابطه تولید که برای تصحیح روابط حساس محلی مورد نیاز است. مقررات جدید زمانی جایگزین می‌شوند که کسانی که تحت تأثیر روابط جدید قرار می‌گیرند هیچ‌گونه توانی برای شنیده شدن فریاد اعتراض خود ندارند. هنوز سازمان جهانی تجارت به‌طور معمول وجود برخی مقررات اعمال شده از سوی کشورهای توسعه‌یافته را به‌عنوان محدودیت تجاری نمی‌پذیرد. اگر بیماری‌هایی که جهانی شدن را گرفتار کرده‌اند دوباره برمبنای روابط مالکیت شکل گیرند، روشن است که اجزای مالکیت محلی شده یک روش مفید برای منطقی کردن کارکرد نامطلوب الگوی امروزی و پارادایم مالی پیشنهاد می‌کند.

با توجه به ماهیت تهدیداتی که - از لحاظ جهانی، نظام‌مند، چندوجهی، وابستگی و بین‌نسلی - اکنون کشورهای حاکم با آن روبه‌رو هستند، بهترین استراتژی مدیریت ریسک، در تعهد چندجانبه برای اثبات حقیقت یک فرضیه قدیمی قرار دارد: اگر شما می‌خواهید صلح برقرار باشد، برای برقراری عدالت تلاش کنید. مدل مکانیکی و نابالغ امروزی جهانی شدن نتایجی را به بار می‌آورد که میان ناامیدی و ترسناکی در تناوب هستند. راه‌حل در پارادایمی است که روابطی مالکیتی را احضار می‌کند که قادر به انعکاس طیف وسیع‌تری از ارزش‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اکولوژیکی است. در یک سطح حداقلی، جهانی شدن نیازمند الگویی است که بازتوزیع رادیکال امروزی ثروت را متوقف کند. همچنین در این مسیر، استراتژی حساسی برای امنیت ملی بلندمدت نهفته است.

آن‌طور که در شرایط فعلی عمل می‌شود، جهانی شدن اصرار دارد که ملت‌ها برای امنیت جهانی متحد شوند، نه برای نیروهای دموکراسی، بلکه برای نیروهای مالی. این وضعیت خیالی براساس این فرضیه نئولیبرال بنا شده که جریان آزاد سرمایه جهانی، دموکراسی‌های قوی اقتصاد بازار را تنها و پایدار، فرامی‌خواند. در مقابل، تأکید بر اینکه این توصیف ساده‌لوحانه، جهان طبیعت را غارت کرده، نیازهای قانونی فقرا را نادیده گرفته و تنها حرص و طمع عده کمی از صاحب‌امتیازان را برآورده کرده است هیچ

محلّی از اِعراب نداشته است. هر اقتصاددانی که به‌طور فعال پارادایمی را برای معکوس کردن این روندها ارائه ندهد و امدار حمایت از شکل جهانی شده بنیادگرایی مالی فعلی است.

این مقاله براساس سخنرانی جف گیتز برای کمیته انتخاب امور اقتصادی پارلمان انگلستان در ۸ اکتبر ۲۰۰۱ تهیه شده است. سخنرانی کامل او، شامل اسناد و آمارها در آدرس زیر در دسترس است.

http://www.btinternet.com/~pae_news/vates-testimony.html

جف گیتز رئیس مؤسسه (Shared Capitalism) (www.sharedcapitalism.com)

است. او مشاور پیشین کمیته مالی سنای ایالات متحده بوده و نویسنده کتاب‌های راه‌حل مالکیت (The Ownership Solution) منتشر شده توسط Perseus، (۱۹۹۹) و دموکراسی در خطر (Democracy at Risk) منتشر شده توسط Perseus، (۲۰۰۱) است.

بعضی ایده‌های قدیمی، اما خوب

آن مای‌هو^۱ (دانشگاه تنسی ایالات متحده آمریکا)

همان‌طور که جنبش اقتصاد پسامتعارف به فراسوی انتقادگرایی گام برمی‌دارد و در پی ایجاد یک علم اقتصاد متناسب‌تر و قوی‌تر بوده، یکی از چالش‌های پیش روی این جنبش، توسعه چارچوبی تئوریک است که روش اتخاذ شیوه تکثرگرایانه را در طیف متنوعی از رشته‌ها و رویکردها هدایت خواهد کرد. ممکن است بتوان برخی رهنمودهای خوب و مفید را به‌منظور توسعه چنین چارچوبی در تاریخ اندیشه اقتصادی آمریکا یافت، اندیشه‌ای که در نیمه اول قرن بیستم توسعه و پرورش یافت. در طی پنج سال اول آن قرن، گروهی از اقتصاددانان که در دانشگاه‌های برتر آمریکا مشغول تدریس بودند به شکل منطقی یک رویکرد غیروامانده، تکثرگرا و منسجم برای مطالعه اقتصاد و موضوعات اقتصادی تحت عنوان نهادگرایی ایجاد کردند، رویکردی که در سال‌های بین جنگ رویکرد مسلط بر اندیشه اقتصادی آمریکا بود.

این رویکرد با چهار ویژگی معروف مشخص می‌شود:

۱. مقررات موجود در سازمان تولید و توزیع همانند سایر مقررات اجتماعی، توسط انسان‌ها ایجاد شده و تغییر آنها در گرو دخالت‌های انسانی است. به عبارت دیگر هیچ‌گونه اقتصاد طبیعی وجود ندارد و هیچ‌گونه دلیلی هم برای پذیرش این فرضیه وجود ندارد که یک نظام بازار ایدئال از نظر تاریخی یا اخلاقی بر سایر نظام‌های اجتماعی اولویت دارد. این

1. Anne Mayhew (University of Tennessee, USA)

برداشت ریشه در فلسفه پراگماتیک آمریکایی داشت که انسان‌ها را به‌مثابه دریافت‌کنندگان ایده‌های به ارث مانده نمی‌دانست، بلکه معتقد بود آنها کنشگرانی فعال و قادر به درک مسائل و مشکلات هستند و می‌توانند امکانات جدیدی را ایجاد کنند. این فرضیه بنیادی توهم‌گرایانه اقتصاد کلاسیک که براساس آن انسان ایزوله از آغاز تاریخ بشری در حال مبادله بود، با اندکی تغییرات رد شد و این تفکر جای آن را گرفت که انسان‌ها همیشه موجوداتی اجتماعی بوده‌اند. هوش، فکر و آگاهی فرایندهای فعال تعاملات انسانی هستند، فرایندهایی که پایانی ندارند بلکه در گذر تاریخ تکامل می‌یابند.

این برداشت از ماهیت اجتماعی و تحقیق‌گر انسان‌ها به‌منظور انجام دو وظیفه مهم پیش روی اقتصاد پسامتعارف بسیار حیاتی است: درک تنوع سازمان‌های اقتصادی در گذر زمان و مکان، و تنوع درک و رفتار انسانی در طول زندگی. این ایده که ما همگی با مجموعه‌ای از ایده‌ها و ادراکاتی که به ما ارث رسیده شروع به تشریح اقتصاد و سایر اشکال رفتار اجتماعی می‌کنیم حیاتی است. یک مثال ساده، بچه‌های جوان آمریکایی در سال‌های اول یاد می‌گیرند که غذا با پرداخت پول به‌دست می‌آید و آن پول هم با سخت‌کوشی و صرفه‌جویی. ممکن است آنها بیاموزند که فقرا و گدایانی که پولی برای خرید غذا ندارند قربانیان بدشانسی خود هستند؛ همچنین ممکن است بیاموزند خدمتی که این گدایان ارائه می‌دهند برای دریافت پول کافی نیست به‌دلیل اینکه آنها سخت کار نمی‌کنند و یا صرفه‌جو نبوده و نیستند. در این فرایند، ایده اقتصاد بازار با نابرابری درآمد تشریح شده و حتی به‌طور پسندیده آهسته‌آهسته به ایشان القا می‌شود. بچه‌های جوان در زمان‌ها و مکان‌های دیگر چیزهای متفاوتی آموخته‌اند و درک متفاوتی از توزیع و رابطه آن با تولید دارند.

آنچه پراگماتیست‌ها و اقتصاددانان نهادگرا بر آن تأکید دارند این است که همه مردم قادر به طرح سؤالاتی در مورد ایده‌هایی هستند که به ارث می‌برند. ما همگی می‌دانیم که بسیاری از آمریکایی‌ها در مورد این منطق مرسوم سؤال دارند که فقرا خود سرنوشت اقتصادی خود را به‌دست آورده‌اند، اما یادآوری می‌شود که طرح سؤال خود یک وسیله تغییر در فرایند اجتماعی است، در تقابل با سایر اعتقادات موجود (تضادی که هم جهانی و هم منطقه‌ای است) و همین‌طور با نظام آموزش و یادگیری رسمی. در این فرایند، همگام با تکامل اندیشه و آگاهی، ایده‌ها در مورد اینکه چه چیزی عدالت و بی‌عدالتی را می‌سازد

تغییر می‌کند و منجر به تغییر در فرهنگ و سازمان انسانی می‌شود.

۲. در ادامه مطلب بالا باید بگوییم، همان‌طور که انسان‌ها اقتصادشان را می‌سازند، می‌توانند اقتصادشان را برای حل مشکلات موجود نیز تغییر دهند. بنابراین یکی از بخش‌های اصلی تحلیل اقتصادی باید شناخت مسئله باشد، که براساس آن اعلام شود الگوهای تولید و توزیع منطبق بر اهداف مورد نظر جامعه نیستند. این تحلیل باید به طرفداری منطقی از اصلاحات از طریق فرایندهای سیاسی و اجتماعی منجر شود. پراگماتیسم لایه زیرین فعالیت‌های اصلاحی ایالات متحده آمریکا را در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تشکیل می‌داد، فعالیت‌هایی که شامل ایجاد کمیسیون تجارت فدرال، قانون تأمین اجتماعی که تضمین‌کننده درآمد سالمندان بود، جبران بیکاری، مقررات مبادله سهام و موارد بی‌شمار دیگری بود.

۳. درحالی‌که اقتصاددانان نهادگرا نقش خود را در راستای انتقاد و طرفداری ایفا می‌کردند، در پی تلاش برای پیشنهاد و ارائه راه‌حل‌های انقلابی یا طرح مدینه فاضله نبودند. آنها اصلاح‌طلب بودند نه انقلابیونی که از ارائه راه‌حل‌های جدید طرفداری کنند. در مقابل، راه‌حل‌هایی عملی برای حل مسائل ارائه شد که این راه‌حل‌ها مسائل و مشکلات جدیدی را ایجاد کرد و در این میان علم و تکنولوژی تعاملات انسان با جهان فیزیکی را تغییر داد، بنابراین رابطه انسان‌ها با یکدیگر نیز تغییر کرد. مرکز ثقل اندیشه نهادگرایان رابطه تولیدات را با تولیدکننده و مصرف‌کننده تغییر داد. قواعد، مقررات و الگوهای جدید تعامل مورد نیاز بود و بسیاری از آن قواعد، مقررات و الگوها خودشان تضادهای جدیدی ایجاد می‌کردند که خود به تغییرات بیشتری از طریق فرایند علیت انباشتی منجر می‌شد. نه تنها پیش‌بینی مسیر تغییرات دشوار بود، بلکه فرموله نمودن یک ایدئال برای آنچه چنین تغییری تمایل داشت بدان برسد نیز غیرممکن بود. به عبارت دیگر، اندیشیدن به یک اقتصاد ایدئال بیهوده بود.

۴. به‌منظور درک فرایندهای تغییرات مداوم، و همچنین درک سازمان انسانی از تولید و توزیع، طیف متنوعی از ابزار موجود مفید بود. وسلی میچل^۱، یکی از فعال‌ترین نهادگرایان و مؤسسان کمیته ملی تحقیقات اقتصادی، طرفدار پروپاقرص آماره‌های

توصیفی و تحلیل آماری به‌عنوان روشی برای کشف الگوهای (در مخالفت با ایدئال‌گرایی) واقعی رفتار اقتصادی بود. دیگران نیز روش‌های انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی را برای کشف الگوهای رفتاری از طریق مشاهده مستقیم و مشارکت انتخاب می‌کردند. مطالعه نظام قانونی به‌مثابه نظام کاری تکامل قواعد انسانی در مرکزیت رویکرد مورد نظر جان آر کامنز^۱ و مریدانش قرار داشت. مطالعه تاریخ اقتصاد برای درک الگوها و فرایندهای تغییر و دگرگونی مهم و ضروری بود. در تمامی کارهای نهاد‌گرایان، ابزارها صرفاً همین بودند؛ روش‌هایی برای دستیابی به هدف درک الگوهای رفتار انسانی و چگونگی تغییر آنها. در واقع ابزار اصول را تعریف نمی‌کردند.

چیزهای زیادی باید در مورد اقتصاد آمریکا در اوایل قرن بیستم از خوانش آثار تورستین وبلن^۲، جان آر کامنز، ولسی میچل، جان موریس کلارم^۳، رکسفورد تاگول^۴ و دیگرانی آموخت که رویکردی پراگماتیستی به مطالعه علم اقتصاد دارند. نکته مهم‌تر این است که این نویسندگان و سایر محققان مثال‌هایی غنی از چگونگی ساخت یک علم اقتصاد، همان‌طور که تونی لاوسن نیز به این موضوع اشاره می‌کند، ارائه می‌دهند که قواعد حادثه را توصیف و تشریح می‌کند. آنها می‌توانند نکات بیشتری در مورد چگونگی ساخت علم اقتصاد پسامتعارف به ما بیاموزند.

1. John R. Commons
 2. Thorstein Veblen
 3. John Maurice Clark
 4. Rexford Tugwell

اعتراض: یک نظریه ابتدایی. برای: کفایت توصیفی مدل‌سازی محاسباتی^۱
بروس/دموندز^۲ (مرکز مدل‌سازی سیاستی، مدرسه تجارت دانشگاه کلان‌شهر منچستر^۳،
انگلیس)

مقدمه

به‌درستی تعداد رو به افزایشی از اقتصاددانان و غیراقتصاددانان علم اقتصاد وامانده را مورد بی‌توجهی قرار دادند. این بی‌توجهی، متأسفانه، اعتبار انواع مدل‌سازی‌های اجتماعی مرسوم انجام شده انجمن [اقتصاد نئوکلاسیک] را لکه‌دار کرده است. از سوی دیگر جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی استدلالی وجود دارند [و مدعی هستند که] در این شیوه مدل‌سازی شکاف عمیقی میان مشاهدات کلی و جزئی و واژگان تئوریک انتزاعی علم اقتصاد مرسوم وجود دارد. پیشنهاد این است که راه پیش رو نباید تمامی انواع مدل‌سازی مرسوم را رها کرده و آنها را کنار بگذارد، بلکه باید با استفاده از نظام‌های محاسباتی صحیح به ساخت مدل‌های توصیفی از مشاهدات اجتماعی با دقت مدل‌های محاسباتی مرسوم بپردازد، به‌گونه‌ای که هدف آن ترکیب ارتباط و واقع‌گرایی مشاهدات اجتماعی با دقت زیاد مدل‌های محاسباتی مرسوم باشد (موس، ۱۹۹۹). این تلاش از پایین به بالا و برای پر کردن این شکاف و حرکت به سوی ایجاد علمی مختص پدیده‌های اجتماعی است

1. Against: a Priori Theory. For: Descriptively Adequate Computational Modelling
2. Bruce Edmonds
3. Center for Policy Modelling, Manchester Metropolitan University Business School, (UK)

(موس^۱، ۲۰۰۱). این امر نتیجه پذیرش این است که علم اقتصاد بیشتر شبیه زیست‌شناسی خواهد بود که در مقایسه با فیزیک (یا حداقل، نسبت به درک اقتصاددانان از فیزیک) مشاهدات و توصیفات بی‌شماری را قبل از مدل‌سازی به خدمت می‌گیرد. این همان چیزی است که برخی محققان رشته‌های جدید شبیه‌سازی اجتماعی در تلاش برای انجام آن هستند (برای آگاهی از چشم‌انداز این رشته نگاه کنید به جاس^۲).

مدل‌سازی سیستم‌های پیچیده

نظام‌های پیچیده دقیقاً آنهایی هستند که در آنها استنباط رفتار از اصول اولیه به‌شدت دشوار است. برای مثال هرگز نمی‌توان رفتار یک حیوان را دقیقاً براساس یک سری اصول اولیه پیش‌بینی کرد؛ در عوض، می‌توان وقت زیادی را صرف مشاهده و توصیف رفتارهای او کرد و پایه‌ای برای احتمال وقوع رفتارهای واقعی پیچیده او به‌دست آورد. در مورد نظام‌های پیچیده، مشاهده و توصیف باید اولین مرحله باشند و تنها بعد از آن (زمانی که سازوکارهای رفتاری جزئی به‌خوبی درک شدند) گاهی اوقات می‌توان برخی از این موارد را در یک مدل دارای قابلیت پیش‌بینی قرار داد.

همچنین به‌نظر می‌رسد بیشتر رفتارهای اقتصادی در این مسیر پیچیده قرار دارند. این موضوع تعجب‌آور نیست، چرا که رفتارهای اقتصادی نتایج تعاملات پیچیده میان اعضای یک‌گونه خاص بوده که رفتارشان با تنوع‌گرایی و احتمالات مشخص می‌شود.

اما اگر ما خیال‌واهی مدل‌های پیش‌بینی‌کننده عددی مبتنی بر استفاده از اصول اولیه را کنار بگذاریم، آیا این کار بدین معنی نیست که باید مدل‌های مرسوم و بادقت زیاد را هم کنار بگذاریم؟ خیر. نشان می‌دهم که این‌گونه نیست. معنای آن این است که باید از آن دسته مدل‌های مرسوم و محاسباتی استفاده کنیم که قادر به بررسی و توصیف جزئیات رفتاری به همان صورتی که مشاهده می‌شوند، باشند. سپس نیازمند محدود کردن این مدل‌ها تا جایی هستیم که امکان استفاده از مشاهدات واقعی پدیده مربوطه را فراهم کنند، هم بر مبنای واژگان مسیر فرایندهای تصادفی (مانند نتایج) و هم بر مبنای واژگان اطلاعات کیفی و داده‌های کمی (مانند حساب‌های بی‌اساس). گره زدن

1. Moss

2. Journal of Artificial Societies and Social Simulation (JASSS)

مدل‌هایمان تنها به ارزش‌گذاری نتیجه قابل پیش‌بینی و اصرار بر ساده‌سازی بیش از حد کافی نخواهد بود. ما نیازمند تصرف فرایندها به شکل مرحله‌به‌مرحله هستیم، درست همان‌طور که مشاهده می‌شوند.

به‌منظور انجام این کار برجسته به نظام‌هایی نیاز داریم که وظیفه آنها بیان فرایندهای اجتماعی و ارائه شناخت کیفی کاملی است که پدیده‌های اقتصادی در آنها ریشه دارند. این نظام‌های رسا، در یک قیمت مشخص می‌شوند؛ ساده نیستند و مجاز به ارائه نتایج چندجانبه هستند. با این حال، الزاماً نسبت به یک مجموعه از معادلات تفاضلی از رسمیت کمتری برخوردار نیستند.

پیشنهادم این است باید برای ساخت مدل‌هایی براساس مجموعه کاملاً مشخصی از مشاهدات تلاش کنیم که بیشتر به توصیف وابسته هستند تا تئوری. البته این امر با کنار گذاشتن تمامی فروض به کار رفته در ساخت یک مدل غیرممکن است، اما هدف حرکت به سوی استفاده کمتر و کمتر از فروض اولیه و استفاده از قیده‌های کمی و کیفی‌تر ناشی از مشاهده فرایندهای مورد مطالعه است. هدف تهیه چارچوبی مشخص برای اکتشاف فرایندهای ممکن با توجه به محدودیت‌های موجود است که در نتیجه مسیر دستیابی به مشاهدات بیشتر و مدل‌سازی بهتر را فراهم می‌کند (ادموندز، ۲۰۰۱). این شیوه صرفاً توصیفی ایستا نیست، به دلیل اینکه با پدیده ایستا روبه‌رو نیستیم، بلکه توصیفی پویا از مجموعه‌های خاصی از مشاهدات با استفاده از تکنیک‌های مدل‌سازی محاسباتی و شناختی است به گونه‌ای که چنین مدل‌هایی که نسبت به سایر پدیده‌ها عمومی شده‌اند تنها زمانی ارائه خواهند شد که با سایر مدل‌های توصیفی مقایسه شوند، همانند وقتی که مشخصات و نشانه‌های عمومی یک گونه خاص از حیوانات فقط ممکن است زمانی آشکار شود که چندین توصیف از آن گروه حیوانات باهم مقایسه شوند.

نظرم برای بسیاری از دوستان بدبینانه است. امکان دارد آنها هنوز به دستیابی برخی راه‌حل‌های میان‌بر درخشان با یک مدل پیش‌بینی‌کننده امیدوار باشند که به آنها اجازه اجتناب از فعالیت پرزحمت مشاهده و توصیف فرایندهای زیربنایی را بدهد. با این حال اشاره خواهم کرد که علم زیست‌شناسی به‌طور گسترده‌ای در استفاده از روش‌های مورد نظرم موفق بوده و اگر ما نیز آنها را بپذیریم، موفقیت‌های مشابهی نصیب علم اقتصاد خواهد شد.

استفاده از مدل‌های مبتنی بر عامل^۱

حرکت به‌سوی مدل‌های مبتنی بر عامل در اقتصاد می‌تواند بخشی از گذار به‌سوی یک سبک توصیفی‌تر مدل‌سازی تلقی شود. یک مدل مبتنی بر عامل، با ماهیت اصلی آن، باید مدلی از کنشگر واقعی با یک بازیگر محاسبه‌گر (در برخی روش‌ها) باشد، بنابراین باید تناظر یک‌به‌یک میان کنشگر و سایر عوامل وجود داشته باشد. ضرورتی ندارد که فرض شود قانون اعداد بزرگ جزئیات آشفته را از بین خواهند برد. مدل می‌تواند اجازه دهد که ویژگی‌های جهانی ظهور کنند (یا نکنند) بدون اینکه فرض کند باید این جزئیات را کنار بگذارند. کنشگران واقعی اقتصاد (تقریباً همیشه) در محیط محدودی قرار گرفته‌اند، یعنی آنها باطنی دارند که تصمیم‌گیری آنها انجام می‌شود و تا حد زیادی از دید پنهان است و برخی از روش‌هایی که براساس آن نسبت به محیط بیرون واکنش نشان می‌دهند به‌آسانی قابل مشاهده هستند. بر همین اساس نیز عواملی که برای مدل‌سازی این کنشگران مورد استفاده قرار می‌گیرند، به‌طور مشابه و به شکل مستقیم محدود هستند.

با این حال بسیاری از مدل‌های مبتنی بر عامل نیازی به صحت توصیفی بیش از این نمی‌بینند. بنابراین زمانی به بررسی فرایندهای یادگیری، استنباط و تصمیم‌گیری می‌پردازند که یک عامل در چنین مدلی آنها را مورد استفاده قرار می‌دهد و اغلب چیزی مانند الگوریتم تاب‌کاری شبیه‌سازی شده^۲ یا الگوریتم ژنتیک استاندارد پیدا می‌کنند. اینها الگوریتم‌هایی هستند که بدون توجه به تناسب توصیفی آنها با کنشگران اقتصادی واقعی مدل‌سازی شده از علم کامپیوتر گرفته شده‌اند. ممکن است در برخی شرایط، الگوریتم نتایج قابل قبولی را در مورد بعضی اهداف به‌دست دهد، اما در همان لحظه تنها می‌توانیم حدس بزنیم که آیا این همان مورد است یا خیر. این موضوع نه تنها زمانی صادق است که ما شرایط دقیق کاربرد هر الگوریتمی را نمی‌دانیم، حتی یک شرایط منفرد واقعی را هم نمی‌شناسیم که در آن بتوانیم به‌طور کامل بر هریک از این الگوریتم‌های ازدست‌رفته^۳ برای ارائه یک تناسب منطقی تکیه کنیم.

احتمالاً تاکنون مشخص شده است که تقلید از علم کامپیوتر را برای ایده‌ها، ساختارها و چارچوب‌هایش که ممکن است در مدل‌سازی مورد استفاده قرار گیرند، مورد

1. Agent-based Models
2. Simulated Annealing Algorithm
3. Off the Shelf

انتقاد قرار نمی‌دهم. وجود یک منبع پرخیر و برکت از انواع فرایندهای ممکن یکی از مشارکت‌های بزرگ علم کامپیوتر در دانش است. آنچه مورد انتقاد قرار می‌دهم استفاده از چنین الگوریتم‌هایی بدون هیچ‌گونه توصیفی از تناسب آنها یا تعدیلشان برای ایجاد تناسب [با واقعیت] است.

بنابراین بسیاری از مدل‌های مبتنی بر عامل در فرار از مسائل مدل‌های سنتی‌تر شکست می‌خورند. آنها می‌کوشند تا مجموعه‌ای از عوامل مؤثر را برای تولید برخی محصولات جهانی، بدون آگاهی از اینکه رفتار عوامل فردی به‌طور کلی واقع‌گرایانه است را مورد استفاده قرار دهند. آرزو و رویای ارائه میان‌برهای سحرآمیز هنوز هم وجود دارد.

محدود ساختن مدل‌های مان

مشخص است آنچه مورد نیاز است برخی روش‌های مدل‌سازی رفتار کنشگران اقتصادی با ابزار محاسباتی به شیوه‌ای معتبر است. همان‌گونه که قبلاً نیز یادآوری شد، کنشگران اقتصاد واقعی احتمالاً پیچیده هستند تا اندازه‌ای که احتمال استنباط رفتارشان با استفاده از اصول اولیه وجود ندارد. آنچه می‌توانیم انجام دهیم محدود ساختن مدل‌هایمان تا حد ممکن و تا جایی که می‌دانیم. موارد ذیل منبع چنین دانشی هستند. ما می‌توانیم:

۱. تضمین کنیم نتایج کلی مدل با نتایج کلی حاصل از رفتار کنشگران واقعی در یک روش استاندارد هماهنگ است. این شروع کار می‌باشد، اما زمانی که یک نظام مرسوم بهتر (مانند یک مدل محاسبه‌گر مبتنی بر عامل) مورد استفاده قرار می‌گیرد، نامحتمل است که مدل‌های ممکن را به‌قدر کفایت محدود کنیم. به‌عبارت‌دیگر آنها به بسیاری از مدل‌های محاسباتی شبیه هستند که همان نتایج کلی را تولید می‌کنند.
۲. تضمین کنیم که کنش‌های کنشگران فردی با رفتار عوامل ما هماهنگ است همچنان که آنها یاد می‌گیرند و واکنش نشان می‌دهند.

آکستل و اپستین^۱ (۱۹۹۴) معیارهایی را برای عملکرد شبیه‌سازی‌های چندعاملی تنظیم کردند. در معیار آنها سطح صفر مربوط به زمانی است که در سطح کلی یک مدل واقعی‌تر را از طریق استفاده از ابزارهای ساده گرافیکی کاریکاتوریزه می‌کنند (مانند

1. Axtell and Epstein

انیمیشن‌ها یا فیلم‌ها)؛ سطح یک زمانی است که مدل در سطح کلی در هماهنگی کیفی با ساختارهای کلان تجربی است؛ سطح دو مربوط به زمانی است که مدل، هماهنگی کیفی در سطح عامل را با ساختارهای خرد تجربی تولید می‌کند؛ سطح سه مربوط به زمانی است که مدل هماهنگی کمی را در سطح عامل با ساختارهای خرد تجربی نشان می‌دهد. محدودیت پیشنهادی من مطابق با سطح سه مورد نظر آنهاست همراه با تأکید بر هماهنگی فرازمانی.

۳. نگاه کنید به خطوط راهنمای نوظهور علوم‌شناختی^۱ همچنان که برای دسته‌بندی فرایندهای تصمیم‌گیری و یادگیری انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. حالا وظیفه دانشمندان شناختی^۲ دشوار است، اما حداقل چنین دانشمندانی قادر به ممانعت از استفاده برخی سازوکارها برای مدل‌سازی رفتار و ارائه پیشنهادهای برای سازوکارهای مشتق از انبوه مشاهدات هستند. این نکته جالب توجه است که بسیاری از علوم موفق پیش‌زمینه‌نهایی خود را برای بررسی رفتار کنشگران از خارج از رشته خودشان به کار می‌گیرند (مانند اینکه شیمی بر مبنای فیزیک بنا شده است).

۴. به‌سادگی از کنشگران واقعی سؤال کنید که چرا آنها تصمیماتشان را اتخاذ کرده‌اند و چگونه یاد گرفته‌اند و چه چیزی یاد گرفته‌اند، این یعنی استفاده از بعضی تکنیک‌های تاریخ تجارت. این روش نیز اشکالات شناخته شده خود را دارد، اما می‌تواند به‌طور موفقیت‌آمیزی مورد استفاده قرار گیرد، به‌ویژه زمانی که به‌وسیله سایر روش‌ها نیز تأیید می‌شود. به هر صورت این شیوه مشابه تولید اطلاعات مفیدتر و صحیح‌تر در مورد رفتار واقعی کنشگران است تا اینکه مانند بسیاری از فروض مورد استفاده در علم اقتصاد ضمنی باشد. ادmond شاتو^۳ اخیراً فهرستی از روش‌هایی را ارائه کرده است که در آن می‌توان داده‌های اجتماعی را با محدود نمودن مدل‌سازی خودمان جمع‌آوری کرد.

نتیجه‌گیری

علم بد^۴ با یک تکنیک شروع می‌شود و مسائل را برای تناسب با خود تغییر می‌دهد؛ علم خوب از یک مسئله شروع می‌شود و سپس تکنیک مناسب را انتخاب می‌کند. با ورود

1. Cognitive Science
2. Cognitive Scientis
3. Edmund Chattoe
4. Bad Science

یک توانایی محاسباتی کم‌ارزش و نرم‌افزار مدل‌سازی انعطاف‌پذیر، ما تکنیک‌های مناسبی برای عمل به وظیفه اصلی انتزاع یعنی توصیف داریم. در این مورد، این توصیفی است که فرایندهای اجتماعی و شناختی پویا، نوظهور و پیچیده را تصرف می‌کند. گویی مشاهده‌گر درگیر مبادله اقتصادی می‌شود. تئوری بالا ممکن است سرانجام ظهور کند، اما تنها زمانی که دو میانجی لازم وجود داشته باشند، اول، مدل‌های توصیفی‌تر برای شکل‌دهی آن و دوم، حمایت از آن. موضوع پیچیده مورد نظر ما بدین معنی است که هیچ راه میان‌بری برای موفقیت وجود ندارد بلکه این امر نیازمند سخت‌کوشی زیاد است.

یادداشت

1. *Journal of Artificial Societies and Social Simulation (JASSS)*, <http://jasss.soc.surrey.ac.uk>.

منابع و مآخذ

- Axtel, R.L. and J.M. Epstein, *Agent-based Modelling: Understanding Our Creations*. The Bulletin of the SanteFe Institute, 1994. Winter 1994, p. 28-32.
- Chattoe, E., *Building Empirically Plausible Multi-Agent Systems - A Case Study of Innovation Diffusion*, in *Socially Intelligent Agents - creating relationships with Computers and robots*, K. Dautenhahn, et al., Editors. In Press, Kluwer. p. Chap. 13.
- Conte, R., et al., *Sociology and Social Theory in Agent Based Social Simulation: A Symposium*. Computational and Mathematical Organization Theory, In press, <http://www.cpm.mmu.ac.uk/cpmrep82.html>.
- Edmonds, B., *Towards a Descriptive Model of Agent Strategy Search*. Computational Economics, 2001. 18(1). <http://www.cpm.mmu.ac.uk/cpmrep54.html>.
- Moss, S., *Relevance, Realism and Rigour: A Third Way for Social and Economic Research*. 1999, Centre for Policy Modelling, Manchester Metropolitan University: Manchester, <http://www.cpm.mmu.ac.uk/cpmrep56.html>.

چارچوبی جایگزین برای علم اقتصاد^۱

جان نایتینگل^۲ (دانشگاه نیوانگلند، استرالیا) و جیسون پاتس^۳ (دانشگاه کوئینزلند، استرالیا)

اهدای جایزه نوبل اقتصاد به موضوع اقتصاد اطلاعات، فرصتی را به وجود آورد تا به تشریح این موضوع بپردازیم که چرا این شیوه تحلیل اقتصادی یک هدف مرده است. این تئوری‌ها که توسط برندگان جایزه نوبل (آکرلوف، استیگلیتز و اسپنس) توسعه یافته‌اند، فروض معین فاقد عمومیتی هستند که در برابر هسته سخت اقتصاد نئوکلاسیک و نئوالراسی^۴ قرار می‌گیرند. کار آنها، اساساً، عقلانی‌سازی به اعتبار گذشته است تا پیش‌بینی یا تشریح. آیا نظریه اقتصاد مدرن تنها مردابی از موارد خاص است؟ این موضوع مهم است که برخی چارچوب‌های جایگزین بنا شوند به گونه‌ای که تعمیم دادن آنها به منظور توصیف تئوری اقتصاد و همچنین ناکامی این تئوری در ارائه نتایج تجربی معتبر در غیاب نیروهای کمکی و یدکی فاقد عمومیت، مجاز باشد. آیا چنین جایگزینی برای اقتصاد نئوکلاسیک و نئوالراسی وجود دارد؟ می‌توانیم بگوییم که این جایگزین وجود دارد و قول می‌دهد هر آنچه را که در اقتصاد جزم‌اندیش مفقود شده، باز یابد. روان‌پریشی اقتصاد جزم‌اندیش ناشی از تلقی آن نسبت به عوامل انسانی است که در این بینش، عامل (کنشگر) انسانی، نه تنها بی‌فکر بوده بلکه با دیگران هم هیچ‌گونه

1. An Alternative Framework for Economics

2. John Nightingale

3. Jason Potts

4. Neowalrasian

تعاملی ندارد. بنابراین راه حل گسترده، توسعه چارچوبی است که در آن کنشگران انسانی دانش خود را به دیگران منتقل می کنند و به منظور استفاده و ایجاد دانش با سایر کنشگران تعامل می کنند، این موضوع اصل اساسی علم اقتصاد تکاملی جدید است (به عنوان مثال لوسبی^۱، ۱۹۹۹). پاتس^۲ (۲۰۰۰) در *اقتصاد خرد تکاملی جدید*^۳ بحث می کند همه کسانی که در تفکر دگراندیشانه سهیم هستند یک بنیان هستی شناسانه مشترک دارند مبنی بر اینکه پویایی نظام های اقتصادی در حال تکامل در یک فضای مملو از ارتباطات شکل می گیرد. اقتصاد یک نظام پیچیده از تعاملات است و پویایی نظام اقتصادی به تغییر در ساختار ارتباطات این نظام بستگی دارد. سه موضوع مشترک می تواند براساس این بنیان مشترک مشاهده شود.

اول، اقتصاد تکاملی که مجدداً توسط نلسون و وینتر^۴ (۱۹۸۲) احیا شده است. این اقتصاد براساس کتاب پنجم اصول مارشال و براساس تئوری های سیکل ها و نوآوری، تخریب خلاق^۵ و طمع برای سود انحصاری شومپتر بنا می شود. سرمایه داری بازار یک نظام بی قرار از تجربه گرایی و در تعقیب رانتهای همیشگی براساس دانش فردی است. این موضوع، اصل اساسی یک رویکرد نئوداروینی^۶ می باشد. این موضوع در نایتینگل و لورنت (داروینیسم و علم اقتصاد تکاملی^۷، ادوارد الگار^۸، ۲۰۰۱) این گونه بحث شده است که تئوری اجتماعی و فرهنگی، سرانجام با جوهره جهان شمول^۹ داروین بلعیده می شود همان طور که دنت^{۱۰} نیز به همین نکته اشاره کرد (دنت، *نظریه خطرناک داروین*^{۱۱}، ۱۹۹۵). تئوری پیچیدگی و خودسازمان دهی آخرین پیشرفت پروژه نئوداروینیسم است (فوستر و متکالف، *مرزهای علم اقتصاد تکاملی*^{۱۲}، ۲۰۰۱).

دوم، نهادگرایی قدیم جدید^{۱۳} بوده و در مورد این است که بازیگران چگونه با تفکر

-
1. Loasby
 2. Potts
 3. *The New Evolutionary Microeconomics*
 4. Nelson and Winter
 5. Creative Destruction
 6. Neo-Darwinian
 7. Darwinism and Evolutionary Economics
 8. Edward Elgar
 9. Universal Acid
 10. Dennet
 11. Darwin's Dangerous Idea
 12. Frontiers of Evolutionary Economics
 13. New Old Institutionalism

قواعد پیچیده را می‌سازند و مورد استفاده قرار می‌دهند. جزم‌اندیشی فعلی نظریه اقتصاد غالب به‌طور گسترده، جنبه شناختی رفتار انسانی را به‌دست فراموشی سپرده است. این مسیر مطالعاتی را وبلن شروع کرد: یافتن زندگی جدید هم در توسعه تفکر تکاملی و هم کاربرد آن برای نهادهای انسانی. نهادگرایی آمریکایی، دشواری‌های بی‌دقتی و تضادهای وبلن را مشاهده کرده و استعاره بیولوژیک مطرح شده توسط وی را به نفع تفکر توسعه‌ای مبهمی از نهادگرایی به‌مثابه تعیین‌کننده‌های تاریخی نتایج اقتصادی مورد بی‌توجهی قرار داد. تحقیقات اخیر در مورد موضوعات مورد نظر وبلن، اغلب از مشارکت‌های او چشم‌پوشی می‌کنند. اما تداوم ایده‌های او آشکارا باقی خواهد ماند. اکولوژی سازمانی و سایر منابع و نظام‌های مبتنی بر بینش‌های بنگاه، رشته‌ای به‌خوبی تعریف شده برای این تحقیقات است.

روان‌شناسی تکاملی رشته دیگری است (کاسمیدس و توبی^۱، ۱۹۹۴). این هر دو رشته در فضای مورد نظر اقتصاددان هم‌گرا می‌شوند، جست‌وجوی توضیحاتی برای فرایندهای انتخاب و قواعد نظام براساس عادات، روال‌ها و دلایلی برای پایداری سازمان‌ها و سایر نهادهایی که وارد جامعه یا خارج می‌شوند. ابزاری که با آن دانش حفظ شده، تغییر شکل یافته و ایجاد شده، در مرکز ثقل این برنامه قرار دارد.

سوم، بینش نظام‌های پیچیده اقتصادی است. فردگرایی روش‌شناسانه^۲ یکی از اصولی است که اقتصاد جزم‌اندیش مدرن همانند یک قاعده ایمانی بر مبنای آن بنا شده و توضیحی است برای تقلیل‌گرایی در حوزه‌هایی مانند اقتصاد خرد که اقتصاد نئوکلاسیک بدان اعتقاد دارد. نقیض این بینش، یک رویکرد ارگانیک است که می‌توان رد پای آن را در آثار فیلسوف پراگماتیست آمریکایی چارلز ساندرز پیرس^۳ یافت. در اصل، مفهوم یک نظام به‌جای مفهوم برخی اجزا در درون فضایی متراکم از اجزا، مانند ماهیت منفعت، رویکرد ارگانیک را از فردگرایی روش‌شناسانه متمایز می‌سازد. کتاب *اقتصاد و تکامل*^۴ جفری هاچسون (۱۹۹۳) یک شرح مفصل از اهمیت این شاخه از تئوری اقتصاد به‌شمار می‌رود. تقلیل‌گرایی، یکی از بنیان‌های فردگرایی روش‌شناسانه، بر

1. L. Cosmides and J. Tobby

2. Methodological Individualism

3. Charles Sanderz Pierz

4. *Economics and Evolution*

بنیان‌های خرد^۱ برای ارائه هر توضیحی تأکید می‌کند. یک رویکرد ارگانیک، نظام‌مند یا سلسله‌مراتبی بر این نکته تأکید دارد که این تقاضا نه تنها بی‌تناسب است بلکه گمراه‌کننده نیز هست. چنین تقاضایی در تلاش برای استفاده نامناسب از تئوری حاصل و برای مدتی طولانی در علوم فیزیکی و زندگی به امان خدا سپرده شده است (همیشه از یک تئوری خرد ذره‌ای صدای موج‌های اقیانوس شنیده می‌شود؟).

این طیف از تئوری‌های اقتصاد دگراندیش، که همگی شدیداً با تئوری‌های اساساً جزم‌اندیشانه سایر رشته‌های علمی مرتبط هستند، در برابر اقتصاد جزم‌اندیشانه نئووالراسی با یکدیگر متحد شده‌اند و نیروهای کمکی فاقد عمومیتی هم توسط اقتصاددانان برنده جایزه نوبل امسال به دلیل اقتصاد اطلاعات با ابزار کاملاً انتقادی بدان اضافه شده است. آنها همگی تئوری‌های ارتباطات میان دانشمندان هستند، که افراد (در یک تئوری تصمیم‌گیری درون خانوار)، بنگاه‌ها (در یک تئوری ساختار بازار) یا اقتصادهای محلی یا ملی (در یک تئوری عملکرد اقتصاد خرد) را باهم مرتبط می‌کنند. تمامی تئوری‌های پویا نظام‌هایی هستند که به صورت درون‌زا و البته مشروط به شوک‌های بیرونی در حال تکامل‌اند. آنها تئوری‌هایی هستند که در آن دانش به جای اطلاعات عامل کلیدی است. آنها تئوری‌های رشته نیوتونی نیستند که در آن هر نکته‌ای با نکته‌های دیگر مرتبط باشد. آنها می‌توانند به طور تحلیلی از عناصر و ارتباطات میان آنها استنتاج شوند. این تئوری‌های نظام‌های پویا از سازمان تکاملی، همگی از ساختارهای تئوری‌گراف‌ها^۲ به‌شمار می‌روند. به عبارت دیگر با استفاده از زبان تئوری‌گراف‌ها، هندسه عناصر و ارتباطات، چارچوب واحدی ارائه می‌دهد که با آن به توسعه تئوری‌های اقتصادی جایگزین می‌پردازد.

بنابراین، این امر نشان‌دهنده یک جایگزین پیش رو برای علم اقتصاد روان‌پریش نئووالراسی^۳ / نئوکلاسیکی است. سنتز نوظهور رویکردهای تکاملی و خودسازمان‌دهنده، بازگشت به چارچوبی از تئوری نظام‌های پیچیده، مبتنی بر پایه‌ای مستحکم است که بر آن بنا می‌شوند. این سنتز، بیولوژی تکاملی و روان‌شناسی تکاملی را با علم اقتصاد تکاملی (برای یک بررسی عمومی علمی، نگاه کنید به برای مثال به نوشته استوارت

1. Micro Foundations
2. Graph Theory
3. Neowalrasian

کافمن^۱ با عنوان *در خانه‌ای در جهان*^۲، (۱۹۹۵) گره می‌زند. این سنتز، روش‌های تحلیلی ریاضیات مجزا و مدل‌های شبیه‌سازی چندعاملی را ارائه می‌کند. این سنتز از نظر هستی‌شناسانه در فرایند رشد چارچوب علمی به‌خوبی و به‌گونه‌ای بنا شده که در آن ارتباطات، اولین متغیرهای نظام اقتصادی به‌شمار می‌روند. چنین سنتز دگراندیشانه‌ای ممکن است نمای گسترده‌ای از پیشرفت‌های تحقیقاتی را پیش کشیده و تأیید کنند که نه تنها مانع رویکردهای جایگزین دیگری نشوند بلکه پذیرای توسعه علمی بیشتر هم باشند.

[جیسون پاتس نویسنده کتاب *اقتصاد کلان تکاملی جدید، پیچیدگی، سازگاری و رفتار تطبیقی‌پذیر* (۲۰۰۰). جان نایتینگل همکار ویراستار کتاب *داروین‌یسم و اقتصاد تکاملی* (ادوارد الگار، ۲۰۰۱) است].

منابع و مأخذ

- Casimides, L. and Tooby, J. (1994) Better than rational. *AER*, 84, 327-332.
- Dennett, D.C. (1995) *Darwin's Dangerous Idea: Evolution and the Meaning of Life*. Touchstone Books.
- Foster, J. and Metcalfe, J.S. (eds) (2001) *Frontiers of Evolutionary Economics: Competition, Self Organization, and Innovation Policy*. Edward Elgar.
- Hodgson, G. (1993) *Economics and Evolution*. Polity Press.
- Kauffman, S. (1995) *At Home in the Universe: The Search for Lands of Self-Organization and Complexity*. Oxford University Press.
- Loasby, P. (1999) *Knowledge, Institutions and Evolution in Economics*. Routledge.
- Nelson, R.R. and Winter, S.G. (1982) *Evolutionary Theory of Economic Change*. Harvard University Press.
- Nightingale, J. and Laurent, L. (2001) *Darwinism and Evolutionary Economics*. Edward Elgar.
- Potts, J. (2000) *The New Evolutionary Microeconomics*. Edward Elgar.

1. Stuart Kauffman
2. At Home in the Universe

شکست روسی جزم اندیشی اقتصاد^۱

استیو کین^۲ (دانشگاه سیدنی غربی، استرالیا)

ارتش‌های زیادی پیشروی پیروزمندان‌های به خاک روسیه داشتند که البته با یک عقب‌نشینی مفتضحانه همراه بود، اقتصاد جزم‌اندیش صرفاً آخرین مهاجم برای تسلیم شدن در برابر این سنت ملال‌انگیز است. اما این تئوری بیش از اغلب ارتش‌های مهاجم به دولت روسیه آسیب زد.

نئولیبرال‌ها هنگام فروپاشی دیوار برلین بسیار شاد بودند. رژیم سرمایه‌داری نه تنها ثابت کرد که برتر از نظام کمونیستی است بلکه به نظر می‌رسد تئوری اقتصادی اقتصاد بازار نیز ثابت کرد که برتر از مارکسیسم است. مرحله گذار در پایان تاریخ اتفاق افتاد. اگرچه این گذار، گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، مطابق با پیش‌بینی مارکس نبود، بلکه گذار از سوسیالیسم به اقتصاد بازار بود.

یقیناً چنین گذاری ضروری بود. علاوه بر شکست‌های واضح انسانی و سیاسی رژیم‌های متمرکز شوروی، رشد اقتصادی نیز در شرایط برنامه‌ریزی متمرکز در عمل به وعده‌های خود ناکام مانده بود. زمانی عملکردهای مؤثر، روشی برای تولید کالاهای تاریخ‌گذشته پیش روی اقتصادهای راکد قرار داد، درحالی‌که اقتصادهای بازاری غرب (اگرچه به صورت ناهماهنگ) اما خیلی سریع‌تر همراه با نوآوری بیشتر در تولیدات رشد کرده بودند.

1. The Russian Defeat of Economic Orthodoxy

2. Steve Keen

از آنجاکه اکثریت روشن‌فکران برجسته از بازار آزاد در برابر برنامه‌ریزی متمرکز دفاع می‌کنند، اقتصاددانان نئوکلاسیک خود را به‌عنوان مقامی اصلح در تعیین اینکه فرایند گذار چگونه باید اتفاق بیافتد، نشان دادند. قبل از هر چیز، آنها بر عجله و شتاب تأکید کردند. برای مثال موری ولفسون^۱ (۱۹۹۲: ۴۲) چنین گفت:

«نظام‌های بازار پایدارتر از آنی هستند که افرادی که در یک اقتصاد دستوری رشد کرده‌اند بتوانند آن را تصور کنند. انعطاف‌پذیری نظام‌های بازار این امکان را به آنها می‌دهد که تا حد زیادی سوءاستفاده و اشتباهاتی را که یک نظام برنامه‌ریزی متمرکز نمی‌تواند تحمل کند، جذب و حل کنند».

متأسفانه واژه‌های سوءاستفاده و اشتباه مبتنی بر پیشگویی بودند، برای آن گذار سریع که تا حد زیادی سوءاستفاده و اشتباه را به مردم اروپای شرقی تحمیل کرد. یک دهه بعد درآمدها به شدت کاهش یافتند، بیکاری در بالاترین سطوح خود و مشابه دوران رکود بزرگ می‌باشد و فقر به مسئله‌آشنایی تبدیل شده است. به‌طور کلی این گذار از سوسیالیست به سرمایه‌داری نبوده، بلکه از سوسیالیست به جهان سوم بوده است.

جایگاه ولفسون دورتر از آن است که بتواند یک نور راهنما در اقتصاد نئولیبرال باشد. اما بحث‌های وی در طرف‌داری از یک گذار سریع، حاکی از ساده‌پنداشتن افرادی است که جوزف استیگلیتز آنها را به دلیل سرقت و نابودی ثروت روسیه سرزنش می‌کند. شکست کلیدی آنها در یک باور ساده از توانایی اقتصادهای بازار - حتی اقتصادهای بازار ابتدایی - و دستیابی سریع به تعادل بود. این امر آنها را به سمت ارائه پیشنهاداتی در زمینه شتاب در این گذار و به‌ویژه تسریع خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی رهنمون ساخت. شتابی که به‌طور مؤثر باعث انتقال دارایی‌های دولتی به کسانی شد که سریعاً از این کشور نقل مکان کردند یا اعضای حزب سابق کمونیست بودند و یا در جرایم سازمان‌یافته فعالیت می‌کردند.

خواندن آن مقالات پرشتاب یک دهه بعد از فروپاشی و ناکامی آن گذار، تأثیر کمی در فهم این نکته خواهد داشت که نتایج حاصل از این گذار سریع چقدر با انتظارات اقتصاددانان متفاوت بود:

«ولو اینکه ما طرف‌دار خصوصی‌سازی سریع باشیم، اما شک داریم که

1. Murray Wolfson

خصوصی‌سازی باعث افزایش عظیم و سریع بهره‌وری شود ... با وجود این، معتقدیم برای دستیابی به این حجم عظیم از منافع بلندمدت، مهم است که به‌سرعت و به شکل گسترده به‌سوی ایجاد یک اقتصاد با مالکیت خصوصی و بر پایه شرکت‌های سهامی در اروپای شرقی حرکت کنیم».

«انگیزه جامعیت و سرعت در ارائه اصلاحات به‌وضوح کم‌رنگ شده است. چنین روشی به‌سرعت نااطمینانی‌هایی که در مواجهه با بخش عمومی درباره قوانین جدید بازی در اقتصاد به‌وجود می‌آیند را از بین می‌برد. به‌جای ایجاد غوغا و آشوب بیش از اندازه، عدم اطمینان، ناسازگاری‌های داخلی و مخالفت‌های سیاسی از طریق ارائه یک مقدمه تاریخی از معیارهای جدید، ایجاد انگیزه برای نظام اقتصادی جدید با سرعت هرچه بیشتر باید هدف اصلی باشد. همان‌طور که هرکسی می‌داند، اگر بریتانیایی‌ها هدفشان این باشد که رانندگی از سمت چپ را به رانندگی از سمت راست تغییر دهند، آیا آنها در اولین اقدام کامیون‌ها را از یک سمت جاده به‌سمت دیگر منتقل می‌کنند؟».

ممکن است این‌گونه تصور شود زمانی که سرعت به یکی از جوانب کلیدی توصیه‌های اقتصاددانان برای گذار تبدیل شود، آنها باید آثار گذارهای سریع را در مقایسه با گذارهای آرام مدل‌سازی کنند و نشان دهند که حداقل براساس مدل‌ها، گذار سریع برتر است. اما در واقع مدل‌هایی که اقتصاددانان رهنمودهایشان را از آنها استخراج می‌کنند، اصلاً به زمان توجه ندارند، آنها مدل‌های تعادلی‌ای هستند که فرض می‌کنند نظام در اثر وقوع یک عدم تعادل به‌سرعت به‌سمت یک تعادل جدید حرکت می‌کند.

دوران گذار هم‌زمان با اوج اندیشه انتظارات عقلایی^۱ در تئوری علم اقتصاد همراه بود. این تئوری بیان می‌کند که اقتصاد بازار توسط بازیگران عقلایی ایجاد شده است که از طریق بعضی از فرایندهای کاملاً پویا و تکراری یادگیری اطلاعات کامل را در مورد کارکرد اقتصاد بازار در اختیار داشته و می‌توانند با اطمینان آینده را پیش‌بینی کنند (دست‌کم، آنها می‌دانند که در واکنش به هر تغییر سیاستی توسط دولت چه اتفاقی خواهد افتاد)، و معتقدند عملکردهای اقتصاد بازار مطابق با رفتار یک مدل نئوکلاسیک مرسوم اتفاق می‌افتد، در نتیجه اقتصاد همواره در تعادل اشتغال کامل خواهد بود.

هنگامی که این تئوری به یک مدل ریاضی تبدیل می‌شود نتیجه آن یک نظام پویا خواهد بود که معروف به مدل زین اسبی^۱ است، زیرا نظام‌های پویا شبیه زین اسب هستند.

در مدل‌سازی‌های پویای مرسوم، نظام زینی یک نظام بی‌ثبات است. احتمال ثبات نظام همانند احتمال افتادن یک توپ بر روی یک زین واقعی و ماندن آن بر روی زین است نه اینکه سقوط کند. اما اگر این قدر خوش‌شانس باشید که توپ را دقیقاً روی لبه‌های زین بیاندازید و روی زین ثابت بماند، باز هم برای مدتی بالا و پایین می‌رود تا در نهایت ثابت باقی بماند.

در مدل‌سازی‌ها انتظارات عقلایی، نظام زین اسبی که براساس مدل‌های پویای حساس بی‌ثبات است، به شکل چرخه‌ای باثبات می‌شود. این گروه معتقدند کنشگران عقلایی^۲ این مدل‌ها همگی شکل دقیق زین را می‌دانند و فوراً بر روی بالاترین نقطه آن می‌پرند، دقیقاً از هر جایی که توسط تغییرات سیاستی دولتی تغییر مکان داده بودند. سپس اقتصاد به صورت چرخه‌ای در لبه‌های زین بالا و پایین می‌رود و سرانجام در تعادل اشتغال کامل به ثبات می‌رسد. این همان شیوه‌ای است که طرفداران انتظارات عقلایی براساس آن چرخه‌های تجاری را تشریح می‌کنند، با فرض صحت ایده آنها در مورد طبیعت ماندگار تعادل اقتصاد بازار، سیستم به صورت چرخه‌ای در یک مسیر ثابت منحصر به فرد بالا و پایین می‌رود و به تعادل باثبات می‌رسد تا زمانی که دوباره از تعادل خارج شود.

تعمیم این عقاید به رفتار فردی، شکل‌گیری انتظارات و رفتار اقتصادی بازار به اندازه کافی مشکوک هستند. منطق انتظارات عقلایی به درستی سزوار لقب خیالی و وامانده بودن است. چرا که براساس قضیه‌ای بنا شده است که اگر به درستی اجرا شود، پیش‌بینی خودش را خنثی می‌کند. این همان قضیه‌ای است که موت در مورد آن این‌گونه توضیح می‌دهد: اطلاعات کمیاب است و معمولاً نظام اقتصادی آن را بی‌هوده تلف نمی‌کند (جان موت^۳، «انتظارات عقلایی و تئوری مدیریت قیمت^۴»).

از آنجایی که در اقتصادهای نئوکلاسیک، کمیابی اساسی‌ترین ارزش است، بنابراین

1. Saddle

2. Rational Agents

3. John Muth

4. "Rational Expectations and the Theory of Price Managements"

اطلاعات براساس این تئوری دارای ارزش خواهند بود. اگر اطلاعات ارزشمند باشند، کنشگران عقلایی باید در مصرف آن صرفه‌جویی کنند. آنها از همه اطلاعات قابل دسترس استفاده نخواهد کرد، بلکه با توجه به ترجیحات معین خود برای دانش فقط از مجموعه‌ای از اطلاعات استفاده می‌کنند. بنابراین عوامل فردی به‌طور کامل تمامی ویژگی‌های اقتصاد را نخواهند شناخت و مطمئناً اکثریت افراد راه‌های متفاوت ثبات را نخواهند شناخت. بنابراین انتظار نمی‌رود که کنشگران عقلایی فوراً به یک مسیر تعادلی در اقتصاد وارد شوند مگر اینکه به‌اندازه کافی غیرعقلایی باشند و حجم زیادی از درآمدها را صرف خرید همه اطلاعات کمیاب کنند.

بنابراین بنیان‌های اقتصادی فرضیه انتظارات عقلانی باطناً متناقض هستند و این حقیقت که آنها به‌طور مرسوم در بالاترین نقطه اقتصاد قرار گرفتند یک علامت واضح برای این نکته است که چگونه تئوری اقتصادی وامانده و توهمی شد.

اما اگر وامانده بود برای اینکه در غرب باور بشود، چقدر باید وامانده‌تر باشد تا این مدل را در مورد رفتار مردم در یک نظام اقتصادی در حال گذار از برنامه‌ریزی متمرکز به سرمایه‌داری بازار به کار ببریم؟

چگونه کنشگران عقلایی می‌توانند در یک نظام در حال گذار یک مدل ذهنی از یک اقتصاد بازار ارائه کنند که همراه با آن بتوان رفتار آتی اقتصاد واقعی را نیز پیش‌بینی کرد در حالی که قبلاً در یک اقتصاد بازار زندگی نکرده‌اند؟ آیا ما در عوض می‌توانیم فرض کنیم که انسان‌ها سریعاً می‌توانند درک خود را از چیزی به پیچیدگی اقتصاد بازار بیان کنند و آیا ما از این ایده با آن عقلانیت توصیفی بهره‌مند خواهیم شد؟

با توجه به بحث زیر از مقاله ولفسون، در سال ۱۹۹۲، در مورد اینکه این گذار چقدر باید سریع باشد شاید این یک پیشرفت بدیعی بسیار ناملایم به نظر برسد. وی با جمله‌ای شروع می‌کند که انتظار می‌رود یک فرد حساس، به این نتیجه برسد که باید برای یادگیری نحوه واکنش به علامت‌های بازار به افراد وقت بدهیم.

«در واقع، هنگامی که فعالیت‌های دولتی آن قدر بزرگ می‌شوند که تأثیر آن بر روی قیمت‌ها باعث واگرایی گسترده انتخاب‌های فردی می‌شود، کسی نمی‌تواند تعیین کند که آن انتخاب‌ها می‌توانند چگونه باشند. در نتیجه، هیچ راهنمای قابل اعتمادی در مورد تصمیمات دولت وجود ندارد. حتی با وجود بهترین نیت‌ها، انتخاب جمعی نامحدود

بیشتر پایه‌های اطلاعاتی مورد نیاز تصمیمات عقلانی را از بین می‌برد» (همان: ۳۷).
اما در عوض وی فوراً این نظریه را با یک جمله ظاهراً حساس همراه با پیشنهاد زیر ادامه می‌دهد:

«ظاهراً برنامه‌ریزان متمرکز باید سریعاً از مقام‌هایشان استعفا دهند و اداره‌هایشان را تعطیل کنند. حرکت آنها به آسانی این علامت را به بازار می‌دهد که فوراً به سمت تعادل حرکت کند» (همان).

کدام بازار؟ اما وی با بی‌توجهی به تناقض‌های منطقی، به دقت شرح می‌دهد که:
«به‌عنوان مثال فرض کنید دولت برای یک گذار تدریجی از یک رژیم قیمت‌های تثبیت شده به سوی قیمت‌های بازار که تا یک سال دیگر اتفاق خواهد افتاد برنامه‌ریزی کرده است. ۳۶۴ روز بعد از این روز چه اتفاقی خواهد افتاد؟ بدیهی است که افراد از هرگونه حرکتی امتناع می‌کنند اما بیشترین گذارهای سریع در قیمت‌های قدیمی رخ می‌دهد، یا یک بازار غیرقانونی فوراً به سمت قیمت‌های جدید حرکت می‌کند. افرادی که کالاها و خدماتشان را در روز ۳۶۵ ام با قیمت‌هایی پایین‌تر به فروش می‌رسانند در روز ۳۶۴ ام هیچ مشتری قانونی نخواهند یافت. به همین نحو افرادی که در روز ۳۶۴ ام قیمت‌های بالاتری دریافت می‌کنند قانوناً در روزهای ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱ و ... فروش نخواهند داشت. اقتصاد ممکن است به یک توقف کامل برسد و یا قانوناً یا غیرقانونی از آینده سبقت بگیرد. علی‌رغم وجود بازیگران اقتصادی معقول مطلع و عاقل، تأخیر در این امر باعث ایجاد فاجعه می‌شود».

کنشگران اقتصادی مطلع و عاقل^۱ از کجا آمده‌اند؟ چگونه اطلاعات بسیار عمیق و دقیقی را در مورد نظام بازاری به دست آورده‌اند که تاکنون در آن زندگی نکرده‌اند اما می‌توانند رفتار آن را (و قیمت آن را در یک سال آینده) پیش‌بینی کنند قبل از اینکه آن را تجربه کنند؟ درعین حال حتی به فرض موجودیت چنین کنشگران عقلایی، دانش عمیق آنها در مورد عملکرد یک نظام اقتصادی که هنوز به وجود نیامده است، چیست؟ و فلسفون بیان می‌کند که (همان: ۳۹۰):

«نتیجه انتظارات عقلایی این است که ترک کمونیسیم ترکیه سرد تنها راه برای رفتن از نقطه A به سمت B است. در عمل، دولت باید ارزش ملی را قابل تبدیل کند و

1. Rational and Reasonably Knowledgeable Economic Agent

اجازه بدهد که نرخ قانونی واحد تبدیل پول جاری همانند بازارهای سیاه شناور باشد، نظام یارانه‌ها را منسوخ کند و برنامه‌ها و سهمیه‌ها را هدایت کند، کارخانه‌هایی را که نمی‌توانند رقابت کنند تعطیل کند، به سرعت به سمت خصوصی‌سازی صنایع حرکت کند حتی اگر به بعضی بی‌عدالتی‌ها منجر شود، عرضه پول را به شدت کنترل کند و اجازه بدهد که کالاها و خدمات قیمت‌هایشان را در بازارهای داخلی و بین‌المللی پیدا کنند» (ولفسون، ۱۹۹۹: ۳۹). (اگرچه ولفسون بحث‌هایش را به براساس برخی واقعیت‌ها محدود می‌کند اما در نهایت همه توصیه‌های وی مبتنی بر تسریع و شتاب است، براساس اعتقاد به ویژگی‌های خودتعدیل^۱ اقتصاد بازار).

در حالی که تفاوت‌های بارزی در زمینه چگونگی اجرای برنامه گذار وجود داشت، به‌طور کلی این فشار برای اینکه اقتصادهای نسبتاً بسته شرقی در معرض روش‌های غربی قرار گیرند قاعده این کار بود. به دور از خیال‌پردازی‌های اقتصاد انتظارات عقلایی، آنچه این فشار سریع در قالب رقابت بین‌المللی انجام داد دسترسی سریع مصرف‌کنندگان سوسیالیست به کالاهای غربی بود و کارخانه‌های اروپای شرقی را وادار به رقابت با هم‌نوعان غربی‌شان کرد.

همان‌گونه که یوناس کورنای^۲ جزئیات را به خوبی شرح می‌دهد، از یک سو قیدهای ملایم بودجه در نظام شوروی به ایجاد مصرف‌کنندگان نقدی و از سوی دیگر به ایجاد کارخانه‌هایی منجر شد که از لحاظ تکنولوژیکی عقب‌مانده و مبتلابه کسری بودجه بودند. مزادهای مالی مصرف‌کننده که در طول یک مدت طولانی مابین سفارش برای کالاهای بادوام مصرفی در نظام شوروی تا تحویل واقعی کالاها انباشته می‌شد، به سرعت صرف کالاهای مصرفی غربی شد. تجارت شرق به رقابت با بنگاه‌های غربی بسیار پیشرفته، از لحاظ تکنولوژی، مواجه شد و به سرعت هم آنها را نابود ساخت و کارگزارانشان را اخراج کرد. با وجود قدرت خرید انباشته صرف شده و ارزشهای شناور آزاد، نرخ‌های ارز به شدت کاهش یافتند، به‌عنوان مثال واحد پول رومانی، لئو از هزار در برابر یک دلار آمریکا در سال ۱۹۹۳ به ۳۲۰۰۰ دلار تاکنون کاهش ارزش داشته است.

یک تجزیه و تحلیل پویای حساس از مخمصه اقتصادهای سوسیالیست پیشین - که

1. Self-adjusting Properties

2. Jonas Kornai

یک نفر واقعاً باید آن را به حساب آورد - چنین نتیجه‌ای را برای این گذار بسیار سریع پیش‌بینی کرده بود. حتی اگر منافع تکنولوژیکی نظام بازار بر صنعتی شدن به شیوه شوروی سابق بالغ بر ۱ درصد تفاوت در بهره‌وری سالیانه بوده باشد، دوره ۴۵ ساله سوسیالیسم برای بنگاه‌های اقتصاد بازار ۵۵ درصد صرفه‌جویی بیشتر در هزینه نسبت به هم‌نوعان سوسیالیستشان ایجاد کرده است و البته جنبه توسعه تولید از طریق نوآوری تکنولوژیک صرفاً از لحاظ کمی تفاوت‌های بسیار بزرگ‌تری در مقیاس هزینه‌ها ایجاد کرده بود - بنگاه‌های غربی حتی بدون مزیت هزینه‌های پایین‌تر خود باز هم براساس کیفیت تولید خود زیان‌های بسیاری به بنگاه‌های سوسیالیست وارد کردند.

بنابراین یک تجزیه و تحلیل زمانی دیگر، از فرایند گذار تدریجی همراه با کمک‌های قابل توجه، به علاوه کمک به کارخانه‌های شرقی برای آشنایی با تکنولوژی مدرن تولید و پردازش روش‌های کنترل حمایت می‌کند. و همچنین واضح است که برای گسترش اقتصاد بازار، کمترین سطح از نظام‌های توزیعی بازار نیاز است. نظام‌های توزیع عمده‌فروشی و خرده‌فروشی با توجه به قراردادهای منعقد شده، نظام‌های حمایت از مصرف‌کننده و قوانین مبادله - به زمان قابل توجهی برای ایجاد شدن و به وجود آمدن نیاز دارند.

با آن شتاب بسیار بدی که فرایند واقعی گذار اجرا می‌شد، تنها نظام‌های غیربازاری که توانستند به سرعت گسترش یابند آنهایی بودند که در نظام سوسیالیست پیشین وجود داشتند، مانند جرایم سازمان‌یافته که همواره برای چرخاندن چرخ‌های نظام دچار کمبود شوروی وجود داشتند، همانند بازار که یک‌مرتبه در نظام‌های فئودالی خارج از نظام سرمایه‌داری که در اروپا ظاهر شده بود، نفوذ کرد.

البته اکنون ارائه راه‌حل دیگری برای گذار از سوسیالیسم به اقتصاد بازار آن هم برای اقتصادهایی که دیگر سوسیالیسم نیستند، خیلی دیر است. گذار جدیدی که آنها باید انجام دهند گذار از یک وضعیت جهان سوم صنعتی نشده به یک وضعیت توسعه‌یافته می‌باشد و واضح است که چنین گذاری مشخصاً زمان می‌برد.

استیو کین، نویسنده کتاب *پنبه علم اقتصاد را زدن: امپراتور برهنه علوم اجتماعی* (انتشارات Zedbooks and Pluto)^۱

منابع و مأخذ

- Lipton, D. and Sachs, J. (1990) Privatization in Eastern Europe: the case of Poland. *Brookings Papers on Economic Activity*, 2, 295.
- Muth, J.F. (1961) Rational expectations and the theory of price movements. *Econometrics*, 29(2), 315-335.
- Sachs, J. (1992) The economic transformation of Eastern Europe: the case of Poland. *American Economist*, 36(2), 5.
- Wolfson, M. (1992) Transition from a command economy: rational expectations and cold turkey. *Contemporary Policy Issues*, 10, 37-42.

پیوندهای تنگاتنگ اقتصاد پساکینزین و اقتصاد فمینیستی^۱

مارک لاوو^۲ (دانشگاه اوتاوا، کانادا)

هدف من در این نوشته این است نشان دهم که ارتباطات روش‌شناختی محکمی میان اقتصاد پساکینزین، آن‌طور که من آن را فهمیدم، و اقتصاد فمینیست که توسط جولی نلسون^۳ (۱۹۹۵) بیان شده است وجود دارد (جولی نلسون گفت که چرا اقتصاد پسامتعارف به فمینیسم نیاز دارد، اکتبر سال ۲۰۰۱، *خبرنامه اقتصاد پسامتعارف*). باید توضیح دهم که سایرین، به‌ویژه لی لوین^۴، نشانه‌های بسیار مهمی از هم‌گرایی میان اقتصاد فمینیست و اقتصاد پساکینزین یافته و ارائه کرده‌اند.

نلسون در مقاله‌اش به بررسی مدل‌ها، روش‌ها، مباحث و روش‌های آموزشی می‌پردازد. فقط سه مورد اول به بحث حاضر مربوط می‌شود، اما همان‌طور که دانشجویان فرانسوی در مباحثات اقتصاد پسامتعارف نشان دادند روش آموزشی نیز عنصر تعیین‌کننده‌ای است. نلسون در مورد موضوع مدل‌ها، کاربرد و تعریف عقلانیت و نقش فردگرایی روش‌شناسانه سؤالاتی را مطرح می‌کند؛ درخصوص روش، درباره واقع‌گرایی فرضیه‌ها بحث می‌کند؛ در موضوعات هم‌وسواس فکری نئوکلاسیک را با اقتصاد مبادله‌ای^۵ به چالش می‌کشد.

-
1. The Tight Links Between Post-keynesian and Feminist Economics
 2. Marc Lavoie
 3. Julie Nelson
 4. Lee Levin
 5. Exchange Economics

نشان خواهیم داد عناصری که نلسون به‌عنوان ویژگی کلیدی روش‌شناسی اقتصاد فمینیسم بر آنها تأکید می‌کند را می‌توان در توصیف ویژگی‌های اقتصاد پساکینزین نیز یافت. در کتابم در مورد اقتصاد پساکینزین (لاووی، ۱۹۹۲a) و در مقاله قبلی (۱۹۹۲b) بیان کردم که چهار مسئله اساسی یا فرضیه پیشینی در اقتصاد پساکینزین و سایر مکاتب اقتصاد دگراندیش مانند نهادگرایان و اکثریت مارکسیست‌ها وجود دارد که با جریان غالب اقتصاد نئوکلاسیک متمایز هستند. این چهار عامل اصلی را می‌توان به‌عنوان چهار جفت تحریک‌کننده دشمنی در نظر گرفت، اولین واژه هر جفت مربوط به اقتصاد نئوکلاسیک است. درحالی‌که دومین واژه مربوط به اقتصاد پساکینزین و طرفداران دگراندیشی است. این موارد عبارت‌اند از: فوق‌عقلانیت^۱ یا عقلانیت قائم به ذات در برابر عقلانیت رویه‌ای^۲ یا عقلانیت منطقی^۳؛ فردگرایی روش‌شناسانه در مقابل جزئی‌نگری یا کل‌نگری^۴؛ هستی‌شناسی ابزارگرایانه یا آرمان‌گرایی در مقابل واقع‌گرایی؛ مبادله در مقابل تولید.

در اقتصاد نئوکلاسیک، ظرفیت‌های فرضی انسان‌ها تشویش‌آور هستند همواره برای کنشگران امکان بهینه‌سازی وجود دارد و به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا آینده با قطعیت قابل پیش‌بینی است. در اقتصاد پساکینزین و سایر مکاتب دگراندیش، کنشگران به ظرفیت قابل تحصیل و اطلاعات رفتاری خود محدود می‌شوند؛ علاوه‌بر این، محیط اطراف آنها می‌تواند بسیار متغیر باشد به‌دلیل اینکه تصمیماتی که توسط خودشان گرفته می‌شود می‌تواند آینده محیط اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهد. عقلانیت رویه‌ای^۵ یا عقلانیت منطقی^۶، به فراسوی حداکثرسازی به شرط وجود قیدی برای توانایی‌های محاسباتی حرکت می‌کند. به‌طور کلی راه‌حل به‌دست آمده فقط می‌تواند یک راه‌حل قانع‌کننده باشد، نه کسی می‌داند که راه‌حل بهینه چیست و نه چنین راه‌حل بهینه‌ای در این دنیا وجود دارد، فرد مجبور است براساس عقلانیت رویه‌ای و اغلب با تکیه بر قوانین موجود و قضاوت سایرین یعنی کسانی که فرض می‌کنیم آگاه‌ترند عمل کند.

-
1. Substantive Hyper-rationality
 2. Procedural Rationality
 3. Reasonable Rationality
 4. Organicism or Holism
 5. Procedural Rationality
 6. Reasonable Rationality

کاربرد قوانین، سنت‌ها و عرف باعث ایجاد جزئی‌نگری، کل‌نگری و فردیت می‌شوند. در اقتصاد پساکینزین، رفتارهای فردی به یکدیگر وابسته‌اند و افراد تحت تأثیر محیط اجتماعی اطراف خود، طبقات اجتماعی، یا جنسیتشان قرار دارند. در این میان وابستگی متقابل ارگانیکی وجود دارد. به همین دلیل، طبقات اجتماعی و نهادها نقش تعیین‌کننده‌ای در این تجزیه و تحلیل دارند. در مقابل، کنشگر جریان اصلی نئوکلاسیک معمولاً به عنوان یک ذره وجودی خالی از هرگونه ارتباط طبقاتی یا وابستگی اجتماعی دیده می‌شود.

سومین اصل اقتصاد پساکینزین که مربوط به معرفت‌شناسی بوده، واقع‌گرایی است. واقع‌گرایی نسبتاً نامشخص است به گونه‌ای که می‌توان آن را به روش‌های مختلف تعریف کرد، به ویژه پس از ظهور واقع‌گرایی انتقادی و متعالی^۱، باید آن را براساس حقایقی که از روش خاصی به دست آمده و هدفش ارائه توضیحات و بیان یک داستان واقعی است به عنوان یک محرک مکتبی برای به کار گرفتن فرضیات واقع‌گرا تعریف کنیم. در اقتصاد نئوکلاسیک، شکلی از ابزارگرایی واقع‌گرایانه حکم‌فرمایی می‌کند. نظریه نئوکلاسیک - نظریه تعادل عمومی - فرضیه‌هایی را پیش می‌کشد که ملزم به توصیف جهان به گونه‌ای هستند که می‌خواهند آن گونه باشد که انتظار دارند، تئوری پیش‌وفا افتاده آنها از این مقدمات غیرواقع‌گرایانه شروع می‌شود تا مدل‌های تعادل جزئی را می‌سازد و سپس آنها را آزمون می‌کند.

مسئله غایی تعریف علم اقتصاد است. جریان اصلی علم اقتصاد، علم کمیابی و مطالعه توزیع بهینه منابع کمیاب است. همه مدل‌ها نوع دیگری یا تعمیمی از اقتصاد مبادله هستند. تولیدکنندگان آربیتراژ که در شکلی از مبادله غیرمستقیم فعالیت می‌کنند. در مقابل اقتصاد پساکینزین، همانند نویسندگان کلاسیک مربوط به تولید و توزیع است. موضوع مهم این نیست که منابع را چگونه توزیع کنیم، بلکه این است که چگونه از دست منابع بیکار خلاص شویم و چگونه تولید و سطح استانداردهای زندگی را افزایش دهیم. این چهار اصل اقتصاد پساکینزین را می‌توان در تعریف نلسون از اقتصاد فمینیست یافت. وی در جریان اصلی علم اقتصاد، عقلانیت، خودمختاری، کنشگر منفعت‌طلب،

انتخاب‌های بهینه موفقیت‌آمیز با توجه به قیدهای تحمیلی برون‌زا را مورد انتقاد قرار داده است (نلسون، ۱۹۹۵: ۱۳۵). در عوض این بازیگر ذره‌ای با عقلانیت فوق‌العاده، نلسون آروزی یک بازیگر اجتماعی شده در درون خانواده و گروه‌های اجتماعی و یک انسان وابسته، احساساتی و مرتبط را دارد، به عبارت دیگر یک بازیگر اقتصادی سازمان‌یافته که در بالا تشریح کردم.

برای مثال نلسون (۱۹۹۵: ۱۳۶) به مدل‌هایی اشاره می‌کند، مانند مدل‌های کارایی دستمزد آکرلوف^۱، که بر مفاهیم عدالت و برابری تأکید دارد. می‌دانیم که این مدل‌ها برای مدت طولانی مورد حمایت اقتصاددانان مارکسیست بودند و اقتصاددانان پساکینزین نیز عدالت را به رفتار اقتصادی منتسب کردند، برای مثال آدریان وود (۱۹۷۸)^۲ در نظریه دستمزدها (وود، ۱۹۷۸).

نلسون همچنین مفهوم مورد نظر کینز از روحیه و رسوم حیوانی را مطرح می‌کند که مقوله‌های بازگشت‌کننده‌ای همراه با عدم اطمینان بنیادی و رجحان نقدینگی در اقتصاد پساکینزی هستند. تصمیمات در یک محیط مملو از عدم اطمینان بنیادی، همان‌طور که در بالا هم اشاره شد، نمی‌تواند توسط جریان اصلی عقلانیت فوق‌العاده رهبری شود؛ بلکه نیاز به عقلانیت رویه‌ای دارد.

از جهاتی نلسون (۱۹۹۵: ۱۳۹) همانند پساکینزین‌ها طرفدار واقع‌گرایی است. وی تأکید اقتصاد نئوکلاسیک بر منطق، بدون توجه کافی به در نظر گرفتن تصویر بزرگ واقعی را که به پوچی، تمرین‌های واهی و استنتاج‌های بیهوده ... برای حفظ دقت منتهی می‌شود - آرمان‌گرایی یک بخش از اقتصاد نئوکلاسیک - را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در مقابل نلسون استفاده از استعاره و داستان‌گویی را پیشنهاد می‌کند. همان‌طور که پل دیویدسن^۳، اقتصاددان پساکینزین، در موارد متعددی بر این موضوع تأکید کرده است، درست بودن به شکل مبهم بهتر از باصراحت غلط بودن است.

چهارمین جفت مهم مورد نظر نلسون یعنی همان مبادله در مقابله تولید، مستقیماً توسط نلسون (۱۹۹۵: ۱۴۳-۱۴۲) توضیح داده شده است. وی بیان می‌کند که اقتصاددانان کلاسیک با توجه به تولید و توزیع به همه ضروریات و تسهیلات زندگی

1. Models à la Akerlof
 2. Adrian Wood
 3. Paul Davidson

عادت کرده‌اند. براساس تعریف نئوکلاسیک، اقتصاد، فرایندی است که توسط آن چیزها - کالاها، خدمات، دارایی‌های مالی - مبادله می‌شوند. از نگاه وی تعریف علم اقتصاد به جای بازاریابی یا کاربرد یک مدل محدود از انتخاب فردی باید بر پایه تأمین ذخیره باشد.

عبارات دیگری هم در گزارش نلسون درباره اقتصاد فمینیست وجود دارد که یادآور نظرهایی است که مدت مدیدی مورد حمایت تعدادی از اقتصاددانان پساکینزین بودند. برای مثال وقتی نلسون (۱۹۹۵: ۱۳۷) بیان می‌کند که «تجزیه و تحلیل فمینیستی نشان می‌دهد نباید صرفاً یک مدل اقتصادی را مورد استفاده قرار داد، بلکه تعداد زیادی از مدل اقتصادی وجود دارد و بنابراین باید با تکیه بر سودمندی روش‌های مختلف، [می‌تواند] مدل‌سازی‌های متفاوتی با کاربردهای متفاوت وجود داشته باشد»، فردی ممکن است از تشابه چنین جمله‌ای با روش بابلون^۱ لذت ببرد، که اصلی‌ترین طرفدار آن شیلا داو^۲ پساکینزین است. روش بابلونی وی به تحقیقات، به‌عنوان آزمایش یک موضوع از طریق تنوع در نقاط شروع با استفاده از گستره متفاوتی از روش‌ها و تکنیک‌های مختلف نگاه می‌کند.

در نهایت نلسون (۱۹۹۵: ۱۴۱) به بی‌طرفی محقق اشاره می‌کند، که معیاری است از علم اقتصاد اثباتی که توسط هم‌قطاران جزم‌اندیش علم اقتصاد صرفاً یک خیال باطل تلقی شده است. این موضوع نیز توسط جون رابینسون^۳، اقتصاددان پساکینزین بیان شد، او معتقد است از آنجا که ایدئولوژی و علم اقتصاد کاملاً با یکدیگر مرتبط هستند، علم اقتصاد از شاخه الهیات کمی متفاوت است. رابینسون از کسانی که ادعای بی‌طرفی در علوم اجتماعی می‌کنند، بی‌زار است و معتقد است که آنها هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهند. از نظر رابینسون (۱۹۶۴: ۲۷)، بی‌طرفی در علم افزایش یافته است، نه به‌خاطر اینکه فردیت بی‌طرفانه است، بلکه به‌دلیل اینکه افراد دائماً در حال آزمون نظریه‌های یکدیگر هستند.

جنبش اقتصاد پسامتعارف که توسط دانشجویان فرانسوی طالب تکثرگرایی بیشتر در کلاس‌های درس شروع شد، به شکل طنزآمیزی به بی‌طرفی بیشتر در علم اقتصاد کمک می‌کند.

1. Babylonian Approach
2. Sheila Dow
3. Joan Robinson

منابع و مآخذ

- Dow, S.C. (1990), "Beyond dualism", *Cambridge Journal of Economics*, 14(2).
- Lavoie, M. (1992a), *Foundations of Post-Keynesian Economic Analysis*, Aldershot, Edward Elgar.
- Lavoie, M. (1992b), "Towards a new research programme for Post-keynesianism and Neo-Ricardianism", *Review of Political Economy*, 4(1).
- Nelson, J.A. (1995), "Feminism and Economics", *Journal of Economic Perspectives*, 9(2).
- Robinson, J. (1964), *Economic Philosophy*, London, Penguin Books.
- Wood, A. (1978), *A Theory of Pay*, Cambridge, Cambridge University Press.

آیا مفهوم رشد اقتصادی وامانده است؟^۱

جین گادری^۲ (دانشگاه لیل، فرانسه)

از زمان مالتوس^۳، اقتصاددانان با تلاش برای تعیین عواملی که منجر به کاهش شدید رشد اقتصادی یا حتی یک رشد با نرخ ثابت^۴ می‌شود، در مورد محدودیت‌های رشد^۵ بحث می‌کنند. در اوایل دهه ۱۹۷۰، مطالعاتی که توسط باشگاه رم^۶ انجام شد، دوباره استفاده از واژه مباحثه را متداول کرد که این امر به تجزیه و تحلیل کمیابی فزاینده منابع طبیعی منجر شد. اکنون به دو دلیل قصد بحث در خصوص این مسئله که بدون شک شایسته توجه است را ندارم. اول، می‌توان گفت که، حداقل، تاکنون تاریخ در مورد آن قضیه تصمیم گرفته است. سرمایه‌داری مکرراً محدودیت‌های مورد نظر را به عقب می‌راند و ثابت می‌کند پیشگویی‌هایی که براساس روش مالتوس القا می‌شود، نادرست است. دوم، مهم‌تر اینکه به نظر می‌رسد پرسش اصلی که براساس یک بیانیه متفق‌القول شکل گرفته اینکه لازم است رشد تا حد ممکن و بدون توجه به نرخ رشد قوی باشد و در عوض باید به مفهوم رشد و ابزار مورد استفاده برای اندازه‌گیری میزان افزایش ثروت توجه کرد. این در حالی است که مطالب شناسایی و مطرح شده در مباحثات مربوط به محدودیت‌های رشد، به‌ندرت محدودیت‌های مفهوم رشد را مورد توجه قرار می‌دهند.

1. Is the Concept of Economic Growth Autistic?

2. Jean Gadrey

3. Malthus

4. Steady State

5. limits to Growth

6. Club of Rome

ابداع رشد^۱

مفهوم رشد اقتصادی آن طور که امروزه بیان می‌شود^(۱)، یک ابتکار نسبتاً جدید و یک محصول جانبی صنعتی شدن^۲ است. این مفهوم همراه با فوردیسم^۳ ظهور کرد، پس از بیش از سه دهه رشد و رونق بعد از جنگ جهانی دوم و نظام‌های حسابداری ملی قرن بیستم که خودشان در زمینه‌های اقتصادی توسعه یافته‌اند، می‌توان گسترش صنایع سنگین و مصرف انبوه کالاهای استاندارد را مشاهده کرد. رشد اقتصادی چیست؟ نرخ افزایش جریان کالاهای تولیدی یا مصرفی در یک مکان نهادی فرضی از یک دوره تا دوره بعد که ممکن است یک بنگاه، صنعت و یا یک محدوده ملی یا منطقه‌ای یا غیره را دربرگیرد. هرچند این عملکرد آماری باید با موفقیت از یک دوره تا دوره بعد اجرا شود، اما باید توافقی بر سر ماهیت کالاهایی که حجم آنها اندازه‌گیری می‌شود وجود داشته باشد و نباید دائماً در ماهیت و کیفیت این کالاها تغییر ایجاد شود. وضعیت مطلوب وضعیتی است که در آن، اولاً، تغییراتی که در فرایند تولید صورت می‌گیرد بیشتر باید بر کمیت کالاهای تولید شده به‌جای طبیعت و کیفیت آنها اثر بگذارند. از این رو، استانداردهای تولید از یک دوره تا دوره بعد بدون تغییر باقی می‌مانند. ثانیاً، باید قواعد باثباتی وجود داشته باشند که انواع تولیدات را به‌گونه‌ای کنترل کنند که در حساب‌ها مدنظر قرار گیرند.

به‌طور مشروح، این شرایط در دوران فوردیسم^۴ تجربه شد، که با توسعه تولید و مصرف انبوه کالاها و خدمات با استاندارد بسیار بالا که از صرفه‌های ناشی از مقیاس بهره می‌بردند، مکانیزه شدن کشاورزی، اتوماسیون انعطاف‌ناپذیر صنعت کارخانه‌داری (قبل از ظهور کامپیوتر)، استقرار بازارهای بزرگ خرده‌فروشی و سایر کارخانه‌های خرده‌فروشی، جهش خدمات بانکی ارائه شده به خانوارها و افزایش ارتباط آنها با عرضه‌کنندگان آب، گاز، برق و شبکه‌های تلفن یا حتی توسعه گردشگری فوردیست در دهه ۱۹۶۰ همراه بود. البته نوع آرمانی هریک از اینها مدل اسپانیایی آن است. درحالی که کیفیت این کالاها و خدمات در طول زمان بهبود یافته، اما افزایش در حجم

1. The Invention of Growth
2. Industrialization
3. Fordism
4. Fordist

کالاها رقیب اصلی این شیوه از توسعه بود، که پیشرفت آنها به دنبال جریان‌های تولید سالیانه بود و افزایش‌های سال به سال آن وارد حساب‌های ملی شد و در واقع ارائه‌کننده تصویری از رشد اقتصادی است. تا جایی که به خانوارها مربوط است، [این شاخص] شاخصی متناظر با پیشرفت سطح استاندارد زندگی^۱ بود که به همان روش و براساس جریان‌های سالیانه مصرفی اندازه‌گیری می‌شد. در نتیجه معیار مورد استفاده برای ارزیابی رفاه اقتصادی سطح مصرف بود، هرچه کالاها و خدمات بیشتری مصرف می‌شد، رفاه اقتصادی بیشتری حکم‌فرما بود. در قلب این اقتصاد^۲ و بر پایه رشد جریان کالاها و خدمات استاندارد، منافعی نیز برای بهره‌وری نیروی کار وجود دارد.

اقتصادهای معاصر، رشد و بهره‌وری^۳

آیا تجزیه و تحلیل اقتصادهای معاصر می‌تواند منحصراً به کاربرد ابزاری - مانند رشد، بهره‌وری، استاندارد زندگی - برای اندازه‌گیری و ارزیابی پیشرفت خودشان متکی باشد؟ باید در این مورد شدیداً شک کرد.

تا آنجا که صنعت کارخانه‌ای مورد توجه قرار گرفته است، انبوه‌دایی^۴ (واژه‌ای که آلون تافلر^۵ در اوایل دهه ۱۹۷۰ ابداع کرد^(۶))، افزایش تنوع و ابداعات تولیدی که طول چرخه عمر تولید را کاهش می‌دهد، در برخی موارد، معرفی تولیدات فردی شده یا به سفارش مشتری همراه با فروش بسته‌های یکپارچه (تولیدات/ خدمات/ خدمات پس از فروش)، همگی در خدمت تضعیف قواعد اندازه‌گیری مبتنی بر کیفیت استانداردهایی هستند که در طول زمان قابل مقایسه بودند.

مشکلات و عدم اطمینان‌های این معیارهای اندازه‌گیری بیشتر با بخش خدمات مرتبط است. در حالی که تعدادی از صنایع خدماتی هنوز در مرحله صنعتی ارائه خدمات استاندارد هستند، بسیاری از صنایع دیگر به آسانی خودشان را درگیر کاربرد مفاهیم صنعتی سنتی نمی‌کنند. به‌راستی معنای واژه‌هایی مانند رشد و بهره‌وری منابع، هنگامی

1. Standard of Living

2. Economy

3. Contemporary Economies, Growth and Productivity

4. Demassification

5. Alvin Toffler

که در مورد خدماتی مانند مشاوره، تحصیلات، بهداشت، رفاه اجتماعی، تحقیق یا بیمه استفاده می‌شوند، چیست؟ واحدهای تولید استاندارد که امکان مقایسه کمیت‌های تولید شده در طول زمان را فراهم می‌کند، کجا هستند؟ اگر تولید و اشاعه دانش، نقش مهم و فزاینده‌ای در اقتصادهای توسعه‌یافته ایفا می‌کنند، کدام‌یک از این واحدهای دانش که حجمشان افزایش یافته به‌وجود خواهند آمد؟

یکی از ابهامات بزرگ تحقیقات عموماً بی‌ثمر و ناامیدکننده قواعد جدید که چنین فعالیت‌هایی را تابع کاربرد مفاهیم صنعتی رشد و بهره‌وری می‌کند، می‌تواند از طریق توجه به وضعیت خدمات بهداشتی تشریح شود. در چنین فعالیت‌هایی، آیا تولیدی که رشد می‌کند و ما به دنبال اندازه‌گیری آن هستیم (و متعاقباً تعریف آن، معیار اندازه‌گیری بهره‌وری منافع و سطح استاندارد زندگی را تعیین می‌کند)، مترادف با جریان فعالیت‌ها، درمان‌های مربوط به جراحی و دارویی و بیماران معالجه شده است؟ یا باید به ماورای این جریان‌ها نگاه کنیم و تشخیص دهیم که چه تعداد (از تولید واقعی) بهبود در سلامت افراد و جمعیت مورد نظر اتفاق افتاده است؟ اگر روش جریان‌ها^۱ به‌کار گرفته شود، برای مثال سیاست‌های پیشگیرانه موفق، به کاهش اندازه‌گیری رشد و سطح استانداردهای زندگی منجر می‌شوند! هرچند اگر در ارزیابی‌ها اولویت با بهبود وضعیت باشد، این قبیل از سیاست‌های پیشگیرانه یکسان، کمک‌های مثبتی در کیفیت زندگی فردی و جمعی محسوب می‌شوند. اگرچه این امر به حرکت از رشد (اقتصادی) به سمت توسعه (اجتماعی و انسانی) فردی و جمعی منجر می‌شود. با همه اینها نباید کاربرد شاخص‌های آماری توسعه را کنار بگذاریم (نام آمارتیا سن، برنده جایزه نوبل اقتصاد، به پیشرفت‌های مهم صورت گرفته در این زمینه و مطالعات انجام شده با حمایت برنامه توسعه سازمان ملل متحد گره خورده است) و هنوز نیاز به تجزیه و تحلیل اقتصادی مناسب از تأثیرپذیری فعالیت‌ها و خدماتی وجود دارد که از طریق آنها این پیشرفت‌ها در شرایط خاص به دست می‌آید. چیزی که متفاوت است ارائه شاخص‌های قابل قبولی در خصوص پیشرفت (اگرچه سایر روش‌ها به‌طور کامل رد نمی‌شوند) و قواعدی است که ارزیابی بر پایه آنها صورت می‌گیرد.

این مثال از بخش مراقبت‌های بهداشتی و درمانی سلامت و شاخص تولید آن

به هیچ وجه مثالی خاصی نیست. مسائل پیچیده مشابهی را در بیشتر فعالیت‌های مبتنی بر دانش تولید و مبادله (تحصیلات، تحقیقات، مشاوره از هر نوع) در خدمات همسایگی خویشاوندی یا رابطه‌ای (کمک به سال‌خوردگان، مراقبت از بچه‌ها و ...) کارهای اجتماعی، بیمه و ... می‌توان یافت که طیف گسترده‌ای از فعالیت‌هایی را دربرمی‌گیرد که بیشترین رشد را در طول ۲۵ سال گذشته در اشتغال تجربه کرده است. مفاهیمی نظیر رشد جریان‌های پردازش و منافع ناشی از بهره‌وری که در کمترین ارتباط با فرایند ارزیابی در این بخش‌ها قرار دارند، نقش مهمی در اقتصادهای توسعه‌یافته ایفا می‌کنند. مطمئناً به نظر می‌رسد افزایش در ثروت، در ارزش خلق شده یا در ارزش افزوده یا در بهره‌وری تولید نیازمند سازوکارهایی برای ارزیابی تأثیرات یا پیامدهای آن فعالیت‌ها بر عملکرد مناسب یا توسعه واقعیت‌هایی است که تحت تأثیر قرار می‌گیرند؛ خواه آنها انسان، سازمان‌ها یا نظام‌های اجتماعی یا تکنیکی باشند. آیا ثروت یا ارزش ایجاد شده توسط خدماتی که به حفظ نظام‌های تکنیکی، اقتصادی یا اجتماعی یا حتی رفاه انسان‌ها کمک می‌کند با تعداد دخالت‌های انجام شده برای رفع نقص یا تعمیر (معمولاً راه‌حلی است که در شاخص‌های رشد به کار می‌رود) افزایش می‌یابد یا برعکس با توانایی آن خدمات در کاهش تعداد و شدت کارکردهای نامطلوب افزایش می‌یابد؟ آیا ظرفیت تولید ثروت در یک نظام آموزشی براساس تعداد ساعت‌های آموزش ارائه شده یا تعداد جلسات آموزشی سازمان‌یافته اندازه‌گیری می‌شود، یا ما باید قواعد متفاوتی را برای ارزیابی سهم نظام آموزشی در توسعه دانش استفاده‌کنندگان از آن، شخصیت‌ها و اجتماعی شدن^۱ آنها به کار ببریم؟

مفهوم جدید رشد در علم اقتصاد مدرن، همان‌گونه که گفته شد، مبتنی بر تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی جدیدی است که یک الگوی تکنولوژیکی جهان‌شمول جدید را می‌سازند. این ارزیابی تا حدی اغراق‌آمیز است، اما فرض می‌کنیم که برای یک لحظه درست باشد. آیا چنین اقتصادی مبتنی بر اطلاعات، ارتباطات و دانش می‌تواند برحسب رشد مفهوم‌سازی یا مدیریت شود؟ بدیهی است که پاسخ منفی است: غیرمادی بودن^۲ نسبی ثروت با نامرئی شدن تدریجی آن موجب تغییر واحدهای مرجعی شده

1. Socialization

2. Dematerialization

است که برای اندازه‌گیری تولیدات کشاورزی به کار می‌روند. درست است که امکان شمارش برنامه‌های نرم‌افزاری (یا خطوط برنامه‌ریزی در هر بسته)، کامپیوترها، ارتباطات اینترنتی یا معاملات بانکی وجود دارد، اما واضح است آنچه شمارش می‌شود ظرفیت پردازش و حل مسئله، قابلیت اطمینان، اعتماد یا اطلاعات مفیدی است که می‌توان آنها را به راحتی از طریق دستورالعمل‌های هوشمندانه یا سهل‌الاستفاده به دست آورد. بار دیگر پیشرفت این اقتصاد اطلاعاتی را نسبت به تأثیری که این تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی بر روی عملکرد سایر نظام‌های تکنیکی و انسانی دارند، کمتر در رشد واحدهای تولید شده مشاهده می‌کنید. این امر نیازمند این است که خدمات به دست آمده از چشم‌انداز یک تفکر توسعه ارزیابی شود هرچند که دربرگیرنده شاخص‌های مهم رشد است، اما صرفاً نباید محدود به چنین شاخص‌هایی شود.

معیار مالی و گفتمان پیشرفت^۱

اگر خدمات، نوآوری دائمی، دانش و تکنولوژی‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطی پایه‌های اصلی اقتصادهای توسعه‌یافته معاصر هستند؛ به طور معقول فرض می‌کنیم که این امر نیازمند آن است که از پارادایم رشد اقتصادی دور شویم و به سمت پارادایم جدیدی مبتنی بر ارزیابی توسعه اقتصادی و اجتماعی حرکت کنیم. به عبارت دیگر لازم است که از اقتصاد اندازه‌گیری جریان‌ها و هزینه‌ها دور شویم و به سمت اقتصاد اجتماعی^۲ که مبتنی بر بهبود شرایط، کیفیت و رفاه فردی و جمعی است، حرکت کنیم. اما هنوز طرفداران اقتصاد مدرن^۳، تعدادی افراد نامی در دنیای سیاست و رسانه و تنی چند از اقتصاددانان، به این نقطه نظر نرسیده‌اند. آنها مزایای مدل‌های جدیدشان را به زبان مدل‌های قدیمی بیان می‌کنند، با استفاده از مفاهیمی که علم اقتصاد را قادر می‌سازد خودش را به عنوان یک علم دشوار به تصویر بکشد و قوانین تکنیکی را در مقایسه با قانون گرانش تنظیم کند.

اینجا یک ایراد می‌تواند ظاهر شود. مشاهده رویه‌های مدیریتی به کار گرفته شده توسط بنگاه‌های فعال در بخش‌های تکنولوژی پیشرفته و مؤسسات مالی که از آنها

1. Financial Criteria and the Discourse on Progress

2. Socio-economics

3. New Economy

حمایت می‌کنند به‌وضوح نشان می‌دهد که این بازیگران اصلی اقتصاد مدرن مدت زیادی است متوجه شده‌اند واقعیت‌هایی که در حال مدیریت کردن آنها هستند دیگر بر مبنای مفاهیم قدیمی قابل تعریف نیستند. آنها پارادایم رشد را در عمل با موفقیت پیاده کردند ... نه بیل گیتس^۱ و هم‌نوعانش و نه صندوق‌های بازنشستگی که بر مدیریت شرکت‌های در حال افزایش تأثیر می‌گذارند نیازی به مفاهیم قدیمی اقتصاد خرد و کلان برای مدیریت میزان کارایی بنگاه‌های تحت مالکیتشان ندارند. ابزار آنها شاخص‌های بازده مالی، یا به زبان امروزی، شاخص خلق ارزش سهام‌دار^۲ است. اگرچه، در ماورای مرز شرکت‌ها و شبکه‌های مالی، چیزی که آنها نیاز دارند یک قدرت استدلال است که به‌وضوح، همکاری معوقه آنها در تولید کالاهای عمومی را مشروع جلوه دهد. اینجا جایی است که اکثر اقتصاددانان، رسانه‌های اقتصادی، آلن گرینسپن^۳ و سایرین نقش خود را ایفا کرده و بیاناتشان را تحت نام رونق، رشد و بهره‌وری ارائه می‌کنند.

در عمل به غیر از نسبت دادن یک ارزش پولی به همه فعالیت‌ها و تولیدات بازارهای رقابتی یا مالی، راه‌های دیگری هم برای پیاده کردن پارادایم رشد وجود دارد. براساس واژگان سیاستگذاری، اولین نکته در علم اقتصاد رایج، انتخاب رشد سریع به‌جای رشد آهسته نیست. بلکه، انتخاب شیوه تفکری است که هم متمایز از شیوه کارخانه‌داری و صنعتی شدن به ارث مانده از دوران فوردیست (براساس مفاهیم رشد، بهره‌وری و سطح استاندارد زندگی) و هم متمایز از شیوه مالی محاسبه ارزش سهام‌داران همه فعالیت‌ها باشد. این شیوه جدید یک ارزیابی تکثرگرایانه مبتنی بر توسعه اجتماعی، کیفیت زندگی و بهبود شرایط متفاوت فردی و جمعی خواهد بود. بدیهی است که پیاده‌سازی پارادایم رشد و بهره‌وری و پارادایم حجم مالی، هم‌زمان، در عمل به این معنی نیست که خودمان را از شاخص‌های اقتصادی و مالی محروم کنیم، درحالی‌که این شاخص‌ها به‌مثابه ابزارهایی برای کمی کردن افزایش‌های صورت گرفته در مقدار تولید و کارایی شکل‌دهنده جریان‌های فوق مناسب هستند، به‌ویژه در فعالیت‌هایی که کالاهای خدمات نسبتاً استاندارد تولید می‌شود. این شاخص‌ها باید - همراه با سایر شاخص‌ها -

1. Bill Gates

2. Creation of Share Holder Value

3. Alan Greenspan

بخشی از الگوی ارزیابی توسعه باشند، اما نقش آنها باید نقشی فرعی باشد. برای مثال معنی عبارت کنترل مخارج بهداشتی چیست، اگر سیاستی براساس مشاهدات آماری بالاتر و بیشتر از حجم فعالیت‌های پزشکی و پاراکلینیکی و هزینه‌های آنها (حسابداری کنترل) شکل بگیرد، ارزیابی‌ها از ارتباط این فعالیت‌ها در زمینه بهداشت، سلامت فردی و جمعیت بحث‌برانگیز خواهد بود؟ آیا خدمات مددکاری خانگی برای سالمندان می‌تواند برحسب توانایی این خدمات در کاهش وابستگی افراد پیر ارزیابی شود، به طوری که با همکاری اقوام و کارمندان داوطلب به آنها استقلال بدهد و در نتیجه باعث کاهش نیاز به کمک بیرونی تا سطح کمترین مقدار ممکن می‌شود؟ یا آنها باید براساس تعداد ملاقات‌ها، فعالیت‌ها یا ساعت‌های مداخله اندازه‌گیری شوند، براساس این بحث که افزایش در وابستگی باعث تقویت رشد می‌شود؟

با نتیجه‌گیری از یک نوشته مشابه، با تلاشی نسبتاً کم اما جذاب به ارائه یک مسیر ممکن بیرون از این معمای پیچیده می‌پردازیم. محققان آمریکایی یک شاخص ملی ساختگی از سلامت اجتماعی در ایالات متحده آمریکا از طریق در هم آمیختن ۹ شاخص اجتماعی موجود ارائه کرده‌اند که امکان بازبینی آماری از سال ۱۹۵۹ را فراهم می‌کند. آنها ۹ شاخص نابرابری بین فقیران و ثروتمندان، متوسط درآمد‌های هفتگی، مرگ‌ومیر کودکان، فقر کودکان، میزان خودکشی بزرگسالان، میزان قتل، بیکاری، فقر سالمندان و هزینه نگهداری از سالمندان که بازپرداخت نمی‌شود، را ترکیب کرده‌اند. سپس شاخص رشد تولید ناخالص داخلی و این شاخص ملی سلامت اجتماعی را در یک نمودار رسم کرده‌اند. از سال ۱۹۵۹ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، این دو شاخص به طور موازی، با یکدیگر رشد کرده‌اند. اگرچه در اواسط دهه ۱۹۷۰، به شکل غیرعادی از یکدیگر دور شده‌اند. تولید ناخالص داخلی رشد چشمگیرش را ادامه داد در حالی که شاخص سلامت اجتماعی به ویژه در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۹۳ به شدت کاهش یافت. به علاوه این شاخص نسبتاً به ضرایب وزنی مورد استفاده برای ساخت شاخص اجتماعی ساختگی حساس نیست. ارزش اصلی این نوع تحقیق این نیست که یک معیار اندازه‌گیری عینی و قطعی جدید از پیشرفت اجتماعی، حتی با شادی ناخالص ملی^۱ کمتر، ارائه می‌دهد، بلکه زمینه مباحثات درباره توسعه ارزیابی‌های تکثرگرایانه دقیق‌تر بر پایه تعداد

محدودی از شاخص‌هایی را فراهم می‌کند که اهمیت آنها در این حقیقت است که محصول بحث و تفکر دقیق هستند، به‌جای اینکه این شاخص‌ها یک‌طرفه و صرفاً توسط محققان و کارشناسان انتخاب شوند. این شیوه، در میان سایر چیزها، چیزی است که تحقیقات دفتر توسعه سازمان ملل متحد را (دفتر برنامه‌ریزی توسعه سازمان ملل متحد) بر روی شاخص‌های توسعه انسانی بسیار جذاب می‌سازد.

آیة این مقاله بیشتر در کتاب جین گادری با عنوان *اقتصاد جدید، افسانه جدید*^۱ ارائه شده است که در اواخر سال جاری توسط انتشارات راتلج منتشر خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. مفاهیم معاصر از معنای آنها در زمان انقلاب صنعتی و به‌ویژه از کار مالتوس به‌شدت فاصله گرفته‌اند. با این حال، اما این اتفاق تا زمانی که دولت «سیاست صنعتی» و برنامه‌ریزی (در اروپا، تنها بعد از جنگ جهانی دوم) را تحت کنترل درآورد، نیافتاد، تا اینکه این ایده‌ها منجر به توسعه ابزارهای اندازه‌گیری، نماد ما و نمودارهایی شد که می‌توانست در افکار عمومی به‌مثابه شاخص‌های رشد مطرح شود.

2. Toffler, A., 1970; *Futur Shock*, Bantalm Books.

3. See for: Miringoff, M. L and Miringoff, M., 1996.

The Growing Gap between Standard Economic Indicators and the Nation's Social Health, *Challeng*, July, 1996.

هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، زبان و عملکرد اقتصاد

وارن جی. ساموئلز^۱ (دانشگاه ایالتی میشیگان، ایالات متحده آمریکا)

جنبش اقتصاد پسامتعارف آخرین تلاش، مطمئناً خوشایند، برای تجدید ساختار و بازنگری در آموزش و عملکرد علم اقتصاد است. محدودیت‌های فضا از تولید هر آنچه لازم است در مورد این جنبش گفته شود ممانعت به عمل می‌آورد. با این حال نکاتی کلیدی را می‌توان به‌ویژه با توجه به برخی موضوعات هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و زبانی^۲ مطرح کرد. برخی نکات مقدماتی عبارت‌اند از:

۱. عملکرد علم اقتصاد همواره متنوع‌تر از آن چیزی بوده که تاریخ‌نگاران و بیگ^۳ نقل کرده‌اند. این نکته هم در دوره بین جنگ و هم در دوره پس از جنگ جهانی دوم، هم‌مونی اقتصاد نئوکلاسیک صحیح است. ناهمگونی ویژگی علم اقتصاد بوده است: اقتصاد دگراندیش، اقتصاد جزم‌اندیش.

۲. نیروی پیش‌ران در علم اقتصاد تقلید وضعیت^۴ است. تصمیماتی درباره نوع دپارتمان، عضویت، انتشارات منتخب و جایزه گرفته، محتوای برنامه تحصیلی، گرایش به‌سوی ریاضیات و اقتصادسنجی، جامعه‌شناسی آموزش دانشجویان کارشناسی، ظرافت

1. Warren J. Samuels

2. Ontological, Epistemological and Linguistic

3. Whig Historians

4. Status Emulation

انتقادگرایی و مواردی از این دست با ملاحظات قدرت و رتبه هدایت شده‌اند. برخی اقتصاددانان دگراندیش به‌جای ترویج این پارادایم دست به انجام کاری برای تحت تأثیر قرار دادن - که البته باید خوانده شوند - اقتصاددانان جزم‌اندیش پیشرو زده‌اند. گروهی از اقتصاددانان جزم‌اندیش جوانب رادیکال ایده‌های خود را به‌منظور اجتناب از در خطر افتادن موقعیت خود کم‌رنگ جلوه داده‌اند. ترکیب ناهمگونی و تقلید وضعیت به یک سلسله‌مراتب در حال تشدید شامل تضعیف تدریجی دگراندیشی و ناهمگونی عمومی شده منجر است.

۳. هر رشته علمی، هر مکتب فکری و هر جنبش اصلاحی باید با تنش میان بسیار گسترده بودن به‌گونه‌ای که به هر نکته‌ای توجه نشان دهد و بسیار محدود بودن به‌گونه‌ای که شاید تنها خواست یک گروه محدود و متعصب است، رویارو شود.

۴. تقریباً دو قرن از نگرانی اقتصاددانان درباره ناتوانی گفت‌وگوی این رشته با یک صدای اعتراضی^۱ می‌گذرد. یک نگرانی این است که علم اقتصاد چندصدایی به‌عنوان یک علم مورد قبول واقع نخواهد شد و طی این دوره زمانی تقلید وضعیت مرتباً شکل یک تقلید یا نسخه دیگری از آنچه به‌عنوان علم مورد قبول واقع شده را به‌خود بگیرد.

حالا به سراغ موضوعات اصلی مدنظر می‌روم: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و زبان. هستی‌شناسی با ماهیت غایی واقعیت و آن اهدافی که به‌طور فرضی دربردارنده واقعیت است سروکار دارد. با توجه به علم اقتصاد، پرسش‌های کلیدی عبارت‌اند از، اول، آیا یک واقعیت اقتصادی غایی، بنیادین وجود دارد؟ دوم، اگر بله، آن چیست؟

موضع واقع‌گرا^۲ این است که چنین واقعیت غایی‌ای وجود دارد. ادعای موضع واقع‌گرا این است که واقع‌گرایان با آنچه هست موافق نیستند. [آنها معتقدند] باید از میان تشخیص‌های مختلف واقعیت [تنها] یکی را انتخاب کرد. موضع ایدئال‌گرا^۳، در تقابل نسبی، این است که چنین واقعیت غایی مشخصی وجود ندارد و بدین‌وسیله برای ساخت اجتماع انسانی طرح می‌شود. ادعای موضع ایدئال‌گرا این است که ایدئال‌گرایان با آنچه باید باشد موافق نیستند. باید از میان تشخیص‌های مختلف درباره ایدئال، اقتصاد

1. Voice

2. Realist Position

3. Idealist Position

ساخته شده اجتماعی، یکی را انتخاب کرد. در پرتو چنین انتخاب همه‌گیری کاربرد و نقش ایدئولوژی در سازمان‌دهی ساخت اجتماعی قابل درک است.

در علم اقتصاد دوگانگی^۱ بیشتری وجود دارد. رویکرد اصلی به اقتصاد در جریان اصلی نئوکلاسیسیسم اعمال یک الگوی مفهومی نهادی خالص از بازار و بررسی آن در پرتو چارچوب تحقیقات نئوکلاسیک است؛ جست‌وجوی نتایج تعادل عمومی بهینه مشخص. رویکرد جایگزین، مطالعه بازارهای واقعی و نهادهایی است که آنها را شکل می‌دهند و از طریق آنها عمل می‌کنند. پیروان رویکرد اول احساس می‌کنند نتایجی را می‌خوانند که برای تمام اقتصادها کاربرد دارد، گرچه به‌طور خاص مختص هر اقتصادی نیستند. پیروان رویکرد دوم هم از نتایجی که برای هیچ اقتصاد خاصی کاربرد ندارد و تأکید بر اهمیت نهادها - برای مثال تخصیص منابع - تعجب می‌کنند.

تضاد میان این دو رویکرد دربرگیرنده هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است: هستی‌شناسی، با توجه به ماهیت واقعیت: بازار مفهومی خالص یا بازارهای نهادینه شده^۲ واقعی؛ معرفت‌شناسی، به‌مثابه هدف، دامنه یا سطح تحقیق با توجه به اصول کاربرد دانش صحیح.

این نباید یک موضوع دیگر باشد. انتزاع^۳ غیرقابل اجتناب است. الگوهای مفهومی نهادی متفاوتی از بازار می‌تواند وجود داشته باشد؛ برخی جزم‌اندیش و گروهی هم دگراندیش. اشکال متفاوتی از بازار و نهادهای واقعی رایج می‌تواند وجود داشته باشد که آنها را شکل می‌دهند و از طریق آنها عمل می‌کنند؛ برخی می‌توانند جزم‌اندیش باشند و گروهی هم دگراندیش. هر اقتصاددانی می‌تواند برداشت‌های متفاوتی داشته باشد از آنچه اهداف جالب توجه و مفید مطالعه را می‌سازند. کوین هوور^۴ در پیام خود برای انجمن اقتصاددانان دگراندیش در ۹ سپتامبر ۲۰۰۰ در ارتباط با واماندگی علم اقتصاد، به‌درستی احتمال محدودیت، تحقیقات شدیداً متمرکز این رشته را با کل فعالیت انجام شده ترکیب می‌کند.

به گمان من هرچند علم اقتصاد پیش از این از نظر هستی‌شناسی، تکثرگرا بوده است، اما این کافی نیست.

1. Dichotomy
2. Institutionalized
3. Abstraction
4. Kevin Hoover

معرفت‌شناسی با قواعد یا معیارهایی سروکار دارد که براساس آن یک گزاره صحیح فرض می‌شود. دو رویکرد، یا دو گروه از رویکردها، به معرفت‌شناسی دنبال شده‌اند. تفسیرگرایی^۱، جست‌وجو برای قواعد تفسیری انحصاری مشخص؛ یعنی با این قواعد و فقط همین قواعد می‌توان حقیقت را تعیین کرد. شرایط‌گرایی^۲، جست‌وجوی انحصاری صرفاً مشخصی صورت نمی‌گیرد، طیف گوناگونی از قواعد طراحی شده‌اند و متفکران انتخاب(های) خود را از میان آنها انجام می‌دهند.

حتی در ماورای آن رویکردهای رقیب یک دوگانگی بنیادین درباره ماهیت واقعیت (عقل‌گرایی در برابر تجربه‌گرایی)^۳ و یک همسویی درباره دستورالعمل (قیاس در برابر استقرا) وجود دارد. بدون بررسی این دوگانگی‌ها مانند همین الان، اول، می‌توان گفت که هم عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی و هم قیاس و استقرا مکمل یکدیگر نیز هستند، هر یک به صورت متقابل بر دیگری تأثیر می‌گذارند و دوم، قیاس به درک حقیقت - که به مثابه توصیف یا تفسیر صحیح تعریف شده است - منجر نمی‌شود، اما صحت^۴ - به مثابه یک نتیجه مناسب مشتق از قضایا در چارچوب یک نظام منطقی درک می‌شود.

معتقدم اگرچه علم اقتصاد نیز پیش از این تا حدی از نظر معرفت‌شناسی تکثرگرا بوده است، اما این میزان کافی نیست.

من همان نکات را با توجه به تکثرگرایی تئوریک، شامل تکثرگرایی الگوها مطرح خواهم کرد.

حالا به سراغ زبان می‌روم. اینجا نیز با یک دوگانگی شروع می‌کنم. اول زبان را به مثابه (تلاشی در) حقیقت با زبان به عنوان (تلاشی در) قدرت کنار هم می‌گذارم. اولی با توصیف و/ یا تفسیر حداقل یک هدف به خودی خود، و دومی با انگیزه اعتقاد و/ یا رفتار سروکار دارد. اولی مطلع می‌سازد و دومی پیش می‌برد.

با توجه به این دوگانگی یک موضع می‌تواند درباره چگونگی برخورد با نظریه‌های سود، وجود نظام فدرال رزرو و/ یا کشش مقطعی عرضه منعکس می‌شود. سایر مسائل زبان در علم اقتصاد به شرح ذیل است:

تعاریف اغلب پیامدی را برای نظریه‌ها فرض، تجسم و ارائه می‌کنند: نظریه‌ها

-
1. Prescriptivism
 2. Conditionism
 3. Rationalism Versus Empiricism
 4. Validity

به‌مثابه فرضیات. تعاریف نه تنها کلمات را تعریف می‌کنند: بلکه زمانی که کلمات مورد استفاده قرار می‌گیرند جهان را برای ما تعریف می‌کنند و آن تعریف ممکن است جهان را به‌طور گمراه‌کننده یا ناقص تعریف کند.

واژگان خیلی رایجی در حوزه عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرند. واژگانی مانند خصوصی، عمومی، داوطلبانه، آزادی، تصحیح، مالکیت، اخلاقی، اختیار و مواردی از این قبیل با معنای غیرمشخصی به‌کار برده می‌شوند. معانی آنها بسته به مفهوم انتخابی جورواجورند و تقریباً به‌طور مطلق تشخیص متغیری ارائه می‌دهند. آنها تسهیلاتی را برای ورود به تحلیل یا بحث از قضایای هنجاری پیشین ضمنی منتخب فراهم می‌کنند. این به نویسندگان اجازه فرار از پرسش‌هایی درباره محتوای واقعی و شیوه تعیین آنها را می‌دهد، معمولاً به‌وسیله یک پرسش واقعی مهم، و او این موضوع را به خواننده واگذار می‌کند که محتوای اساسی را تعیین کند. چنین واژگانی معمولاً با وضع موجود^۱ مشخصی اغلب درباره خود موضوع شناسایی شده‌اند.

اقتصاددانان اغلب با برخی مفاهیم از یک الگوی مفهومی نهادی انتزاعی خالص از اقتصاد کار می‌کنند. اقتصاددانان همچنین مایل به شناسایی وضع موجود با همان الگوی مفهومی هستند. این کار تنها با این فرض می‌تواند انجام شود که واژگان ابتدایی الگو تنها براساس وضع موجود قابل فهم باشند. یک مسئله این است که به‌اصطلاح وضع موجود یک موضوع تفسیری بوده و به‌طور انتخابی دریافت و شناسایی شده است. دوم، وضع موجود خود هدف غایی تحقیق است. به‌طور خاص با واژگان انتخابی و با یک الگوی مفهومی خالص شناسایی می‌شود. اقتصاددانان به‌صورت گزینشی به نظام موجود جسمیت می‌دهند، یعنی ترجمه آن به چیزی صحیح‌تر از واقعیت. یک مسئله دیگر این است که واژگان ابتدایی الگو - مانند رقابت - خود می‌توانند تشخیص متغیری داشته باشند.

متون مشخصاً قطعی لزوماً معانی قطعی ندارند. تفسیر گزینشی شی‌انگاری‌های متفاوتی دارد. همان‌طور که شرایط و تفاسیر تغییر می‌کنند، قرائت‌های متفاوتی از متون طرح و پذیرفته می‌شود. همه اینها بخشی از نقش زبان در ادامه ساخت اجتماعی واقعیت

است، یک واقعیت مشهور که شی‌انگاری‌گزینه‌ی مشخصی را ارائه می‌دهد. به‌نظر می‌رسد اقتصاددانان پیش از این به مسائل زبان حساس بوده‌اند، اما این کافی نیست. چنین دیدگاه‌هایی همان‌طور که اینجا ترویج کرده‌ام می‌تواند علم اقتصاد پسامتعارف را پیش ببرد و یک علم اقتصاد پسامتعارف قوی چنین دیدگاه‌ها و علم اقتصادی را پیش می‌برد.

[وارن جی ساموئلز پرفسور بازنشسته اقتصاد دانشگاه ایالتی میشیگان است. مطلب حاضر تا حدی براساس نوشته‌های پیشین اوست: قیاس و عملکرد علم اقتصاد: ضرورت حس محدودیت‌ها^۱. برخی مسائل مورد استفاده در زبان علم اقتصاد^۲. تکثرگرایی روش‌شناسانه در کتاب *راهنمای روش‌شناسی علم اقتصاد*^۳. یک حالت از برای تکثرگرایی در علم اقتصاد^۴. تکثرگرایی روش‌شناسانه: بحثی گذشته‌نگر^۵. پست‌مدرنیسم و دانش: یک دیدگاه عامی^۶].

1. *Journal of Economic Methodology*, 8, 99–104

2. *Review of Political Economy*, 13(1), 91–100

3. *The Handbook of Economic Methodology*, B. Davis, D. Wade Hands and U. Maki, (eds.) Edward Elgar, 1998, pp. 300–303

4. A. Salanti and E. Screpanti, (eds.), *Pluralism in Economics*. Edward Elgar, 1997, pp. 67–79

5. *Ibid.*, pp. 308–309

6. *Journal of Economic Methodology*, 3, 13–120.

آیا اصل حداکثرسازی مطلوبیت ضروری است؟^۱

کاتالین ماریتناس^۲ (گروهی آموزشی فیزیک اتمی، دانشگاه رونالد اوتوس، مجارستان^۳)

اقتصاد خرد و ترمودینامیک هر دو مبتنی بر ایده مبادله هستند. چون در ترمودینامیک بازگشت‌ناپذیری^۴ مبادلات ایده‌ای کلیدی است دانشجویان من گاهی به‌سختی آن را درک می‌کنند. در نتیجه از حدود بیست سال پیش به دنبال یافتن مثال‌هایی از بازگشت‌ناپذیری در تئوری اقتصاد بودم تا بتوانم در آموزش ترمودینامیک استفاده کنم. اما، آنچه یافتم این بود که در الگوی اقتصاد نئوکلاسیک بازگشت‌ناپذیری وجود ندارد. به‌عنوان یک فیزیک‌دان این موضوع مرا گیج و شگفت‌زده کرد. اقتصاد خرد، بدون بازگشت‌ناپذیری می‌تواند یک تئوری ریاضی شگفت‌آور باشد، اما نمی‌تواند نظریه‌ای در مورد فعالیت اقتصادی ارائه دهد. این واقعه باعث ایجاد علاقه طولانی من به تحقیقات اقتصادی شد.

امروزه اکثر اقتصاددانان با این ایده بزرگ شده‌اند، ولو اینکه همیشه موافق نباشند، که تنها یک تئوری اصلی وجود دارد و باید وجود داشته باشد: نئوکلاسیک (فولبروک، ۲۰۰۱). هسته این نظریه اصول حداکثرسازی مطلوبیت و منافع است. معتقدم به‌رغم تسلط رو به افزایش این اصول در مجلات و کتب درسی (این اصول هم‌اکنون در

1. Is the Utility Maximization Principle Necessary

2. Katalin Martinàs

3. Roland Eotvos University, Hungary

4. Irreversibility

مجارستان در دبیرستان‌ها نیز آموزش داده می‌شوند)، اما این اصول حداکثرسازی، شرایط لازم و کافی برای ساخت یک تئوری اقتصادی ریاضیاتی نیستند.

لذت بچه‌گانه^۱

پدران علم اقتصاد نظری مدرن، حداکثرسازی مطلوبیت را یک اصل بنیادی برای توضیح تصمیمات اقتصادی انتخاب کردند، انتخابی که نتیجه آن علم اقتصاد ریاضی برای همیشه بود. با این حال از همان روزهای اول، مکتب نئوکلاسیک، هدف منتقدان نظری و تجربی بود به‌گونه‌ای که هرکس صحت اصول حداکثرسازی آن را اساساً زیر سؤال می‌برد. در سال ۱۹۱۸، گوستاو کاسل^۲ چنین نوشت.

«این تئوری کاملاً رسمی [مطلوبیت]، به‌هیچ‌وجه باعث گسترش دانش ما از فرایندهای واقعی نمی‌شود و به‌رحال برای نظریه قیمت غیرضروری و زائد است. این نکته نیز باید ذکر شود که استنتاج ماهیت تقاضا از یک اصل واحد، که در آن لذات بچه‌گانه بسیاری مورد توجه قرار گرفته است، تنها با ساختارهای مصنوعی و تحریف قابل توجه واقعیت ایجاد شده است» (کاسل، ۱۹۱۸).

نظر کاسل در مورد این لذات بچه‌گانه صحیح است چرا که اصول مطلوبیت و حداکثرسازی از چشم‌اندازهای مختلف رد شده است. به‌طور خلاصه بعضی از این مباحثات را بررسی خواهیم کرد.

آن [اصل] وجود ندارد^۳

حال و هینچ^۴ در سال ۱۹۳۹ این موضوع را بررسی کردند که آیا در واقع بنگاه‌ها قیمت و سیاست تولید را هدایت می‌کنند، یعنی همان چیزی که در نظریه نئوکلاسیک به آنها نسبت داده می‌شود. این اقتصاددانان آکسفوردی روش پرسش مستقیم را برای درک این موضوع انتخاب کردند که نتایج صراحتاً منفی بودند. تقریباً همه تاجران از قانون قیمت‌گذاری هزینه کامل تبعیت می‌کنند، که براساس آن هزینه اولیه (یا مستقیم) هر

1. Childish Pleasure
2. Gustav Cassel
3. It does not Exist
4. Hinch

واحد را مقدار پایه به علاوه درصدی برای پوشش هزینه‌های بالاسری (یا هزینه غیرمستقیم) به علاوه ضمیمه‌ای برای سود، در نظر می‌گیرند.

ممکن است وجود نداشته باشد^۱

سود و حداکثرسازی مطلوبیت نیازمند اطلاعات کامل بوده و علاوه بر این نیازمند دانش کامل نسبت به آینده نیز است. از این گذشته از آنجا که تصمیمات (و عملکردها) به زمان محدودی نیاز دارند، در زندگی واقعی کنش و نتیجه آن در محیط‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند. حداکثرسازی تصمیم در یک لحظه لزوماً به معنی حداکثرسازی نتیجه نیست. دنیا تغییر می‌کند. این مشکل از طریق فرض تعادل (محیط در حال سکون و عدم تغییر) حل شده است. این موضوع به ایجاد نظریه همیشگی بودن [فارغ از زمان] منجر می‌شود. برهان (نا)معتبر وجود تعادل عمومی تا اندازه‌ای تکرار [واضحات]^۲ است، چرا که این مسئله یک نتیجه متعلق به ساختمان تئوری است.

می‌تواند وجود نداشته باشد^۳

این استعمال کلمات ضدونقیض برای یک انسان است که از چشم‌انداز نئوکلاسیک بگوییم او یک عامل (کنشگر) اقتصادی است، چرا که یک کنشگر اقتصادی نمی‌تواند به گونه‌ای رفتار کند که هم‌زمان حداکثرکننده سود و مطلوبیت باشد (جنسن و مک‌لینگ^۴، ۱۹۸۴). در علم اقتصاد استاندارد، تولید و مصرف دو فعالیت متفاوت هستند که توسط کنشگران متفاوتی انجام می‌شوند. اما گاهی یک انسان هم تولیدکننده و هم مصرف‌کننده است. در واقع هر مصرف‌کننده‌ای تولیدکننده نیست، اما همه تولیدکنندگان مصرف‌کننده هستند. تولید و مصرف هر دو نیاز به زمان انسانی دارند، بنابراین هر نوع حداکثرسازی مطلوبیت و سود در واقع توسط یک مصرف‌کننده/تولیدکننده بر ضد زمان محدود است. در نتیجه توضیح رفتار واقعی این گونه عوامل به‌طور هم‌زمان باعث ترکیب هر دو بعد می‌شود اما نظریه نئوکلاسیک این کار را نمی‌کند.

1. It may not Exist

2. Tautology

3. It can not Exist

4. Jensen and Meckling

نباید وجود داشته باشد^۱

اصل حداکثر سازی مطلوبیت اصول اخلاقی سنتی انسانیت را نقض می کند (سیتوفسکی^۲، ۱۹۶۵).

ضروری نیست که وجود داشته باشد^۳

یک عقیده عمومی وجود دارد که اصل حداکثر سازی مطلوبیت نیاز به تضمین وجود یک نظم و ترتیب در فضای کالایی دارد و این تنها روش ممکن است. این موضوع وضعیت مورد نظر ما نیست. یک اصل موضوعه ضعیف - قانون بدون زیان - برای ساخت یک نظریه اقتصادی کافی است.

قانون بدون زیان^۴

قانون بدون زیان نخستین بار در مکتب اتریشی، زمانی که منگر^۵ شرایط لازم برای یک مبادله را بیان کرد، نمایان شد (منگر، ۱۸۷۱). برای انجام مبادله آزاد کالاها میان کنشگران اقتصادی باید سه شرط زیر وجود داشته باشد:

۱. یک فرد اقتصادی باید بسته‌ای از کالاهایی که ارزش کمتری نسبت به کالاهایی که در اختیار سایر افراد اقتصادی قرار دارد، داشته باشد تا کالاها را به روش معکوس ارزیابی کند.

۲. هر دو طرف اقتصادی باید این رابطه را به رسمیت بشناسند.

۳. باید واقعاً قدرت مبادله کالاها را داشته باشند.

نبود هریک از سه شرط فوق به معنی فقدان یک پیش شرط لازم برای انجام مبادله است. شرط اول، که در یک مبادله اقتصادی آزاد ضروری بوده، همان قانون بدون زیان است. یک فرد اقتصادی هرگز تصمیمی را نمی‌گیرد اگر منجر به زیان شود. قانون بدون زیان به‌عنوان یک قاعده تصمیم‌گیری به جای حداکثر سازی سود/مطلوبیت فرض می‌شود. ذکر این نکته بسیار

1. It must not Exist

2. Scitovsky

3. It does not Need to Exist (it is not Necessary)

4. The No-loss Rule

5. Menger

مهم است که قانون بدون زیان فقط در لحظه عمل قابل استناد است. محیط‌های اقتصادی و طبیعی، همراه با بازیگران اقتصادی، دائماً در حال گذار و تغییر هستند. در نتیجه ممکن است امروز، تصمیم دیروز یک تصمیم بد به نظر برسد. شرط بدون زیان ضعیف‌تر از اصل حداکثر مطلوبیت است. پیش‌فرض آن این است که فقط هر واحد اقتصادی دارای قضاوت صحیح بوده و بنابراین کاری را انجام نمی‌دهد که به وضعیت اقتصادی‌اش آسیب برسد. این اصل، عقلانیت کامل را مسلم نمی‌داند و از سوی دیگر فرض پیش‌بینی کامل را نمی‌پذیرد و همچنین بهینه بودن فعالیت‌هایی که انتخاب می‌شوند را قبول ندارد.

برخی ویژگی‌های بنیادین رویکرد بدون زیان

براساس این رویکرد یک نظام اقتصادی (وضعیت، بازار و ...)، شامل کنشگران اقتصادی است که از طریق تبادل کالاها، پول و اطلاعات باهم در تعامل هستند. یک کنشگر اقتصادی کوچک‌ترین نهاد موجود با یک قانون تصمیم‌گیری مجازی یا آشکار می‌باشد. در بیشتر مواقع، کنشگر اقتصادی یک بنگاه یا یک فرد است. کنشگران اقتصادی توسط وسعت فعالیت‌ها، دانش، تجربیات و ذخایرشان مشخص می‌شوند. اگرچه فهرست ذخایرشان احتمالاً پول هم شامل می‌شود، اما پول از لحاظ مفهومی ضروری نیست. حتی فعالیت اقتصادی یک کنشگر [اقتصادی] نمایان‌گر یک تصمیم است. تصمیمات هم آزادانه (در رابطه با تولید و تجارت، براساس منافع اقتصادی یک کنشگر اقتصادی) و هم اجباری اتخاذ می‌شوند. که دومی نتیجه قیدهای جسمانی/زیست‌شناختی (مانند تنزل درجه، افسردگی) و محدودیت‌های سیاسی (مانند آیین‌نامه‌های ایالتی، مالیات‌ها یا سرقت) است.

معیار لازم برای هر فعالیت داوطلبانه‌ای (تصمیمات آزاد) این است که رفاه اقتصادی کنشگر اقتصادی بدتر از وضعیت اولیه آن نشود. قانون بدون زیان، تصمیماتی که به یک وضعیت اقتصادی بدتر نسبت به وضعیت اولیه منجر می‌شوند را ممنوع اعلام می‌کند. این یک اختلاف اساسی با اصول حداکثرسازی سود و مطلوبیت دارد. اصل حداکثرسازی یک تصمیم واقعی را مشخص می‌کند درحالی‌که قانون بدون زیان تنها تعیین می‌کند که یک عمل جایز یا ممنوع است.

قانون بدون زیان نیازمند این است که هر کنشگر اقتصادی با یک تابع، به نام تابع ثروت مشخص شود، $Z(X, \dots, M)$ که در آن X متغیر سرمایه و M متغیر پول است. تابع ثروت، در واحدهای غیرپولی، معیاری از ثروت و رفاه کنشگران اقتصادی است. تابع ثروت بیان گر وضعیت ثروت کنشگر اقتصادی (فرد یا بنگاه) است که توسط خود او ارزیابی شده است. این تابع نمایان گر استفاده بالقوه (شامل، مصرف جاری یا آتی ممکن اما نه محدود) است، برخلاف تابع مطلوبیت که سطح رضایت از مصرف را نشان می‌دهد. نظریه مطلوبیت تا حدی گذشته‌نگر بوده (و تنها برای افراد به کار می‌رود) در حالی که نظریه ثروت آینده‌نگر است و به همان اندازه برای بنگاه‌ها به کار می‌رود. توصیف همه بازیگران اقتصادی با یک تابع غیرنزولی مطابق با رفتار سنتی افراد در علم اقتصاد صورت می‌گیرد، اگرچه قبلاً بنگاه‌ها هرگز به این شیوه رفتار نکرده‌اند. تابع ثروت یک بنگاه به این معنی است که یک بنگاه همانند مصرف‌کنندگان شخصی نیز کالاهایش را (برحسب امکانات تجاری و تکنولوژیکی‌اش) ارزیابی می‌کند. ارزیابی موجودی کالاها به این معنی است که بنگاه می‌تواند تغییرات احتمالی در ثروت آتی که توسط میزان مشخصی از موجودی حاضر ایجاد می‌شود را پیش‌بینی کند.

مهم‌ترین ویژگی‌های تابع ثروت عبارت‌اند از: (آیرس^۱، ۱۹۹۶)

۱. از آنجاکه ثروت یک ویژگی مثبت است (در غیاب احتمال بدهی خالص)، تابعی که ثروت را اندازه‌گیری می‌کند باید غیرمنفی باشد. معمولاً $Z > 0$ است.
۲. ثروت شامل همه کالاها، پول، یا شبه‌پول (مانند برات‌های وصولی) است که همگی باهم به مالکیت درآمده باشند (خالص سفته بازی‌ها، بدهی‌ها، یا سایر گرویی‌ها). واژه‌های مالک بودن، متعلق بودن، مالکیت و ... خلاصه‌ای از یک عبارت پیچیده‌تر هستند مانند اینکه یک کنشگر اقتصادی به کدام یک دسترسی انحصاری قابل اعمال دارد.
۳. با فرض ثابت بودن سایر شرایط، افزایش مالیکت کنشگر اقتصادی بر موجودی کالاهای سودآور و پول به افزایش ثروت او منجر می‌شود. در وضعیت وقوع یک افزایش نموی در موجودی یک کالای سودآور (برخلاف یک کاهش) می‌توانیم ادعا کنیم که $dX > 0$ و $dZ > 0$ است، اگر $dM > 0$ و $dZ > 0$ باشند.
۴. ثروت یک کنشگر اقتصادی تنها می‌تواند افزایش پیدا کند یا ثابت باقی بماند

(اما هرگز کاهش نمی‌یابد) چرا که نتیجه فعالیت‌های داوطلبانه مطابق با قانون بدون زیان است. پرداخت مالیات (به‌عنوان مثال) یک امر غیرارادی و اجتناب‌ناپذیر است. ۵. تابع ثروت همگن از مرتبه اول است (با دو برابر کردن همه عوامل موجود، ثروت نیز دو برابر می‌شود). این یک خصیصه مفید است هنگامی که زمان برای انتخاب مدل‌های ریاضیاتی نمونه مدنظر قرار می‌گیرد.

قانون بدون زیان مسیر فرایندهای اقتصادی را معلوم می‌کند. یک کنشگر اقتصادی با یک فرایند در صورتی موافق است که در فرایند مذکور $dZ > 0$ شود. قانون اجبار فرایندهای اقتصادی و حجم فعالیت‌ها متناسب با ثروت انتظاری است. نتیجه یک نظام معادله پویای غیرتعدالی غیرخطی است. شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای یک اقتصاد بازار به‌واسطه پیشینه بازیگران اقتصادی فردی قابل اجراست. این شبیه‌سازی‌ها ابزارهایی را برای بررسی پیامدهای سیاست‌های اقتصادی مختلف، نهادها و تأثیرات زیست‌محیطی بر نظام اقتصادی ارائه می‌کنند. ما نشان داده‌ایم (زولت و مارتیناس، ۲۰۰۱) که چگونه بنگاه‌ها را وارد مدل کنیم و فهمیدیم که راه‌حل تعادل عمومی مرسوم تنها یک حالت خاص است.

توصیف پدیده‌های اقتصادی از طریق قانون بدون زیان، حداقل به سه دلیل امیدبخش است. اول، قانون بدون زیان مدت مدیدی برای اقتصاددانان یک قانون اثبات شده بوده است. دوم، قانون بدون زیان به‌درستی می‌تواند از عناصر اصلی مدل‌های اقتصادی استفاده کند - مصرف‌کنندگان، تولیدکنندگان، کالاها، تجارت و تولید - و سوم، این قانون یک روش غیرتعدالی است.

صمیمانه از همکاری ادوارد فولبروک در هرچه بهتر شدن این نوشته تشکر می‌کنم.

منابع و مأخذ

- Ayres, Robert U. & Katalin Martinás, Wealth accumulation and economic progress, *Journal of Evolutionary Economics*, December, 1996.
- Bródy, Andrs, Katalin Martinás, Konstantin Sajó, Essay on Macroeconomics, *Acta Oec.* 36, December, 1985: 305. Reprinted in *Thermodynamics and Economics*, ed. Burley, Kluwer, 1994.

Gustav Cassel, *Theory of Social Economy*, 1918, p.81.

Edward Fullbrook (2001), Real Science Is Pluralist, *post-autistic economics newsletter*: issue no. 5, March, article 5. http://www.btinternet.com/~pae_news/review/issue5

M. C. Jensen and W. H. Meckling, 1994 "The Nature of Man", *Journal of Applied Corporate Finance*, summer 1994, V. 7, No. 2, pp. 4-19.

Katalin Martinás, Irreversible Microeconomics, *Complex Systems in Natural and Economic Sciences*, Eds: K. Martinás, M. Moreau, ELFT, Budapest, 1996, p. 114.

Menger, Carl, *Principles of Economics*, 1871, (translated by J. Dingwall and B.H. Hoselitz, Glencoe, IL; The Free Press, 1950, cited by: Raphael Sassower, *Philosophy of Economics*, UPA, NY, 1985.

Scitovsky, T., *The Joyless Economy*. Oxford University Press, New York, 1965.

Jack J. Vromen, *Economic Evolution*, Routledge, London, 1995.

Gilányi Zsolt, Katalin Martinás: An Irreversible Economic Approach to the Theory of Production, *Open Systems and Information Dynamics*. 7, 2000, pp. 1-15.

مالیه رفتاری به کجا می‌رود؟^۱

جورج ام. فرانکفورتر (دانشگاه ایالتی اوئیزیانا، ایالات متحده آمریکا)^۲

التون جی. مک‌گون (دانشگاه بانکل، ایالات متحده آمریکا)^۳

در سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌های سفر ستارگان: نسل بعد^۴، گونه‌هایی از حیوانات به نام بورگ^۵ وجود دارند، مجموعه‌ای از زنبورهای تکنو - ارگانیک^۶ که به‌مثابه یک اندام‌واره واحد عمل می‌کنند. آنها برای دستیابی به کمال، کهکشان راه شیری را در جست‌وجوی سایر گونه‌ها می‌پیمایند، توانایی‌هایی که آنها از طریق فرایند همانندسازی^۷ به‌دست آوردند، زندانیانشان را به بورگ تبدیل کرد و دانش آنها را به شکل مؤثر در درون کندو جذب می‌کند. اولین جمله هرگونه رویارویی بورگ‌ها با هواداران سفر ستارگان کاملاً آشناست: مقاومت بیهوده است. برای همانندسازی آماده باشید.

به‌نظر می‌رسد این جهان رویایی علمی - تخیلی نگران‌کننده‌تر از صلاحیت [لازم] برای توصیف وضعیت عمومی رشته مالیه^۸ به‌عنوان یک تلاش علمی و هم یکی از زیرشاخه‌های علم اقتصاد است. مالیه دانشگاهی نتیجه علم اقتصاد نئوکلاسیک،

-
1. Quo vadis behavioral Finance?
 2. George M. Frankfurter (Louisiana State University, USA)
 3. Elton G. McGoun (Bucknell University, USA)
 4. Star Trek: The Next Generation
 5. Borg
 6. Techno-organic
 7. Assimilation
 8. Field of Finance

ابزارگرایی فریدمینی^۱ (فریدمن، ۱۹۵۳) و فرضیه بازارهای کارای فاما^۲ (فاما، ۱۹۶۵، ۱۹۷۰) بوده است. اینجا جهانی وامانده است که در آن این فرد اقتصادی افسانه‌ای، انسان اقتصادی، وجود دارد. این جهان، علم اقتصاد مالی^۳، یا مالیه مدرن نامیده می‌شود. علم اقتصاد مالی جهانی جزم‌اندیش است که در آن رهبران کلیسا مراقب [و نگران] جوانه‌زدن غنچه‌های انتقادگرایی یا زیر سؤال بردن روش‌شناسی این جهان جزمی هستند. تنها چالش جدی پیش روی جزم‌اندیشی مالیه مدرن در ۵۰ سال گذشته ظهور مالیه رفتاری بوده است. مالیه رفتاری با ورود نظریه پیش‌بینی^۴ (تورسکی و کانمن^۵، ۱۹۷۴؛ کانمن و تورسکی، ۱۹۷۹) شروع شد و چالشی در برابر فروض و اصول موضوعه ون نیومن^۶ و مورگنشترون (۱۹۶۷) بود و ساختار روان‌شناسانه انسان اقتصادی^۷ را مدنظر قرار می‌داد. در ابتدا، دی بوندت و تالر^۸ (۱۹۸۵، ۱۹۸۷) نشان دادند که در تقابل با فرضیه بازارهای کارای فاما، بازارها در مواردی بیش از اندازه و در بسیاری موارد هم کمتر از حد واکنش نشان می‌دهند. از هر دوی این واکنش‌ها که به استراتژی جهان واقعی ارجاع می‌دادند به مخالفت^۹ تعبیر شد^(۱) (درمن^{۱۰}، ۱۹۹۸).

به‌طور هم‌زمان دیگران نیز پرسش‌هایی درباره نماینده تجربی فرضیه بازارهای کارا، الگوی قیمت‌گذاری دارایی سرمایه‌ای^{۱۱} مطرح کردند. این مطالعات اهمیت پیامدهای^{۱۲} معناداری آماری و اینکه الگوی قیمت‌گذاری دارایی سرمایه‌ای نمی‌تواند برای آن مدنظر قرار گیرد را نشان دادند.

در گفت‌وگویی با فاما، که در سایت آن‌لاین عقاید سرمایه^(۱۳) منتشر شده است،

فاما عقاید خود را درباره مالیه رفتاری این‌گونه بیان می‌کند:

-
1. Friedmanian Instrumentalism
 2. Fama's Efficient Markets Hypothesis (EMH)
 3. Financial Economics
 4. Prospect Theory
 5. Tversky and Kahneman
 6. Von Neuman
 7. Homo Economicus
 8. De Bondt and Thaler
 9. Contrarian
 10. Dreman
 11. Capital Asset Pricing Model (CAPM)
 12. Effects
 13. capitalideasonline.com

«خوب، دوست خوبم، دیک تایلور^۱ [منظور ریچارد تالر است که سال‌ها قبل از کرنل^۲ به شیکاگو نقل مکان و در آنجا برای پوشش تمام سطوح تلاش کرد] معلم مالیه رفتاری است و هر زمان که در راهرو قدم می‌زند، سؤالی را از او می‌پرسم. گرچه این سؤال کامل نیست، اما شخصی که در خیابان قدم می‌زند پاسخ آن را نمی‌داند. پرسش همیشه این است: حالا، این چیست؟ او می‌داند که منظورم چیست؟ منظورم مالیه رفتاری است، و درواقع آنها تعریفی برای آن ندارند. طرح این پرسش در این لحظه یک گفت‌وگوی نامهربانانه است، لایروبی و جست‌وجو برای چیزهای متناقضی در میان داده‌ها. اما حقیقت این است که حتی در یک بازار کاملاً کارا، هر مجموعه‌ای از داده‌ها در درجه نخست پدیده‌ای مبتنی بر یک پایه دقیقاً تصادفی است. بنابراین شواهدی علیه یا به نفع چیزی به‌شمار نمی‌روند. اگر بینش مشخصی در این باره ندارید که مالیه رفتاری چیست، به طوری که آن را رفتار قیمت‌ها و بازدهی‌ها توصیف می‌کنید، واقعاً هیچ کاری با آن ندارید به دلیل اینکه هر چیزی که مشاهده می‌کنید واقعاً می‌تواند در متن یک بازار کارا به‌طور منطقی تفسیر شود. برای مثال، تمامی مطالعات انجام شده در مورد مالیه رفتاری، اساساً به این مسئله توجه می‌کنند که قیمت‌ها چگونه به انواع علائم واکنش نشان می‌دهند. بنابراین، گاهی اوقات، به‌نظر می‌رسد قیمت‌ها بیش از حد و گاهی هم کمتر از حد واکنش نشان می‌دهند، اما این دقیقاً همان چیزی است که شما در یک بازار کارا پیش‌بینی می‌کنید. شما می‌خواهید انحراف یک روش و سایر روش‌ها را ببینید، اما این تصادفی خواهد بود. اگر نظریه‌ای ندارید که واکنش بیش از حد و کمتر از حد را پیش‌بینی کند، پس هیچ چیزی ندارید. برای من مالیه رفتاری شبیه به یک بازار کارا فقط یک رفتار قیمتی تصادفی است.»

پرفسور فاما مقاله‌ای با عنوان «بازدهی‌های بلندمدت کارایی بازار در مالیه رفتاری»^۳ دارد که به‌زودی منتشر می‌شود.

برای فاما شماره یک فهرست کیفی خواست علیه مالیه رفتاری این است که قدرتی کمتر از قدرت پیش‌بینی کامل می‌باشد. حالا اجازه دهید که پارادایم مذکور را به‌گونه‌ای

1. Dick Thaylor

2. Cornell

3. "Market Efficiency Long Term Returns on Behavioral Finance"

تقسیم کنیم که یا سند کامل پیش‌بینی‌ها را تثبیت کند یا از کشف انحرافات رنج نبرد. درحقیقت همچنان که پیش‌بینی‌ها صورت می‌گیرند، تحقیق فاما نتیجه‌گیری می‌کند که الگوی قیمت‌گذاری دارایی سرمایه‌ای قدرت پیش‌بینی‌کنندگی ندارد (فاما و فرنچ^۱، ۱۹۹۲). چه چیزی فرضیه بازار کارا را بدون هیچ شک و شبه‌های در جایگاهی برتر قرار می‌دهد و [معتقد است که] مالیه رفتاری تنها لایروبی کشف انحرافات است؟

به همین طریق فاما یکی از همکارانش را با بحث درباره شک و شبهات معلم مالیه رفتاری تحریک می‌کند. این نه تنها توهینی آشکار، بلکه کنایه‌ای است به پرفسور تالر که چنان وارد دانشگاه مهمی می‌شود که گویی ابراهیم پیامبر مالیه رفتاری (شاید در آیین هندی؟) می‌آید. همچنین شک داریم که دیک تالر نتواند به پرسش فاما پاسخ دهد، چرا که تالر در مقاله اخیرش در *مجله تحلیل مالی*^۲ (تالر، ۱۹۹۹) این موضوع را بیان کرده است: «پیش‌بینی من این است که در آینده‌ای نه‌چندان دور، واژه مالیه رفتاری به شکل درست به‌عنوان یک اصطلاح زائد مشاهده می‌شود. اما سایر انواع مالیه چیست؟»

در مقاله‌ای که فاما در مصاحبه خود به آن اشاره می‌کند، فاما (۱۹۹۸) با نیرنگ مالیه رفتاری را به ادبیات انحراف^۳ تقلیل می‌دهد. آنچه فاما به‌راحتی فراموش می‌کند این است که مالیه رفتاری تنها ادبیات انحرافات نیست، یا حتی بررسی واکنش کمتر یا بیش از حد هم نیست، بلکه درک این موضوع است که فروض و اصول موضوعه مالیه مدرن/ علم اقتصاد مالی مبتنی بر فرضیه بازارهای کارای فاما منجر به ساخت جهانی وامانده شده است.

یا اینکه آیا او موضوع وجود توطئه نظریه‌پردازان را فراموش کرده است؟ معتقدیم که برچسب ادبیات انحرافات به‌دقت انتخاب شده و دال‌بر این است که لزوماً مالیه رفتاری در سطحی پایین‌تر از فرضیه بازارهای کارا قرار می‌گیرد. این تاحد زیادی به این دلیل است که شاید انحرافات به‌مثابه معماهایی تلقی می‌شود که در نهایت باید حل شوند. می‌توان یادداشتی از انحرافات برای منابع آینده برجا گذاشت، یا می‌توان آنها را فراموش کرد. به‌نظر می‌رسد پژوهشگران علم اقتصاد مالی گزینه دوم را انتخاب کنند. حدس ما این است که این انتخاب تحت تأثیر جامعه‌شناسی این رشته قرار دارد؛ که

1. Fama and French

2. *Financial Analysts Journal*

3. The Anomalies Literature

[در واقع] کنترل تمامیت خواه^۱ جزم‌اندیشانه نجابتی بوده که این فشارها برای دفاع از آن اعمال و ترویج می‌شود.

در یک حرکت تقریباً واحد در ادبیات علم اقتصاد مالی، فاما (۱۹۹۸)^(۳) به‌طور هوشمندانه‌ای مباحث کوهن (۱۹۷۰) و لاکاتوش (۱۹۷۰) را مورد استفاده قرار داد. زمانی که یک پارادایم تثبیت شد، تنها یک پارادایم جدید و قوی‌تر می‌تواند جایگزین آن شود. آنچه فاما یادآوری نمی‌کند این است که فرضیه بازارهای کارا یا الگوی قیمت‌گذاری دارایی سرمایه‌ای نیز پارادایم‌های مهمان هستند. آنچه نسبت به آن مظنونیم، این است که این گفته دلایل ایدئولوژیک دارد (بازار بهترین است، دولت را کنار بگذارید) و درحقیقت از اعتبار چندانی برخوردار نیست، چون این [ادعا] نمی‌تواند ابطال شود، فاما باید چنین بحث کند که این رشته هرگز شالوده یک پارادایم نبوده است.

متأسفانه پیش‌بینی‌کنندگان مالی رفتارهای همانند یک گونه از حیوانات محکوم به فنا در شعاع تیغه علم اقتصاد مالی قرار گرفته‌اند، و کار آنها بر دلایل کارایی بازار، یا فقدان وابستگی آن و بر استفاده از همان روش‌های آماری (و روش‌شناسی) طرفداران فرضیه بازارهای کارا که از دیرباز مرسوم بوده متمرکز است. یک گزینه جایگزین و قوی‌تر باید روش‌شناسی مالی رفتار را بدون توجه به موضوع بی‌روح کارایی یا عدم کارایی بازارها تعریف کند. این وظیفه کوچکی نیست، به‌دلیل اینکه روش‌شناسی علم برج بلند چندسطحی و پیچیده‌ای است (فرانک فورتر^۲، ۲۰۰۱). با این حال، این تنها روشی است که مالی رفتار می‌تواند تداوم یابد قبل از اینکه بورگ آن را شبیه‌سازی کند. بنابراین، مالی رفتار، در راه دمشق^۳ بوده و این است چرایی اینکه ما این پرسش را مطرح می‌کنیم: مالی رفتار به کجا می‌رود؟

[جورج فرانک فورتر و التون مک‌گون نویسنندگان کتاب از فردگرایی تا فرد:

ایدئولوژی و پژوهش در علم اقتصاد رفتاری^۴ (مه، ۲۰۰۰) هستند].

1. Totalitarian

2. Frank Furter

3. Damascus

4. *From Individualism to the Individual: Ideology and Inquiry in Financial Economics*

یادداشت‌ها

۱. واژه محدودیت برای تشریح یک استراتژی متضاد یا EMH ابداع شد.

۲. یا به آدرس زیر بروید:

<http://www.ifa.tv/library/support/Articles/scholarly/textinterviewEugeneFama.htm>

۳. واحد از این نظر که فلسفه علم را برای حمایت از یک بحث برمی‌انگیزد.

منابع و مآخذ

- DeBondt, W. and Thaler, R. (1985), Does the Stock Market Overreact? *Journal of Finance*, 40, 793–805.
- DeBondt, W. and Thaler, R. (1987), “Further Evidence on Investors’ Overreaction and Stock Market Seasonality”, *Journal of Finance*, 42, 557–581.
- Dreman, D. (1998), *Contrarian Investment Strategies: The Next Generation*, New York, Simon and Schuster.
- Fama, E. F. (1965), “The Behavior of Stock Market Prices”, *Journal of Business*, 38, 34–105.
- Fama, E. F. (1970), “Efficient Capital Markets: A Review of Theory and Empirical Work”, *Journal of Finance*, 25, 383–417.
- Fama, E. F. (1998), “Market Efficiency, Long-term Returns, and Behavioral finance”, *Journal of Financial Economics*, 49, 283–306.
- Fama, E. F. and French, K. R. (1992), “The Cross-section of Expected Stock Returns”, *Journal of Finance*, 47, 427–465.
- Frankfurter, G. M. (2001), “Method and Methodology”, *Homo Oeconomicus*, 18, 465–491.
- Friedman, M. M. (1953), “The Methodology of Positive Economics”, In Friedman, Milton M. (ed), *Essays in Positive Economics*, Chicago, University of Chicago Press.
- Kahneman, D. and Tversky, A. (1979), “Prospect Theory: an Analysis of Decisions Under Risk”, *Econometrica* 47, 263–291.
- Kuhn, T.S. (1970), *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago, The University of Chicago Press.
- Lakatos, I. (1970), *Falsification and the Methodology of Scientific Research*

Programmes. In: Lakatos, I. and Musgrave, G. (eds), *Criticism and the Growth of Knowledge*, Cambridge, UK, Cambridge University Press.

Thaler, R.H. (1999), “The end of Behavioral Finance”, *Financial Analysts Journal* 16.

Tversky, A. and Kahneman, D. (1974), “Judgment Under Uncertainty: Heuristics and Biases”, *Science*, 185, 1124–1131.

Von Neuman, J. and Morgenstern, O. (1967), *Theory of Games and Economic Behavior*, Princeton, NJ, Princeton University Press.

اوتیسم روان‌شناسانه، اوتیسم نهادی و علم اقتصاد^۱

جیمز جی. دیواین (دانشگاه لویولا ماریمونت، ایالات متحده آمریکا)^۲

به‌عنوان اقتصاددانی دارای پسری با تمایلات شدیداً اوتیستی، بحث اقتصاد وامانده به‌سرعت توجه مرا جلب کرد. هرگز فکر نمی‌کردم که حرفه اقتصاد یا جزم‌اندیشی نئوکلاسیکی آن وامانده باشد و از بیماری اوتیسم رنج ببرم. فکر می‌کنم که این شیوه تفکر، حداقل در قدم اول، اجازه می‌دهد حرفه اقتصاد، سرانجام در جایگاهی بالاتر از واماندگی و بیماری اوتیسم قرار بگیرد؛ پس می‌تواند مفید باشد. اما با وجود همه تمثیل‌ها، ما نه‌تنها باید شباهت‌های میان واماندگی (اوتیسم) و اقتصاد جزم‌اندیش، بلکه باید تفاوت‌هایشان را نیز بررسی کنیم.

طیف اوتیسم

به‌عنوان فردی غیرحرفه‌ای و علاقه‌مند به روان‌شناسی، براساس تحقیقات دیگران و گفت‌وگو با سایر والدین بچه‌های اوتیستی یا نیمه‌اوتیستی به یک درک ابتدایی از اوتیسم رسیده‌ام. اختلال اوتیستیک، اختلال در برقراری ارتباط اجتماعی و یک تأخیر بلوغی شامل الگوهای محدود، تکراری و کلیشه‌ای از رفتار، علائق و فعالیت‌هاست.^(۱) این مجموعه از علائم را در نتیجه یک مشکل اندام‌وار (زیست‌شناسی عصب) حسی -

1. Psychological Autism, Institutional Autism and Economics

2. James G.Devine (Loyola Marymount University, USA)

فرایندی تفسیر می‌کنم که بیشتر به نظر می‌رسد عکس ناشنوا بودن است. فردی با بیماری اوتیسم به جای کمتر شنیدن، احتمالاً بیشتر می‌شنود و توانایی پالایش صداها یا اولویت‌بندی اطلاعات دریافتی برای درکشان را ندارد. محرک‌های بیرونی که اغلب به‌عنوان یک عامل معمولی عمل می‌کنند به‌نظر شبیه یک دسته محکم گچ تخته سیاه هستند که تنها خط‌های غلط می‌کشند. شگفت‌آور نیست که فرد اوتیستیک دست‌هایش را روی گوش‌هایش قرار می‌دهد تا مانع شنیدن صداها یا ناهنجار بی‌معنی (که در واقع وجود خارجی ندارند) شود. بیچاره چنین فردی، چرا که بار اضافی اطلاعات نه تنها از طریق صدا بلکه از طریق سایر حواس پنج‌گانه (بینایی، چشایی، بویایی، لامسه) همراه با خودپذیری عصبی^۳ (حس حرکت در فضا) و حس دهلیزی^۴ (درک علائم درونی بدن یک فرد توسط خودش) نیز ایجاد می‌شود. چنین افرادی با بیماری اوتیسم نه تنها تمایل به طرد محرک بیرونی دارند بلکه به شدت مضطرب هستند، خیلی کم با سایرین ارتباط برقرار می‌کنند و از لحاظ جسمانی ناهماهنگ می‌باشند.

درست همانند افراد عصبی نوعی^۵ (یعنی تعداد زیادی یا اکثر کسانی که این مقاله را مطالعه می‌کنند)،^(۶) هر فردی اوتیسمی یا با تمایلات اوتیستی در نوع خود منحصر به فرد است. افراد مختلف درای مشکلات اوتیستی، ترکیب‌های مختلفی از مشکلات حسی - پردازشی دارند، به‌گونه‌ای که ممکن است یک فرد در غربال صداها از اولویت‌بندی و فهم اطلاعات تصویری بهتر باشد. بعضی‌ها، البته نه همه، مشکلات پردازشی خود را در یک زمینه با نبوغ در زمینه دیگر جبران می‌کنند، همانند فیلم سینمایی *مرد بارانی*. سیستم عصب‌شناختی افراد با درجات مختلف دچار آسیب می‌شود و حجم منابع حسی یا ذهنی که فرد باید در مقابل آن اختلال مقاومت کند، متفاوت است. بنابراین متخصصان در مورد طیف اوتیسم می‌نویسند که زنجیره‌ای از اوتیسم بنیادی تا اوتیسم با کارکرد بالا، تا سندرم آسپرجر^۶ یا اوتیسم مرزی^۷ تا ذهنیت تنهایی‌گزینی^۸ که میان دانشمندان، حسابداران و متخصصان کامپیوتر بسیار شایع است، وجود دارد.^(۳)

3. Proprioception

4. Vestibular Sense

5. Neurotypical

6. Asperger Syndrome

7. Borderline Autism

8. Loner Mentality

بر مبنای رفتار، افرادی که در طیف اوتیسم قرار می‌گیرند در زندگی به انزوا تمایل دارند؛ در برقراری ارتباط با دیگران مشکل دارند؛ درگیر تحرکات بدنی تکراری هستند، اصرار بر یکنواختی، تکرار و جریان عادی امور دارند؛ و به نظر می‌رسد که با دیگران مثل یک شی برخورد می‌کنند.^(۴) افراد با مشکل اسپرجر این‌گونه تشریح می‌شوند:^(۵)

«افراد با بیماری اسپرجر نواقص مشخصی را در مهارت‌های اجتماعی نشان می‌دهند، با گذارها یا تغییرات مشکل دارند و یکنواختی را ترجیح می‌دهند. اغلب دارای رفتارهای عادی و سواسی و احتمالاً شیفته یک موضوع خاص هستند. مشکل بسیار بزرگی در تشخیص نشانه‌های غیرشفاهی دارند (زبان بدن) و غالباً یک فرد یا بیمار اسپرجر در تشخیص فضای جسمی مناسب با مشکل روبه‌رو است. گاهی تا بی‌نهایت به صوت‌ها، مزه‌ها، رایحه‌ها و مناظر حساس هستند، یک فرد با بیماری اسپرجر احتمالاً پوشش نازک و غذاهای مشخصی را ترجیح می‌دهد و با صداها یا نورهایی که به نظر می‌رسد سایرین نمی‌بینند و نمی‌شنوند، مورد آزار قرار می‌گیرد».

آنچه در بالا ذکر شد فهرست مختصری از نشانه‌های این بیماری است، اما ایده عمومی در این زمینه روشن است: برای افراد دارای بیماری اوتیسم زمان انجام هر کاری به‌سختی می‌گذرد اما در درون ذهنشان زندگی می‌کنند بدون اینکه اهمیت بدهند که محیط اجتماعی چقدر دوستانه است.

بنابراین شگفت‌انگیز نیست مادر یک بیمار اوتیستی که من می‌شناسم باید به دو فرزند اوتیستی‌اش توضیح دهد که آنجا یعنی بیرون چیزی هست به نام جامعه که هنجارهایی دارد و آنها باید این هنجارها را یاد بگیرند و از آنها اطاعت کنند. افراد این طیف به‌طور متمایز و به گفته بارونز تاچر^۱ تصور می‌کنند که جامعه‌ای وجود ندارد و هم‌چنان که بدیهی است تنها و تنها این افراد هستند که وجود دارند.^(۶)

اوتیسم و علم اقتصاد

یک اقتصاددان جزم‌اندیش یک توافق قیاسی با نظریه تاچر دارد - یعنی سرسپردگی او به فردگرایی روش‌شناختی^۲ - که نشان می‌دهد انسان اقتصادی متون اقتصادی احتمالاً

1. Baroness Thatcher
2. Methodological Individualism

یک بیمار اوتیستی است. برای مثال درباره انسان اقتصادی می‌گویند که این فرد اوتیستی ترجیحاتی دارد که تا حد کمی تحت تأثیر محیط اجتماعی اطرافشان قرار می‌گیرد (یا حداقل به‌نظر می‌رسد راهی است برای بی‌نتیجه ماندن [رفتار] والدین یا شریک زندگی).^(۷) اما در این میان تفاوت‌های مهمی وجود دارد. اول، برخلاف روان‌نژندها یا انسان اقتصادی، مشکلات پردازش اطلاعات برای بیماران اوتیستی بسیار مهم است، درست همانند نظریه عقلانیت محدود هربرت سایمون.^۱ دوم، دقیقاً شبیه روان‌نژندها و برخلاف انسان اقتصادی، باطن بیماران اوتیستی توسط تعارض‌های حسی و ذهنی درونی از هم گسیخته شده است و اگر بتوانند، اغلب، خواستار برقراری ارتباط با سایر انسان‌ها هستند.^(۸)

انسان اقتصادی، به‌جای اوتیستیک بودن، در ذات خودش فرمان‌بر یا شبیه روبات^۲ است. استفاده از این انسان تک‌بعدی در چارچوب نظری برای یک حرفه که از اوتیسم نهادی نیز رنج می‌برد، مناسب است (به مطالب زیر نگاه کنید). به‌نظر می‌رسد فردی با بیماری اوتیسم با سایر انسان‌ها به‌گونه‌ای برخورد می‌کند که گویا آنها وسایل خانه او یا آدم مکانیکی هستند. از سوی دیگر همانند کسانی که دارای بیماری اوتیسم هستند، بینش غالب ارائه شده از حرفه اقتصاد فاقد یک نظریه ذهن^۳ است. این موضوع به این معنی است که همانند افراد اوتیستی، کسانی که انسان اقتصادی را به‌عنوان یک مفهوم نظری در نظر می‌گیرند درک نمی‌کنند که انسان‌های دیگر هم برنامه‌ها، افکار و نقطه‌نظرهای خودشان را دارند ... [و] بنابراین به‌سختی وجود اعتقادات، دیدگاه‌ها و احساسات افراد دیگر را درک می‌کنند.^(۹)

قبل از تجزیه و تحلیل من از سبب‌شناسی^۴ آنها اکنون به سراغ سایر نشانه‌های ویژه اوتیستیک بودن حرفه اقتصاد می‌رویم، اظهارات دانشجوین^(۱۰) اقتصادی سرکش فرانسوی، اقتصاد وامانده و اوتیستی را این‌گونه تعریف می‌کند: علایق استثنایی و یک‌طرفه آن به دنیا‌های خیالی (برخلاف مطالعات تجربی)، استفاده کنترل نشده از ریاضیات (که خودش یک هدف است به‌جای اینکه تنها یک وسیله باشد) و عدم حضور تکثرگرایی در رویکردهای اقتصادی (انحصار رویکرد نئوکلاسیکی).

-
1. Herbert Simon's Bounded Rationality
 2. Robotic
 3. Theory of Mind
 4. Etiology

ابتدا به نظر می‌رسد که دو ویژگی اول شبیه اوتیسم است. در واقع این دو مورد در موارد بسیار و در ادغام باهم تبدیل به یک نشانه می‌شوند، چرا که ریاضیات تقریباً همواره یک تصویر ایدئال و در نتیجه یک جهان خیالی^(۱۱) ارائه می‌دهد. با این حال اینجا یک تفاوت عمده با اوتیسم دارد، تعداد زیادی از افراد دارای بیماری اوتیسم با تفکر انتزاعی مشکل دارند، به دلیل اینکه آنها در جزئیات محسوس زندگی غوطه‌ور شده‌اند. در حالی که تمرکز بر دنیای درونی خیالی نتیجه آشکار اوتیسم است. در عوض به کارگیری تفکر انتزاعی باید به مثابه یک سازوکار دفاعی علیه پریشانی ناشی از عینیت فراگیر، پرمهه و گیج‌کننده و حس اغتشاش از دنیای تجربی باشد.

به نظر می‌رسد سومین ویژگی - تمایل برای تسلط یک الگو و رویکرد واحد [بر علم اقتصاد] - که به خوبی با انعطاف‌پذیری یک انسان اوتیستی که میل به یکنواختی دارد هماهنگ است، به عنوان ترجیحی برای ارائه پاسخ‌های ساده و واضح به جای مباحثه عقلایی یا تفکر انتقادی یاد می‌شود. اگرچه [این انتقاد] توضیح نمی‌دهد که چرا اقتصاد نئوکلاسیک - که دربرگیرنده فردگرایی روش‌شناختی و تمرکز بر انسان اقتصادی است - یک جزم‌اندیشی متداول است و این فهرست از علائم هیچ‌چیزی در مورد این موضوع نمی‌گوید. بنابراین حرفه [اقتصاد] باید تعریف شود.

یک حرفه اوتیستیک؟

استفاده از توصیف روان‌شناسانه اوتیسم برای علم اقتصاد با یک روش ناپخته اشتباه است. ولو اینکه افراد اوتیستی با کارکرد بالا اغلب مورد توجه محیط‌های علمی قرار می‌گیرند، جایی که آنها می‌توانند بدون شنیدن صدای دیگران برای سایرین سخنرانی کنند، به تنهایی مشغول تحقیق باشند و تصویرهای ذهنی زیبایی ارائه کنند، سخت است که بگوییم اکثریت - یا حتی یک اقلیت بزرگ - اقتصاددانان تمایلات اوتیستی دارند. افراد حاضر در طیف اوتیسم برای موفقیت در محیط‌های علمی نباید در علم اقتصاد متخصص شوند زمانی که مجراهای دیگری برای توضیح تمایلات بد آنها در کنار نظریه اقتصادی وجود دارد.^(۱۲) توانا بودن برای خوب کار کردن با دیگران، همانند اکثر رشته‌ها، به یک فرد کمک می‌کند تا در محیط‌های علمی موفق شود. بنابراین افراد با

تمایلات اوتیستی نیاز دارند که خیلی باهوش باشند یا خیلی سخت کارکنند تا اختلالات خود در مهارت‌های اجتماعی را جبران کنند. در مجموع خودگزینش‌گری^۱ تنها می‌تواند بخشی از بنیان علم اقتصاد اوتیستیک باشد.

به‌طور عمیق‌تر استفاده از بینش کاملاً فردگرایانه شخصی اوتیستیک اشتباه است، برای مثال، دیدن علم اقتصاد به‌عنوان یک برابند ساده از اقتصاددانان منزوی نادرست بوده، در عوض حرفه اقتصاد یک نهاد است که یک محصول جمعی تولید می‌کند و بنابراین باید با یک روش جامعه‌شناختی یا اجتماعی - روان‌شناسی (نهادگرا) مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. این حرفه افرادی را تربیت می‌کند که فروض اوتیستیک را قبول دارند (و افرادی را که قبلاً این‌گونه رفتار می‌کردند، جذب می‌کند) و برای چنین رفتاری به آنها پاداش می‌دهد. بنابراین جنبه اوتیستیک این رشته بیش از مجموع سایر بخش‌های آن درگیر این موضوع می‌شود.

باز هم باید بحث کامل در مورد بنیان اوتیسم نهادی را به تعویق بیاوریم، باید تأکید کرد که خلاصه [بیانات] دانشجویان فرانسوی دقیقاً در دنیای تجربی به کار نمی‌رود. همان‌طور که همراه با اوتیسم روان‌شناسانه، یک طیف وجود دارد. اوتیسم بنیادی که از محیط اجتماعی مجزا است قویاً می‌تواند در یک مکتب ویژه، کاملاً انتزاعی، بدیهی یا بورباکیست^۲ دیده می‌شود که دانشجویان علیه آن اعتراض کردند.^(۱۳) از پایین‌ترین سطح طیف تا سطح طبیعی، رویکردی که تنها از طریق سخنرانی کردن و دیکته کردن آن به دنیا ارتباط دارد (همانند سندرم آسپرجر) می‌تواند در صندوق بین‌المللی پول مشاهده شود، که صندوق بر مبنای همان تصویر از پیش ترسیم شده از نظام ایدئال بازار (و همان مجموعه برنامه‌های سیاسی نئولیبرال) وارد هر کشوری می‌شود، آن تصویر ایدئال را اجرا می‌کند. در سر دیگر طیف همه اقتصاددانانی هستند که برای دولت، تجارت، بنیادها، و حتی اتحادیه کارگری کار می‌کنند؛ این حقیقت که این سازمان‌های دنیای واقعی تمایل به پرداخت برای کمک‌هایشان دارند نشان می‌دهد که درجه پیوستگی اجتماعی این اقتصاددانان برای این شغل کافی است. آنها احتمالاً از ریاضیات انتزاعی یا اقتصادسنجی استفاده می‌کنند، اما این [یک رفتار] افتراآمیز خواهد بود که از برچسب اوتیستی بودن برای این قبیل از اقتصاددانان استفاده کنیم.

1. Self-selection

2. Bourbakist

وجود یک طیف به این معنی نیست که این حرفه به خودی خود اوتیسم نهادی ندارد. علم اقتصاد اوتیستیک بورباکیست‌ها و همتایان انگلیسی زبان آنها یا صندوق بین‌المللی پول و سازمان‌های مشابه تعیین‌کننده با معتبرترین بخش، حرفه اقتصاد را تعریف می‌کند، بخشی که اقتصاددانان جوان باهوش در مسیر پیشرفت، تمایل به رقابت در آن دارند. بنابراین علم اقتصاد اوتیستیک تمایل به حکم‌فرما کردن دپارتمان‌های اسامی بزرگ، همراه با حرفه‌ای‌ترین ژورنال‌ها، گروه‌های آموزشی، انجمن‌های حرفه‌ای و کتب درسی دارد.

از آنجایی که بنیان نهادی - اجتماعی رواج علم اقتصاد وامانده با سایر رشته‌های دانشگاهی مشترک است، ماهیت موضوع اصلی باید مدنظر قرار گیرد. به‌مثابه یک علم ضعیف^۱ که با پیچیدگی تعاملات اجتماعی انسان به‌عنوان مشاهده‌گر مشارکت‌کننده سروکار دارد، اقتصاددانان نمی‌توانند از رویکرد - و توانایی دستیابی به اجماع - علوم فیزیکی استفاده کنند. با این حال ما با یک موضوع مهم به نسبت ساده‌تر، مثلاً حرفه جامعه‌شناسی، سروکار داریم، بنابراین حداقل در مسائل کلیدی امید به حصول اجماع وجود دارد. به‌عبارت‌دیگر علم اقتصاد در میانه یک طیف شکل‌گیری اجماع آشکار در مورد تعدادی زیادی از موضوعات و حالت حدی ناتوانی در شکل‌گیری این اجماع قرار دارد. به‌نظر می‌رسد اقتصاددانان در این زمینه، یک میل اوتیستی برای یکنواختی دارند؛ یک حسادت فیزیکی تمایل به پیروی از توانایی علوم طبیعی در حصول اجماع. برای مثال، برعکس جامعه‌شناسی اقتصاددانان می‌توانند این کار را تا اندازه‌ای از طریق محدود کردن موضوع اصلی به مسائل ساده‌ای مانند بازار و فرایندهای شبه‌بازاری و در نتیجه از طریق محدود کردن راه‌های قابل قبول تفکر انجام دهند.

برای تشریح حسادت علم اقتصاد نسبت به فیزیک و سایر علائم اوتیستیک، این حرفه باید به‌عنوان یک نهاد اجتماعی ساختگی درک شود، که مردم آن را خلق کرده‌اند، و بر بخشی از ترجیحات فردی مستقل بنا شده درحالی‌که از بازخور اطلاعات برای شکل‌گیری آن ترجیحات و خطوط فکری استفاده می‌کند. به‌دلیل ریشه داشتن در انجمن‌های قرون‌وسطایی نهادهای علمی چون مراکز حرفه‌ای علم اقتصاد براساس یک

سلسله‌مراتب مبتنی بر اسامی دانشمندان بزرگ، دانشگاه‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای و ژورنال‌ها در صدر رتبه‌بندی قرار گرفتند. به دلیل فقدان بنیانی برای اصل بی‌طرفی علمی، نمی‌توان در مورد هویت این اسامی بزرگ همانند علم فیزیک تصمیم‌گیری کرد. بنابراین دانشمندان، دانشگاه‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای و ژورنال‌هایی که بیشترین نفوذ را دارند توسط اسامی بزرگ که پیش از این وجود داشتند انتخاب شدند، یعنی توسط اعضای داخلی یا ابرستاره‌ها [انتخاب شدند]^(۱۴). بنابراین ایدئولوژی غالب گذشته در گذر زمان جاودانه شده است.

علی‌رغم وجود تشکیلات از بالا به پایین این حرفه، اشتباه است که فرض کنیم هم یک انحصار و هم یک تبانی وجود دارد. رقابت نیز نقشی ایفا می‌کند که در آن موفقیت، رسیدن به رتبه بالاتر تعریف شده است. به دلیل ماهیت هرمی چنین رتبه‌بندی‌هایی، صعود یک فرد مانع از رسیدن سایرین به چنین موفقیتی می‌شود، بنابراین رقابت محرکی می‌شود که افراد زمان بیش از اندازه‌ای را صرف آن کرده و برای موفقیت تلاش کنند.^(۱۵) گروه‌های آموزشی، انجمن‌ها، ژورنال‌ها و کتب نیز برای رسیدن به اوج اعتبار و قدرتی که در این میان تعریف شده، رقابت می‌کنند.

این سیستم اشاره به یک پویایی دارد که آسیب‌شناسی توهم‌گرایانه را در طول زمان ماندگار کرده است. افرادی که در پایین این سلسله‌مراتب قرار دارند فقط برای تفکر و تمرین ایدئولوژی حاکم تربیت نشده‌اند، بلکه فهمیده‌اند چنین رفتاری را قلباً و مخلصانه انجام دادن، از علایق حرفه‌ای آنهاست. در غیر این صورت به نشریات، شغل‌ها، ترفیحات، تصدی، توجه و شهرت مطلوب [شان] نمی‌رسیدند. کسانی که ایده جهانی غالب را عمیقاً پذیرفتند افرادی هستند که بیشترین توانایی خلاق بودن را در ارائه کاربردهای جدید دارند و به‌عنوان افراد نابغه‌ای که می‌توانند به اوج برسند به آنها نگاه می‌شود. این نتیجه با خودگزینی تقویت می‌شود، زیرا که منحرفان این حرفه را ترک می‌کنند یا در مرداب‌های حرفه‌ای غرق می‌شوند. البته کسانی که پیشرفت کردند احساس می‌کنند باید آن را به کسانی که در رتبه پایین‌تری (دانشجویان) قرار دارند، آموزش بدهند زیرا به آن اعتقاد دارند و می‌خواهند که دانشجویان به سطوح بالاتری از یک حرفه که لیاقت آن را دارند. برسند. کتاب‌هایی که توسط اقتصاددانان با نام‌های بزرگ (یا طرز تفکرشان) تألیف شدند تمایل به ماندگاری دارند، درحالی‌که برنده همه

چیز را می‌برد ماهیت بازار نشر باعث ایجاد محدودیت در تعداد کتاب‌های در دسترس می‌شود.^(۱۵) در نهایت رویکرد نئوکلاسیک، با حذف تفکر انتقادی و مباحثه عقلانی، مشاغل آموزشی را آسان‌تر می‌کند.

ماهیت خودارجاعی چنین نظامی تمرکز روی دنیا‌های خیالی به انضمام ریاضیات را تشویق می‌کند. دومی نیز نقش مهمی بازی می‌کند، به دلیل کاربرد آن در رتبه‌بندی موفقیت‌های تبعی که بخش تعیین‌کننده هر سلسله‌مراتبی است. قضاوت در مورد اینکه یک محیط علمی واقعاً چقدر سخت یا خوب کار می‌کند همواره بسیار مشکل بوده است، درحالی‌که چنین تصمیماتی اغلب در معرض تهدید تبدیل به فرایندهای سیاسی ناخوشایند قرار دارند. ارزشیابی‌های درسی دانشجویان همانند تعداد یا میزان انتشارات یک استاد (همراه با تعداد دفعاتی که به آنها ارجاع داده می‌شود) تقریباً همیشه ناکافی است. اما اکثراً احساس می‌کنند که کیفیت تکنیک ریاضیاتشان می‌تواند به آسانی مورد قضاوت قرار بگیرد. هم‌زمان یک پژوهشگر جاه‌طلب می‌تواند از طریق کاربرد جدیدترین و فنی‌ترین تکنیک‌های ریاضیاتی قدیمی منسوخ‌استادها را زیر سؤال ببرد. همان‌طور که می‌بینیم رواج زبان فنی یا کهنه‌پرستی در سایر رشته‌ها، در علم اقتصاد سبقت در رقابت علمی، استفاده بیش از اندازه از ریاضیات را تشویق می‌کند.

اگرچه یک توهم‌گرایی نهادی از حرفه اقتصاد در متن اجتماع وجود دارد. اما حرفه علم اقتصاد بدون تأکید بر جدایی آن از سایر علوم اجتماعی قابل درک نیست. در طی قرن گذشته یا بیشتر، علم اقتصاد خودش را در رقابت با سایر رشته‌ها تعریف کرده است. این موضوع همراه با احساس از خود راضی بودن در مورد فضیلت ریاضیات، محرک اقتصاددانان برای تمسخر سایر تخصص‌ها بوده و است (مخصوصاً جامعه‌شناسی)، مانند روشی که ضعف کلاه‌دوزان، کارگران را استهزا می‌کردند، یا تلاش می‌کنند که بر آنها غلبه کنند، مانند کارگری بکر و مکتبش. به هر صورت جریان اصلی اطلاعات به جای عکس آن، از علم اقتصاد به سایر رشته‌هاست. این مدل اسپرگری نخبه‌سالاری به این معنی است که این حرفه کل مجموعه سؤال‌ها و بخش‌های جامعه را از تجزیه و تحلیل حذف می‌کند، اطلاعات نظری و تجربی را که اقتصاددانان باید پردازش کنند، محدود می‌کند؛ و تنها به یک واقعیت مغشوش، به‌طور پیچیده نظم می‌دهد. به اقتصاددانان

امکان حفظ فرض‌های مورد علاقه‌شان را می‌دهد، حتی اگر این فروض غیرواقعی باشند. البته ضعف اقتصاددانان در یک محیط سرمایه‌داری مدرن به‌وجود آمده است، نه در یک محیط قرون‌وسطایی. این صنف گاهی باید مفید بودنش را برای شرکت، دولت و سایر نهادهای اجتماعی ثابت کند، چرا که برنامه‌های علمی که کاملاً بی‌ربط هستند در معرض تهدید عدم بودجه‌دهی قرار دارند.^(۱۶) البته این موضوع نشان می‌دهد که چرا شکل غالب اقتصاد شکل نئوکلاسیکی است (مطالعه بازارهای آرمانی)، همانند شکل متفاوتی از علم اقتصاد (شکلی که بر روی برنامه‌ریزی تأکید دارد) که در اتحاد جماهیر شوروی رواج پیدا کرد. این نقش برای آن محیط اجتماعی به این موضوع اشاره می‌کند که این حرفه کاملاً توهم‌گرایانه نیست، همان‌طور که هیچ فردی نمی‌تواند آن‌گونه باشد. اگر ما علم اقتصاد نئوکلاسیکی را تعریف کنیم این نقطه‌نظر مستحکم می‌شود. این روش را می‌توان هواخواه ۱. رویکرد ریاضی‌محور، همراه با تأکید، ۲. فایده‌گرایی و فردگرایی روش‌شناختی، ۳. تعادل، ۴. طبیعت‌گرایی و ۵. مثبت‌گرایی دانست^(۱۷) و آخرین عنصر که به‌سختی می‌توان آن را در آرمان نئوکلاسیکی کم‌اهمیت‌ترین دانست، این است که: ۶. همه فعالیت‌های انسانی به‌عنوان یک مبادله سازمان‌یافته توسط بازارها در واقعیت یا به‌عنوان یک آرمان دیده می‌شوند.

برحسب مباحثات بالا، همه اما یکی از اینها ممکن است دست‌کم تا اندازه‌ای به‌عنوان انعکاس‌دهنده نظریات توهم‌گرایانه این حرفه در نظر گرفته شوند. من در مورد دو مورد اول از اینها در بالا صحبت کرده‌ام. با حرکت به سمت پایین در این لیست، به‌نظر می‌رسد که مرکزیت تعادل یک علامت از کل تفکر توهم‌گرایانه در یک جامعه سرمایه‌گرایی است که در آن تغییرات درونی - گاهی اوقات مؤثر، همراه با بحران‌های مالی - یک قاعده است.^(۱۸) مورد چهارم [طبیعت‌گرایی] مربوط به این بحث است، یعنی این ایده که نهادهایی که به دست انسان‌ها ساخته می‌شوند مانند بازارها می‌تواند تبدیل به نیروهای طبیعی مانند ترجیحات فردی و تکنولوژی شود که در آن پیچیدگی و ساختگی بودن نهادهای انسانی خلاصه یا فراموش شده است. مثبت‌گرایی این حرفه - یعنی این دیدگاه که تحقیقات ارزش آزاد یک آرمان دست‌یافتنی است، که مشاهده‌گر به واسطه شریک بودن در این نظام تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد و آن عکس‌العمل فلسفی جدی لازم نیست - نیز متناسب با نظریات توهم‌گرایانه رایج می‌باشد.

اگرچه تأکید بر روی ابزارها و مبادله - برخلاف انواع دیگر نهادهای انسانی مانند تجارت، همکاری دمکراتیک و سلسله‌مراتب - به‌طور آشکار جامعه‌ای را انعکاس می‌دهد که اقتصاددان در آن زندگی و تحصیل می‌کند. به‌رحال تصویر نئوکلاسیکی از مبادله و بازارها تا حد زیادی این حقیقت محدود شده، آرمانی، رسمی، آماری و مجزا را که - علامت‌های نظریات توهم‌گرایانه - وی با یک مشکل دنیای واقعی درگیر شده است، سوسویی از دمیر به ما می‌دهد.

راه‌های درمانی؟

با بازگشت به موضوع زیست‌شناسی عصبی توهم‌گرایی، هیچ راه درمانی در این مقطع وجود ندارد. به‌عبارت‌دیگر هیچ روش شناخته شده‌ای (مانند یک قرص) برای جلوگیری مؤثر از این اختلال وجود ندارد. اما توهم‌گرایی نشان‌دهنده یک تأخیر پیشرفته است که به‌منظور بهبود بخشیدن به عملکرد انفرادی در جامعه، در را برای یک نبرد بلندمدت برای سرعت بخشیدن به این پیشرفت باز می‌کند. روش‌های متعدد (از تعدیل رفتاری تا تلاش فعالانه برای درگیر کردن اجتماعی یک فرد در فعالیت‌هایش^(۱۹) تا کار درمانی) می‌توانند توانایی فرد را برای یادگیری برای مقابله کردن با رگبار محرک‌ها سرعت ببخشند. قرص‌ها می‌توانند در مقابله کردن با نشانه‌ها کمک کنند (مانند اضطراب)، که استفاده از سایر روش‌ها را برای درمانگران آسان‌تر می‌سازد. همه اینها دربرگیرنده تلاش برای از بین بردن دیوارها بین افراد توهم‌گرا و دنیای تجربی است.

در مورد معالجه حرفه علم اقتصاد از توهم‌گرایی نهادی آن چگونه؟ این موضوع نباید کسی را شگفت زده کند که هیچ راه‌حل سریعی وجود ندارد. ماندگاری علامت‌های توهم‌گرایانه (که دانشجویان فرانسوی آن را تشریح کردند) در رتبه‌بندی در رقابت برای پیشرفت در آن رتبه‌ها پایه‌گذاری شده است. این توهم‌گرایی محرکی است برای امتناع از درگیری با سایر دانشمندان اجتماعی با یک روش جدی به انضمام تلاش‌ها برای خلاص شدن از رتبه‌بندی غیرضروری و رقابت. خارجی‌ها و منحرفان قادر هستند که این حرفه را در یک پلکان رشدی قرار دهند تا نفس‌گرایی به حداقل برسد. این تلاش‌ها توسط مسیری از اتفاقات حمایت شد، همانند زمانی که شوک درمانی رکورد بزرگ این

حرفه را از علم اقتصاد کلاسیکی دور ساخت و به سوی کینز سوق داد. تلاش برای مجبور کردن این حرفه برای درگیر فعالانه با واقعیت باید در هر شرایطی مرکزی باشد. اما چنین انتقادگرایی تجربی هرگز کافی نیست. شبیه زمانی که افراد توهم‌گرا نیاز به کمک برای درک واقعیت دارند، در بسیاری از مواقع، این به معنای آن است که ما باید بهتر از نئوکلاسیکی‌ها رفتار کنیم، نظریه‌های پیشرفته‌ای را برای درک واقعیت تجربی ارائه دهیم. آگاهی از محدودیت‌های روش ریاضیاتی، پذیرفتن ناهمگنی واقعیت تجربی، به حساب آوردن درک عمیق‌تری از روان‌شناسی اجتماعی افراد، درمان اقتصادها به‌عنوان فرایندهایی که با افکار نهادی سروکار دارند، اجتناب از ادعای بیش از اندازه از اصل بی‌طرفی علمی ناحق و اجتناب از تقلیل همه فعالیت‌ها به مبادله تا اندازه‌ای از طریق یادگیری علوم اجتماعی دیگر است.^(۲۰) اگر افراد به‌اندازه کافی مشتاق چنین تلاشی باشند، احتمالاً این حرفه به سمت کثرت‌گرایی حرکت خواهد کرد.

برحسب این تحقیق، اشتباه بزرگی است که این حرفه یا حتی اقتصاد نئوکلاسیک را کلاً نپذیریم. در نهایت، دلایلی برای امیدواری وجود دارد. مانند مجله‌هایی که تمرکز بر روی ارائه نظریات بدون صورت‌گرایی غیرضروری دارد، همراه با زمینه‌هایی مانند علم اقتصاد تجربی، که از لحاظ تجربی مهم هستند، امکان پیشرفت را نشان می‌دهند. از ادوارد فولبروک، بارکلی روزر^۱ و لین کیلروی^۲ برای نظراتشان متشکرم. البته، مسئولیت همه اشتباهات و محتویات نادرست این گمراه‌کننده یا مبهم برعهده من است.

یادداشت‌ها

۱. تجربه من می‌گوید که بینش‌های جالب توجهی از کار نئوکلاسیک‌ها مشتق می‌شود، به‌ویژه اگر با دیده شک به دنبال یافتن جوانب معتبر کار آنها صرفاً به جای رد کردن آنها باشیم. علی‌رغم مشکلات کار نئوکلاسیک‌ها، آگاهی از وضعیت دانش جزم‌اندیش بهتر است تا جمل و ناآگاهی نسبت به آن.

1. Diagnostic and Statistical Manual (DSM-IV), Washington, DC: American Psychiatric Association, 1994 4th ed, Category 299.00.
2. See <http://isnt.autistics.org/> for an Analysis of "Neurotypical Disorder",

1. Barkley Roser
2. Lynn Kilroy

Which Affects 9625 Out of 10,000 Individuals.

3. See, for example, Attwood, Tony. 1998. *Asperger's Syndrome: A Guide for Parents and Professionals* (London; Philadelphia: Jessica Kingsley Publishers).
4. A More Complete List Can be Found in Many Places. Mine is Based on a Web-page of by the Los Angeles-based United Autism Alliance (<http://www.unitedautismalliance.org/knowledge/>).
5. See What is AS? at <http://www.udel.edu/bkirby/asperger/>.
6. In Reality, She Said that "There is No Such Thing as Society. There are Individual Men and Women, and there are Families". (See http://www.cooperativeindividualism.org/thatcher_society_and_responsibility.html)
7. Contrary to this Assertion, Autistic Children, Like Neurotypical Children, can be Very Suggestible, Absorbing all Sorts of Attitudes and Preferences From the Popular Culture.
8. Despite its lack of conscience, *HE* is also not Sociopathic or Psychopathic Since a Person with Antisocial Personality Disorder (to use the up-to-date term) Often Exploits Society's Mores for his or her Selfish Aims. This Shows a Clear Understanding of Society that Both *HE* and the Autistic Individual Lack.
9. From Stephen M. Edelson of the Center for the Study of Autism, "Theory of Mind", at <http://www.autism.org/mind.html>. The Concept-Also Used in Animal Ethology – Was First Applied to Autism by Uta Frith.
10. See the "Open Letter From Economic Students to Professors and Others Responsible for the Teaching of this Discipline" and "Petition for a Debate on the Teaching of Economics" (from June and July of 2000, both found at <http://www.paecon.net/>).
11. Of Course, it is Quite Possible to Describe an Ideal World Without Math, as in Utopian Novels.
12. However, I Doubt that Very Many Autistic Individuals Study Sociology or Social Psychology, Which (as their Names Suggest) are Inherently Societal in their Nature.
13. See, for Example, Philip Mirowski and Roy Weintraub. "The Pure and the Applied: Boubakism Comes to Mathematical Economics", *Science in Context*, Summer 1994, 7: 245-272. A Classic Case of Boubakism is Gerard Debreu's *Theory of Value* (New York, Wiley: 1959).

14. On the Former, See for Example, Olivier J. Blanchard and Lawrence H. Summers, "Hysteresis and the European Unemployment Problem", NBER Macroeconomics Annual, 1986, pp. 15-78. On the latter, See Sumner Rosen, "The Economics of Superstars", American Economic Review 71(December 1981): 845-58.
15. For this Vision of Competition, See Frank, Robert H. and Philip J. Cook. 1995. The Winner-Take-All Society: Why So Few at the Top Get So Much More Than the Rest Of Us. New York: Penguin.
16. Again, see Frank and Cook, 1995.
17. Critics of Autistic Economics Should Recognize the Possibility of the Rise of an Economics Which is Totally Subservient to these Interest Groups.
18. See, for Example, Philip Mirowski, 1988. Against Mechanism: Economics from Science. Towota, NJ: Rowman & Littlefield, pp. 24-5.
19. This Point Should Remembered by Those Who Confuse the Opposition to Autistic Economics with Left-wing Economics, Since the Generally Conservative Austrian and Schumpeterian Schools Reject the Static Conceptions of the Orthodox School.
20. By Coincidence, Dr. Stanley I. Greenspan, the Advocate of Active Social Intervention ("floor time") is the Brother of Economist Alan Greenspan.
21. For one of my Efforts on this Front, See "The Positive Political Economy of Individualism and Collectivism: Hobbes, Locke, and Rousseau", Politics & Society, Volume 28 no 2, June 2000, 265-304. A draft is Available at <http://bellarmine.lmu.edu/~jdevine/HLR.html>